

## گناهان دوازده گانه

نوشته: سر جیو اسکاتا گلینی

ترجمه: رامین بسطامی

## فهرست عناوین

- دییاجه: از تاملی تنی ۵...  
پیشگفتار: مجذوب شده با آتش او ۷...  
مقدمه: گناهان دوازده گانه: نمایی کلی ۲۵...  
۱- گناه عیلی: هنگامی که ضعف، گناه محسوب می شود ۳۵...  
۲- گناه یعقوب: به کاربردن اسباب دنیوی برای کسب برکت الهی ۶۱...  
۳- گناه شمشون: عطای روحانی و فقدان شخصیت روحانی ۸۷...  
۴- گناه موسی: استفاده از خشم خدایی در طریقی غیرخدایی ۱۱۳...  
۵- گناه ایلیا: رفتن به استقبال ناامیدی ۱۴۷...  
۶- گناه یوشع: گناه پیش فرض غلط ۱۷۹...  
۷- گناه شائول پادشاه: هنگامی که حماقت به گناه تبدیل می شود ۲۰۹...

- ۸- گناه داود: ناکامی در تعیین حد و مرز ... ۲۳۹
- ۹- گناه سلیمان: حواس پرتی‌های مرگبار ... ۲۷۵
- ۱۰- گناه یونس: بابتی میلی خدا را خدمت کردن ... ۲۹۷
- ۱۱- گناه پطرس: از انسان بیش از خدا ترسیدن ... ۳۲۵
- ۱۲- گناه رئیس جوان و ثروتمند: خودداری از رها کردن واپسین بت ... ۳۶۳

## دیباچه

خیلی‌ها با خواندن این کتاب خواهند گفت: «ای کاش من این کتاب را خیلی وقت پیش خوانده بودم!» هر کس با بازنگری مطالب آن اذعان می‌کند که در صفحات کتاب مزبور حکمت را می‌توان یافت.

این کتاب مثل راهنمای جاده است که به ما می‌گوید مسافران قبلی که از این جاده گذشته‌اند کجاها تصادف کرده‌اند- و چرا! در جاده‌های زمینی یا خطوط هوایی همواره پس از هر سانحه، گروهی به تحقیق و بررسی عامل آن سانحه می‌پردازند. مسافران آتی می‌توانند از نتایج این بررسی‌ها درسهای مفیدی بگیرند.

کتابی که دوستم سرجیو اسکاتاکلینی نوشته، مفصلاً به تشریح دوازده «سانحه» در روند زندگی می‌پردازد. وقتی از نتایج درس عبرت نگیریم، ناگزیر تاریخ را تکرار می‌کنیم. اگر شما هم مثل خود من از خواندن تیتیر مربوط به اخبار افتضاحاتی که در عالم مسیحیت اتفاق می‌افتد خسته شده‌اید، پس این کتاب را با دقت بخوانید!

دیدگاههای سرجیو اسکاتاکلینی بی‌تردید نجات‌بخش است. به باور من کتاب حاضر می‌تواند هر کسی را از سقوط در ورطه گناه «نجات» دهد. سرجیو در این مورد که پدر مهربان آسمانی «شما را از سقوط حفظ خواهد نمود» - به شرط آنکه مسیحیانی محتاط باشید- با یهودیان هم عقیده است. در راهی که «فرشتگان جرأت پا گذاشتن در آن را ندارند!» نباید سراسیمه شوید. «حفظ شدن» از «تسلیم شدن» بهتر است. من شخصاً به هنگام سقوط به ته دره از اینکه آمبولانسی را حاضر و آماده ببینم، خوشوقت می‌شوم، ولی چقدر بهتر است که در همان بالای پرتگاه نرده‌هایی نصب شده باشد که جلوی سقوط را بگیرند.

فکر می‌کنم همه ما با این مطلب موافق باشیم که با مانع برخورد کردن و قدری کوفته شدن از سقوط به ته دره و کاملاً له شدن بهتر است. این کتاب از باندپیچی پایین پرتگاه خیلی بهتر است؛ در واقع کتاب سرجیو حکم نرده‌های کنار جاده را دارد! نگذارید عنوان بحران برانگیز کتاب شما را مرعوب ساخته از خواندنش منصرف سازد. همسفر عزیز، شما به این کتاب راهنما نیاز دارید.

گاهی وقتها داشتن اطلاعاتی از زندگی خود نگارنده در تأثیرگذاری کتاب نقش زیادی می‌تواند داشته باشد. سرجیو هرآنچه را که می‌نویسد با تمام وجود در زندگی عملی خویش به کار می‌بندد. وی به راستی مصداق کامل عنوان «مرد خدایی که در او هیچ فریب نیست» می‌باشد. سرجیو روحی پاک و بی‌آلایش دارد. کلام او از سرچشمه پاک است. من هر آنچه را که می‌خوانم وارد قلبم می‌سازم، چون هم منبع کلام را می‌شناسم و هم ظرف آن را.

تامی تنی

پیشگفتار

مجذوب شده با آتش او

در ماه می ۱۹۹۷ با اعضای کلیسایم در شهر لاپلاتا (La Plata) آرژانتین خداحافظی کرده به ایشان گفتم: «هفته دیگر به نزدتان بازخواهم گشت؛ می‌خواهم به چند جلسه بیداری که در ایالات متحده برگزار شده سری بزنم. از کارهای عظیمی که خداوند در سراسر دنیا انجام می‌دهد برایتان خبرهایی خواهم آورد.» اصولاً فکر می‌کردم وضع از نظر رابطه با خدا خیلی خوب است و فقط به لمسی دیگر از جانب او نیاز دارم که در اثر حضور در این بیداریها آن لمس هم انجام خواهد گرفت. فرض من این بود که مواجهه با بیداریها صرفاً خدمت مرا تقویت خواهد بخشید. اصلاً نمی‌توانستم تصور کنم که خدا قرار است در زندگیم انقلابی برپا کند. اما ناگفته نماند که از ماهها پیش با گریه دعایی عجیب می‌کردم. بارها هنگامی که زانو زده بودم خود را در حال گفتن این عبارت می‌دیدم: «خداوندا، اگر نمی‌خواهی بیداری دیگری ایجاد کنی، پس مرا به آسمان ببر. چون دیگر نمی‌خواهم زنده بمانم.» هر بار سعی می‌کردم روحم را به خاطر این دعا سرزنش کنم، چون من زن و سه فرزند داشتم؛ کار خدمت هم بد پیش نمی‌رفت. با خود می‌اندیشیدم: من نباید این طور دعا کنم؛ ممکن است خداوند دعایم را اجابت کند!

آنگاه متوجه شدم که روح القدس برای دیدن بیداری‌ها باری در قلبم گذاشته است. برای خدا احساس تشنگی مقدس بیشتری می‌کردم. جان ناکس همیشه می‌گفت: «خداوندا، اگر اسکاتلند را به من ندهی، خواهم مرد.» دعای من این است که شما خواننده گرامی برای بیداری حتی بیش از جان خود اشتیاق پیدا کنید؛ اشتیاق برای مشاهده این صحنه که کل ملتتان در زیر قدرت خدا می‌لرزند.

من هم مثل خیلی‌های دیگر برای بیداری دعا می‌کردم، ولی برایش آماده نبودم. قصدم این بود که از بیداری در آمریکا برای اعضای کلیسایم گزارشهایی به همراه بیاورم. به یکی از محللهایی که در آن بیداری روحانی ایجاد شده بود رفتم و از آنچه دیدم، در خداوند شادمان شدم. خیلی هیجان زده بودم. صبح روز بعد خیلی زود از خواب برخاستم تا به مقصد ایندیانا‌ی شمالی یعنی محل سکونت خانواده همسرم حرکت کنم.

در روز بعد در کلیسایی موعظه داشتم ولی قرار شده بود سر راهم به کلیسایی دیگر بروم و خدمت جماعت آنجا سلامی عرض کنم و زود جلسه را ترک گویم. بر طبق برنامه فقط چند دقیقه وقت داشتم چون واعظ میهمان دیگری قرار بود در آنجا موعظه کند؛ و خود من هم که باید برای وعظ به کلیسای دیگر می‌رفتم. ولی نقشه خدا چیزی دیگر بود. خدمت اعضای آن کلیسا سلامی عرض کردم. آنگاه شبان کلیسا گفت: «می‌خواهم از کشیش سرجیو تقاضا کنم تشریف بیاورند جلو تا پیش از ترک اینجا برایشان دعا کنیم تا با خود آتش خدا را به کلیسایی که قرار است در آن موعظه کنند، ببرند.»

چند نفر از جوانان به آرامی شروع به دعا کردن نمودند. همه چیز آرام و تحت نظم پیش می‌رفت. چشمانم را بسته بودم و اصلاً به بیداری یا هیچ چیز دیگری فکر نمی‌کردم. فقط برای رفتن به آن کلیسای دیگر عجله داشتم. ولی ناگهان دستانم که به هم قلابشان کرده بودم شروع به لرزیدن کردند؛ بدون اینکه تسلطی روی آنها داشته باشم. در فرقه ما و خصوصاً با نوع تربیتی که من از پدرم گرفته‌ام، کنترل جلسه باید از دست رهبر یا واعظ خارج نشود. اجازه می‌دهیم خدا از وجود ما استفاده کند ولی نمی‌گذاریم اوضاع از دستمان به در رود. اعتقاد ما براین است که اگر کنترل جلسه از دست رهبر خارج شود، بقیه اعضا هم کنترل خود را از دست خواهند داد.

اما برای اولین بار در طول زندگی‌م اتفاقی برایم افتاد که کنترل را از دست دادم. با خود اندیشیدم: این که خیلی بی‌جا و بی‌ربط است! چشمانم را گشودم و به حضار نگاه کردم. جز خودم هیچ کس دیگری نمی‌لرزید. پس سعی کردم جلوی لرزش را بگیرم. دستهایم را محکم‌تر به هم فشار دادم تا جلوی تکان گرفته شود ولی تمام بدنم شروع کرد به لرزیدن. به فکر رسید زانوهایم را قفل کنم ولی همین کار باعث شد محکم به زمین بیفتم.

چیز غریبی اتفاق افتاده بود. مرتباً به خودم می‌گفتم: «این درست نیست، باید بلند شوم». روی زمین افتاده بودم و بدون اینکه هیچ تسلطی برخوردارم داشتم، به شدت می‌لرزیدم. به مردم نگاه می‌کردم و آنها به من. دیگر کسی دعا نمی‌کرد! شبان اکنون داشت چند سرود را رهبری می‌کرد. من لحظه‌ای می‌گریستم و لحظه‌ای بعد می‌خندیدم. همزمان و با هم احساس ناراحتی، بهت و خوشحالی داشتم.

گفتم: «باید از اینجا خارج شوم.» سه بار تلاش کردم روی پاهایم بایستم. بار سوم دو تن از انتظامات کمکم کردند تا روی پاهایم قرار بگیرم. کمک شبان کنارم بود. شبان از روی سکو به پایین آمد و مقابل آن، همانجایی که من ایستاده بودم قرار گرفت. با گریه گفتم: «جناب کشیش نگذارید من باعث برهم خوردن این جلسه شوم؛ خواهش می‌کنم مرا از اینجا بیرون ببرید.»

آن برادر بازویش را دور شانهام حلقه کرد و گفت: «برادر، شما جلسه ما را برهم نمی‌زنید. این حضور خداست.» کلمات او مثل مرهمی شفابخش بر جان من اثر کرد. می‌دانستم که وقتی جلال خدا به شکلی نو متجلی می‌شود، چقدر مهم است که انسانهای دینداری شاهد آن تجربه باشند و آنچه می‌گذرد درک کنند.

بالاخره مرا از جایم حرکت دادند. اول فکر کردم می‌خواهند به اتاقی خلوت ببرند چون می‌خواستم با خدا تنها باشم. ولی با کمال تأسف مرا در ردیف جلو نشانده‌اند! همچنان می‌لرزیدم و هر چند دقیقه یکبار به زمین می‌افتادم. کسی مرا از زمین بلند می‌کرد و دوباره روی نیمکت می‌نشاند. تا جایی که می‌توانستم کوشیدم برخوردارم باشم، ولی هر چه بیشتر سعی می‌کردم، امواج روح‌القدس با قدرت بیشتری بر من فرود می‌آمد. جلال او آنجا حضور داشت. نمی‌دانستم این تجربه را چه بنامم.

شخصی بدون اینکه با من مشورت کند به کلیسایی که قرار بود در آن موعظه کنم رفت و به شبانش خبر داد که «امروز سرجیو نمی‌تواند به کلیسایتان بیاید.» دو هفته طول کشید تا من بتوانم در آن کلیسا موعظه کنم! در این مقطع از تجربه‌ام هنوز در فکرم هیچ چیز عوض نشده بود. هنوز افکارم تازه نشده بود. بدنم می‌لرزید و امواج جلال خداوند را می‌توانستم حس کنم. اما نمی‌دانستم این به چه معناست. کتاب مقدس با ما از معجزات، آیات و عجایب سخن می‌گوید. من ایمان دارم که تجربه‌ام آیتی از سوی خداوند بود تا توجه مرا جلب کند. و به راستی که او توجهم را جلب کرد! تا شش روز بعد همه بیست و چهار ساعت شبانه روز من آماده و در دسترس او بودم.

سرانجام برادری نزد آمد و پرسشی کرد که قدری تحقیرآمیز بود: «برادر، آیا می‌خواهید شما را به خانه برسانیم؟» گفتم: «بله، فکر می‌کنم بهتر باشد.» در طول راه فقط دعایم این بود که «خداوندا، نگذار پدرزن و مادر زخم مرا در این حال ببینند.» دعا می‌کردم وقتی رسیدم، هیچکدام از آنها خانه نباشند. میان من و خانواده همسرم

یک جور تنش الهیاتی وجود داشت و فکر نمی‌کردم آنها این مواجهه قوی و غیرمعمول با روح القدس را بپذیرند. در دعا می‌گفتم: «خداوندا، نگذار این مسئله باعث جدایی و تفرقه شود.» ولی خداوند دعایم را اجابت نکرد و وقتی به خانه رسیدم و در را گشودیم پدرزن و مادرزنم درست مقابلم ایستاده بودند. نمی‌توانستم درست راه بروم، به همین خاطر آن برادری که مرا تا خانه رسانده بود، زیر بغلم را گرفته بود تا زمین نخورم؛ درست مثل آدمهای مست تلوتلو می‌خوردم. مرتب عرق می‌ریختم و نمی‌توانستم واضح حرف بزنم، ولی یادم هست که به مادر زخم گفتم: «مامان، من حالم خوب است؛ نگران نباش، فقط خواهش می‌کنم به من نگاه نکن.» مادر زخم بی‌درنگ دستهایش را به سوی آسمان برافراشت و شروع به ستایش و تمجید خدا نمود. از اینکه دیده بود خدا مرا لمس کرده، تصمیم گرفت سه روز روزه بگیرد. درحالی که با سختی سعی می‌کردم خودم را به اتاق خوابم رسانم، در نهایت شگفتی می‌شنیدم که می‌گوید: «این همان چیزی است که کلیساهای ما بدان نیاز دارد!» مردی که مرا به خانه رسانده بود، شروع کرد به توضیح دادن که برای من در کلیسا چه اتفاقی افتاده است. من هم از همین فرصت استفاده کرده از پله‌ها بالا رفتم و خودم را به اتاق خواب رساندم و در را بستم؛ خوشحال از اینکه بالاخره تنها شده‌ام. همچنان می‌لرزیدم و اشک می‌ریختم، و نمی‌دانستم چه اتفاقی در حال وقوع است. دو ساعت بعد تجلیات ظاهری حضور خدا به کلی برطرف شده بود؛ دیگر نمی‌لرزیدم و همه چیز خوب بود به خودم گفتم: «هی پسر، برای اعضای کلیسایم در لاپلاتا چه حرفهایی دارم که بگویم.» فکر می‌کردم این پایان ماجرا است.

از آنجایی که به «حالت عادی» برگشته بودم، به طبقه پایین رفتم تا برای پدر زن و مادر زخم توضیح بدهم که چه اتفاقی افتاده بود. پیش از اینکه بتوانم حرفی بزنم مادرزخم بشقاب غذا مقابلم گذاشت و گفت: «آیا خداوند عالی نیست؟» به محض اینکه این جمله از دهانش خارج شد، دوباره جلال خداوند بر من فرود آمد. از پشت بر زمین افتادم و شروع به لرزیدن کردم. بار دیگر سینه خیز به طبقه بالا رفتم و به درون اتاقم خزیدم!

درست این بود که با شبان کلیسایی که قرار بود در آنجا موعظه کنم تماس بگیرم ولی حتی قادر نبودم گوشی تلفن را بردارم. دعا کردم: «خداوندا اگر این تجربه از طرف تو است، پس چرا نمی‌توانم کار تو را انجام دهم؟ اگر این طور باشد باید بتوانم بیش از پیش به تو خدمت کنم.» روی میز مطالعه‌ام فهرستی از کارهایی که باید انجام دهم قرار داشت. بلیت هواپیمایی که خریده بودم تا با آن به کلیسای بعدی بروم، بسیار گران بود، از این رو احساس می‌کردم که باید هر چه زودتر به سر کارم برگردم. به لیست کارهایم نگاه می‌کردم و لیست هم به من نگاه می‌کرد. می‌خواستم مشغول کار خداوند شوم، ولی نمی‌فهمیدم که خداوند برایم نقشه دیگری تدارک دیده است. او به برنامه کاری من اعتنایی نداشت!

برای شش روز تمام در حضور خدای قادر مطلق بودم. در همان اتاق خواب منزل پدرزنم اشک می‌ریختم و گریه می‌کردم. وقتی فکر می‌کردم حالم عادی شده، بلافاصله کراوات می‌بستم و کتم را می‌پوشیدم و آماده می‌شدم. ولی پیش از اینکه پایم را از درگاه خانه بیرون بگذارم، باز قدرت خدا بر من نازل می‌شد و مرا به زمین می‌انداخت به طوری که قادر به برخاستن نبودم و گاه ساعتها طول می‌کشید تا بتوانم از جایم بلند شوم.

فردای روزی که در آن کلیسا بدان حال دچار شدم، حضور خداوند از روز پیش حتی قوی‌تر شده بود. حدود ساعت ۷ بامداد شروع به اتو کردن پیراهنم نمودم، ولی این اتو کردن تا ساعت ۳ بعدازظهر هنوز تمام نشده بود. در خلال این ساعات جلال خداوند اتاق را پر ساخته بود و من بر زمین افتاده او را می‌پرستیدم. در آن زمان نمی‌دانستم اوضاع از چه قرار است، ولی بعداً فهمیدم که آنچه مرا به خود مشغول داشته، آتش قدوسیت اوست.

یحیای تعمید دهنده این پدیده را به وضوح در متی ۱۱:۳ توضیح داده است: من شما را برای توبه، با آب تعمید می‌دهم؛ اما آن که پس از من می‌آید توانا تر از من است... او شما را با روح القدس و آتش تعمید خواهد داد.

خدا با ما همسان نیست. او خیلی از ما توانا تر است. به همین دلیل است که نمی‌تواند در الگوهای مذهبی ما بگنجد. به همین خاطر است که ما نمی‌توانیم با داشتن مشکهای کهنه خود تحمل ریختن شراب نوری روح او را داشته باشیم. باید نخست مشکهای خود را عوض کنیم تا بعد روح بر ما نازل گردد. اگر به روشها و الگوهای انسانی خود متکی باشید، وقتی روح القدس بیاید، مشکهای کهنه‌تان پاره خواهد شد. ولی مشکهای نو فرق می‌کنند. این مشکها قابلیت اتساع دارند.

خیلی‌ها می‌گویند: «آه، من پانزده سال پیش روح القدس را یافتم.» من یقین دارم که در لحظه ایمان آوردن به عیسی مسیح، روح القدس را نیز می‌یابیم. اما این تازه آغاز کار است. حضور او با ماست؛ بدون روح القدس نمی‌توانیم مسیحی باشیم. ولی باید تعمید روح القدس را از آتش روح القدس جدا کنیم چون این دو، مقوله‌هایی متفاوت هستند.

من در همان روزهای نخست امواج روح القدس را حس کردم، اما تا روز سوم هنوز ذهنم عوض نشده بود. در آن روز بود که زیر آتش خداوند قرار گرفتم. آن روز همه چیز عوض شد. وقتی از خواب بیدار شدم، حزن عمیق اتاق را فرو گرفته بود. آن حضور زیبا که در دو روز قبل مرا در آغوش گرفته محبت کرده بود، اکنون مرا از خود می‌راند و به طرزی قوی و خطرناک به من نزدیک بود.

آن روز صبح، قدوسیت خدا چنان به من نزدیک و در آن اتاق چنان قوی بود که ترس مرا فرا گرفت. عقب عقب رفتم تا به دیوار خوردم، آنگاه اندیشیدم: «من دارم چه می‌کنم؟ این حضور خداوند است؛ نمی‌توانم خود را از آن پنهان سازم.» دعا کردم: «خداوندا، دیگر بس است، نمی‌توانم تحمل کنم.» نخستین باری بود که چنین دعایی می‌کردم. چنان ترسیده بودم که گفتم: «خداوندا، فکر نمی‌کنم قادر به تحملش باشم. تو خیلی قدوسی.» چنین ادامه دادم: «خداوندا، موضوع چیست؟ می‌دانم که یک جای کار ایراد دارد. خواهش می‌کنم بر من رحم کن و اینجا مرا نکش.» بعدازظهر آن روز برای قدم زدن از خانه خارج شدم. قدرت خدا به طور ناگهانی بر من فرود آمد و با زانوانم روی زمین افتادم. چنان ناگهانی و غافلگیر کننده بود که بی‌درنگ بغضم ترکید و زار زار گریستم. آنوقت روح‌القدس تصاویری از گناهایی که در طول زندگی مرتکب شده بودم نشانم داد... موضوعاتی که هیچوقت حلشان نکرده بودم.

من در خانواده‌ای مسیحی به دنیا آمده و پرورش یافته بودم. والدینم عادت داشتند که برایم حتی از سنین خردسال کتاب مقدس بخوانند. آنان طریقه‌های خداوند را به من آموخته بودند. اما حالا خدا مرا با آنچه که من «گناهان قابل اغماض» می‌نامیدمشان و تصور می‌کردم او به آنها اهمیتی نمی‌دهد، مواجه می‌ساخت. من یکی از دروغهای شیرین را که گفته بود ما همیشه یک در صدی از گناهان عمدی در وجودمان داریم را باور کرده بودم. اکنون روح‌القدس در برابرم ایستادگی می‌کرد. او دیگر مرا در آغوش خود نمی‌گرفت.

درحالی که روی زمین افتاده بودم، خداوند روی نکات خاصی از زندگی‌م انگشت گذارد؛ نکاتی که درست نبودند و باید اصلاح می‌شدند. با خود فکر کرده بودم مرور زمان آنها را پاک کرده، چون مواردی بسیار کوچک بودند. ولی خداوند به یادم آورد که گناهان کوچک به هر جهت گناه محسوب می‌شوند. همه گناهان گناه منسوب شده و مخربند. خاطرات اوقاتی که دل خود را در برابر برادری سخت ساخته بودم مثل برق از ذهنم گذشت. می‌توانستم دقیقاً محلی را که آن اتفاق افتاده بود ببینم. من هرگز با او بد رفتاری نکرده بودم، ولی در دلم عهد بسته بودم که هرگز دوباره به او نزدیک نشوم. همین طور به یاد آمد که بارها چشمانم را برای مدت‌های مدید به تصاویری دوخته بودم که خدا را خشنود نمی‌ساختند.

در همان حال که افتاده بودم، به خاطر گناهانم شروع به گریستن کردم. چنان احساس ندامت می‌کردم که حس کردم مریض شده‌ام، گویی تبی تمام بدنم را فرا گرفت. روح‌القدس شروع به سخن گفتن با من کرد و تازه اینجا بود که متوجه شدم هدف خدا از این کارها چیست. آیه‌ای را به یاد آوردم که می‌گوید: «چون ولرمی، نه گرم و نه سرد، چیزی نمانده که تو را چون تف از دهان بیرون بیندازم.» (مکاشفه ۱۶:۳).

شوکه شدم: «خداوندا، من سالها خادم تو بوده‌ام. من واعظ کلام تو هستم. همین هفته پیش بود که روزه گرفته بودم. هر روز هم دعا می‌کنم. چگونه من اینقدر فریب خورده‌ام؟ چرا پیش از این هرگز متوجه نشده بودم؟»

خداوند به من گفت: «ای کاش مثل یک بت پرست سرد بودی، تا من می‌توانستم بار دیگر نجاتت بدهم، یا مثل ایماننداری که ۱۰۰ در صد وجودش را تسلیم من کرده گرم بودی. آن وقت تو را در طریق خودم به کار می‌گرفتم.» سپس خداوند پاسخ پرسش مرا در این رابطه که چرا پیشتر متوجه نشده بودم، داد: «دل از همه چیز فریبنده‌تر است و بسیار مریض است.» بسیار متوحش شده بودم؛ آن لحظه را نمی‌توانستم باور کنم. آنوقت خداوند باز با من حرف زد و خیلی آشکار گفت: «تقدس نود و هشت درصدی کافی نیست.»

به تعبیری من یک فریسی تمام عیار بودم. در کلیسای مسیحی پرورش یافته بودم. هدفم این بود که نسبتاً مقدس باشم، ظاهر خوب و خوشنما باشد، با نمره ۸۰ از امتحان قبول شوم و اصطلاحاً امتیاز «ب» بگیرم. اما خداوند چیز دیگری می‌خواست.

او مرا به خاطر پارسا نمایی‌ام توبیخ نمود و دروغ و فریب دلم را آشکار ساخت. آن وقت بود که به بزرگترین اشتباهم پی بردم: من سعی نمی‌کردم شبیه عیسی باشم؛ فقط می‌کوشیدم آدم نسبتاً خوبی باشم. در آن لحظه احساس کردم همه دینداری‌ها و انضباطهای روحانی‌ام در نظر او مثل یک لته ملوث است. پیش از آن روز ایمان نداشتم که خداوند مرا خوانده تا شبیه مسیح باشم. یک هفته پیش از سفرم به ایالات متحده با دعا و روزه فراوان مثلاً خودم را آماده ساخته بودم و نسبت به خودم احساس خوبی داشتم. دلخوشیم این بود که الان ۹۰ درصد یا حتی بیشتر مقدس هستم. حالا فهمیده بودم که این کافی نیست. گاهی ما به گناهان ظاهراً بی‌اهمیت اجازه می‌دهیم وارد قلبمان شوند. ولی باید از خودمان بپرسیم: «فکر می‌کنی با داشتن چند گناه خداوند به تو اجازه ورود به آسمان را می‌دهد؟ به خیالت روزی که خداوند بیاید، می‌گذارد چند درصد بدی و پلیدی را در خودت نگهداری؟ چند تا بت می‌توانی با خودت به آسمان ببری؟» اگر می‌خواهیم شبیه مسیح بشویم، باید با هر فکری که منجر به تسامح و سهل‌انگاری نسبت به گناه می‌شود مقابله کنیم و آن فکر را مغلوب سازیم.

در آن زمانی که در حضور خدا بودم، او با کلماتی که حتی یک بچه هم قادر به فهمیدنش بود با من حرف می‌زد. در آن لحظات در شرایطی بودم که ذهنم توان درک مسائل پیچیده‌تر را نداشت. او به من گفت: «هیچکس صبح از خواب بلند نمی‌شود و فنجانی چای یا قهوه درست نمی‌کند بعد قطره‌ای زهر بدان افزوده بعد با قاشق هم بزند و تا ته سر بکشد.» بعد درباره کلیسا شروع به صحبت کرد: «در کلیسا کسانی هستند که می‌گذارند زهر وارد قلب و فکرشان شود، و همین باعث هلاکت آنها می‌شود. هیچکس بطری آبی را که رویش

نوشته ۹۸ در صد آب معدنی خالص؛ ۲ درصد فاضلاب، نمی‌خرد. اما این درست همان کاری است که بسیاری از مسیحیان با زندگی خود می‌کنند.»

بسیاری از مردم حیران از خود می‌پرسند چرا قدرت خدا را اینقدر سریع از دست داده‌ام؟ شاید به این دلیل است که من آدم ناموفقی هستم و یا شاید چون آموزش ندیده‌ام. من به شما می‌گویم که اگر حتی یک درصد گناه عمدی در زندگی‌مان باشد، همان مقدار اندک می‌تواند نهایتاً منجر به تباهی زندگی ایمانی ما شود. گریستم، اعتراف کردم و توبه نمودم. خداوند گناهان مشخصی از زندگی‌مان را به من خاطر نشان ساخت. او اصلاً به کلیات اشاره‌ای نکرد؛ به طرز دردناکی روی جزئیات انگشت گذاشت.

یکی از کارهایی که شیطان به ویژه در کلیسا انجام می‌دهد ایجاد حس تقصیر است. کتاب مقدس می‌گوید که شیطان مدعی برادران است. او می‌آید تا ما را به حس تقصیری کلی گرفتار سازد. هرگز در جهت رفع آن به ما کمکی نمی‌کند. از این رو هر کاری می‌کنیم احساس بدی داریم. هستند بعضی رهبران و خادمانی که با تمام دل در کار خداوند می‌کوشند، ولی از حس تقصیر همیشه در رنج و عذابند. پیش از هر موعظه مجبورند از این حس تقصیر برای ساعتی هم که شده خلاص شوند، ولی بعد باز به سراغشان می‌آید. این کاری نیست که روح القدس می‌کند.

کار روح القدس این است که جهان را مجاب کند که به لحاظ گناه، تقصیرکار است (یوحنا ۱۶:۸). او خیلی مستقیم و مشخص سخن می‌گوید و کلامش نیز بسیار صریح و روشن است. او به ما خواهد گفت که چه چیزهایی در دلها، افکار و احساساتمان اشتباه است و از ما می‌خواهد از اشتباهات خود توبه کنیم. او ما را عوض خواهد کرد؛ کار روح القدس همین است. کاری که با کار شیطان اختلافی فاحش دارد.

شیطان می‌آید تا زندگی‌ها را تباه نماید و هر خادم مسیحی را به سرخوردگی و تنهایی دچار سازد. کسانی هستند که می‌گویند: «خدا کند کسی از زندگی شخصی و داخلی من آگاه نشود». ولی من به شما می‌گویم که اگر آتش روح القدس بر شما بیاید، همصدا با پولس رسول خواهید گفت: «در خود عیبی نمی‌بینم.» زندگیتان به خاطر عیسی پاک و بی‌عیب خواهد گردید. جداً که ما به این آتش خیلی نیازمندیم!

آن روز به اتاق برگشتم و کم‌کم احساس کردم که شادی خداوند دوباره به قلبم بازمی‌گردد. اکنون دیگر از جایی که در آن زمینگیر شده بودم به مکانی دیگر منتقل شده بودم. شادی خداوند در آن اتاق بود.

شهادت خودم را تنها از این جهت که شما بدانید در این سوی دنیا چه اتفاقاتی می‌افتد برایتان تعریف نکردم بلکه بدین خاطر آن را با شما در میان نهادم که می‌دانم خداوند می‌خواهد همان چیزی را که به من داده یعنی

آتش قدوسیت را- به شما نیز بدهد. این همان چیزی است که وی با اشتیاق می‌خواهد در این زمانه حساس بر کلیسایش بریزد.

آنچه که من پیرامون تقدس آموخته‌ام

در زندگی رهبران کتاب مقدسی چون موسی، یوشع، ایلیا، داود و پطرس چه نقطه مشترکی می‌توانیم پیدا کنیم؟ شاید بشود گفت ایمان بزرگی که آنها و دیگر رهبران بزرگ کتاب مقدسی در عرصه زندگی با خدا از خود بروز دادند. شاید شما بگویید نقطه مشترک آنها تأثیر عمیقی است که هر یک بر قوم خود- و بر کلیسای امروز- گذارده‌اند.

اما رشته‌ای دیگر هست که نه تنها این افراد، بلکه اشخاصی چون عیسی، یعقوب، شمشون، شائول، سلیمان، یونس و رئیس جوان و ثروتمندی که عیسی بدو گفت هر چه داری بفروش و به فقیران بده، را به هم پیوند می‌دهد. آن رشته هم چیزی نیست جز گناه! هر یک از این رهبران به خاطر گناهی که در لحظه نافرمانی از خدا مرتکب شدند، طعم شکست و رد شدن از سوی خدا را چشیدند؛ خدایی که دوستش داشتند و خدمتش می‌کردند.

هیچکدام از این افراد، آدمهای بد و شریری نبودند. هر یک از آنها را خدا خوانده بود تا قومشان را به سوی پارسایی رهنمون شوند. با این حال، بعضی از این رهبران به خاطر گناهشان هلاک شدند؛ برخی دیگر هم به موقع توبه کردند. هر کدام برای خطای خویش بهایی گزاف پرداختند و شکستهایشان امروز زنگ خطری جدی برای ما است.

هنگامی که خدا توجه مرا به شرح حال کتاب مقدسی این خادمان خدا جلب کرد، شروع کردم به اندیشیدن در این مورد که چرا گناهان ایشان در کلام خدا ثبت شده است. یقیناً گناهان ایشان محض سرگرمی ما در کتاب مقدس درج نشده. کتاب مقدس احوال این بزرگان را بی‌کم و کاست نوشته تا هم تشویقمان کند و هم هشدار دهد. مقصود خدا از اشاره به گناهان ایشان، دلسرد کردن ما نبوده بلکه خواسته قوم خود را از سقوط دامهای مشابه برحذر دارد (نگ به اول قرنیتان ۱۰:۱۱).

بسیاری از ایمانداران وقف شده برای مطیعانه زیستن در حضور خدا سخت در کشمکش هستند. وقتی که به مسئله کشمکشمان با اطاعت می‌اندیشیدم، دریافتم که بزرگترین مشکل ما ناتوانی‌مان در حفظ ده فرمان نیست. بزرگترین مشکل ما، چنان که در این کتاب نیز بدان پرداخته‌ام، پرهیز از آن چیزی است که من نامش را «گناهان دوازده‌گانه» گذاشته‌ام.

من ایمان دارم که یک بیداری روحانی عظیم در راه است. این بیداری در بخشهایی از دنیا از هم اکنون آغاز شده. شاید این بزرگترین بیداری باشد که تاریخ جهان به خود دیده است. این بیداری در زمینه تقدس است که با مسح و عطایای روح القدس آمیخته شده. خدا در حال انجام کاری تازه و بی سابقه بر روی زمین است. اغلب وقتی من صحبت از این می‌کنم که خدا در حال فرستادن بیداری در مورد قدوسیت خودش است، مردم این بیداری را به چیزی تلخ و منفی ربط می‌دهند. وقتی از تقدس حرف می‌زنم، آنان تصور می‌کنند که من از زیستن بر طبق یک مجموعه قوانین و قواعد خشک در مورد نوع پوشاک و مدل مو سخن می‌گویم. آنها تقصیری ندارند چون با کمال تأسف کلیسا در گذشته تقدس را اینگونه تعریف کرده. با تعریفهای غلط گذشته، تقدس یعنی نکشیدن سیگار و نگاه نکردن به برنامه‌های سرگرم کننده دنیوی. تقدس حقیقی این نیست! تعریف کتاب مقدس از تقدس این نیست که انسان بر طبق قواعد و مقررات خاصی زندگی کند. در واقع تقدس حقیقی کار درونی روح القدس در دل فرد ایماندار است. فقط خداست که می‌تواند ما را مقدس سازد و او بیشتر علاقه‌مند است که افکار درونی ما را شکل بدهد و از تمام امیال نادرست رهایمان سازد تا اینکه ما را با قواعد رفتاری ساخت ذهن بشر وفق دهد. او می‌خواهد مسیح را در ما شکل بدهد! و این کار پالایش تنها به دست روح القدس انجام پذیر است.

خدا با همه رحمت خود بازوانش را به دور کلیسایش حلقه کرده به او می‌گوید: «من می‌خواهم تو را محافظت کنم. نمی‌خواهم سقوط کنی. نمی‌خواهم زخم‌برداری - زخمهای ناشی از یک جنگ روحانی. نمی‌خواهم خادمانم زخمی باشند. دوستشان دارم. وقتی به گناه آلوده می‌شوند، محزون می‌شوم.»

دعا می‌کنم که این کتاب باعث تشویق و دلگرمی شما شود و شما را به چالش وادارد تا در خدا جایگاهی تازه پیدا کنید. من این کتاب را با نگرش کسی که فکر می‌کند به مقصود رسیده یا در برابر سقوط و گناه آسیب ناپذیر است ننوشته‌ام. من هم یکی مثل شما خوانندگان گرامی هستم. چیزهایی که شما را به گریه وامی‌دارد مرا نیز گریان می‌سازد. چیزهایی که شادتان می‌کند، مرا نیز شادمان می‌سازد. اصلاً ادعا نمی‌کنم که به کمال رسیده‌ام. خدا به من آموخته که با قوت خودش در «شاهراه تقدس» گام بردارم. برای شمایی که هم خدمت من در کار پادشاهی خدا هستید آرزو می‌کنم که بتوانید بدون هیچ جرم یا گناه پنهان به چشمان عیسی نگاه کنید و صدای او را بشنوید که می‌گوید: «آفرین، ای خادم نیکو و امین!»

امیدوارم به این کتاب اجازه دهید تا به شما در دوری جستن از تله‌های روحانی زندگی کمک کند و دری به سوی یک زندگی مقدس و در عین حال هیجان‌انگیز و پرثمر بگشاید. دعا می‌کنم که روح تقدیس کننده خدا که در عبرانیان ۲۹:۱۲ «آتش سوزاننده» توصیف شده، ملاقاتتان نماید و شما را به صورت او تبدیل نماید.



## مقدمه

### گناهان دوازده گانه: نمایی کلی

در سال ۲۰۰۰ من به اتفاق خانواده‌ام از آرژانتین به ایالات متحده نقل مکان کردیم و در این کشور خانه‌ای خریدیم. خانه ما نو نبود، از این رو تصمیم گرفتیم از چند متخصص فنی که از تعمیرات و بازسازی خانه سررشته داشتند دعوت کنیم تا کل خانه را بازرسی کنند و ببینند که آیا خانه در شرایط مطلوب قرار دارد یا نه. دلالت معاملات ملکی به ما تذکر داده بودند که بهتر است خانه را از نظر وجود گاز رادون مورد بازرسی قرار دهیم. من هم با نظر آنها موافقت کردم. همسرم، کتی در حالی که با تعجب به من خیره شده بود، پرسید: «آیا می‌دانی این کار یعنی چه؟»

در پاسخ گفتم: «من فقط از دلالت معاملات ملکی شنیده‌ام که رادون گازی خطرناک است که گاهی در خانه‌ها جمع می‌شود. او گفت که این گاز برای انسان زیان آور است. پس لازم دیدم از این لحاظ خانه را مورد معاینه قرار دهیم.» رادون گازی است بی‌رنگ و بی‌بو ولی به ریه‌ها به شدت آسیب می‌رساند و موجب ابتلا به سرطان می‌شود.

کتی به من گوشزد کرد که این کار برایمان هزینه هنگفتی دربرخواهد داشت. ولی من تصمیم گرفته بودم به هر قیمتی شده این کار را انجام دهم. پس از چندین روز آزمایش متوجه شدیم که میزان گاز رادون در زیر زمین، خصوصاً در شرایط جوی خاصی، بسیار بالا است. از شنیدن این خبر که در خانه ما گاز رادون موجود است، غمگین شدم ولی از این بابت که دست به آزمایش زده بودیم خوشحال بودم. حالا می‌توانستیم درصدد علاج این مشکل نادیدنی برآییم. مشکل ما با نصب یک کنتور دائمی برای کنترل میزان گاز رادون و نیز یک هواکش جهت هدایت گاز به بیرون از خانه حل شد.

گاهی کتاب مقدس مثل آزمایش رادون عمل می‌کند؛ یعنی زوایای پنهان زندگی ما را که نمی‌توانیم ببینیم مورد بازرسی قرار می‌دهد. شاید به کل از حضور یک فکر مخرب، یک عادت گناه‌آلود یا میل و اشتیاق غیر کتاب مقدسی غافل باشیم. آن وقت ناگهان خدا به ما می‌گوید: «این قسمت را آزمایش کن. به هر گامی که برمی‌داری با دقت توجه کن. من تو را راهنمایی می‌کنم ولی تو هم باید حواست را جمع کنی.»

من در این کتاب دوازده گناه نادیدنی را که برای قوم خدا، از روزی که گناه به این جهان وارد شده، مانع ایجاد می‌کنند، مورد بررسی قرار داده‌ام. هیچکدام از ما دوست نداریم پیوند زناشویی‌مان، زندگیمان یا کانون خانواده‌مان با این اشتباه‌های نادیده گرفته شده یا گناهان نامریی مسموم شود. کتاب مقدس به ما می‌گوید:

«مرد عادل که پیش شریر خم شود، مثل چشمه گل آلود و منبع فاسد است.» (امثال ۲۵:۲۶). ما می‌خواهیم پاکی آسمان را در فکرها و دلهایمان داشته باشیم. حتی با وجودی که هنوز روی زمین زندگی می‌کنیم، در گذرنامه‌مان مهر «آسمان» خورده است. «ما اهل آسمانیم» (فیلیپیان ۳:۲۰). خواننده شده‌ایم تا بر طبق قوانینی متفاوت از قوانین این دنیا عمل کنیم.

من تابعیت دوگانه دارم. آرژانتینی به دنیا آمده‌ام و تابعیت آمریکایی را خودم برگزیده‌ام. در کشور من داشتن تابعیت دوگانه ایرادی ندارد. و اگر من تابعیت کشور دیگری را بپذیرم از تابعیت کشور خودم خارج نمی‌شوم. من در مسافرت‌های خارجی‌ام از هر دو گذرنامه استفاده می‌کنم. با این حال می‌دانم که هر کدام از دو کشور متبوعم دارای قوانینی متفاوت از هم هستند.

به همین ترتیب، همه آنانی که تولد تازه یافته‌اند، انسانهایی دو فرهنگی هستند. شما هم گذرنامه کشور خودتان را دارید و هم گذرنامه پادشاهی آسمان را. هر روزه ما درباره قوانین احکام و مقررات پادشاهی آسمان چیزهایی می‌آموزیم.

من نمی‌خواهم بر سر آمدن بیداری خدا به جهان مانع ایجاد کنم و آن را به تأخیر بیندازم و مطمئنم که شما هم دوست ندارید که با تأخیر در فرمانبرداری خویش این بیداری را به تأخیر بیندازید. به همین خاطر ریشه‌یابی و ریشه کن سازی این دوازده گناه از زندگی هر فرد ایماندار اهمیت حیاتی دارد.

چرا بیداری روحانی نمی‌آید

خیلی وقتها به جهان پیرامونمان، همسایگانمان و زندگی خودمان نگاه می‌کنیم و از خود می‌پرسیم: چه می‌شد اگر بیداری روحانی می‌آمد؟ شهر من اصلاً آمادگی آمدن مسیح را ندارد. نه زندگی مردم تغییری می‌کند و نه از لحاظ روحانی لمس می‌شود. چه چیزی مانع از آن است که خدا دلها را تکان دهد؟ خیلی از ما منتظر بیداری روحانی هستیم که همه اقشار اجتماعمان را لمس کند. ولی گویی این بیداری از ما گریزان است. چرا؟ بیداری روحانی یعنی نو شدن کلیسا از طرفی و بیدار شدن بی‌ایمانان و اصلاح جامعه از طرف دیگر. وقتی خدا با قدرت عظیم خود به حرکت می‌آید، نور کلامش بر تاریکی چیره می‌گردد. هر وقت در میان ملتی یک بیداری

اصیل روحانی پدید می‌آید، دیر یا زود تاریخ آن ملت عوض می‌شود. نه تنها کلیسا تازه می‌شود، بلکه کل شهرها و ملتها در آغوش روح القدس جای می‌گیرند.

شاید برخی از شما نتوانید باور کنید که چنین چیزی امکان پذیر باشد. پس بگذارید با آوردن مثالی از کتاب مقدس دلگرمتان کنم. به شهر نینوا نگاه کنید (یونس بابهای ۴-۱). هنگامی که یونس کلام خداوند را به آن شهر برد، همه شهر تحت تأثیر آن قرار گرفت. اهالی نینوا روزه اعلان کردند و همه-اعم از انسان و چهارپا- روزه گرفتند. در نتیجه خدا از داوری ایشان دست برداشت و رحمت خویش را جاری ساخت.

نخستین بیداری روحانی که در کتاب اعمال رسولان وصفش آمده، تاریخ این سیاره را عوض کرد. بیداری که وعده‌اش داده شده نیز نسل ما را تکان خواهد داد و کل جهان را متحول خواهد نمود. ولی کلام آخر این است: برای آغاز چنین بیداری در کلیسا، باید نخست خود را از خطایا و گناهان پاک سازیم. این گناهان دوازده‌گانه کدام‌ها؟ کک هستند؟ خداوند این اصول را در روح من جای داد تا کلیسا را تشویق به غلبه بر گناهان و زیستن «از جلال به جلالی فزونتر» (دوم قرنیتان ۳:۱۸) کنم. در هر فصل به یکی از لطماتی که سرپیچی از اراده او به شخصیت‌های کتاب مقدسی زده خواهم پرداخت. همچنین نشان خواهم داد که چگونه خدا می‌تواند به شما کمک کند تا شکست‌هایتان را به شهادت فیض عظیم خدا تبدیل کنید. بیایید دقیقتر به این گناهان دوازده‌گانه نگاهی بیندازیم.

#### ۱- وقتی ضعف گناه محسوب می‌شود

در یکی از فصلهای کتاب نگاهی مستقیم خواهیم انداخت به زندگی عیسی، کاهنی که پسرانش از خدا خیلی دور بودند. عیسی می‌دانست که پسرانش در گناه غوطه‌ورند، با این حال آنقدر ضعیف بود که نمی‌توانست در این باره اقدامی بکند. عیسی با مرگی غم‌انگیز دارفانی را وداع گفت و پسرانش نیز به همین ترتیب؛ در صورتی که او برای چهل سال وظیفه کهنات قوم اسرائیل را برعهده داشت.

#### ۲- به کار بردن اسباب دنیوی برای کسب برکت الهی

با وجودی که به یعقوب از لحظه تولد وعده برکت داده شده بود، ولی او برای به دست آوردن این برکت به نقشه‌های انسانی خویش متوسل گردید و این برکت را از برادرش دزدید. چقدر غم‌انگیز است که امروز بسیاری از اعضای قوم خدا معتقدند که می‌توانند با گول زدن خدا و دوستانشان به امیال نامقدس خویش نایل شوند.

#### ۳- عطای روحانی بدون شخصیت

شمشون نمونه بارز کسی است که در زندگیش از خدا دعوتی آشکار دارد، و خدا برای تأیید دعوتش به او قدرت روحانی و مافوق‌طبیعی می‌دهد. با این وجود چون وی فاقد شخصیت خداپسندانه بود، گناهانش به قیمت از دست دادن دیدگان و حتی زندگیش تمام شد. از این داستان غم‌انگیز یاد می‌گیریم که توانایی‌های چشمگیر جسمانی و روحانی نمی‌توانند جای ثبات شخصیت درونی را بگیرند.

#### ۴- استفاده از خشم خدایی در طریقی غیرخدایی

نمونه این گناه کسی نیست جز موسی. نخستین باری که بنی اسرائیل محتاج به آب شدند، خدا به موسی امر فرمود به صخره ضربه‌ای بزند. او هم با عصایش به صخره ضربه‌ای زد و آب جاری شد. بار دوم که نیازمند آب شدند، خدا به او فرمود به صخره بگوید، ولی او با خشم به صخره کوبید. در کمال شگفتی آب باز هم جاری شد، ولی موسی به دلیل خشم و اطاعت نسبی‌اش، از امتیاز ورود به سرزمین موعود محروم گردید. امروزه چه بسیارند رهبرانی که به خاطر به کارگیری غلط اختیارشان از فیض خدا محروم می‌شوند.

#### ۵- رفتن به استقبال دلسردی

ایلیا برفراز کوه کرمل چهارصد و پنجاه نبی بعل را شکست داد و آتش بیداری خدا را که بر همه قوم فرود آمد، مشاهده کرد. با این همه کمی بعد دچار افسردگی شدید شد. او خود را تسلیم روح لجوج و سرسخت نومیدی کرد به طوری که هرچند خدا روح وی را از نو تازه ساخت ولی به وی فرمان داد تا کسی دیگر را به جای خود مسح نماید. ما نیز اغلب اسیر افکار مأیوس‌کننده شده حتی وسوسه می‌شویم که دست به خودکشی بزنیم. ولی اگر در تقدس راستین گام برمی‌داریم هرگز اجازه نخواهیم داد این افکار منفی شادی مسیح را از دل‌هایمان برابیند و خود بر آنها فرمان برانند.

#### ۶- گناه پیش فرض غلط

اندکی پس از فتح جانانه اریحا، یوشع از خدا فرمان یافت که سپاه خود را به جنگ با عای ببرد... ولی در این جنگ بنی‌اسرائیل شکست سختی خوردند. یوشع بی‌خبر از گناهی که در اردوگاه پنهان است، براساس پیش فرضی غلط پیروزی را از آن خود دانسته بود. خیلی‌ها در زندگی خود با تجربه‌ای مشابه ماجرای عای دست به گریبان هستند. آنها نمی‌فهمند که چرا خدا می‌گذارد شکست بخورند. شاید دلیل شکست مخفی بودن گناهی در اردوگاهشان بوده، و اصلاً به فکرشان خطور نکرده که انگیزه‌ها و امیال خویش را مورد بازرسی قرار دهند. مهم نیست که در گذشته چه پیروزی‌هایی به دست آورده‌اید. همواره یک شکست غیرقابل توجیه در کمیتان هست.

۷- هنگامی که حماقت به گناه تبدیل می‌شود

شائول پادشاه قربانی دعوت خودش شد، چرا که برای همه چیز شتاب داشت. او که طاقت نداشت منتظر آمدن سموئیل نبی شود تا آمده و به خداوند قربانی تقدیم نماید، خودش رشته امور را در دست گرفته شخصاً برای خدا قربانی کرد. این حماقت و این شتاب انسانی موجب شد که خدا سلطنت او را رد کند و پادشاهی‌اش منقرض گردد.

۸- ناکامی در درک حد و مرز خود

داود گناهی را در زندگیش مخفی کرده بود. پس از گذشت مدتی، گناه مزبور حتی از نظر خودش هم مخفی شد. شخصی دیگر، یعنی ناتان نبی، بود که او را نسبت به واقعیت گناهش بیدار ساخت. حتی با وجودی که گناه داود مخفی بود، باز تاوان پیامدهای گناهانش را می‌پرداخت. در طی همین فرایند بود که او نسبت به گناهی که مورد بی‌توجهی قرار گرفته بود ملزم شد و سرانجام از ته دل توبه کرد.

۹- غفلت‌های مهلک

اولین و مهمترین گناهی که رابطه سلیمان را با خدا خراب کرد بی‌بند و باری جنسی نبود. گناه اصلی او آن بود که هشدار خدا در مورد ازدواج با زنان بیگانه (غیراسرائیلی) را نادیده گرفت. پیوند زناشویی با زنان بت پرست، دل او را نسبت به بتهای ایشان متمایل گردانید. ما هم مثل سلیمان در زندگی خود نسبت به مسائلی غفلت می‌ورزیم و دل‌هایمان را به شریر مایل می‌نماییم. اگر هوشیار نباشیم، این غفلت‌ها به هلاکت‌مان می‌انجامند.

۱۰- با بی‌میلی خدا را خدمت کردن

خدا یونس را فراخواند تا به شهر نینوا رفته در آنجا موعظه کند، ولی او نمی‌خواست به آنجا برود. بالاخره با مداخله مافوق‌طبیعی خدا، یونس متقاعد به رفتن شد. او از مرحله ناپااعتی وارد مرحله اطاعت از روی بی‌میلی شد و برخلاف میل باطنی‌اش راهی نینوا گردید. پاهایش در نینوا بودند ولی دلش آنجا نبود. وقتی از ته دل اطاعت نکنیم مطمئناً یأس و دلسردی به سراغمان خواهد آمد. غالباً ما احساس می‌کنیم که با اطاعت‌مان از خدا، «به او لطف می‌کنیم»، در صورتی که حقیقت چیز دیگری است. ما از روی بی‌میلی این دست و آن دست می‌کنیم و در راه انجام مقصود خدا مانع ایجاد می‌نماییم.

۱۱- از انسان بیش از خدا ترسیدن

پطرس فطرتاً آدمی بود که می‌خواست انسانها را خشنود نگه‌دارد و این اشتباه او را از اعمالش به خوبی می‌توان فهمید. هنگامی که با غیریهودیان بود، به آنها نشان داد که واقعاً ایشان را پذیرفته. با این حال وقتی عده‌ای مذهبی شریعت‌گرا او را دوره کردند، از نشست و برخاست با غیریهودیان خودداری کرد. او دو معیار داشت که هر دو بر مبنای ترس بودند. نشان دادن راستی برای او کار دشواری بود. تحت تأثیر دیگران بود که ریاکاری می‌کرد و این راستی و صداقت باطن او را به مخاطره می‌افکند. کسانی که از انسان می‌ترسند، درصدد جلب رضایت انسان برمی‌آیند. اگر به خصلت خشنود کردن انسانها اجازه بدهیم به درون دل‌هایمان راه پیدا کند، عاقبت لغزش خواهیم خورد.

## ۱۲- خودداری از رها کردن واپسین بت

واپسین گناه همیشه به صورت یک بت بروز می‌یابد. در عهدجدید، جوان ثروتمند و موفقی را می‌بینیم که با پرسش پیرامون حیات جاویدان به نزد عیسی آمد. او پیشینه مذهبی بی‌عیب و نقصی داشت، با این وجود خداوند این زمینه مذهبی را شکافت و در پس آن درون قلبش بتی یافت. اطاعت ظاهری به تنهایی کاری از پیش نمی‌برد. باید همیشه آن چیزی را که نمی‌گذارد از مسیح پیروی کنیم، شناسایی و ریشه کن نماییم.

هر یک از این افراد سرشناس کتاب مقدسی در یک جنبه از اطاعت نسبت به خدا قصور ورزیدند، درست همانطور که همه ما قصور ورزیده‌ایم. ولی خواست من این است که در حین پرداختن به هر یک از این قصورات، کلیدهایی برای غلبه بر آنها یابیم تا بتوانیم فیض خدا را که به ما توان مقدس زیستن می‌بخشد، تجربه کنیم. وقتی قدرت روح القدس در درونتان ساکن شود، خواهید توانست بر هر خطایی چیره شوید و در اجتماعی که زندگی می‌کنید، طلایه‌دار بیداری روحانی گردید.

## فصل اول

### گناه عیلی: هنگامی که ضعف،

#### گناه محسوب می‌شود

در سال ۱۹۹۹ در کشور زادگاهم آرژانتین انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد. پس از آنکه قدرت برای مدت ده سال در دست حزب پرونیست (Peronist) بود، مردم این بار به حزب رادیکال رأی دادند. فرناندو دلاروا (Fernando de La Rúa) نامزد حزب رادیکال برای پست ریاست جمهوری رأی آورد. البته او وارث کشور در وضعیتی، بود که پرونیستها بر جای گذاشته بودند. واقعاً وضعیت دشواری بود. آرژانتین برای حفظ ارزش پزو و برابری با دلار آمریکا مجبور شده بود بیش از یکصد میلیارد دلار زیر بدهی خارجی برود. بسیاری از خدمات دولتی از قبیل شرکتهای مخابرات، خطوط هواپیمایی، راه‌آهن و شرکتهای نفتی به سرمایه‌گذاران بخش خصوصی فروخته شده بودند.

دلاروا می‌توانست به موفقیت دست یابد. سابقه‌اش از نظر فساد مالی خراب نبود و برای مملکت هدفهای خوبی در سر داشت. اما عدم قاطعیت و اقدام به موقع و فقدان استراتژی‌های صحیح باعث شد که آرژانتینی‌ها اعتماد خود را نسبت به او از دست بدهند. وقتی مردم فهمیدند که وی فاقد قدرت لازم برای اداره کشور است و وضعیت اقتصادی هم روبه وخامت رفته و بر تعداد بی‌کاران هر روز افزوده می‌شود، ناامیدیشان به استیصال مبدل گشت. اندکی بعد مردم سرخورده در اعتراض به سیاستهای رئیس‌جمهور به خیابانها ریختند و نتیجه‌اش کشته شدن بیست و هفت نفر بود. دولت حسابهای شخصی را مسدود نمود. انبوه جمعیت جلوی بانکها ازدحام کرده بودند و از دولت می‌خواستند سیاستهایش را عوض کند. دلاروا مجبور شد تنها پس از سپری کردن دو سال از دوره چهار ساله ریاست جمهوری‌اش استعفا دهد و با هلی‌کوپتر از کاخ ریاست جمهوری بگریزد. ضعف سیاسی وی به بهای از دست دادن مقام ریاست جمهوری تمام شد.

در این فصل می‌خواهیم به یکی از شخصیت‌های کتاب مقدسی که با بحرانی مشابه روبرو بود نگاهی بیندازیم. در این فصل خواهیم آموخت که صرف داشتن انگیزه‌های خوب، بی‌مسئولیتی ما را توجیه نمی‌کند.

مشکل عیلی: کنار آمدن با گناهان دیگران

داستان عیلی را، کاهنی که چهل سال هدایت قوم اسرائیل را بر عهده داشت در کتاب اول سموئیل باب ۲ می‌یابیم. او ذاتاً انسان خوبی بود. نه مرتکب زنا می‌شد و نه از هدایایی که تقدیم خیمه اجتماع می‌شد دزدی می‌کرد. از کلام خدا چنین برمی‌آید که او انسان صلحجویی بود. با این حال، عاقبتش بسیار غم‌انگیز شد.

عیلی انسان خوبی بود که از دست رفت. چرا چنین اتفاقی افتاد؟ در همان باب ۲ اول سموئیل درباره پسران شرور عیلی که برای خدا هیچ حرمتی قایل نبودند، چنین می‌خوانیم:

«عیلی بسیار سالخورده شده بود، و هر چه پسرانش با تمامی اسرائیل عمل می‌نمودند می‌شنید، و اینکه چگونه با زنانی که نزد خیمه اجتماع خدمت می‌کردند، می‌خوابیدند. پس به ایشان گفت: «چرا چنین کارها می‌کنید، زیرا که اعمال بد شما را از تمامی این قوم می‌شنوم.» (اول سموئیل ۲۳-۲:۲۲)

معلوم می‌شود که وقتی عیلی از اعمال بد پسرانش آگاه شد، فقط به آنها تذکر داد و به قول معروف «پشت دستشان زد»:

چنین مکنید ای پسرانم زیرا خبری که می‌شنوم خوب نیست، شما باعث عصیان قوم خداوند می‌باشید. اگر شخصی بر شخصی گناه ورزد خدا او را داوری خواهد کرد، اما اگر شخصی بر خداوند گناه ورزد، کیست که برای وی شفاعت نماید؟ (اول سموئیل ۲۵-۲:۲۴)

اما با وجودی که عیلی پسرانش را به نرمی سرزنش می‌کرد، آنها به تأدیب پدر گوش ندادند. دل‌های ایشان دیگر سخت شده بود.

با اینکه عیلی دارای انگیزه‌های خوبی بود، ولی در برخورد با گناه دیگران ضعیف عمل کرد. او صاحب ردا و دعوت برای رهبری قوم اسرائیل بود. ظاهراً در جایگاه درستی قرار گرفته بود. با این همه، مدارایش با گناه به سقوطش انجامید.

#### سه اشتباه عیلی

عیلی از قدرت اخلاقی لازم برای برخورد شدید و جدی با گناه و شرارت پسرانش برخوردار نبود. او به خاطر ضعف خودش مرتکب سه اشتباه شد. این سه اشتباه بر رهبری مؤثر وی بر پسرانش و نیز بر کل اسرائیل به شدت تأثیر منفی گذاشت و بر رهبری هر کس دیگری که در اثر ضعف با گناه برخورد جدی نکند، تأثیر منفی خواهد گذارد. باید به هر قیمتی شده از این سه اشتباه پرهیزیم.

۱- او بیش از حد اهل مدارا بود

عیلی گذاشت آدمهای بی‌بند و بار و فاسد در خدمت روحانی باقی بمانند. حفنی و فینحاس در خیمه اجتماع خدمت می‌کردند، ولی در همان خیمه با زنان همخوابه می‌شدند! وجدان ایشان چنان داغ شده بود که در برابر دیدگاه خدا و قومش مرتکب زنا می‌شدند! اشتباه عیلی آن بود که با این عمل آنها مدارا می‌کرد. زمانی می‌آید که خادم خداوند مجبور است چوب تأدیب خود را بردارد.

۲- او بیش از حد ترسو بود

کلام خدا به ما می‌گوید که عیلی «بسیار سالخورده بود» (اول سموئیل ۲: ۲۲). ما باید خیلی مراقب گناهان دوره کهنسالی باشیم. شاید عیلی احساس می‌کرده که خیلی پیرتر و خسته‌تر از آن است که با قدرت جلوی پسران شرور و خود سرش بایستد. شاید آنان با پدر سالخورده و ضعیف خویش با پرخاشگری رفتار می‌کرده‌اند.

بدیهی است که کهولت سن با خود ضعف جسمانی به همراه می‌آورد ولی نباید بگذاریم که با ضعف روحانی همراه شود؛ به عبارتی سالخوردگی باید موسم پختگی و بلوغ روحانی باشد. عیلی با ابراز واکنش بزدلانه به وضعیت پیش آمده، عدم بلوغ روحانی خویش را به ثبوت رساند. چقدر غم‌انگیز است که یک مرد خدا در انتهای زندگیش چنین مفلوکانه سقوط کند، آن هم به دلیل آنکه گذاشته ضعف جسمانی از وی سلب صلاحیت نماید.

۳- او بیش از حد دیر اقدام کرد

عیلی آنقدر دیر به توییح و سرزنش پسرانش مبادرت ورزید که اصلاً به حرفش گوش ندادند. دیگر برای مقابله با شرارت پسرانش خیلی دیر شده بود. شاید عیلی با خود فرض می‌کرده که چون خودش کاهن است یا چون آنها در کنار خیمه اجتماع بزرگ شده‌اند، پس حتماً خداوند را وفادارانه خدمت خواهند کرد. بی‌تردید او از همان زمانی که پسرانش کودکانی بیش نبودند، نتوانسته بود آنها را به فرمانبرداری وادارد... یعنی خیلی وقت پیش از آن که وارد خدمت کهنات شوند و قوم خدا را با شرارتشان تحت تأثیر قرار دهند. شرارت ایشان به قدری عظیم بود که کلام خدا می‌گوید خداوند خواست که ایشان را هلاک سازد (آیه ۲۵).

درسهایی کلیدی پیرامون اقتدار روحانی

مسئولیت و اقتدار (یا اختیار) دو مقوله مهم هستند که خدا به خاطرشان حساب و کتاب می‌خواهد. در اینجا هشت درس ارائه شده که می‌توانند برای همه ما سودمند باشند.

## ۱- خدا رهبران را مسئول و پاسخگو می‌داند

شکی نیست که پسران عیلی مردان شروری بودند. کلام خدا می‌گوید: «آنان خدا را نشناختند» (اول سموئیل ۱۲:۲). آنها از نظر اخلاقی فاسد بودند و پیوسته گناهانی شرم‌آور مرتکب می‌شدند. با این حال خدا به عیلی می‌گوید: «چرا قربانی‌ها و هدایای مرا که در مسکن خود امر فرمودم، پایمال می‌کنید؟» (آیه ۲۹).

عیلی در گناهانی که اجازه ارتکابشان را می‌داد، شریک بود! منظور من از اجتناب از چنین خطایی آن نیست که مسیحیت را به بچه‌هایمان تحمیل کنیم، بلکه می‌گوییم اگر در کلیسا صاحب اقتدار و اختیاری هستیم، باید آنانی را که مرتکب گناه می‌شوند، بدون مدارا و چشم‌پوشی از خدمت برکنار نماییم حتی اگر این افراد فرزندانمان باشند. به عبارت دیگر برای دوری گزیدن از این خطا باید در حیطه مسئولیت خود، همه چیز را در ارتباط با خدا اصلاح کنیم.

من شبانانی را می‌شناسم که فرزندان زناکار خودشان را در کادر خادمان کلیسایشان استخدام کرده‌اند. البته این می‌تواند تجربه‌ای استثنایی باشد. اما مواردی هست که شبانی صرفاً به دلیل حفظ آبروی خود و خانواده‌اش، از گناهان فرزندش چشم می‌پوشد، این اسفناک است چون نبود انضباط کتاب مقدسی به گناه این اجازه را می‌دهد که در پیکره کلیسا مثل سرطان رشد کند.

یک شبان ارشد نمی‌تواند از داشتن فرزندی گناهکار جلوگیری کند، اما می‌تواند دست او را از خدمت کلیسایی کوتاه نماید. اگر آن خادم فرزندش هم نباشد، باز همان قاعده پابرجا است. یک رهبر روحانی نباید با خادمی که از لحاظ اخلاقی فاسد شده‌اند، مدارا کند، حتی اگر آنها ده یک‌های کلان بپردازند و در جماعت نفوذ یا سابقه ایمانی زیاد داشته باشند و یا از خویشان و بستگانشان باشند.

## ۲- خدا جایگاه دوم را هرگز نخواهد پذیرفت

خدا از عیلی پرسید: «چرا پسران خود را زیاده از من محترم می‌داری؟» (آیه ۲۹). خدا دوست ندارد نقش دوم را بازی کند. او می‌خواهد اول باشد. او آشکارا به ما می‌گوید: «زیرا که یهوه خدایت، آتش سوزنده و خدای غیور است» (تثنیه ۴:۲۴).

عیلی با عدم برخورد با شرارت پسرانش، عملاً علایق و خواسته‌های ایشان - و البته گناهانشان - را برتر از علایق و مطالبات خدا قرار داد. هرگز مجاز نیستیم آنچه را که برایمان - یا حتی برای فرزندانمان - عزیز و ارزشمند است، بر اراده خدا مقدم قرار دهیم. این کار یعنی بت‌پرستی.

۳- خدا این حق را دارد که وعده‌هایش را پس بگیرد

بسیاری از وعده‌های خدا تنها با بهایی گزاف -فرمانبرداری ما- تحقق می‌یابند. با وجودی که خداوند به عیلی وعده داده بود که خاندانش تا به ابد او را خدمت خواهند کرد، ولی به خاطر ناطاعتی عیلی، خدا تغییر عقیده داد و وعده‌اش را ملغی نمود و لعنت جای وعده خدا را گرفت:

بنابراین یهوه خدای اسرائیل می‌گوید: البته گفتم که خاندان تو و خاندان پدرت به حضور من تا به ابد سلوک خواهند نمود، لیکن الان خداوند می‌گوید: حاشا از من! زیرا آنانی که مرا تکریم نمایند، تکریم خواهم نمود و کسانی که مرا حقیر شمارند، خوار خواهند شد. اینک ایامی می‌آید که بازوی تو را و بازوی خاندان پدر تو را قطع خواهم نمود که مردی پیر در خانه تو یافت نشود. و تنگی مسکن مرا خواهی دید، در هر احسانی که به اسرائیل خواهد شد، و مردی پیر در خانه تو ابداً نخواهد بود و شخصی را از کسان تو که از مذبح خود قطع نمی‌نمایم، برای کاهیدن چشم تو و رنجانیدن دلت خواهد بود و جمیع ذریت خانه تو در جوانی خواهند مرد (اول سموئیل ۳۳-۲:۳۰).

۴- خدا می‌تواند کسی دیگر را جایگزین سازد

دعوتها و عطایای خدا همه برگشت ناپذیرند. آنچه او برای ما مقدر فرموده دائمی است، اما ناطاعتی ما می‌تواند بهترین نقشه‌های او را تحت الشعاع خود قرار دهد. خدا پس از لعنت کردن خدمت عیلی و خاندانش، فرمود:

کاهن امینی به جهت خود برپا خواهم داشت که موافق دل و جان من رفتار خواهد نمود، و برای او خانه مستحکمی بنا خواهم کرد و به حضور مسیح من پیوسته سلوک خواهد نمود. (اول سموئیل ۲:۳۵)

آن وقت خدا سموئیل کاهن امین خود را برپا داشت. چقدر تصمیم راسخ حنا برای تربیت پسرش در طریق خداوند و آماده شدنش برای خدمت با نگرش عیلی که در قبال گناهان و قیحانه پسرانش در حضور خداوند تنها به سرزنش ملایم بسنده کرد، تفاوت دارد. حنا با خدا عهد بسته بود که پسرش او را و فقط او را خدمت کند: «ای یهوه صباوت، اگر فی‌الواقع به مصیبت کنیز خود نظر کرده، مرا به یادآوری و کنیزک خود را فراموش نکرده، اولاد ذکوری به کنیز خود عطا فرمایی، او را تمامی ایام عمرش به خداوند خواهم داد و استره بر سرش نخواهد آمد» (اول سموئیل ۱:۱۱). باید به یاد داشته باشیم که عیلی به این دعای حنا برای فرزندش خندید. او نه مصیبت آن زن را درک کرد و نه به اشتیاقش برای برپا شدن نجات دهنده‌ای برای اسرائیل احترام گذاشت.

صحت این مدعا از آنجا ثابت می‌شود که او پسران خود را که به خدا توهین و تمسخر روا داشته بودند، برای خدمت برپا داشت. شاید بهتر باشد از «طرز تفکر خدا» درس بگیریم تا مرتکب گناه عیلی نشویم.

۵- خدا ممکن است بیش از حد سختگیر به نظر برسد

چرا چنین مجازات سختی را بر عیلی تحمیل کرد؟ چون خدا به او اعتبار و اقتدار زیادی داده بود. در رساله یعقوب ۱:۳ چنین می‌خوانیم:

برادران من، مباد که بسیاری از شما در پی معلم شدن باشند، زیرا می‌دانید که برما معلمان، داوری سخت‌تر خواهد شد.

کلام خدا صریح و روشن است: «هر که به او بیشتر داده شود، از او بیشتر نیز مطالبه خواهد شد؛ و هر که مسئولیتش بیشتر باشد، پاسخگویی‌اش نیز بیشتر خواهد بود» (لوقا ۱۲:۴۸). به عیلی وظیفه خوراک دادن و مراقبت از قوم محبوب خدا محول شده بود. او نمی‌توانست با بی‌دقتی و روی گرداندن از نظاره گناهان و اعمال شرارت‌آمیز پسرانش در حق قوم خدا، از خود سلب مسئولیت کند. او به اعتماد خدا خیانت کرد و در پاسخ هم زهر مجازات سخت خدا را چشید. البته ما می‌دانیم که خدا رحیم است و هرگاه خویشتن را فروتن ساخته توبه کنیم گناهان ما را خواهد آمرزید. اما رحمت خدا همیشه هم باعث نمی‌شود که او بر وعده‌های خاصش نسبت به ما پایبند بماند. او ممکن است از رهبرانی که نافرمانی می‌کنند سلب صلاحیت کند.

۶- فقدان توان اخلاقی خطرناک است

سازشکاری عیلی باگناه، عامل سقوط وی بود. خدا روی خود را از حضور شرارت در کلیسایش برنمی‌گرداند. او با کسانی که با وجود گناه در کلیسا جدی برخورد نمی‌کنند، خیلی سخت و جدی برخورد خواهد کرد. حفنی و فینحاس، هر دو به خاطر ناطاعتی‌شان مردند. خاندان عیلی ملعون شد و خود عیلی هم با دیدن این واقعیت که خانواده‌اش محصول شرارت پسرانش را درو می‌کنند، سخت در اندوه فرو رفت:

اینک ایامی می‌آید که بازوی تو را و بازوی خاندان پدر تو را قطع خواهم نمود که مردی پیر در خانه تو یافت نشود. و تنگی مسکن مرا خواهی دید، در هر احسانی که به اسرائیل خواهد شد، و مردی پیر در خانه تو ابداً

نخواهد بود. و شخصی را از کسان تو که از مذبح خود قطع نمی‌نمایم برای کاهیدن چشم تو و رنجانیدن دلت خواهد بود، و جمیع ذریت خانه تو در جوانی خواهند مرد. (اول سموئیل ۳۳-۲:۳۱)

۷- بی‌مسئولیتی در روابط، ایخابود را به زمین می‌آورد

ایخابود یعنی «جلال زایل شده». خیلی وقتها جلال خدا به دلیل آنکه رهبری به فساد اجازه ورود داده، در حالی که قدرت جلوگیری از ورودش را داشته، قوم خود را ترک می‌کند. در چندین نمونه از کتاب مقدس می‌خوانیم که حتی صندوق عهد که نماد حضور خداست نتوانست قوم خدا را از پیامدهای رهبری فاسد رهایی بخشد.

پس از آنکه بنی‌اسرائیل در جنگ با فلسطینیان چهار هزار نفر از مردان خود را از دست دادند، تصمیم گرفتند صندوق عهد را از شیلوه بیاورند تا ایشان را در برابر دشمنان محافظت کند (نگ به اول سموئیل ۱۰-۴:۱). ایشان در پی صندوق عهد فرستادند. دو پسر شرور عیلی نیز به همراه صندوق عهد به اردوی اسرائیل پیوستند. فلسطینیان باز به ایشان حمله‌ور شدند و این بار سی هزار سرباز را کشتند، صندوق عهد را به غنیمت بردند و دو پسر عیلی هم جان خود را از دست دادند. حضور صندوق عهد نتوانست بنی‌اسرائیل را در برابر داوری خدا که به واسطه فلسطینیان انجام می‌گرفت، محافظت کند.

حضور خدا در کلیسایان، برگناه سرپوش نمی‌گذارد. افزایش حمد و پرستش نمی‌تواند داوری خدا را از کلیسایی که در آن فساد هست برگرداند. می‌توانیم صدای موسیقی را بیشتر کنیم و بلندتر موعظه کنیم و اصلاً فریاد بکشیم. ولی اگر گناهی را مخفی کنیم، جلال خدا در آن مکان نخواهد ماند.

۸- کسی که عطای رهبری (هدایت) کلیسا را دارد، باید با پشتکار و جدیت رهبری کند

حتی با وجودی که جسممان روبه پیری و سستی می‌رود، باید در روح قوت خود را حفظ کنیم. پولس رسول می‌فرماید:

هر چند انسان ظاهری ما فرسوده می‌شود، انسان باطنی روز به روز تازه‌تر می‌گردد. (دوم قرنتیان ۴:۱۶)

باید به سالخورده‌گی روحانی «نه» بگوییم. تا روزی که زنده هستیم هر روز تازه‌تر می‌شویم و هر روز بیشتر و بیشتر به شباهت مسیح در می‌آییم. خدا به ما هرگز اجازه «بازنشستگی» روحانی نمی‌دهد.

پلی کارپ (Polycarp) اسقف شهر اسمیرنا با اینکه بیش از هشت دهه از عمر خود را پشت سر گذاشته بود، آنقدر روی زانوان دعا می‌کرد که زانوهایش میخچه درآورده بود. ولی نه اقتدار روحانی خویش

را از دست داد و نه از لحاظ اخلاقی پیر شد. او تمام اصولی را که در طول مدت عمرش پیروی کرد، تا به آخرین لحظه زندگی حفظ نمود.

شب‌ی پلی کارپ در خواب دید که بالمش آتش گرفته است. بامداد روز بعد به دوستانش گفت: «من قرار است زنده در آتش سوزانده شوم». آن خواب اصلاً او را نترسانید، چون قدرت خدا را بر خود داشت. تن نحیف او حتی در سنین بالای هشتاد نیز روحی پرتوان را در درون خود حمل می‌کرد و بی‌صبرانه منتظر بود تا عیسی این بدنش را قیام دهد.

سه روز پس از آن شب‌ی که پلی کارپ خواب دید، سربازان به خانه‌اش ریختند و دستگیرش کردند. او را به محلی که از پیش برای سوزاندن وی آماده کرده بودند، بردند و به تیری بستند و هیمة زیرپایش را روشن کردند. در طول مدتی که هیزم‌ها مشغول سوختن بودند، پلی کارپ با چنان شور و حرارتی خداوند را پرستش می‌کرد که اصلاً فراموش کرده بود بر شعله‌های آتش ایستاده است. قدیس سالخورده دریافته بود که شعله‌های آتش خدا در درون قلبش قوی‌تر از شعله‌های آتش جفاکنندگان است.

حکم اعدام پلی کارپ در استادیومی به اجرا درآمد که مملو از تماشاچیان تشنه خون بود. آنان در محل مزبور گرد آمده بودند تا شاهد مرگ یکی دیگر از کسانی باشند که در راه آرمان والایش شهید می‌شود. ولی هر چه آتش می‌سوخت، او نمی‌مرد. افسران نظامی در شگفت بودند که چرا شعله‌های آتش پلی کارپ را نمی‌سوزاند. سرانجام به سربازان دستور دادند بدن او را با نیزه سوراخ کنند. در تاریخ ثبت شده که پلی کارپ به ضرب نیزه شهید شد- نه به وسیله آتش!

پیش از مرگ پلی کارپ، مقامات شهر به او هشدار داده بودند که: «گوش کن، تو می‌توانی جان خودت را از کام شعله‌های آتش برهانی. تنها کافی است عیسی را انکار کنی.»

سخنان پلی کارپ در ورای صدها سال تاریخ مسیحیت هنوز در گوش ما طنین‌انداز است: «هشتاد و شش سال او را خدمت کرده‌ام و حتی یکبار هم در حقم بدی نکرده؛ پس چگونه می‌توانم به شاهم کفر بورزم، او که رهاننده من است؟»

امروز هر ایمان‌داری باید تصمیم بگیرد که با عزم راسخ به خاطر مسیح بایستد. باید مصمم باشیم که از لحاظ اخلاقی به خود ضعف راه ندهیم. باید در زندگی متعهد باشیم و تا پای جان -اگر لازم شد- بر این تعهد نسبت به مسیح بایستیم.

نتایج متفاوت

این موضوع برای ایمانداران گیج کننده است که می بینند خادمان خداوند که به ظاهر برای خداوند کارهای عظیمی انجام می دهند ناگهان نسبت به تعهد روحانی خویش خیانت می کنند و مرتکب گناهی خانمان برانداز می شوند. چنین رفتار شرم آوری غیرقابل جبران به نظر می رسد. چگونه انسانهای با خدا می توانند اعمال غیرخدایی انجام دهند؟

همه ما در مورد رهبران مسیحی که در دام زنا و بی بند و باری افتاده اند، یا سر دولت کلاه گذاشته اند یا موجودی کلیسا را بالا کشیده اند و نظایر آنها داستانها شنیده ایم. این روزها کلیساهای آمریکا گرفتار یک رسوایی شده اند. خادمان کلیساهای به اصطلاح پر از روح در ورطه زنا، همجنس بازی و تجاوز جنسی به کودکان سقوط کرده اند. در بعضی موارد هم دیده می شود که همین خادمان سقوط کرده خیلی زود به موقعیت پیشین خویش در کلیسا باز می گردند.

اگر ضعف را در درونمان مخفی کنیم، اعمالمان از این هم وحشیانه تر خواهد شد. من در طی سالها با برخی از خادمان خداوند مشورت کرده ام که گفته اند: «نمی دانم چه اتفاقی افتاد، ولی کاملاً مستعد بودم که فلانی را بزنم. خشونت و وحشی گری درونم برای خودم هم شگفت آور بود.» شاید دانستن این مطلب برایتان تکان دهنده باشد که یکی از مسائل جدی کلیسای امروز وجود خوی و وحشی گری حیوانی است. این امر حتی به خانه بعضی از خادمان نیز سرایت کرده است. ضعف روحانی می تواند عامل بروز واکنشهای خطرناک از سوی ما شود. پس چاره ای نداریم جز اینکه به طور پیوسته در قوت و قدرت روح خدا گام برداریم. چگونه از این لغزشهای مهلک دوری کنیم؟ چرا در کلیسای معاصر چنین بحران اخلاقی ای به وجود آمده؟ به عقیده من همه اینها به خاطر وجود گناه روحانی غفلت است.

روزها از پس هم و سالها از پی یکدیگر می آیند و ما از بدنهایمان، خانواده هایمان و کلیساهایمان غافلیم؛ آن وقت ناگهان با هراس از خدا می پرسیم که چرا مرتکب چنین لغزشی شدیم. سالها پیش آموختم که قوت روحانی یک تصمیم و گزینش است که خود شخص باید آن را اتخاذ نماید. قوت عطا نیست؛ یک استعداد ویژه هم نیست. قوت، گزینش ایمان ماست. خداوند به یوشع فرمود:

«قوی و دلیر باش، مترس و هراسان مباش زیرا در هر جا که بروی یهوه خدای تو با توسل» (یوشع ۱:۹).

خدا نه تنها به شما قوت خواهد بخشید، بلکه دلیری را نیز در درونتان خواهد برانگیخت. کتاب امثال مرد پارسایی را که به ضعف مجال رخنه می دهد به "منبع فاسد" تشبیه کرده است (امثال ۲۵:۲۶). این فساد زمانی ایجاد می شود که ما قوت روحانی خود را از خدا نگیریم و در مقابل نسبت به وقت دادن به کلامش، دعا و شکل دادن یک رابطه درست با او غفلت ورزیم. با این غفلت جا را برای ضعف باز کرده ایم. با اینکه عیلى مرد

پارسایی بود و در مسند کهنانت در خانه خدا خدمت می‌کرد، ولی از رابطه‌اش با خدا غافل شد و به دام رخوت روحانی افتاد و میدان را برای پسران شریرش خالی کرد. در نتیجه زندگی خود و فرزندانش را به نابودی و ملتی را به انحطاط روحانی کشاند.

در سال ۲۰۰۲ یک رسوایی بزرگ در کلیسای کاتولیک کشف شد. بر طبق گزارشهای منتشر شده، معلوم شد که اسقفان کاتولیک که از تجاوزهای جنسی کشیشهای خود آگاهی داشتند، گناه آنها را به نوعی توجیه و حتی ایشان را به حوزه‌های دیگر فرستاده بودند تا گناهانشان همچنان مخفی بماند. به کشیشانی که به پسر بچه‌های معصوم تجاوز کرده بودند، اجازه داده شده بود که به خدمت خویش در کلیسا ادامه دهند.

در بسیاری از کلیساهای دیگر همین سازشکاری روحانی به چشم می‌خورد. شبانانی هستند که به خاطر غفلت روحانی دست به گناهان هولناکی زده‌اند. آنان با سازشکاری و کنار آمدن با کسانی که مرتکب گناه شده‌اند به کلیسا لطمات بزرگی زده‌اند؛ آن هم به چه دلایلی: ترس از اینکه اگر جلوی گناه فلانی بایستند او از کلیسا خواهد رفت و مثلاً یک منبع مالی خوب را از دست خواهند داد. بعضی وقتها هم شبان جلوی گناه را در کلیسا نمی‌گیرد، به این خاطر که می‌بیند با وجود همه ضعفها و گناهان، کلیسا کماکان در حال رشد و شکوفایی است.

من معتقدم شیطان دوست دارد با ما معامله کند. او به ما می‌گوید: «تو مواظب رشد کلیسایت باش. اصلاً نگران بی‌بند و باری اخلاقی که در اطرافت می‌بینی نباش؛ اینقدر در مورد تقدس متعصبانه فکر نکن. اینقدر افراطی نباش. حواست به رشد جماعت خودت باشد، مراقبت از شهر تو هم با من.» شریر از رشد کلیسا واهمه ندارد. مادامی که در زمینه تقدس وارد بیداری روحانی نشده‌ایم، او اصلاً اهمیت نمی‌دهد که کلیسای ما چقدر بزرگ است. بعضی از رهبران مسیحی به دلیل باج دادن به شیطان تا یک قدمی بیداری پیش می‌روند ولی هرگز به آن نمی‌رسند. آنان حتی متوجه نیستند که خدا بر درشان نوشته «ایخابود»!

عیلی می‌خواست در خانواده‌اش آرامش برقرار بماند. او چگونه می‌توانست فرزندانش را تنبیه و در ملا عام توبیخ کند و از کار بر کنار نماید؟ از همه مهمتر، آبروی او لطمه می‌خورد! خدا به او اختیار مراقبت از خیمه اجتماع را بخشیده بود، ولی او نتوانست تصمیم مقتضی بگیرد. شاید او با خود می‌اندیشید: بالاخره روزی مجبورم در مورد پسرانم دست به کاری جدی بزنم ولی او هرگز جرأت عملی ساختن فکرش را پیدا نکرد. «روزی» هرگز نیامد. شاید فکر می‌کرده که هر اقدامی به بهای گزافی تمام خواهد شد. خلاصه عیلی هر دلیلی داشته، آگاهانه اجازه داد در زیر ردای رهبری‌اش گناه ادامه پیدا کند.

اگر در کار رهبری کلیسا به افراد بدکاره اجازه مشارکت بدهید، حتی اگر هم اکنون خدمتتان شکوفا باشد، دیر یا زود زندگی و خدمتتان تباه خواهد شد. اگر در میان خود به فرزندان شرارت اجازه فعالیت بدهید، باعث لعنت شدن کلیسایتان و خدمتتان خواهید شد. باشد که خدا به ما قوت و حکمت بدهد تا به عنوان رهبران مسیحی سرمشق صداقت و ثبات شخصیت باشیم.

عزم خود را جزم کنید تا در قدوسیت خدا زیست نمایید، حتی اگر این تصمیم به قیمت از دست رفتن تمام درآمد یا حتی خدمتتان تمام شود. خودتان را به هیچ چیزی نفروشید. با شیطان معامله نکنید.

وقتی برای زیستن در تقدس و پاکی دست از همه چیز خود بشوید، آن وقت رشد کلیسا تنها چیزی نیست که تجربه‌اش خواهید نمود. جلال خدا کلیسایتان را فرو خواهد گرفت؛ نه تنها کلیسا بلکه شهرتان را نیز فرو خواهد گرفت. خدا به دنبال کسانی می‌گردد که بخواهند در شکاف بایستند - در شکاف تقدس - تا او به خاطرشان داوری خود را بر شهرشان نازل نکند.

سخنی ویژه با کسانی که در کلیسا

صاحب اختیاراتی هستند

اگر خدا شما را در جایگاهی قرار داده که مثل عیسی در بدنش از اقتدار و اختیار روحانی برخوردارید، پس بدانید که واجب است در تمام زوایای زندگی خود به دنبال ضعفی اخلاقی یا روحانی بگردید و هرگاه آن را یافتید، درمانش کنید. در بدن مسیح ما باید در مشارکت با دیگر ایمانداران کار کنیم. هر ضعفی در زندگی خود یافتید، تصمیم بگیرید در آن زمینه با جدیت هر چه تمام‌تر از خداوند قوت بگیرید. توصیه‌های زیر به شما کمک می‌کند تا در مرحله گذر به تقدس عمیق‌تر قوی و پاک بمانید:

از شخص دیگری که صاحب اقتدار روحانی است مشورت و ارشاد بگیرید

وقتی فاقد اقتدار روحانی هستید، کسی را بجویید که این اقتدار را دارد و آنگاه به او نزدیک شوید. زمانی که من در آرژانتین در مدرسه کتاب مقدس مشغول تحصیل بودم، تصمیم گرفتم دیگر در جلساتی که در عبادتگاه (Chapel) مدرسه تشکیل می‌شد شرکت نکنم. این جلسات اجباری بودند ولی من فکر می‌کردم در تنهایی از وقتم بهتر می‌توانم استفاده کنم. سرودهای مسیحی می‌سرودم، دعا می‌کردم و کلام می‌خواندم.

روزی مدیر مدرسه که هم دوستم بود و هم استادم، علت غیبتم را از عبادتگاه مدرسه پرسید. با اعتماد به نفس زیادی (و غرور جوانی) به او گفتم: «تنها چیزی که احتیاج دارم، خدا و کتاب مقدس و خودم است»، یعنی اینکه به مشارکت با دیگران در جلسات عبادتی نیازی ندارم.

مدیر نگاهی جدی به من انداخت و گفت: «سرجیو، روح عدم وابستگی به دیگران، روح مسیح نیست.» این تویخ معلم را همیشه در تمام مراحل زندگی‌ام آویزه گوش خود ساخته‌ام. از آن روز به بعد عدم وابستگی خودخواهانه و کناره‌گیری از جمع را گناه می‌دانم. از آن به بعد دلم همواره به سوی وحدت، احترام متقابل و همکاری متمایل بوده است.

اگر در سمت رهبری یک خدمت کلیسایی قرار دارید، ولو از خداوند نه تأیید و نه قوت دارید، لازم است دست به دامان خادم دیگری شوید تا او شما را برپا دارد. به نزد آن برادر بشتابید و بگویید: «برادر، من قوت اخلاقی‌ام را از دست داده‌ام. دیگر برای اعمال کردن نظم و انضباط در کلیسا اقتدار ندارم. به کلی گنج شده‌ام. کمکم کن.»

این اشتیاق به فرمانبرداری و حرف شنوی کلیسا را شفا خواهد بخشید. بدن مسیح از این طریق به بهترین نحو عمل می‌کند. پولس این دیدگاه را در رساله اولش به کلیسای قرنتس چنین تشریح می‌کند:

اما خدا بدن را چنان مرتب ساخته که حرمت بیشتر نصیب اعضای شود که فاقد آنند، تا جدایی در بدن نباشد، بلکه اعضای آن به یک اندازه در فکر یکدیگر باشند. و اگر یک عضو دردمند گردد، همه اعضا با او همدرد باشند؛ و اگر یک عضو سرفراز شود، همه در خوشی او شریک گردند (۲۶-۱۲:۲۵).

از مسیح که از خود هیچ ضعف اخلاقی نشان نداد، سرمشق بگیرید

کتاب مقدس می‌گوید که در بره خدا هیچ عیبی نبود (اول یوحنا ۱:۵). او در تقدس کامل سلوک می‌کرد، نه آنگونه که ما تحسینش نماییم، بلکه آن گونه که بتوانیم از او سرمشق بگیریم (افسیان ۵:۱). اگر ایمان داریم که مسیح در کمال پاکی زیست و سلوک کرد، و اگر ما پیروان او هستیم، پس ما هم باید در پاکی سلوک نماییم.

اگر به شریک فقط یک دقیقه مجال بدهید، زندگیتان را نابود خواهد کرد. من برای حفظ صفای اخلاقی خویش با چشمانم عهدی بسته‌ام. من به سرتاسر جهان سفر می‌کنم و پیوسته از فرودگاهی به فرودگاه دیگر می‌روم و دائماً مناظری از جلوی چشمانم می‌گذرد که خوب نیست و اکثراً هم در مواقعی که اصلاً انتظارشان را ندارم. اما با چشمانم قرار گذاشته‌ام که هرگز به هیچ زنی نگاه نکنم و به او به چشم خریدار نگاه نکنم. اگر چشمانم بیش از یک ثانیه بر روی صحنه‌ای که خوب نیست بماند، هر جا که باشم همانجا زانو می‌زنم و طلب آمرزش می‌کنم. دوست دارم از همان معیار تقدسی که عیسی بهره‌مند بود، برخوردار باشم.

من غالباً در سفر هستم. در این مواقع مجبورم بیشتر شبها را در اتاقهای هتل به سر ببرم. این موضوع می‌تواند برای خادمی که در سفر هستند وسوسه‌ای بزرگ باشد، چون خیلی از هتلها از تلویزیون فیلمهای

پورنوگرافی پخش می‌کنند. از این رو به محض اینکه وارد اتاق هتل می‌شوم معمولاً حوله‌ای روی تلویزیون می‌اندازم و با قرار دادن کتاب مقدس بر روی آن، تلویزیون را تبدیل به «محراب» می‌کنم. من با این روش اتاق و زندگیم را برای خدا تقدیس می‌کنم تا هرگز تسلیم وسوسه نشوم.

چنین آموخته‌ام که باید نسبت به موضوع تقدس به صورت افراطی برخورد کنیم! از این رو می‌گوییم: «خداوندا، حتی اگر مجبور باشم هر پنج دقیقه یکبار زانو بزنم، حتی اگر شلووارم پاره شود، حتی اگر موقع موعظه همه لباسهایم چروک باشد، من ترجیح می‌دهم لباسهای چروک شده بپوشم ولی در روحم هیچ چین و چروک نباشد.»

امروزه بسیاری از خادمان ارزشمند خدا وسوسه می‌شوند از طریق اینترنت به تماشای فیلمهای پورنوگرافی بنشینند، چون این راه بسیار بی‌دردسر است. به این گونه افراد می‌گوییم که باید نسبت به گناه بی‌رحم باشید. اگر لازم شد، حتی کامپیوترتان را از برق بکشید و از دستش خلاص شوید! بی‌اینترنت باشید بهتر از آن است که به خاطر سازش با گناه خدمت روحانی خویش را از دست بدهید. اگر تعهد خودتان را به خداوند روز به روز و لحظه به لحظه حفظ کنید و تازه نگه دارید، قدرت و اقتدار بیشتری وارد زندگیتان خواهد شد. خدا انزجاری مقدس نسبت به گناه در دل‌هایتان ایجاد خواهد کرد. آنوقت در عین حال که با گناه سازش نخواهید کرد، گناهکاران را از صمیم قلب دوست خواهید داشت.

در ابراز و واکنش نسبت به گناه تند عمل کنید

شبانی که در کلیسایش وجود گناهی را تشخیص می‌دهد- یا ایمان‌داری که به گناهی در زندگی خودش پی می‌برد- ولی احساس می‌کند که از قدرت اخلاقی کافی برای مقابله با آن برخوردار نیست، باید بی‌درنگ دست به کار شود. او می‌تواند شروع به روزه گرفتن، دعا کردن و مشورت گرفتن نماید. می‌تواند پیش شبان دیگری رفته بگوید: «در کلیسایم (یا زندگیم) گناهی وجود دارد. اگر فرد گناهکار را تنبیه کنم، نیمی از اعضا، کلیسا را ترک خواهند کرد (یا من قدرت ندارم خودم را تحت انضباط قرار دهم). شبان عزیز به من کمک کن. به من قوت بده چون می‌خواهم مقدس زندگی کنم.»

بسیاری از خادمان تقدس شخصی را اعمال می‌کنند ولی قادر به اعمال تقدس خدمتی نیستند. عیلی هدفهای بزرگی داشت. او چهل سال تمام قوم اسرائیل را رهبری کرده بود، ولی واپسین نتایج خدمتش واقعاً خانمان برانداز بود- خاندانش تا به ابد مورد داوری قرار گرفت. خدا نه تنها به خاطر شرارت شخصی‌مان ما را داوری

می‌کند، بلکه به خاطر شرارت کسانی که تحت نظر ما خدمت می‌کنند و ما در جهت اصلاحشان هیچ اقدامی نکرده‌ایم نیز ما را مورد داوری قرار خواهد داد.

امروز را روز تطهیر قرار دهید. اموال و دارایی خود را در تقدس شستشو دهید. اگر در زمینه مالی در کلیسایان دست به اختلاس یا کلاهبرداری زده‌اید یا به خزانه‌دارتان گفته‌اید برای پنهان نگهداشتن جزئیات دروغی کوچک بگویید، پس همین امروز تصمیم به عوض شدن بگیرید. اگر با گناهی که در میانتان هست برخورد نکنید، در راهی قدم گذاشته‌اید که عیلی رفت. گناه همیشه به مرگ منتهی می‌شود!

به منظور احیای اقتدار اخلاقی خود، آتش خدا را بیابید  
بعضی‌ها روح‌القدس را دارند ولی آتش روح‌القدس را ندارند. حضور خدا را احساس می‌کنند و در این حال مو بر تنشان راست می‌شود و برخی تجلیات کاریزماتیک یا تجلیات روح‌القدس و عطایای او را تجربه می‌کنند، ولی آن اقتدار اخلاقی را که برای {P Charismatic- P} اصلاح زندگی یا کلیسایشان لازم است، ندارند.  
خدا تک تک ما را به یک زندگی کاملاً مقدس فراخوانده است. بهای این زندگی مقدس هم اصلاً مهم نیست. هر کس می‌خواهد زندگی پارسایانه‌ای داشته باشد باید متحمل رنجها و زحمات شود. پطرس این مطلب را به روشنی بیان کرده است:

پس چون مسیح در عرصه جسم رنج کشید، شما نیز به همین عزم مسلح شوید، زیرا آن کس را که در عرصه جسم رنج کشیده، دیگر با گناه کاری نیست. (اول پطرس ۴:۱)

معنای این آیه چیست؟ شاید سخنان عیسی را راحتتر بتوان فهمید: «در این دنیا برای شما زحمت خواهد بود» (یوحنا ۱۶:۳۳). از زیر بار زحمت و آزار دنیا شانه خالی نکنید.

تقدس اغلب با رنج و آزار آغاز می‌شود. اما بر کسانی که متحمل رنج و آزار می‌شوند تا تقدس خود را حفظ کنند، جلالی وصف‌ناپذیر فرود خواهد آمد. پس از آزار دیدن نهراسید. حتی اگر شما را مثل پولس و سیلاس روانه زندان کردند، برای خداوند سرود بخوانید و او را بپرستید. تقدس در راه است! زمین لرزه‌ای رهاکننده بر شما و اهل خانه‌تان نازل خواهد شد و زندانبانتان و شهرتان مثل زندانبان پولس و شهر فیلیپی ایمان خواهند آورد و با آتش خدا بیدار خواهند شد.

## دعای توبه

پدر، مرا به خاطر مواقعی که در ضعف و رخوت روحانی فرو رفته‌ام بیامرز. نمی‌خواهم مثل عیلی نسبت به تو گناه ورزم. به من فیض عطا کن تا از دامهای گناه بپرهیزم. هر وقت وسوسه می‌شوم تا نسبت به گناه غفلت یا با آن سازش کنم، کمک کن تا با آن مقابله نمایم. به من دلیری بده تا هر وقت کسی را می‌بینم که گناه را چون سرطان در کلیسایت اشاعه می‌دهد، به او هشدار دهم. و یاریم کن تا هرگاه دوستان و خانواده‌ام نیاز به اصلاح اخلاقی دارند، حقیقت را بدیشان بگویم. به نام مسیح، آمین.

## فصل دوم

### گناه یعقوب: به کار بردن اسباب دنیوی

#### برای کسب برکت الهی

در شهر بزرگ شبانی بود که تأسیس پانزده کلیسای کوچک در پیرامون کلیسای مادر را جزو نقشه خود قرار داده بود. با وجودی که این پانزده کلیسا ابتدا با اهداف بشارتی شروع به فعالیت کردند ولی چیزی نگذشت که هر یک از کلیسای مادر جدا شدند و اعلان استقلال کردند. خادمی که مسئولیت هدایت یکی از این کلیساهای کوچک را داشت، احساس می‌کرد که دیگر نمی‌تواند به عنوان کمک شبان خدمت کند. او می‌خواست خودش شبان ارشد باشد.

بنابراین روزی استعفا داد و تمام اسباب و اثاثیه‌ای را که شبان در اختیار کلیسایش گذاشته بود، بار کامیون کرد و حتی سیستم صوتی و صندلی‌ها و منبر را هم با خود برد. او حتی از خیر تزیینات مقابل سکوی موعظه هم نگذشت و همه چیز را برد.

درواقع اگر این مرد قدری صبر می‌کرد، سرانجام خودش شبان ارشد کلیسا می‌شد، ولی او عجله داشت و نمی‌توانست صبر کند، بدین ترتیب او خود را شبان نامید.

هنگامی که من برای نخستین بار این موضوع را شنیدم، هنوز جوان بودم و چیزهایی را که امروز در مورد گناهان دوازده‌گانه می‌دانم، آن روز نمی‌دانستم. مطمئن بودم که این شبان خود گماشته چند ماهی بیشتر دوام نخواهد آورد. هر روز منتظر شنیدن خبر شکست مفتضحانه او بودم. اما او شکست نخورد. او کلیسایش را با چند عضوی که از کلیسای مادر دزدیده بود آغاز کرد و جماعت به رشد عادی خود ادامه داد. اما داستان به همین جا پایان نیافت، پانزده سال بعد که دیگر همه زخمها شفا یافته و یا فراموش شده بودند، او با عمل خائنانه چند تن از اعضای هیئت رهبری کلیسایش روبرو شد. چند نفر از رهبران جوان کلیسایش نسبت به او خیانتی کردند بدتر از خیانت وی به شبان ارشدی که وی قبلاً زیر دستش کار می‌کرد. گناهان گذشته او اکنون گریبان خودش را گرفته بود. بالاخره او آنچه را کاشته بود درو کرد.

قانونی روحانی وجود دارد که نمی‌توان آن را نقض کرد. حتی اگر از خدا مسح داشته باشیم و شاید بیماران را شفا بدهیم و معجزات از دستان ما جاری شود، ولی کلام خدا می‌گوید:

«فریب نخورید: خدا را استهزا نتوان کرد. انسان هر چه بکارد، همان را خواهد دروید.» (غلاطیان ۶:۷)

ممکن است پانزده سال طول بکشد و ممکن هم هست تا آمدن مسیح اتفاق نیفتد، ولی روزی باید بابت کارهایی که کرده‌ایم به خدا حساب پس بدهیم. به همین خاطر نیفتادن در دام گناه یعقوب از اهمیت زیادی برخوردار است.

موفق اما غیراخلاقی

آیا تا به حال شده که در کلیسا از پیشرفت و موفقیت کسانی که فاقد اخلاقیات درستی هستند حیرت کنید؟ من آدمهای خائنی را می‌شناسم که به مدارج بالایی از موفقیت دست یافته‌اند. حتی کسانی را می‌شناسم که زناکارند ولی در زندگی موفقند.

در کتاب مقدس، یعقوب نمونه خوبی است از کسانی که قواعد اخلاقی را زیر پا می‌گذارند ولی به خاطر دعوتی که در زندگی خویش دارند، شاهد موفقیت را نیز در آغوش می‌کشند. در بابهای 25 تا 27 پیدایش می‌بینیم که چطور یعقوب از یک آدم حيله‌گر به یک فرد غاصب تبدیل گردید. او عملاً موقعیت کسی دیگر را از وی دزدید. همچنین او یک معامله‌گر بود؛ او در بیت‌ئیل با خدا وارد معامله شد (پیدایش 28). بیت‌ئیل یعنی «خانه خدا». خیلی از مردم پایبند بیت‌ئیل هستند. آنان پایبند دین و خانه خدا هستند که این البته خوب است، ولی این قبیل آدمها پا را از این حد فراتر نمی‌گذارند.

سالها بعد یعقوب در فنیئیل، آنجایی که با فرشته خدا کشتی گرفت و تبدیل به مردی شکسته و فروتن گردید، اطراق نمود. تا زمانی که ما در زندگی خود به فنیئیل روحانی نرسیم، هر موفقیتی که بدست آوریم در پادشاهی خدا چندان ارج و منزلتی ندارد.

همه ما برای کشتی گرفتن با فرشته خدا زمانی خاص داریم! در این کشتی ما شکست می‌خوریم و او به بدن ما آسیب وارد می‌سازد. این درست زمانی است که اهداف خدا در زندگی ما می‌خواهند شروع به تحقق یافتن نمایند. همه ما نیاز داریم با خدا کشتی بگیریم تا بدین وسیله غرورمان خورد شود. در این چند سال اخیر خدا در سطحی تازه مرا در زندگی خورد کرده است. درست در لحظاتی که فکر می‌کنیم دیگر از شکسته شدن فارغ شده‌ایم، یک شکستگی دیگر به سراغمان می‌آید. زندگی مسیحی آمیخته به این گونه شکستگی‌ها بهترین طریق راه رفتن با خداست. این شکستگی نه مخرب است و نه لطمه زننده، بلکه برعکس مفید است چون در شکستگی جسم ما مجروح می‌گردد، ولی روحمان شفا می‌یابد.

اراده خدا در زمانی نامناسب

کتاب مقدس به ما می‌گوید که عیسو، برادر یعقوب به خاطر نداشتن صبر و شکیبایی عملاً دعوت و آینده خود را فدا کرد. در پیدایش ۳۴-۲۵:۲۹ چنین می‌خوانیم:

روزی یعقوب آش می‌پخت و عیسو وامانده، از صحرا آمد و عیسو به یعقوب گفت: «از این آش ادوم (یعنی سرخ) مرا بخوران، زیرا که وامانده‌ام». از این سبب او را ادوم نامیدند.

یعقوب گفت: «امروز نخست‌زادگی خود را به من بفروش.» عیسو گفت: «اینک من به حالت موت رسیده‌ام، پس مرا از نخست‌زادگی چه فایده؟»

یعقوب گفت: «امروز برای من قسم بخور.» پس برای او قسم خورد، و نخست‌زادگی خود را به یعقوب فروخت. و یعقوب نان و آش عدس را به عیسو داد، که خورد و نوشید برخاسته، برفت. پس عیسو نخست‌زادگی خود را خوار نمود.

هم عهدعتیق و هم عهدجدید به ما می‌گویند که عیسو به خاطر این عمل نسنجیده خود به تلخی گریست. (نگ به پیدایش ۲۷:۳۴؛ عبرانیان ۱۷-۱۲:۱۶). او کوشید حق پسر ارشد بودن (نخست‌زادگی) و برکت را بازپس بگیرد، ولی دیگر خیلی دیر شده بود. او آنها را در ازای ارضای آنی نیازهایش مبادله کرده بود. همچنین عیسو در پی کسب موفقیت آنی بود. به تعبیری او مرتد گردید؛ کسی که ایمان خویش را انکار می‌کند.

در اینجا برای ماهایی که در زندگیمان از جانب خدا وعده‌ها، نبوتها و دعوت‌هایی داریم، کلامی هشداردهنده وجود دارد. اگر بی‌صبر و حوصله شویم، اگر اشتهایمان برای هر چه زودتر به رسمیت شناخته شدن و به موقعیت و موفقیت رسیدن زیاد باشد، آنوقت از سر نو میدی و استیصال مرتکب عملی می‌شویم، مشابه کار عیسو. او برکنش را در ازای یک کاسه آش عدس فروخت.

یعقوب از سوی خدا خوانده شد تا وارث برکتی گردد که عیسو ره‌ایش کرده بود و به هر جهت خدا این برکت را نصیب وی می‌کرد. با این وجود نکته جالب در پادشاهی خدا این است که هدف وسیله را توجیه نمی‌کند. شاید فکر کنیم که اگر خدا وعده چیزی را به ما داده، پس باید برای گرفتن آن دست به تلاش بزنیم. اما او می‌خواهد که ما! اکک صبر کنیم تا زمانش به کمال برسد.

بعضی از جدایی‌ها یا شقاقها در کلیسا، ریشه در نگرش یعقوب دارند. کسی که در رهبری کلیسا خدمت کوچکی دارد، ممکن است ادعا کند که خدا او را برای هدایت کل کلیسایش فراخوانده است. شبان کلیسا احتمالاً به فرد مورد نظر پیشنهاد می‌کند که اول به مدرسه کتاب مقدس برود تا برای خدمت آماده شود و بعد

هم دو سالی را برای ورود به خدمت انتظار بکشد. اما شخص مورد بحث به جای آنکه مسیر طولانی تر آمادگی را طی کند، اوقاتش تلخ می شود و از کلیسا جدا می گردد. چند نفر از اعضا هم دنبالش می روند. او که نمی تواند تا زمان فرا رسیدن موعد برکت صبر کند، از همان یکشنبه آینده خدمت موعظه را آغاز می نماید و تازه از خدا انتظار مسح خدمت نیز دارد.

نکته گیج کننده آن است که گاهی خداوند آن خدمت جدید را مسح نیز می کند. ما که نظاره گر این مسئله هستیم ته دلمان از خدا می خواهیم روشش را تغییر دهد. ممکن است چنین دعا کنیم: «خداوندا، ناکامش کن، او را چنان در زندگیش به فلاکت بینداز که مردم عدالت تو را ببینند.» گهگاه مسیحیان خیرخواه از مشاهده چنین وضعیتی سرخورده می شوند. آنان توقع دارند عدالت خدا فرد عامل شقاق در کلیسا را با لگد به کناری پرتاب کند. دوست دارند عدم موفقیت را در حق شخص خائن در ظرف دو سه هفته ببینند. ولی روش خدا - دست کم همیشه - اینگونه نیست.

من شنیده ام که بعضی مسیحیان از سر خشم صحبت از توسل به قانون می کنند تا از طرف دعوی خود پولی هنگفت به جیب بزنند. اگر مثلاً هزار دلار از دست داده اند، حاضرند در ازایش دو هزار دلار غرامت بگیرند. یک چنین دعوی حقوقی می تواند بسیار ناجوانمردانه باشد. ما مسیحیان لازم است مطالباتمان را با افسار انصاف مهار کنیم. باید طالب عدالت باشیم نه بنده طمع.

بسیاری از مسیحیان مفهوم صداقت، مساوات و انصاف را از یاد برده اند. مشکل اینجاست که این افراد بدون رعایت انصاف و درستی ممکن است بارها به موفقیت های مالی و یا حتی در کار خداوند به پیشرفتهایی نایل شوند. آنان خودشان را با آدمهای فروتنی که همیشه در حال توبه و جلب رضایت خدا هستند مقایسه می کنند و وقتی میزان موفقیت و ثروت خود را با آنها می سنجند، به این نتیجه می رسند که برکات زیاد در زندگیشان نشانه خشنودی و تأیید خداست.

وقتی خدا ملتی را به بیداری روحانی دعوت می کند، اولین چیزی که در آنها دیده می شود اکراه از گناه است. شاید کلیسا به خاطر نداشتن قوه تشخیص روحانی نتواند به گناهی که در درونش لانه کرده و عاقبت منجر به خرابی روابطش می گردد، پی ببرد. یعقوب توانست حق نخست زادگی را از برادرش عیسو بخرد، ولی اعتماد او را از دست داد. رابطه اش با برادر تیره شد و این تیرگی تقریباً تا آخر عمرش باقی ماند. چون او برای رسیدن به آنچه که خواست خدا بود، از وسایل دنیوی بهره گرفت، اعمالش باعث جدایی در خانواده گردید.

هنگامی که جاه طلبی جایگزین دید روحانی می گردد

بی صبری ثمره دنیوی بودن است. مواقعی هست که ما به خاطر تأخیر در انجام وعده‌های خدا عصبی می‌شویم؛ بدون اینکه بدانیم بعضی از این تأخیرها مستقیماً از سوی خدا ترتیب داده شده‌اند. ما در عصر ارضای آنی به سر می‌بریم. به دنبال راه حل‌های فوری - آن هم به هر قیمتی - می‌گردیم. هر وقت اینگونه است، مطمئن باشید که خصلت دنیوی بودن بر شما حاکم است. دنیوی بودن باعث می‌شود که جاه‌طلبی جای دید روحانی را در زندگی ما بگیرد و این خود سبب می‌شود که «بهترین» را به خاطر به دست آوردن «خوب» از دست بدهیم. برای راه رفتن در طریقهای خداوند راه بهتری هم هست؛ و آن راهی نیست جز شاهراه تقدس و پارسایی و تسلیم شدن به زمانبندی وی؛ راه صبوری خداپسندانه و سرسپردگی کامل.

یعقوب نه تنها حق نخست‌زادگی را از چنگ عیسو درآورد، بلکه برکت پدرش را نیز از آن خود ساخت. او برای فریب دادن پدرش و گرفتن برکت از وی با همدستی مادرش نقشه‌ای کشید:

یعقوب به مادر خود رفته گفت: «اینک برادرم عیسو، مردی موی دار است و من مردی بی‌موی هستم؛ شاید که پدرم مرا لمس نماید، و در نظرش مثل مسخره‌ای بشوم، و لعنت به عوض برکت بر خود آورم.» مادرش به وی گفت: «ای پسر من، لعنت تو بر من باد! فقط سخن مرا بشنو و رفته، آن را برای من بگیر.» پس رفت و گرفته، نزد مادر خود آورد. و مادرش خورشی ساخت به طوری که پدرش دوست می‌داشت. و رفته جامه فاخر پسر بزرگ خود عیسو را که نزد او در خانه بود گرفته به پسر کهنتر خود یعقوب پوشانید، و پوست بزغاله‌ها را بر دستها و نرمه گردن او بست. و خورش و نانی که ساخته بود به دست پسر خود یعقوب سپرد.

پس نزد پدر خود آمده گفت: «ای پدر من!» گفت: «لیبک، تو کیستی ای پسر من؟» یعقوب به پدر خود گفت: «من نخست‌زاده تو عیسو هستم. آنچه به من فرمودی کردم و الان برخیز، بنشین و از شکار من بخور، تا جانت مرا برکت دهد.» اسحاق به پسر خود گفت: «ای پسر من! چگونه بدین زودی یافتی؟» گفت: «یهوه خدای تو به من رسانید.» (پیدایش ۲۰-۲۷:۱۱)

یعقوب درست مثل یک فرد مذهبی عمل کرد و رو در روی پدرش دروغ گفت. اسحاق سالخورده بود و چشمانش خوب نمی‌دید، به همین خاطر به یعقوب گفت: «ای پسر من نزدیک بیا تا تو را لمس کنم، که آیا تو پسر من عیسو هستی یا نه» (آیه ۲۱). من سه پسر دارم، آنها برای فریب دادن من راهی کشف کرده‌اند. وقتی من در سفر هستم و از آنجا با خانه تماس تلفنی می‌گیرم، یکی از پسرها که می‌تواند تقلید صدا کند، به جای دو برادر دیگر خود را معرفی می‌کند. هر وقت می‌پرسم: «کی پشت خط است؟» او با صدای مبدل نام برادر کوچکترش را می‌گوید. یکی دو بار اول من واقعاً گول خوردم و فکر کردم با پسر آخرم حرف می‌زنم. این

بازیگوشی پسرها مرا کمک کرد تا موقعیت اسحاق را در لحظاتی که یعقوب خود را عیسو معرفی می‌کرد بهتر درک کنم، به ویژه که اسحاق بسیار سالمند بود و نه چشمانش خوب می‌دید و نه گوشه‌هایش خوب می‌شنید. یعقوب جلو آمد تا اسحاق بدنش را لمس کند، اسحاق به او گفت: «آواز، آواز یعقوب است، لیکن دستها، دستهای عیسوست» (آیه ۲۲). اسحاق نتوانست دستهای یعقوب را تشخیص دهد چون به خاطر پوست بزغاله، آنها هم پشمالو بودند، پس او را برکت داد. اسحاق پرسید: «آیا تو همان پسر من، عیسو هستی؟» گفت: «من هستم». نتیجه این دروغ چه بود؟ یعقوب برکت گرفت.

هضم کردن این موضوع دشوار است. انسان دروغ بگوید و نیرنگ بزند و آنوقت برکت هم بگیرد. او از این جهت برکت گرفت که در هر صورت برکت می‌گرفت. از پیش چنین برای او مقدر شده بود. اما یعقوب برای تحقق هدفهای خدا به وسایل دنیوی متوسل شد. برکت ارزشمندی به سوی او سرازیر شد اما این برکت یافتن بدین معنا نبود که خدا حيله وی را نادیده گرفته است.

وقتی عیسو دریافت که رودست خورده به پدر خود گفت: «ای پدر من، آیا همین یک برکت را داشتی؟ به من، به من نیز ای پدرم برکت بده!» و عیسو به آواز بلند گریست. پدرش اسحاق در جواب او کلامی دشوار گفت (نگ به پیدایش ۴۰-۲۷:۳۹).

در آیه ۴۱ نتیجه فریبکاری یعقوب را مشاهده می‌کنیم:

و عیسو به سبب آن برکتی که پدرش به یعقوب داده بود، بر او بغض ورزید؛ و عیسو در دل خود گفت: «ایام نوحه گری برای پدرم نزدیک است، آنگاه برادر خود یعقوب را خواهم کشت.» فریبکاری یعقوب جانش را به خطر افکند. اگر گذشته شما در خون عیسی غرق نشده، می‌تواند در آینده موجب آزارتان شود. اگر سر کسی کلاه گذاشته‌ایم باید به گناه خود اعتراف کنیم. باشد که اگر چیزی دزدیده‌ایم، دروغی گفته‌ایم یا مردم را فریب داده‌ایم تا سودی عایدمان شود، روح‌القدس دل‌هایمان را روشن سازد و آن مورد را بر ما مکشوف نماید. اگر کلامی ناراست بر زبان آورده‌ایم، خدا به ما فیض خواهد بخشید تا آن را زیر خون عیسی بیاوریم.

به علایم هشدار دهنده توجه کنید!

روزی از جلوی دفتر کارم در شهر لاپلاتای آرژانتین سوار اتومبیل شدم تا خودم را به خانه برسانم. وضعیت ترافیک در آرژانتین تا حدودی با جاهای دیگر دنیا فرق دارد. اگر راه نروید، دیگران شما را به جلو هل می‌دهند! برای اینکه از وقوع تصادف جلوگیری کنم تمام حواسم جای دیگر بود و متوجه چراغ قرمز نشدم،

یعنی راستش را بخواهید اصلاً خود چراغ راهنمایی را ندیدم و از تقاطع گذشتم. حدود پنجاه اتومبیل دیگر هم از این موضوع استفاده کرده دنبال آمدند. اما هنوز چیزی نگذشته بود که متوجه دیگری شدم که از پشت سرم می‌درخشید! چراغ گردان پلیس!

اگر شما کشیش یا خادم کلیسا باشید می‌توانید در چنین شرایطی خودتان را جای من بگذارید و حال مرا درک کنید در سکوت دعا می‌کردم: «خداوندا، خواهش می‌کنم نگذار شغلم را بپرسد.» اتومبیل را نگه داشتم، افسر راهنمایی جلو آمد و من برایش توضیح دادم که اصلاً تقصیری نداشتم. برای جلب ترحم او گفتم: «جناب سروان، راستش را بخواهید متوجه چراغ قرمز نشدم. حتی ندیدم که اصلاً چراغ راهنمایی آنجا هست.» او اصلاً تحت تأثیر جوابم قرار نگرفت، چون پیامدهای گذشتن از چراغ قرمز- چه من آن را بینم و چه نبینم- می‌توانست اسفناک باشد.

خدا هم تعدادی چراغ قرمز روحانی نصب کرده که ما نباید از آنها عبور کنیم. او از ما می‌خواهد که هوشیار و بیدار باشیم و حواسمان هم کاملاً جمع باشد. باید از خود سؤال کنیم: «آیا من انسان روراستی هستم یا مثل یعقوب اهل کلک و فریب می‌باشم؟ آیا برخوردها و بده بستانهایم با مردم براساس شرافت و صداقت است یا پیوسته به دروغ‌های کوچک و مصلحت‌آمیز و حرفهای نیمه راست متوسل می‌شوم؟

حرف نیمه‌راست با دروغ هیچ فرقی نمی‌کند. ندانستن باعث رهیدن ما نمی‌شود. نمی‌توانیم وقتی به دروازه آسمان رسیدیم، با گفتن: «خداوندا، متأسفم؛ من داستان زندگی یعقوب را نخوانده بودم»، ندانستن را بهانه کنیم. خداوند در جوابمان خواهد گفت: «ولی تو ده نسخه کتاب مقدس با ترجمه‌های مختلف در خانه‌ات داشتی.» بعضی‌ها حاضرند جانشان را به خاطر گرفتن کتاب مقدس در دستهایشان، فدا کنند. تاریخ کلیسا یاد و خاطره کسانی را که جان خود را بر سرنگهداری از دست نوشته‌های کلام خدا گذاشتند، ثبت کرده است. به واسطه جانبازی آنان است که ما امروز آزادانه کلام خدا را در دسترس داریم. دعوت خدا از ما این است که در پارسایی تعلیم بگیریم و در کلامش حکیم و دانشمند باشیم. شاید بتوانیم ندانستن را بهانه کنیم، ولی این بهانه ما را از قلاب خلاص نمی‌کند. نمی‌توانیم درحالی که علایم هشداردهنده برابر چشمانمان قرار گرفته‌اند، آنها را نادیده بگیریم.

بیت‌یل: معامله با خدا

همان کسی که سر برادرش عیسی کلاه گذاشته بود، اکنون می‌خواست خدا را گول بزند. او سعی کرد با خدا وارد معامله شود. احتمالاً او با خود می‌اندیشیده که چون توانسته در بسیاری از مقاطع زندگی از فریب و نیرنگ استفاده کند، این بار هم می‌تواند سر خدا کلاه بگذارد.

یعقوب در بیت‌یل رویایی دید و در این رویا خویشتن را در حضور خداوند یافت.

پس یعقوب از خواب بیدار شد و گفت: «البته یهوه در این مکان است و من ندانستم.» پس ترسان شده، گفت: «این چه مکان ترسناکی است! این نیست جز خانه خدا و این است دروازه آسمان.» بامدادان یعقوب برخاست و آن سنگی را که زیر سر خود نهاده بود گرفت و چون ستونی برپا داشت و روغن بر سرش ریخت. و آن موضع را بیت‌یل نامید، لکن نام آن شهر اولاً لوز بود. و یعقوب نذر کرده گفت: «اگر خدا با من باشد و مرا در این راه که می‌روم محافظت کند و مرا نان دهد تا بخورم و رخت تا بپوشم، تا به خانه پدر خود به سلامتی برگردم، هرآینه یهوه، خدای من خواهد بود.»

یعقوب به مجرد بیدار شدن از خواب با خدا پیمان بست که من آن را «پیمان مشروط» می‌نامم. وقتی بیداری روحانی بیاید، این قبیل چیزها خیلی سریع معلوم می‌شود. وقتی جنبش خدا در میان ما آغاز شود، کسانی که مثل یعقوب هستند بی‌درنگ خواهند گفت: «اگر فلان چیز را بدست آورم، خدا را خدمت خواهم کرد.» کسانی که ما فکر می‌کردیم کاملاً سرسپرده خدا هستند ناگهان تبدیل به مسیحیان مشروط می‌شوند. آنان با شرایط خودشان با خدا عهد و پیمان می‌بندند. «اگر خدا این کار را برایم بکند، پیرویش می‌کنم، و گرنه، من یکی که نیستم.»

یک بانوی مسیحی را می‌شناختم که مادر بیمارش را به کلیسا آورد تا بلکه شفا یابد. اما چون مادرش شفا نیافت، آن بانو هم از کلیسا برید. او به خاطر آنچه که روی داد- یا روی نداد- از انجیل روی گرداند. او فکر کرده بود می‌تواند با خدا معامله کند و وی را متقاعد سازد تا به معیارهایش گردن نهد.

آدمهایی نظیر این زن، یعقوبهای زمانه ما هستند. با خدا معامله می‌کنند و وقف و سرسپردگی‌شان مشروط است. آنها نمی‌گویند که اگر حتی سرشان را از تن جدا کنند، باز خداوند خدایشان است، بلکه سعی می‌کنند خودشان خدای زندگیشان باشند. این یعنی جوهره غرور.

یعقوب می‌توانست بگوید: «حتی اگر هرگز مرا به خانه پدرم بازنگردانی، باز هم خدای من خواهی بود. تنها می‌خواهم بدانم که تو از من خشنودی.» ولی او پس از معامله ناجوانمردانه‌ای که با برادرش کرد، با شرایط به

حضور خداوند آمد. شاید با ناراستی و تقلب بتوانیم میانبر بزنییم و پیشرفتهایی بکنیم ولی سرانجام محصول تلخی را که کاشته‌ایم درو خواهیم کرد.

کشتی گرفتن، راه شما به سوی قدرت

یعقوب که در قبال پدر و برادرش چنین متقلبانه رفتار کرده بود، محصول عمل خود را به صورت خیانت و تقلب دیگران در قبال خودش، درو کرد. زمانی که سنش بیشتر شده بود، پدر زنش لابان سرش کلاه گذاشت. هفته عروسی‌اش، یک هفته بحرانی بود. وی پس از شب عروسی فهمید که لابان دختر بزرگترش لیه را به وی داده است! او مجبور شد برای پرداخت بهای ازدواج با راحیل که زن محبوبش بود، هفت سال دیگر برای لابان کار کند.

یعقوب فریبکار، حال از کسی دیگر فریب می‌خورد. او تنها آنچه را که خود کاشته بود درو می‌کرد. و چه محصول بدی هم درو کرد. حتی با وجود تمام برکات خداوند؛ حتی با وجود دعوت بلندی که خدا از او به عمل آورده بود تا پدر ملتهای بسیار باشد، باز فریبکار فریب خورد.

یعقوب به قدری سرخورده شد که خانه پدر زنش را ترک کرد. دیگر نه در خانه لابان جایی داشت و نه در خانه پدرش. هیچ جا، جای او نبود. اکنون فریبکار کاملاً منزوی شده بود. نه خدمتی داشت و نه ظاهراً آینده‌ای. تنها هم و غمش این بود که زنده بماند و به دست برادرش کشته نشود. مردی که همیشه ترفندی در آستین خود داشت، اکنون از هر ترفندی می‌گریخت. او کاملاً مستأصل بود.

من معتقدم که خدا با رحمت خود اجازه می‌دهد که چنین استیصال و بحرانی در زندگی هر کدام از ما پیش بیاید چون می‌خواهد ما را از مرحله مسیحیت مشروط یک پله بالاتر بیاورد. یعقوب در شرف یک رویارویی جدی با خدا بود؛ رویارویی که قرار بود به تسلیم مشروط او به اراده خدا خاتمه دهد. این لحظه حساس را در پیدایش ۳۲ می‌خوانیم:

و شبانگاه، خودش برخاست و دو زوجه و دو کنیز و یازده پسر خویش را برداشته ایشان را از معبر بیوق عبور داد. ایشان را برداشت و از آن نهر عبور داد، و تمام مایملک خود را نیز عبور داد. و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می‌گرفت. و چون او دید که بر وی غلبه نمی‌یابد. کف ران یعقوب را لمس کرد، و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد. پس گفت: «مرا رها کن زیرا که فجر می‌شکافد» گفت: «تا مرا برکت ندهی تو را رها نکنم.» به وی گفت: «نام تو چیست؟» گفت: «یعقوب.» گفت: «از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل، زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی.» و یعقوب از او سؤال

کرده گفت: « مرا از نام خود آگاه ساز.» گفت: چرا اسم مرا می‌پرسی؟» و او را در آنجا برکت داد. و یعقوب آن مکان را فنیئیل نامیده گفت: «زیرا خدا را روبرو دیدم و جانم رستگار شد.» (پیدایش ۳۰-۳۲:۲۳)

خوب توجه داشته باشید: یعقوب که قبلاً برکت را از برادر خود دزدیده بود، هنوز برکت می‌طلبید. این بار هم برکت را به دست آورد ولی البته با معیارهای خدا، نه خودش. خیلی از مسیحیان همه جور ترفند و کلک به کار برده‌اند ولی هنوز از برکت تهی هستند. آلن ردپث (Allen Redpath) در مقاله‌ای تحت عنوان رهبری، پیرامون آن لحظه کشمکش یعقوب با خدا که بیست سال پس از گریختن به آرام روی داد، مطالب جالبی می‌نویسد:

فرشته‌ای با او کشتی گرفت و درست در همان نقطه‌ای که احساس قوت می‌کرد، با او به مقابله برخاست. او از لحظه‌ای که به دنیا آمد، پاشنه پای برادر دوقلویش را گرفته بود و در سرتاسر زندگیش نیز توانسته بود در برابر هماوردهای خود پیروز از میدان خارج شود. هنگامی که مرد غریبه دید نمی‌تواند بر او غلبه بیابد گودی ران او را گرفت و مفصل رانش را از جایش بیرون کشید. ران ستون قوت انسان است و مفصل ران به انسان امکان نشستن و برخاستن و کشتی گرفتن می‌دهد. اگر استخوان ران از مفصلش جدا شود، دیگر انسان به کلی ناقص و زمینگیر می‌شود. اکنون یعقوب که رانش آسیب دیده متوجه می‌شود که بدون کمک حریفش نمی‌تواند روی پا بایستد. پس به حریف خود آویزان می‌شود و به تجربه در می‌یابد که باید به قوی‌تر از خود متکی باشد. این نقطه عطف داستان شگفت‌آور یعقوب است.

مادامی که با خدا رویارویی معنی داری نداشته باشیم، گویی هیچ چیز در زندگیمان معنا و مفهوم ندارد. رویارویی با خدا برای همه است. هر فرد مسیحی باید با خدا روبرو شود و زندگیش عوض گردد. همه ما در چنین لحظه‌ای است که از سوی او «نشانه‌گذاری» می‌شویم. یعقوب پس از آن کشمکش مذبحخانه دیگر یعقوب نبود. نام او از یعقوب یعنی «فریبکار» به اسرائیل یعنی «شاهزاده» تغییر پیدا کرد.

اراده خدا در زندگی، خدمت و شخصیت ما این است که از یعقوب به اسرائیل تبدیل شویم. این نخستین باری نبود که یعقوب در میانه سفر شبانگاه در گوشه‌ای بیتوته کرد تا دمی بیاساید و آن وقت با خدا رودررو شد. بیست سال پیش هم، زمانی که از خشم برادرش می‌گریخت، شب برای استراحت در بیابان اطراق کرد. آن شب خدا را در رویایی دید که بر فراز نردبانی ایستاده است. در همانجا بود که خداوند به یعقوب وعده داد:

«اینک من با تو هستم و تو را در هر جایی که روی محافظت فرمایم تا تو را بدین زمین بازآورم» (پیدایش ۱۵:۲۸). او زمانی که آن محل را ترک می‌کرد، نام بیت‌ئیل را برایش برگزید که معنایش «خانه خدا» است.

مشکل اکثر ما مسیحیان این است که آنقدر به بیت‌ئیل نزدیک می‌شویم که دیگر دلمان نمی‌خواهد از جایمان تکان بخوریم. بعضی‌ها مثل یعقوب به بیت‌ئیل می‌رسند و می‌گویند: «این خانه خدا است. در اینجا رویاهای خوبی می‌بینم. می‌توانم فرشتگان را مشاهده کنم که از حضور خداوند بالا و پایین می‌روند. این زیباست، به آنچه می‌خواستم رسیده‌ام، پس چرا با برداشتن گامی دیگر خودم را به دردسر بیندازم؟»

تا زمانی که گام بعدی را برداریم، زمینمان شفا نخواهد یافت. همه ما باید از بیت‌ئیل به فنیئیل نقل مکان کنیم. یعقوب پس از رویارویی با خدا در فنیئیل برای ملاقات برادرش عیسو شتافت. این بار دیگر نه صحبت از جنگ بود، نه کشتن و نه فاجعه. او دیگر مجبور نبود با عیسو بجنگد، چون قبلاً با خدا کشتی گرفته بود.

دانستن این موضوع برای ما خیلی اهمیت دارد که باید از بسیاری از جنگهای جسمانی پرهیز کرد. تنها یک پیکار است که تعیین کننده است که همانا دست و پنجه نرم کردن با خدا است. لازم است با پیکک سماجی چون سماجت یعقوب و به روشی مقدس و توأم با ترس با خدا کشتی بگیریم و بگوییم: «خداوندا، تا مرا برکت دهی، رهایت نمی‌کنم.» باید به خدا اجازه بدهیم طبیعت خودرأی و فریبکار ما را در هم بشکنند.

چند سال پیش کلیسای من در آرژانتین با سالی پرتلاطم رودررو شد. تا آن زمان ما در کمال وحدت و یکپارچگی عمل می‌کردیم. اما به خاطر برخی اختلافات، ناگهان هیئت شبانی دو دسته شد. عده‌ای از خادمان از موضوعی جانبداری کردند و گروهی دیگر با آن به مخالفت برخاستند. کار چنان بالا گرفت که کم کم از جانب بعضی‌ها صحبت از دو پاره شدن کلیسا مطرح شد.

من به عنوان شبان ارشد تمام تلاشم را برای حل مسئله به کار بردم. ولی هر چه بیشتر تلاش می‌کردم، مشکل از قبل بدتر می‌شد. برای حل مشکل پشت سر هم جلسه بحث و گفتگو می‌گذاشتم اما فایده‌ای نداشت. با این که خیلی دعا می‌کردیم، از برگزاری جلسات و مطرح کردن نقطه نظرات دو گروه مخالف نیز دریغ نداشتیم. اما در بعضی از همین جلسات کار به تنش می‌کشید.

شب‌ی بالاخره از همه چیز خسته شدم و کاسه صبرم لبریز شد. من مرتباً به سراسر جهان سفر می‌کردم و با خود پیام تقدس، پارسایی و آتش خدا را می‌بردم، آن وقت کلیسای خودم به خاطر اختلاف نظر دو پاره شده بود. در حضور خدا فریاد زدم: «خداوندا، این اصلاً خوب نیست!» احساس می‌کردم دیگر تمام ایده‌هایم که ممکن بود به کل قضیه کمکی بکنند، ته کشیده‌اند. بعضی از این ایده‌ها واقعاً خلاقانه بودند. ما برای پایان دادن

به معضل و اختلاف سخت کار می‌کردیم. اما به رغم همه تلاشها هیچ کاری پیش نمی‌رفت. دست روی هر کاری می‌گذاشتیم اوضاع را بدتر می‌کرد.

آن شب در حضور خدا به روی درافتادم و گفتم: «خداوندا، تا جوابم را ندهی، نمی‌روم بخوابم.» بدین ترتیب کشتی گرفتن با فرشته خداوند را آغاز کردم. در دعا گفتم: «باید مرا و کلیسایم را برکت دهی.» ساعتها به دعا ادامه دادم. مصمم بودم از خدا چیزی بشنوم، از شدت خستگی تقریباً درحال بیهوشی بودم.

سرانجام درحالی که کتاب مقدس را در دستانم گرفته بودم روی کانپه‌ای درغلتیدم و از خستگی به خواب رفتم. کمتر از دو ساعت به صبح مانده بود که از خواب بیدار شدم و خداوند به خاطر رحمتش مرا به سوی قسمتی از کتاب مقدس هدایت کرد. به محض اینکه آیه مزبور را خواندم پاسخ مشکل را دریافتم.

بی‌درنگ گوشی تلفن را برداشتم و به یکی از کسانی که درگیر معضل کلیسایی بود زنگ زدم و از او خواستم هر چه زودتر برای مذاکره پیش من بیاید. وقتی او را دیدم گفتم: «راه حل مشکل پیدا شد.» از آن لحظه به بعد با وجود همه مشکلات و موانع ما گام به گام از وضعیت اختلاف دور شدیم، بدون اینکه بر سر این اختلاف حتی یکی از اعضایمان را از دست بدهیم و کارمان به جدایی دردناک در کلیسا بینجامد. زمانی که من از فرط استیصال دست از همه ایده‌های انسانی برداشتم و دست به دامان خدا شدم، جواب گرفتم. حتی توافقنامه چهارده صفحه‌ای که تنظیم کرده بودیم نتوانسته بود مشکل دو طرف را حل کند، چون هیچیک حاضر به امضای آن نشدند. وقتی بالاخره تصمیم گرفتم با فرشته خداوند پنجه در پنجه افکنم، پاسخ مسئله پیدا شد.

شکستگی، خدا را جذب می‌کند

خدا به دنبال مسیحیان زخمی می‌گردد. کلام خدا به ما می‌گوید: «خدا در برابر متکبران می‌ایستد، اما فروتنان را فیض می‌بخشد» (یعقوب ۴:۶). خدا به دنبال کسانی می‌گردد که دیگر نامشان یعقوب نیست. یعقوب نمونه آدمهای زیرک و چالاک و باهوشی است که از موقعیت خود نهایت استفاده را می‌برند. قوم خدا باید در برابر خدا شکسته باشند. او دنبال کسانی می‌گردد که می‌گویند: «خداوندا، من صدمه دیده‌ام، ولی آنقدر مشتاق تو هستم که تا زمان گرفتن جواب به کشتی گرفته ادامه می‌دهم.»

از کشتی گرفتن با خدا نهراسید، جوابتان را خواهید گرفت! اصلاً مهم نیست که از این مبارزه، لنگان بیرون بیایید. اصلاً من امیدوارم که این اتفاق برایتان بیفتد! باید با طریقه‌های مزورانه جسم مقابله کرد و آنها را نابود نمود. در شرح کشتی گرفتن یعقوب چنین می‌خوانیم که فرشته خداوند ران یعقوب را لمس کرد. بزرگترین

استخوان و عضله بدن در ران قرار دارد و بر قوت و توان انسان دلالت می‌کند. اما خدا باید قوت انسانی یعقوب را درهم می‌شکست تا او حقیقتاً در خدا قوی بشود.

لازم است غرورمان خورد شود. باید بگوییم: «خداوندا، از ما به عنوان نسلی که نه تنها اهدافمان پاک است بلکه راههای رسیدن به اهدافمان نیز پاک و مقدس می‌باشد استفاده کن. از ما انسانهایی پایبند به حرفهایمان بساز.»

عیسی به ما هشدار داد که: «بله» شما همان بله باشد و «نه» شما نه (متی ۵: ۳۷). در دنیای کنونی که تنظیم شکایت و اقامه دعوا علیه دیگران باب شده و هزار جور امضا و اقدامات حفاظتی رواج یافته، هنوز مردم قول خود را زیر پا می‌گذارند. پیوندهای زناشویی که با سوگند وفاداری و حلقه و عکس و قباله محکم شده‌اند، از هم می‌گسلند. مردم در روابط کاری و تجارت و خلاصه همه روابط اجتماعی به دروغ و کلک متوسل می‌گردند.

به قول و قرارها و حرفهایتان پایبند باشید. بگویید: «ای خدای قادر مطلق، از امروز من انسان باشرفی خواهم بود؛ یک انسان درستکار و راستگو که به قولش پایبند است. وقتی می‌گویم «بله» مردم به خوبی منظورم را درک خواهند کرد.»

از اراده خدا جلو نزنید

یعقوب بیست سال صبر کرد تا اراده خدا در زندگیش نمایان شود. شاید همیشه هم بیست سال طول نکشد، ولی در غالب اوقات ما باید یک دوره خشکسالی یا یک فصل بیابان را در زندگیمان تجربه کنیم تا بعد خدا اراده‌اش را آشکار سازد. برای دانستن اراده خدا در مورد زندگیتان از او جلوتر نزنید.

بسیاری از مسیحیان جلو جلو می‌دوند. اگر دختر یا پسر جوانی هستید، جزو کسانی نباشید که نمی‌توانند تا هنگام ازدواج صبر کنند و پیش از موعد با نامزد خود همبستر می‌شوند. فکر نکنید که، من نمی‌توانم تا هنگام عروسی صبر کنم؛ خیلی وسوسه می‌شوم. چه فرقی می‌کند من که نامزدم را دوست دارم و می‌دانم که او همان زوجی است که خدا برایم در نظر گرفته. اینگونه فکر کردن شما را به زناکاری می‌کشاند.

در این مورد که خدا چه وقت شما را وارد خدمت روحانی می‌کند که برای آن دعوتتان نموده، بی‌صبری از خود نشان ندهید. سعی نکنید با اقدامات خودتان او را وادار به جلو انداختن اراده‌اش نمایید. کسی که نمی‌تواند تا موقع باز شدن درهای خدمت انتظار بکشد، هرگز به اولیای امور احترام نخواهد گذاشت. چنین شخصی به مرض «هر چه دلم خواست کردم» مبتلاست. "هر چه دلم خواست کردم" نام یکی از ترانه‌های

معروف فرانک سیناترا است، به همین خاطر من آن را سندرم فرانک سیناترا نامیده‌ام. ما به اندازه کافی در کلیسا خودمحموری و خودرأیی داریم.

وقتی در سال ۱۹۹۷ آتش خداوند بر زندگی من نازل شد، از یک چیز مطمئن بودم - اینکه هیچ چیز به خواست و میل من نیست. همه چیز در دستان او بود. به کلی گیج، ترسان و معذب بودم، ولی وقتی دیدم که خدا نقشه‌اش را در زندگی من آشکار کرده شادی عظیمی به من روی آورد. به خدا وقت بدهید تا در زندگی‌تان عمل کند. به مکان فنیئیل بیایید و با دعا و مراقبت منتظر باشید تا اراده خدا برای زندگی‌تان مکشوف شود. خدا برکتی را که به شما وعده داده، نصیبتان خواهد نمود!

روای من تشکیل یک قوم پارسا است، با این وجود در بسیاری از موارد، طریقه‌های کلیسا مبتنی بر پارسایی نیست. تا پیش از آنکه آتش خدا را در زندگی من لمس کنم، احساس خوبی داشتم. از اینکه هیچ گناه چشمگیری در زندگی من نیست احساس اعتماد به نفس می‌کردم. اما وقتی خدا قلب فاسدم را به من نشان داد، همه چیز شروع به عوض شدن نمود. ما لازم است خودمان را از شرّ تظاهر، ناراستی، دروغ و تقلب خلاص کنیم. باید به تک تک گناهانمان، در هر زمینه‌ای که خدا نشانمان می‌دهد، اعتراف کنیم. آن را تماماً به خدا بسپارید. تصمیم بگیرید که از امروز به بعد یک انسان روراست و صدیق باشید؛ یک اسرائیل نه یک یعقوب.

خودتان را از طریقه‌های دنیوی خالی کنید، خداوند راههای خودش را به شما خواهد نمایاند. هر دروغ و ریاکاری در بدن مسیح باید به صداقت و شرافت کامل مبدل شود. دعای من این است که خدا داغی بر تن و زخمی بر جسم ما بگذارد تا دیگر جرأت نکنیم با ابزار دنیوی به خدمت روحانی بپردازیم. باشد که خدمت ما به قوت روح القدس باشد. باشد که ما به نشانه یادآوری وابستگی کاملمان به قدرت او، بنگریم.

ارتش در حال آموزشی که قرار است به خوبی تجهیز هم بشود، به سربازان مجروح نیازی ندارد. ارتش خدا تنها ارتشی است که فرمانده کل قوایش - خدا - به ما تضمین می‌دهد که هرگز تلفات نخواهیم داد. تنها لازم است از دستوره‌های او اطاعت کنیم. خدا ارتش خود را آماده می‌کند.

بیش از دویست سال پیش جان وسلی، اصلاحگر دینی بزرگ، بیشتر از دویست هزار نفر از مردم را در گروه‌های کوچک نام‌نویسی کرد. او از این گروه‌ها تحت عنوان «کلوپ‌های مقدس» یاد می‌کرد. او به این گروه‌ها بیست و دو پرسش داده بود تا در پرسشهای روزانه خویش مورد استفاده قرار دهند. دو پرسش از پرسشهای او چنین بودند: آیا آگاهانه یا ناآگاهانه تظاهر به شخصی دیگر بودن یا نبودن می‌کنید؟ و «آیا خود را بهتر از آنچه که واقعاً هستید به دیگران می‌نمایانید؟»

باید در بدن مسیح به صداقت و بی‌ریایی بازگردیم. باید به خلوص و راستی برگردیم. شاید لازم باشد که بعضی از شما برای جبران مافات گامهایی بردارید. از خداوند حکمت بطلبید. گاهی دعای توبه آخرین قدم نیست، بلکه تازه اولین قدم است. برای رسیدن به خدا باید گامهای متعددی برداشت.

اگر با اطمینان نمی‌دانید که چگونه باید این گامها را بردارید، با شبانتان یا رهبرانتان مشورت کرده از آنها یاری بخواهید. شاید لازم باشد گذشته را جبران کنید. اگر روح‌القدس به اینکار تشویقتان می‌کند، فهرستی از گامهایی که باید بردارید را تهیه نمایید. با این کار می‌توانید ثمره شایسته توبه بیاورید (نگ به لوقا ۳:۸).

#### دعای توبه

پدر هر طریق ناراستی که در وجود من هست پیدا کن. ژرفترین قسمت‌های وجود مرا تفتیش نما. ای خدا مرا برای چیزی بس عظیم مهیا می‌سازی؛ چیزی که بسیار فراتر از قوت انسانی خودم است. من می‌خواهم دست از سلاحها و ابزار دنیوی بردارم. اکنون این‌ها را بر مذبح تو می‌گذارم ای خداوند و از تو طلب رحمت می‌کنم.

می‌خواهم با تو کشتی بگیرم. مرا از یعقوب به اسرائیل تبدیل نما. مرا از بیت‌ئیل به فیثیل منتقل ساز. مرا کاملاً تبدیل نما. من از جاه‌طلبی، خودخواهی، ترس از انسان و میل به خشنود ساختن دیگران دست می‌کشم. در برابر ناراستی، روح دروغ و فریب و عدم شفافیت و صداقت به نام عیسی می‌ایستم. خداوندا، دعا می‌کنم که تو فکر، طریق و چشمانم را پاک بسازی. به جسمم زخم وارد کن و بگذار هنگام راه رفتن بلنگم. ترجیح می‌دهم به دست تو مجروح شوم ای خداوند، تا اینکه به دست شیطان هلاک گردم.

ای خدا، با رحمت خود بیا. می‌خواهم دست از معامله کردن برداشته و کل وجود خویش را به تو بسپارم؛ می‌خواهم بدون قید و شرط خودم را وقف تو کنم، نه با قید و شرط. مرا دریاب؛ مرا بپذیر؛ زندگیم را صددرصد به تو تقدیم می‌نمایم! به نام مسیح، آمین.

## فصل سوم

### گناه شمشون: عطای روحانی

{P Charisma - P}

### و فقدان شخصیت روحانی

چند سال پیش خبر شبانی به گوشمان رسید که خدا در کلیسایش به طرزی مافوق طبیعی حضور خود را نشان می‌داد. حتی زمانی که او در رادیو برنامه اجرا می‌کرد هم این تجلیات دیده می‌شد. مردم به ایستگاه رادیو زنگ می‌زدند و به او می‌گفتند هنگامی که او دعا می‌کند و یا درباره امور الهی سخن می‌گوید از سقف خانه‌هایشان خاک طلا فرومی‌ریزد. یکبار وقتی این مطلب را شنید در استودیو چشم گرداند تا موضوع را با صدابردار و سایر کارکنان رادیو مطرح کند ولی هیچ کس را ندید. وقتی برخاست تا دنبال آنها بگردد، همگی را در اثر حضور قدرت خدا روی زمین افتاده دید.

او از آیات و عجایب دیگری نیز سخن می‌گفت که در کلیسایش به وقوع می‌پیوست. هنگامی که مردم در حال پرستش بودند، بر سر سراینندگان کلیسا سنگهای قیمتی فرو می‌ریخت و سراینندگان این سنگها را از روی موهای خود جمع می‌کردند! دیگر اعضای کلیسا دریافته بودند که دندانهای خالی‌شان با طلا پر شده است. ما خودمان چند نفری از کسانی را که دندانهایشان از طلا پر شده بودن می‌شناختیم.

پس از اینکه اتفاقات مذکور به وقوع پیوست، واعظ مزبور را به کشورهای مختلف دعوت کردند تا داستانش را با دیگران نیز در میان بگذارد. خبرهایش به ما می‌رسید که هنگام موعظه وی تا شعاع یکصدپایی اطراف محل وعظ، روی خانه‌ها خاک طلا می‌نشیند.

کاملاً معلوم بود که خدا در خدمت روحانی این شخص خود را متجلی ساخته است. کلیسای او آیات و معجزات مافوق طبیعی را تجربه می‌کرد و بسیاری به جماعتش اضافه شده بودند. کلیسای او با رشد سریعی مواجه شده بود.

اما هنوز چند سالی از آغاز این آیات نگذشته بود که خبرهای کاملاً متفاوتی از این مرد شنیدیم. او همسرش را ترک کرده با زن دیگری گریخته بود و دیگر در کلیسا شبانی نمی‌کرد! بدون شک می‌خواهید پرسید که «آیا این رفتار فاجعه‌بار به طور ناگهانی اتفاق افتاد؟»

مسلماً خیر، هیچ درختی با یک ضربه تبر بر زمین نمی‌افتد. از قرار معلوم او در طی مدت‌های مدید در موارد گوناگون نشان داده که چندان پایبند و وفادار نیست. متأسفانه او نمونه کسی است که عطایای مافوق طبیعی را دارد ولی از شخصیت مسیحی استواری برخوردار نیست.

### بازی کردن با آتش

بدبختانه در کلیساهای ما این خطا بسیار شایع است. می‌توانیم نام دیگر آن را خطای «بازی کردن با دنیا» بگذاریم. این امر زمانی اتفاق می‌افتد که ما با اموری که مورد تأیید خدا نیستند بیش از اندازه مأنوس و صمیمی می‌شویم یا وارد روابطی می‌گردیم که اصلاً او را خشنود نمی‌سازند. در زندگی شمشون مردی را می‌بینیم که به خاطر بازی کردن با دنیا، زندگی خویش را تباه ساخت. او از طرفی با دشمن می‌رقصید و از طرف دیگر با مسیحی که خدا به او داده بود، بازی می‌کرد.

در اینکه شمشون دارای عطا بود، هیچ شکی نیست. او عطایای روح را به همراه آیات و معجزات دریافت کرده بود. او رهبری بود که از لحظه تولد برای خدمت خدا خوانده شده بود. خدا هدایت قوم خود را به او در سمت داور سپرده بود.

این مرد به پیشینه‌ای نیک مفتخر بود. والدینش خداترس بودند. فرشته خداوند ایشان را ملاقات کرده و وعده تولد او را داده بود. تولد وی با آیات و معجزات همراه بود. فرشته خداوند یعنی حضور خدا که به شکل یک فرشته متجلی شده بود، به والدین شمشون گفته بود: «آن ولد از رحم مادر خود برای خدا نذیره خواهد بود» (داوران ۵:۱۳). شمشون حتی پیش از تولدش وقف اراده خدا شده بود.

شمشون نبوت‌هایی درست، تربیتی درست و پیشینه‌ای دیندار داشت. در شمشون خیلی چیزها درست بود، ولی او فاقد شخصیتی دیندار بود. دارا بودن عطا بدون داشتن شخصیت اخلاقی خدایسندانه خیلی خطرناک است.

اغلب چنین به نظر می‌رسد که بدن مسیح میان دو گروه تقسیم شده است: کسانی که عطایای روح القدس را قبول دارند و کسانی که ندارند. من از هر دو گروه دوستانی دارم هم به انجیلیها احترام می‌گذارم و هم به پنتیکاستی‌ها و از هر دو طرف چیزهایی یاد می‌گیرم. اما دیدن این که کسانی بدون داشتن شخصیت روحانی ثابت و محکم، عطایای روحانی را به کار می‌برند، چیز غم‌انگیزی است. چنین افرادی برای کسانی که می‌کوشند در طریق روح گام بردارند، سنگ لغزش می‌شوند.

باشد که در حین خواندن این کتاب خدا به شما فیض ویژه عطا کند تا قدوسیت کامل او شما را فرو بگیرد. من شما را دعوت می‌کنم که به تقدس به صورت افراطی اعتقاد پیدا کنید. منتظر زمانی دیگر نشوید؛ ممکن است زمان دیگر هرگز فرا نرسد. اگر حس می‌کنید که روح القدس پیرامون اعتقاد به تقدس کامل در زندگی با دلتان صحبت می‌کند، در هر سنی که هستید فرقی نمی‌کند، از همین امروز شروع کنید.

برای پرواز باید دو بال داشت

وقتی کوچکترین پسرم شش ساله بود، ما در آرژانتین زندگی می‌کردیم. روزی در اتاق نشیمن مسابقه موشک کاغذی پرانی به راه انداختیم. پسرم تصمیم گرفته بود هواپیمایی جدید بسازد- هواپیمای یک باله. من از پیش به او گفتم که «این هواپیما پرواز نخواهد کرد».

او در جوابم گفت: «بابا، تو نمی‌دانی؛ بگذار آن را بسازم، آن وقت خواهی دید.» گفتم: «بسیار خوب» و گذاشتم ابتکار خود را عملی سازد. او با هزار امید و انتظار و با همه توان هواپیمای کاغذی‌اش را پرتاب کرد. هواپیما در هوا نیم چرخشی زد و تلی روی زمین افتاد. همانطور که پیش‌گویی کرده بودم، پرواز نکرد.

بدبختانه بعضی‌ها از همین الگو پیروی می‌کنند. آنان می‌اندیشند در خدمت روحانی می‌توان با یک بال پرواز کرد. خیلی هم توقع موفقیت دارند ولی به تلخی نوید می‌شوند. چرا؟ چون برای پرواز کردن در اراده خدا باید دو بال داشت: عطا و شخصیت.

پرواز کردن با یک بال محال است. برخی مسیحیان با وجودی که تصمیم می‌گیرند افراد صالح و دارای شخصیت اخلاقی استواری باشند، خویشان را تنها وقف تعلیم کتاب مقدس می‌سازند و به کلی مسح، معجزات، آیات و عجایب را فراموش می‌کنند. حتی گروهی چنین تعلیم می‌دهند که معجزه فقط در دوره رسولان به وقوع پیوسته است. دیگران به این علت که حضور خدا را احساس می‌کنند و با آیات و عجایب به کار گرفته می‌شوند، تصمیم می‌گیرند اینگونه در پیشگاه خدا خویشان را صالح سازند. اینان شخصیت را به کلی فراموش می‌کنند.

هیچکدام از این افراط و تفریطها مطابق با تعلیم کتاب مقدس نیستند. خدا بدن مسیح را خوانده تا به هر دو ایمان داشته باشد. ما می‌توانیم هم از روح پر باشیم و عطایای او را در زندگیمان داشته باشیم و هم شخصیت و استواری داشته باشیم.

هفت مزیت روحانی

هر یک از مزیت‌های روحانی زیر، بخشی از زندگی شمشون را تشکیل می‌دادند و ممکن است بخشی از تجربه مردان و زنان خدا نیز باشند. اما بدون شخصیت هیچیک از این مزیت‌ها متضمن موفقیت و زندگی روحانیتان نخواهد بود.

#### ۱- دعوت از جانب خدا

شمشون از لحظه تولد دعوت داشت تا برای خدا نذیره و برای قومش رهبر باشد:

فرشته خداوند به آن زن ظاهر شده او را گفت: «اینک تو حال نازا هستی و نزاییده‌ای، لیکن حامله شده پسری خواهی زایید. و الان با حذر باش و هیچ شراب و مسکری منوش و هیچ چیز نجس مخور. زیرا یقیناً حامله شده پسری خواهی زایید و استره بر سرش نخواهد آمد، زیرا آن ولد از رحم مادر خود برای خدا نذیره خواهد بود و او به رهانیدن اسرائیل از دست فلسطینیان شروع خواهد کرد» (داوران ۵-۱۳:۳).

دعوت داشتن از خدا خیلی عالی است. ولی آیا می‌دانید خیلی‌ها که دعوت داشتند، از خود سلب صلاحیت کردند؟ عده‌ای به دعوت خدا لبیک نگفتند. دیگران در پی تحقق دعوت او با روشهای انسانی خویش و طبق برنامه زمانی خویش برآمدند.

#### ۲- بخوبی آماده بودن

پدر و مادر شمشون مطابق دستوراتی که از فرشته خداوند گرفته بودند، او را پرورش دادند و تجهیز کردند. آنها مسئولیت پدری و مادری خود را کاملاً جدی می‌گرفتند:

و مانوح از خداوند استدعا نموده گفت: «آه ای خداوند، تمنا اینکه آن مرد خدا که فرستادی بار دیگر نزد ما بیاید و ما را تعلیم دهد که با ولدی که مولود خواهد شد، چگونه رفتار نماییم» و خدا آواز مانوح را شنید و فرشته خدا بار دیگر نزد آن زن آمد و او در صحرا نشسته بود، اما شوهرش مانوح نزد وی نبود. و آن زن به زودی دویده شوهر خود را خبر داده به وی گفت: «اینک آن مرد که در آن روز نزد من آمد، بار دیگر ظاهر شده است!» (داوران ۱۰-۱۳:۸).

اینکه انسان دینداری را از پدر و مادر به ارث ببرد مزیت بزرگی است. اما این هم موفقیت را تضمین نمی‌کند. صرف اینکه پدر و مادر ما، ما را با کلام خدا آشنا و بر طبق آن تربیت کرده‌اند، به طور خودکار باعث نمی‌شود که ما راه تقدس را برگزینیم.

### ۳- آیات و عجایب

فرشته‌ای ظاهر شد تا خبر تولد شمشون را به پدر و مادرش بدهد، سپس او در میان شعله‌های آتش مذبحی که مانوح برای قربانی کردن برپا کرده بود، صعود نمود.

زیرا واقع شد که چون شعله آتش از مذبح به سوی آسمان بالاچ کک می‌رفت، فرشته خداوند در شعله مذبح صعود نمود، و مانوح و زنش چون دیدند، رو به زمین افتادند. و فرشته خداوند بر مانوح و زنش دیگر ظاهر نشد، پس مانوح دانست که فرشته خداوند بود (داوران ۲۱-۲۰:۱۳).

ممکن است خدا برای جلب توجه شما و تأیید دعوتتان دست به آیات و معجزات بزند. اما حتی بزرگترین معجزات هم نمی‌توانند متضمن موفقیت باشند.

### ۴- برکت خدا در زندگیتان

شمشون در آغاز برکت خدا را بر زندگیش داشت.

و آن زن پسری زایید، او را شمشون نام نهاد، و پسر نمو کرد و خداوند او را برکت داد (داوران ۱۳:۲۴).

واقعیت این است که ما باید راه رفتن در برکت خدا را برگزینیم. اگر پیوسته با دنیا بازی کنیم یا آشکارا ناطاعتی کنیم، ممکن است تمام نقشه‌هایی را که برای ما کشیده شده قربانی سازیم.

### ۵- حضور ملموس روح القدس

شمشون حضور روح را که از درون وی را برای انجام اعمال عظیم برمی‌انگیخت، حس می‌کرد، و مردم هم سخت تحت تأثیر پیروزیهای غیرعادی او قرار می‌گرفتند.

و روح خداوند در لشکرگاه دان در میان صرعه و اشتاؤل به برانگیختن او شروع نمود (داوران ۱۳:۵).

فقط به این دلیل که ما در جلسه‌ای کلیسایی «روح القدس را احساس می‌کنیم» نمی‌توانیم چنین نتیجه‌گیری کنیم که واعظی که رهبری جلسه را به عهده دارد، در طریق تقدس گام برمی‌دارد. برای ارزیابی خدمت یک فرد نمی‌توانیم به احساسات متکی باشیم.

#### ۶- معجزات مافوق طبیعی عظیم

و روح خداوند بر او مستقر شده آن را درید به طوری که بزغاله‌ای دریده شود (داوران ۱۴:۶).

چه بسیار خادمانی سقوط نموده‌اند، تنها به این دلیل که تصور کرده‌اند چون آیات و معجزات از دستانشان به ظهور رسیده، پس نزد خدا پاک و بی‌عیب هستند. پس از اینکه چند نفر را شفا دادند، خودشان تحت‌تأثیر خدمات روحانی خویش قرار می‌گیرند - گویی عامل اصلی شفا خودشان بوده‌اند- آن وقت مغرور می‌شوند و همین غرور موجب سقوطشان می‌گردد.

#### ۷- دوام آوردن در کار

شمشون بیست سال به عنوان داور هدایت قوم اسرائیل را برعهده داشت. ولی این دلیل نمی‌شود که تصور کنیم چون فلانی سالیان دراز موعظه کرده، پس در ورای هر کاری که می‌کند یا می‌گوید روح القدس ایستاده و از او پشتیبانی می‌کند.

#### از برکت اولیه فراتر بروید

برای کسب موفقیت در خدمتی که خدا به ما می‌سپرد، لازم است از برکت اولیه فراتر برویم. تمام مزیت‌های ظاهری که شمشون در زندگیش داشت، برای نگهداشتن او از افتادن در کام یک فاجعه روحانی کافی نبود. کشیش پدرو ایبارا (Pedro Ibarra)، شبانی که به خیلی‌ها مشورت می‌دهد، روزی به من گفت: «این قانون زندگی است: این شخصیت است که حامل مسح می‌باشد، نه برعکس.»

چند سال پیش در تلویزیون و روزنامه‌ها خبر تصادفات رانندگی ناشی از معیوب بودن تایر خودروها جنجالی به پا کرد. اگر این نقص برطرف نمی‌گردید، جان بسیاری از انسانها تا به حال از دست رفته بود. در شخصیت شمشون می‌توانیم چندین عیب را برشماریم، عیبهایی که عاقبت منجر به سقوط او شدند. چقدر خوب است که از داستان زندگی او در کتاب مقدس درس بگیریم و از همان دامها بپرهیزیم.

تند خویی

یکی از معایب اخلاقی شمشون تندخویی‌اش بود. داوران ۱۹:۱۴ می‌گویند که شمشون «خشمش افروخته شد.» شمشون خوانده شده بود تا اسرائیل را از ستم فلسطینیان برهاند. این خدا بود که او را بچ کک خوانده بود، ولی او هنگامی که مردان اشقلون را قلع و قمع کرد، در چارچوب دعوتی که خدا از وی کرده بود، عمل نمود. شاید او حضور قوی خداوند را هم احساس می‌کرده، ولی نیروی محرک او قدرت خدا نبود. انگیزه او خشمی بود که به وسیله روح القدس تعدیل نشده بود.

آدمهایی هستند که با قوت و انگیزه خشم خود عمل می‌کنند. مسیحیانی هستند که هنوز بدی دیگران نسبت به خودشان را فراموش نکرده‌اند و به اصطلاح ایماندارانی هستند که هنوز از دیگران نفرت دارند. آنها هنوز از عیسی این درس را نیاموخته‌اند که حتی در هنگام مصلوب شدن نزد خدا برای کسانی که شکنجه‌اش داده بودند دعا کرد و آمرزش طلبید. خشم می‌تواند نیروی محرک بسیار مخربی باشد.

شمشون هم واپس‌گرا بود و هم انتقام جو.

شمشون به ایشان گفت: «این دفعه از فلسطینیان بی‌گناه خواهم بود اگر ایشان را اذیتی برسانم» (داوران ۳:۱۵).

شمشون به ایشان گفت: «اگر به اینطور عمل کنید، البته از شما انتقام خواهم کشید و بعد از آن آرامی خواهم یافت» (داوران ۷:۱۵).

او یک رهبر بود ولی به خاطر همین تندخویی‌اش به جای آنکه در رفتار پیشتاز باشد، همواره عکس‌العمل نشان می‌دهد. هر توهین و تعرضی به او می‌شد، بلافاصله واکنش نشان می‌داد.

### شخصی کردن خدمت

عیب اخلاقی دیگری که شمشون داشت، مسئله شخصی کردن خدمت بود. او بدون اینکه از خداوند دستوری داشته باشد، شخصاً نقشه حمله می‌کشید. در داوران ۱۱:۱۵ چنین می‌خوانیم: «به نحوی که ایشان به من کردند، من به ایشان عمل نمودم.»

در کلیسا افرادی هستند که نمی‌توانند جایگاه خود را در بدن مسیح پیدا کنند. مدتی در یک قسمت خدمت می‌کنند، بعد ناراحت و عصبانی می‌شوند و اصلاً به کلیسای دیگر می‌روند. آنان به همان راحتی که کانال تلویزیون را عوض می‌کنند، کلیسای خود را عوض می‌نمایند. اگر ما قوم خدا و مجهز و استوار و قوی برای خدمت به او هستیم، پس چرا در کار خدمت اینقدر بی‌وفایی از خود نشان می‌دهیم؟ پس چرا بسیاری از مسیحیان، سال از پس سال می‌گذرد و هنوز جایگاه واقعی خود را پیدا نمی‌کنند؟

یکی از مشکلات شخصی کردن خدمت است. مسیحیان خودشیفته خیال می‌کنند کار کلیسا بر محور آنان می‌چرخد. «اگر فلان چیز را به من بدهند...»، «اگر در حیطة مسئولیت‌هایم باشد...»، «هر وقت فلان چیز اول انجام شد...» - اینها حرفهایی است که از چنین افرادی می‌شنویم. ما فکر می‌کنیم خدا صفحه کاغذی سفید به ما داده تا هر طور دوست داریم آن را پر کنیم. فراموش کرده‌ایم که قضیه کاملاً برعکس است - ما لوح سفید زندگی خودمان را به خدا تقدیم کرده‌ایم تا او هر طور اراده‌اش است آن را پر نماید. فکر می‌کنیم خدمت مال خودمان است. یادمان رفته که خود ما از آن خدا هستیم.

بی‌وفایی

هر وقت اوضاع خراب می‌شد و کارها سخت پیش می‌رفت، شمشون از زیر تعهد خویش شانه خالی می‌کرد و بی‌وفا می‌شد. در داوران ۲۰-۱۴:۱۹ چنین می‌خوانیم: «به خانه پدر خود برگشت. و زن شمشون به رفیقش که او را دوست خود می‌شمرد، داده شد» پیش از این شمشون با دختری فلسطینی عروسی کرده بود. در خلال جشن عروسی او در غلیان خودستایی و غرور برای دوستان جدید فلسطینی‌اش معمایی طرح کرد. او مطمئن بود که ایشان هرگز نخواهند توانست معما را حل کنند. اما چون زنش با دوستان تازه فلسطینی‌اش تباری کرد تا جواب را از زیر زبانش بیرون بکشد، او همسر خود را رها کرد. و خیلی راحت چمدانهایش را بست و خانه را ترک کرد، و با این کار نشان داد که اصلاً پایبند و وفادار به همسر تازه خویش نیست.

در طی برگزاری کنفرانسی در آرژانتین، شبان جوانی پیش من آمد تا اعتراف کند. پیغام تقدس قلب او را سوراخ کرده بود. او گفت: «من و همسرم از هم جدا شده بودیم، اما وقتی پیغام تقدس کامل را شنیدم، به آپارتمانم برگشتم و لوازم و اثاثیه‌ام را جمع کردم و پیش همسرم بازگشتم.» این شبان جوان بر خلاف شمشون فهمیده بود که خدا از ما وفاداری می‌خواهد.

در لوقا ۸:۳، یحیای تعمید دهنده می‌گوید: «ثمرات شایسته توبه بیاورید.» ثمرات توبه ما باید برای دیگران مشهود و ملموس باشد. ما نمی‌توانیم با بی‌وفایی و نادیده گرفتن تعهدات و قولهایمان زندگی نماییم؛ و حق نداریم از فرط خشم مسئولیتهای خود را از یاد ببریم. مبشری را می‌شناسم که به سرتاسر ایالات متحده سفر می‌کرد و جلسات بیداری برپا می‌نمود. مردم تحت تأثیر پیغامها و معجزات او قرار می‌گرفتند. ولی بعد معلوم شد که این مرد دو زن را طلاق داده و در ایالتی دیگر تحت تعقیب پلیس است، چون از زیر پرداخت مخارج تأمین معاش فرزندش شانه خالی کرده است. اگر کسی از حریم خانواده خودش محافظت نکند، خدمت او بالای منبر هیچ ارزشی ندارد.

## نگاه شهوانی

عیب دیگر شمشون نحوه روابطش با زنان بود. داوران ۱:۱۶ به ما می‌گویند: «و شمشون به غزه رفت و در آنجا فاحشه‌ای دید، نزد او داخل شد.» شمشون به عنوان نذیره می‌دانست که به پاکی اخلاقی و جنسی خوانده شده است. ولی او نمی‌توانست از وسوسه‌ای که شیطان از طریق شهوات جسم پیش‌پیش گذاشته بود دوری کند.

در داوران ۴:۱۶ می‌خوانیم: «و بعد از آن واقع شد که زنی را در وادی سوری که اسمش دلیل بود دوست می‌داشت.» نگاه شهوانی و ماجرای عشقی ناپخته مسلماً گامهایی بودند که او به سوی تباهی خود برداشت. از قدرت شهوت چشم و شهوت جسم بر حذر باشید که شما را نابود خواهند کرد. گاهی تنها یک نگاه می‌تواند مردی را به زناکاری بکشاند.

## عقل و شعور

شمشون به قدری به دعوت خدا از خودش غره شده بود که بنای بازی کردن با مسح خود را گذاشت. وقتی دلیل منشاء قدرت وی را از او سؤال کرد، او از روی شوخی در مورد آن منشاء به وی دروغ گفت و بعد از همان قدرت برای خلاصی از چنگ دشمنان استفاده کرد. این خطرناک است!

شمشون به دلیل گفت: «اگر مرا به هفت ریسمان تر و تازه که خشک نباشد ببندند من ضعیف و مثل سایر مردم خواهم شد» (داوران ۷:۱۶). پرواضح است که او «ریسمانها را بگسیخت، چنانکه ریسمان کتان که به آتش بر خورد گسیخته شود» (آیه ۹). خدا به شمشون دستور داده بود که راز قدرتش را که در موهایش نهفته بود، به کسی نگوید.

اما دشمنانش دست بردار نبودند. دلیل به پرسش و کنجکاوی خود ادامه داد. تا اینکه بالاخره شمشون حقیقت را به او گفت؛ رازی را که خداوند به او سپرده بود، با دشمن در میان گذاشت. شمشون مرواریدهای گرانبهایش را پیش خوکها انداخت.

او هنوز فکر می‌کرد مثل قبل وقتی دشمنانش از راه برسند، می‌تواند با قدرت عظیم بازوانش آنها را پراکنده و قلع و قمع نماید. اما اینبار اوضاع با قبل فرق می‌کرد... قدرت از او رفته بود. همانطور که یک واعظ قدیمی آرژانتینی گفته: «جوهره گناه حماقت است.» شمشون می‌شنید که دلیل از او می‌پرسد: «تمنا اینکه به من بگویی که قوت عظیم تو در چه چیز است و چگونه می‌توان تو را بست و ذلیل نمود»، با این حال بدون اینکه عقلش را به کار بیندازد، راز خود را به وی گفت. او عقل و شعور خود را از دست داده بود.

## احساس امنیت کاذب

شمشون از لحاظ اخلاقی فاقد ثبات بود. او نمی‌توانست فشار پیوسته را تحمل کند. آنقدر دلیله در طی روزهای متوالی غرغر و سماجت کرد تا آخر شمشون عاجز شد (داوران ۱۶:۶). کسی که با دنیا بازی می‌کند، کارش به جایی می‌کشد که بالاخره تا حد مرگ خسته و عاجز می‌گردد. وقتی به این مرحله برسد، خواهد گفت: «دیگر نمی‌توانم در برابر وسوسه مقاومت کنم. وسوسه خیلی قوی است.»

خیلی از ایمانداران مثل شمشون با مسیحی که خدا به ایشان داده، بازی می‌کنند. وارد روابطی می‌شوند که در اراده خدا نیست. خود را با سرگرمی که مورد علاقه‌شان است مشغول می‌کنند، حتی اگر این سرگرمی موجب ناخشنودی خدا گردد. کارهای بد می‌کنند، حرفهای بد می‌زنند و به جاهای بد می‌روند. با این حال فکر می‌کنند که آنقدرها هم گناهکاران بدی نیستند. ولی قدرت آنها هم مثل قدرت شمشون محدود است. زمانی فرا می‌رسد که دیگر توان جنگیدن برایشان نمانده.

## ابتلا به بی‌حسی روحانی

شمشون نسبت به امور خدا دچار نوعی بی‌حسی شده بود. فکر می‌کرد زندگیش هرگز دستخوش تغییر نخواهد شد. او در کار ایجاد تعادل میان مسح الهی و گناه در زندگیش خبره شده بود. او انسانی شده بود که به دنبال امیال خودش است. گواه این گفته ما، داوران ۱۶:۲۰ است که بی‌حسی روحانی شمشون را علناً نشان می‌دهد:

و گفت: «شمشون، فلسطینیان بر تو آمدند.» آنگاه از خواب بیدار شده، گفت: «مثل پیشتر بیرون رفته، خود را می‌افشانم.» اما او ندانست که خداوند از او دور شده است.

او نمی‌دانست که خیلی وقت است با مسح خدا و امور دنیوی بازی می‌کند و حالا روح‌القدس بدون هشدار قبلی از زندگیش بیرون رفته است.

نباید فراموش کنیم که عیسی به ما وعده داده که هرگز رهایمان نخواهد کرد. شاید در عمل برکتش را از خدمت‌مان بردارد، ولی اگر توبه کنیم هرگز فیض و آمرزشش را از ما دریغ نخواهد کرد. یکبار مردی گریه‌کنان به خانه پدرم آمد و در نهایت استیصال و نومیدی گفت: «من فکر می‌کنم که گناهی نابخشودنی مرتکب شده‌ام.» ترس از اینکه روح‌القدس او را برای همیشه رها کرده و دیگر آمرزشی در کار نباشد، او را به وحشت انداخته بود. من برای کسانی که چنین احساسی دارند، خبرهای خوشی دارم. اگر از این موضوع نگرانید که مرتکب

گاهی نابخشودنی شده‌اید، اگر در این مورد نزد خدا استغاثه کرده‌اید... این خود نشانگر آن است که روح القدس ترکتان نکرده است. تنها روح القدس است که می‌تواند در درونتان دغدغه روحانی نسبت به وضعیتی که در آن هستید، ایجاد کند.

### گام برداشتن در شاهراه تقدس

شاید بپرسید: «آیا تو می‌گویی که خدا از من انتظار دارد در تقدس کامل زندگی و سلوک کنم؟» بله، من همین را می‌گویم! ما باید به طور کامل مقدس زندگی کنیم. آیا چنین چیزی ممکن است؟ به توان انسانی خود ما، خیر. من و شما نمی‌توانیم چنین تقدسی در خود ایجاد کنیم. به همین دلیل است که من تقدس را به عنوان معجزه‌ای از آسمان موعظه می‌کنم. همان کسی که معجزه‌وار نجاتتان داده، همو معجزه‌وار تقدیستان نیز خواهد کرد. همان عیسایی که برای نجات شما مرد، برای پارسا شمردگی، عدالت، حکمت و تقدس شما نیز مرده است. همانطور که نجات به وسیله ایمان است، تقدس نیز به واسطه ایمان میسر می‌گردد.

من این کتاب را نوشته‌ام تا به شما بگویم که خودم چقدر مقدس هستم. باور کنید، اگر رحمت خدا نباشد روح و جان من خیلی بدبخت و فلک زده خواهد بود و بدنم فاسدتر از بدن هر کس دیگر. منی که از چهار پشت نسل بعد نسل مسیحی بوده‌ام، اگر رحمت خدا نباشد، عاقبتم دوزخ است. اما این خدای قادر مطلق بود که جان، چشمان، فکر و بدن مرا پاک کرد. حتی با وجودی که من زندگی گذشته (به مفهوم زندگی پیش از ایمان به مسیح) نداشته‌ام و از بچگی در کلیسا پرورش یافته‌ام، مواقعی بود که در دلم به زندگی پیش از ایمان باز می‌گشتم.

می‌دانید کسی که به زندگی گذشته خود باز می‌گردد چگونه آدمی است؟ او کسی است که پاهایش در کلیساست ولی چشمانش به دنیا. شما می‌توانید در کلیسا هر سمت یا خدمتی را عهده‌دار باشید ولی در عین حال چنین آدمی باشید، یعنی هنوز دلتان در گرو مهر دنیا باشد.

کیت گرین (Keith Green) خواننده، پیش از آنکه به خداوند ایمان بیاورد، ترانه‌ای با این عنوان خواند: «تو دنیا را دوست می‌داری و از من دوری می‌جویی.» وقتی ما دنیا را دوست می‌داریم، دوری از خدا برایمان گریزناپذیر است. شمشون دنیا را دوست داشت، پس از اراده خدا دور شد. او هرگز خودش را کسی نمی‌دانست که از ایمان برگشته. او هرگز رسماً اعلام نکرد که «من دیگر از ایمان استعفا دادم.» هیچوقت نگفت: «دیگر نمی‌خواهم کاری به کار خدای اسرائیل داشته باشم.» او در واقع فکر می‌کرد اوضاع روحانیش خوب است. حتی زمانی که روح خدا او را ترک کرد، متوجه این امر نیز نشد. فکر می‌کرد همه چیز عادی است.

همانطور که پیش از این گفتم، داستانهای کتاب مقدس برای سرگرمی ما نوشته نشده‌اند. باید از خطاها و اشتباهات پیشینیان درس عبرت بگیریم. گرفتن تصمیمات ذیل می‌تواند شما را در مسیر درست قرار دهد: تصمیم بگیرید که از مسح به بهای از دست دادن شخصیت استفاده نکنید. با آیات و عجایب روی گناه را نپوشانید. نگذارید معجزات شما را تحت تأثیر قرار دهند. حتی اگر خدا شما را به طرزی قدرتمند به کار می‌گیرد، اگر گناهی در زندگی خود دارید، باید توبه کنید.

فوراً تصمیم بگیرید که دست از بازی کردن با دنیا بردارید. در آمریکا جوانان بسیاری را می‌توان یافت که مدعی هستند هرگز مرتکب بی‌بندوباری جنسی یا عمل زنا نشده‌اند. اما همین جوانان به شیوه‌ای ناشایست با جنس مخالف خود دوستی و ارتباط دارند. باید دوستی‌هایمان با جنس مخالف را مورد بازبینی دوباره قرار دهیم. جاشوا هریس (Joshua Harris) در کتاب خود (بیرون رفتن با جنس مخالف را کنار گذاشتم) می‌نویسد:

واقعاً منظور از روابط میان دختر و پسر چیست؟ غالب اوقات غرض از بیرون رفتن دختر و پسر با هم آشنایی با هدف آشنایی است - دو نفر بدون داشتن هیچ نیت واقعی درستی با هم دوست و به هم نزدیک می‌شوند و این صمیمیت را برای مدتی طولانی ادامه می‌دهند... صمیمیت بدون تعهد، امیال - اعم از عاطفی و جنسی - را بیدار می‌کند و در چنین شرایطی شخص نمی‌تواند به طرزی درست آن امیال را ارضا نماید.

تصمیم بگیرید که تمام دل‌بستگی‌هایتان را تنها در وجود یک نفر خلاصه کنید - خدا و پادشاهی او. شمشون سر پر سودایی داشت و دلش مالمال از امیال و شهوات بود. میل به خشم، میل به انتقام و بسیاری امیال مربوط به روابط عاشقانه. اما خدا قومش را دعوت کرده که فقط یک میل و اشتیاق داشته باشند؛ اشتیاق به خود او.

تصمیم بگیرید از موفقیت‌های هر از گاهی وارد پیروزیهای دایمی در مسیح شوید.

تصمیم بگیرید نقاط ضعف شخصیتتان به نقاط قوت تبدیل شوند.

تصمیم بگیرید شخص کاملی باشید. به مسح خود، تقدس؛ به عطایای روح، ثمره روح؛ به تعمیم روح‌القدس، آتش قدوسیت و به عطایا، شخصیت را بیفزایید.

تصمیم بگیرید از فرصت باقی مانده برای تجدید قوا استفاده کنید. داوران ۲۲:۱۶ می‌گوید: «و موی سرش بعد از تراشیدن باز به بلند شدن شروع نمود.»

عیسی قربانی لازم برای احیا و تجدید قوای ما را بر صلیب داده است. او برای ما مرد تا مجبور نباشیم به خاطر گناهانمان بمیریم. شمشون در آخر عمرش از پسرکی خواست تا او را به سوی ستونهای اصلی معبد بت پرستان هدایت کند. در آنجا بود که روح خداوند بار دیگر بر او قرار گرفت. او با قدرت مافوق طبیعی بازیافته خود کل ساختمان را ویران کرد و به همراه خودش جان بیش از سه هزار نفر از فلسطینیان را گرفت. کتاب مقدس می گوید که شمشون و تعداد کسانی که با مرگ خود کشت از شمار کسانی که در طول حیات خویش کشته بود، بیشتر بود (داوران ۱۶:۳۰).

چقدر عالی است که ما با اطاعتمان از خدا او را گرامی بداریم. بله، توبه و آمرزش هست. بله، فیض هم خواهد بود. ولی چقدر بهتر است که ما از هم اکنون زندگیمان را روی دینداری سرمایه گذاری کنیم- تا برای خدمت به خدا وقت هست اقدام کنید. چقدر بهتر است که خدا از ما به عنوان ظروف عزت استفاده کند، تا ظروف ذلت.

اگر می دانید که روابطتان با دنیا رو به پیشرفت است و این در اراده خدا نیست، از شما می خواهم که همین حالا از خواندن دست بکشید و توبه کنید. دوست گناهکاران بودن هیچ اشکالی ندارد- عیسی هم دوست گناهکاران بود. ولی مقصود شما از دوستی با آنها باید این باشد که به خدا نزدیکترشان کنید، نه اینکه خودتان هم از خدا دور شوید. روابطی که خارج از اراده خداست، جان و روح شما را به مخاطره خواهد افکند.

اگر در زندگی‌تان چیزی هست که سعی می کنید آن را در کنار برکت و مسح خدا جای دهید، همین الان با آن مقابله کنید. پیش از آنکه آن موضوع باعث شود روح خدا شما را رها کند همانطور که شمشون را رها کرد، آن را از زندگی‌تان بیرون کنید. شاید آن موضوع یک برنامه سرگرم کننده نامقدس است که چشمان شما را آلوده می سازد. شاید دیدن صحنه‌های شهوانی یا حتی خیانت به همسر است. همین حالا از شرش خلاص شوید.

در بسیاری از کنفرانسهایی که من در آنها موعظه می کنم، عملاً یک «سطل زباله روحانی» برپا می کنیم و از مردم می خواهیم خانه‌ها و زندگی خود را از هر چیز ناپاکی که خدا را ناراحت می کند، پاک سازند و آن چیزها را آورده درون سطل زباله بیندازند. در این کنفرانسها تاکنون به اندازه چندین بشکه آشغال روحانی جمع آوری کرده ایم. مردم فیلم‌های ویدئویی کفرآمیز، سی دی‌های شیطانی، مواد مخدر، کاندوم، فیلمهای مبتذل (پورنوگرافی)، زیورآلات طلسم و چشم زخم و غیره را می آورند و به زباله‌دان می اندازند. فهرست این زباله‌ها انتها؛ ذک ندارد.

باید روحمان را پاک کنیم. این اصلاً مهم نیست که شما خودتان را «نسبتاً خوب» یا «نسبتاً مقدس» می دانید. باید عیسی روح و جان شما را لمس کرده وجودتان را از ردپای هرگناه پاک سازد. برای لحظه‌ای دست

نگهدارید و از او بخواهید همین حالا این کار را انجام دهد. اگر چشمانتان پاک نیست... اگر در شرارت ساکنید و از پاکی مسیح برخوردار نیستید... عیسی می‌تواند تقدس خویش را به شما ببخشد. عیسی فرمود: «آن که نزد من آید، او را هرگز از خود نخواهم راند» (یوحنا ۶: ۳۷). اگر با دلی شکسته نزد خداوند بیایید - فرقی نمی‌کند که گناهتان چقدر پلید باشد - عیسی احتیاجتان را رفع کرده جانتان را احیا خواهد نمود.

هیچوقت اتفاقی را که در کنفرانسی افتاد که من در آن پیرامون تقدس وعظ می‌کردم، از یاد نمی‌برم. در گرماگرم جلسه که جلال خداوند آن مکان را فرو گرفته بود، مردی به زور جمعیت را شکافت و تا لبه سکو پیش آمد. وقتی جلو رفتم تا با او دعا کنم، به من گفت: «کشیش سر جیو، من به یک بچه تجاوز کرده‌ام. نمی‌دانم آیا آمرزیده خواهم شد یا نه.»

حقیقت شگفت‌آوری که در کار مسیح بر جلجتا نهفته این است که قربانی عیسی هر گناهی را در بر می‌گیرد به او گفتم: «اگر توبه کنی، خدای ما تو را خواهد آمرزید.»

هر کاری که انجام داده‌اید و اکنون شما را عذاب می‌دهد، هر چه که شما را در خود بسته و اسیر کرده، اگر از آن کار یا چیز توبه کنید، خدای قادر مطلق شما را خواهد بخشود. او در آغوشتان گرفته قوت خود را به شما خواهد بخشید تا برای همیشه از گناهتان دست بکشید.

عیسی در واپسین ساعات زندگی زمین‌اش و ساعاتی پیش از به صلیب کشیده شدن از پدر چنین درخواست کرد: «ای پدر من، اگر ممکن است این جام از من بگذرد.» عیسی نیک می‌دانست جامی که باید بنوشد، محتوی همه تلخی‌های این دنیا است. در آن جام همه چیز بود. همجنس بازی، نفرت، غضب، انتقام، پورنوگرافی، حسد، کینه و انواع و اقسام عصبانیت. هر گناهی که انسان - در گذشته، حال و آینده - مرتکب شده یا خواهد شد، در این جام که مرگ فدیه کننده مسیح بود جای داشت.

عیسی به خاطر من و شما جسم گناه شد. او نشانه گناه گردید. او خود در زندگیش هرگز گناهی مرتکب نشده بود، ولی جام گناه بشریت را نوشید. او واپسین قربانی گناهان ما شد. پس از آن، پرده معبد از بالا تا پایین دریده شد. دیگر چیزی نبود که قدس را از قدس‌الاقداس جدا سازد. سلطه گناه درهم شکسته شد و راهی مستقیم به سوی تخت خدا گشوده شد تا هر کس در هر زمان بتواند با توبه در حضور مسیح وارد حضور خدا گردد. عیسی راه را برای گناهکاران گشود تا مستقیماً به حضور خدا آمده آمرزیده شوند و هدیه حیات جاویدان را دریافت نمایند. هیچ دلیلی وجود ندارد که ما هم فرجامی چون فرجام شمشون داشته باشیم.

دعای توبه

خداوندا، تو را به خاطر هشدارهایی که در کلامت پیرامون خطرات گناه می‌دهی، شکر می‌کنم. شکرت می‌گویم چون به من فرصتی دادی تا رابطه‌ام را با تو درست کنم. خدای پدر، مرا به خاطر موقعی که با دعوت تو در زندگیم و با مسیحی که بر زندگیم بوده، بازی کرده‌ام ببخش. مرا به خاطر ائتلاف نامقدس با دنیا ببخش. خداوندا، بر من رحم کن. به پاکسازی تو نیازمندم. می‌خواهم به شباهت تو درآیم. پیش از آنکه دیر شود مرا نجات بده. بر جان من رحم کن. به نام عیسی، آمین.

## فصل چهارم

### گناه موسی: استفاده از خشم خدایی

#### در طریقی غیر خدایی

از خشم گرفتن بالای منبر بر حذر باشید! چند سال پیش جوانی مسیحی را می‌شناختم که به همراه گروه پرستشی کلیسای محلی‌اش ساز می‌نواخت. او احتمالاً مسیحی خیلی بالغی نبود و در زندگیش نکاتی وجود داشت که لازم بود عوض شوند.

روزی در میانه جلسه کلیسایی، شبان در لحظه‌ای که خشم او را فرو گرفته بود- که شاید حتی خشمی درست و بجا بوده باشد- جلسه را متوقف می‌کند و به این شخص می‌گوید که چون گناه کرده و عصیان ورزیده، باید همین حالا سازش را زمین بگذارد و از صحنه پایین بیاید. البته آن جوان صحنه را ترک گفت و به آرامی از گوشه‌ای بیرون خزید. چنان شخصیت او در حضور جمع خورد شده بود که کلیسا را رها کرد و دیگر هرگز به آن بازنگشت. او یگراست به آغوش دنیا رفت، چون نتوانست چنین نحوه ابراز خشم «خدایی» را برتابد.

این مرد سالها از عمر خود را در دنیا تلف کرد و دست به کارهای تأسف باری زد. اما خدا را شکر که پایان داستان خوش است. سرانجام به دامان خداوند بازگشت و البته در کلیسایی دیگر شروع به رفت و آمد کرد و عضو شد. با این حال هزاران نفر هستند که داستان‌شان پایان خوشی ندارند. خیلی‌ها هستند که در خانه خدا مورد آزار و رنجش روحانی قرار گرفته‌اند و قلبشان جریحه‌دار شده.

خیلی از مسیحیان خیرخواه و خوش نیت هستند که تندخو، عصبی و به طرز خطرناکی در زندگی شخصی خود جان به لب آمده هستند. این جان به لب آمدگی در مواقعی می‌تواند پیامدهای وحشتناکی در پی داشته باشد. موسی نمونه خوبی از این پیامدهای وحشتناک است. او مردی عصبی و تندمزاج بود. یکبار وقتی از کوره در رفت، در اوج خشم یک مصری را کشت و سپس از سرزمین زادگاه خود گریخت و در غربت سالهای بسیاری را گذراند. او به خاطر اخلاق تندخو بهای گزافی پرداخت، به این حال همین انسان به حلیم‌ترین مرد خدا تبدیل گردید.

زندگی او نمونه‌ای است از زندگی انسان نه چندان دینداری که در نهایت تغییرات عمیقی را تجربه کرد. او به ما امید می‌دهد. خدا می‌تواند چنان طبیعت پرخاشگر و ستیزه‌جوی ما را عوض کند که تبدیل به آدمهایی خویشتندار و مفید شویم.

کسانی هستند که در زندگیشان مسح ویژه‌ای از خدا گرفته‌اند، ولی خویشتندار نیستند و نمی‌توانند بر خشم خود لگام بزنند. خدمت اینگونه افراد برای مدتی خوب پیش می‌رود، ولی در غالب اوقات خانواده و خدماتشان در انتها دچار فاجعه خواهد گشت. مادامی که هم در خانه و هم در خدمت واجد شخصیت نگردیم، توفیق یافتن در زندگی برایمان بسیار مشکل خواهد بود.

### غضب موسی

خدا موسی را از لحظه تولد برای اهداف خویش جدا کرده بود و مقدر ساخته بود که رهبر بزرگ قوم اسرائیل شود و او هم در رهایی قوم از بند اسارت ایشان را رهبری نمود. با این حال حتی حلیم‌ترین مرد روی زمین هم گاهی می‌تواند دچار لغزش شود و در دام خشم نابجا بیفتد که حاصلش پیامدهایی بسیار جدی است. موسی رهاننده‌ای بزرگ بود، ولی نتوانست در رأس قومش وارد سرزمین موعود شود، به دلیل آنکه نابجا خشمگین شد. کتاب مقدس چنین می‌گوید:

و برای جماعت آب نبود. پس بر موسی و هارون جمع شدند. و قوم با موسی منازعت کرده گفتند: «کاش که می‌مردیم وقتی که برادران ما در حضور خداوند مردند! و چرا جماعت خداوند را به این بیابان آوردید تا ما و بهایم ما، در اینجا بمیریم؟ و ما را از مصر چرا برآوردید تا ما را به این جای بد بیاورید که جای زراعت و انجیر و مو و انار نیست؟ و آب هم نیست که بنوشیم»

و موسی و هارون از حضور جماعت نزد در خیمه اجتماع آمدند و به روی خود درافتادند، و جلال خداوند بر ایشان ظاهر شد. (اعداد ۶-۲۰:۲)

اخیراً در روزنامه‌ای داستان پدری را خواندم که با مربی هاکی پسرش درگیر شده و او را تا حد مرگ کتک زده بود، آنهم به این علت که او با درخواست توقف بازی موافقت نکرده بود. این داستان یکبار دیگر توجه ما را به سوی خشونت در ورزش جلب می‌کند. این حادثه غم‌انگیز نشانگر میزان فاجعه‌ای است که ممکن است از عدم خویشتنداری ناشی شود.

خبر خوب اینکه چندین سازمان دست اندرکار ورزش متوجه این نیاز شده‌اند. در ۲۵ می ۱۹۹۹ رهبران بیش از پنجاه نهاد و سازمان دولتی و ورزشی با پشتیبانی مؤسسه اخلاقیات جوز فسون ( Josephson )

Institute of Ethics) در اجلاس ورزشی آریزونا گردهم آمدند و اصولی را به تصویب رساندند که چندتایی از آنها را در اینجا ذکر می‌کنم:

برای ارتقای روحیه ورزشکاری و پرورش شخصیت مثبت، برنامه‌های ورزشی باید به گونه‌ای سازماندهی شوند که وضعیت روانی، اجتماعی و اخلاقی ورزشکاران بهبود یابد و مهارت‌های مثبت که به آنها کمک می‌کند تا در زندگی خصوصی افرادی موفق و در زندگی اجتماعی افرادی مسئول باشند، بدیشان آموزش داده شود.

در برنامه‌های ورزشی باید معیارهایی گنجانیده شود تا مریبان، ورزشکاران، والدین، تماشاگران و سایر گروهها بر اساس آن رفتار نمایند و این معیارها بر کیفیت برنامه‌های ورزشی تأثیر مثبت بگذارد.

همه شرکت‌کنندگان در فعالیتهای ورزشی باید پیوسته رفتاری صحیح و صادقانه و مبتنی بر درستکاری از خود نشان دهند. قواعد مربوطه باید از حالت خشک و کلمات نوشته شده روی کاغذ بیرون بیایند و جنبه کاربردی به خود بگیرند.

باید بر اهمیت شخصیت، اخلاقیات و روحیه ورزشکاری در تمام ارتباطات مربوط به جذب ورزشکاران، و این روحيات تشویق شده و منابعی مطالعاتی در جهت ارتقای آنها تهیه شود.

در مورد جذب ورزشکار، نهادهای آموزشی باید به طور ویژه مشخص کنند که ورزشکار مورد نظر جداً نسبت به حفظ و اجرای مواردی که آموخته متعهد است و برای کسب موفقیت، مهارت‌های آکادمیک و شخصیتی را آموخته یا حتماً خواهد آموخت.

همه کسانی که دست‌اندرکار رقابهای ورزشی هستند مکلفند سنتهای ورزشی را رعایت کنند و به دیگر شرکت‌کنندگان احترام بگذارند. خصوصاً مریبان وظیفه دارند الگوی عملی خوبی برای ارائه رفتار محترمانه باشند و از ورزشکاران خود بخواهند از هرگونه رفتار نامحترمانه اعم از دشنام‌گویی به حریف و مقامات رسمی، اهانت یا پرخاشجویی، متلک‌گویی و شادی و پایکوبی‌های ناپسند جداً پرهیز نمایند.

شغل مربیگری شغل تعلیم و تربیت است. مریبان باید علاوه بر تعلیم جنبه‌های روانی و بدنی به ورزشکاران خود، با حرف و عمل نمونه‌های خوبی برایشان باشند و در جهت ساختن شخصیت آنها بکوشند و از ورزشکاران، شهروندانی قابل اعتماد، محترم، مسئول، جوانمرد، نوع دوست و نیک سرشت بسازند. اتحادیه ملی ورزش نوجوانان مؤکداً از والدین می‌خواهند که اهمیت موضوع اخلاق را درک کنند و در این راه نقض مریبان را در خانه تکمیل نمایند و مفاد آیین‌نامه اخلاقی را پیش از هر بازی برای فرزندان خود تکرار کنند.

خیلی از آدمها به سرعت از مرحله هیجان گذر کرده وارد مرحله خشم و عصبانیت می‌شوند. آمریکای لاتین به کرات شاهد چنین صحنه‌های خشن و وحشیانه‌ای بوده که در حین رقابتهای فوتبال برپا شده و غلیان احساسات منجر به مرگ بسیاری گردیده است.

خشم شدید و جان به لب آمدگی مفروض می‌تواند پیامدهای هولناکی در پی داشته باشد. داشتن تسلط بر عواطف و احساسات و شخصیت برای هر کس دارای اهمیت می‌باشد- به ویژه برای مسیحیانی که می‌کوشند در شبیه شدن به مسیح پیشرفت نمایند. در غالب اوقات غلیان خشم خود ما را هم غافلگیر می‌کند. یادم هست زمانی که در عنفوان جوانی در دبیرستانی در آرژانتین تحصیل می‌کردم، خیال می‌کردم مسیحی بسیار خوبی هستم. اما خوب یادم هست هر بار که می‌خواستم با صف وارد کلاسهایمان شویم و از پشت سر مرا هل می‌دادند، از فرط خشم دیوانه می‌شدم. در مدارس آرژانتین رسم بر این است که صبح بچه‌ها را به صف می‌کنند و با صف راهی کلاسها می‌نمایند. اغلب بچه‌هایی که پشت سر من ایستاده بودند از پشت فشار می‌آوردند و هل می‌دادند و این باعث ناراحتی من می‌شد. بارها به خودم می‌گفتم: «من عصبانی نخواهم شد؛ من عصبانی نخواهم شد؛ من عصبانی...» ولی هنوز این جمله را برای سومین بار در دلم تکرار نکرده بودم که از فرط عصبانیت منفجر می‌شدم و با فرد پشت سرم دعوا می‌کردم! او تنها اندکی مرا اذیت کرده بود و من به حد انفجار می‌رسیدم!

### خشونت و مردانگی

وقتی جوانتر بودم، خشم را به عنوان بخشی از خصلت مردانگی خود پذیرفته بودم. در آمریکای لاتین خیلی صحبت از ماچو (macho = مردی، مردانگی - م) می‌شود و گاهی ما دو مفهوم خشونت را با مردانگی درهم می‌آمیزیم. برخی از مردان آمریکای لاتین واقعاً فکر می‌کنند که خشن بودن یکجور فضیلت است! آنها تصور می‌کنند هر چه بیشتر و زودتر عصبانی شوند، «اقتدار»شان بیشتر است و قوی‌تر و دلیرتر هستند. به همین خاطر است که کتک زدن زنان در بعضی از کشورهای آمریکای لاتین معضلی عمومی است.

اما چند سالی که گذشت متوجه شدم که من هم با مشکل عصبانیت دست به گریبانم. حتی در مواقعی که نهایت سعیم را برای کنترل خشم خود به کار می‌بردم، باز گاهی از دستم درمی‌رفت و عصبانی می‌شدم. دانستن این حقیقت که انسان نمی‌تواند بر اخلاق و اعصاب خود تسلط کامل داشته باشد، به او نوعی عدم امنیت می‌دهد. اصلاً نمی‌تواند مطمئن باشد که بار بعد چه واکنشی از خود نشان خواهد داد.

زمانی که در آرژانتین بودم هر وقت عصبانی می شدم برای خالی کردن خشمم با مشت به در می کوفتم، البته گاهی و نه همیشه. این کار هیچ نتیجه‌ای دربرنداشت. وقتی به آمریکا آمدم، باز موردی پیش آمد که از فرط عصبانیت به در کوبیدم، ولی این بار در سوراخ شد. در اینجا درهای ارزان قیمتی می سازند که ظاهری محکم دارد ولی درواقع به ضخامت و استقامت کاغذ می باشند.

قدمی به عقب برداشتم و نگاهی به در انداختم. باورم نمی شد که مشت من می تواند چنین خسارتی به بار آورد. آن موقع بود که دریافتم باید یک جای کار ایراد داشته باشد. شاید این «خشم ماچو» گونه اصلاً فضیلتی نباشد. زبانه کشیدن شعله خشم چیزی بود که من قادر به مهار کردنش نبودم. تا آن زمان برای غلبه کردن بر عصبانیتم بارها دعا کرده بودم. بارها مجبور شده بودم با میل به تندخویی سخت دست و پنجه نرم کنم. شاید خیلی از شما خوانندگان گرامی با این مشکل مواجهید که خیلی مستعد عصبانی شدن هستید. این مشکل بهای گزافی در پی خواهد داشت مگر آنکه آن را به حضور خداوند بیاورید و بگذارید خدا معجزه اش را در زندگیتان انجام دهد.

از خشم تا نافرمانی

وقتی نوجوان بودم، داستان موسی را می خواندم که با عصا به صخره زد تا آب جاری شود و بعد خدا به او فرمود که به سبب نافرمانی اش نمی تواند وارد سرزمین موعود شود. آن موقع نمی توانستم داستان را هضم کنم. فکر می کردم این داستان برای همیشه یک راز باقی خواهد ماند. چگونه خدا توانست نسبت به مردی پارسا و محترم مثل موسی، اینقدر خشک و انعطاف ناپذیر برخورد کند؟ موسی سالها وفادارانه از خدا پیروی کرده بود. چرا باید خدا موسی را به خاطر کمی عصبانیت آنقدر شدید تنبیه کند؟ از همه اینها گذشته، او که کاری نکرده بود؛ فقط با عصا به صخره زده بود، همانطور که من مشت به در می کوبیدم!

شرح ماجرا را از آنجایی دنبال می کنیم که موسی به شکایت های مردم واکنش نشان داد:

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «عصا را بگیر و تو و برادرت هارون جماعت را جمع کرده، در نظر ایشان به این صخره بگویند که آب خود را بدهد، پس آب را برای ایشان از صخره بیرون آورده، جماعت و بهایم ایشان را خواهی نوشانید.» پس موسی عصا را از حضور خداوند چنانکه او فرموده بود، گرفت و موسی و هارون، جماعت را پیش صخره جمع کردند، و به ایشان گفت: «ای مفسدان بشنوید، آیا از این صخره آب برای شما بیرون آوریم؟» و موسی دست خود را بلند کرده، صخره را دو مرتبه با عصای خود زد و آب بسیار بیرون آمد که جماعت و بهایم ایشان نوشیدند. و خداوند به موسی و هارون گفت: «چونکه مرا تصدیق نمودید تا مرا

در نظر بنی اسرائیل تقدیس نمایید، لهذا شما این جماعت را به زمینی که به ایشان داده‌ام داخل نخواهید ساخت.» (اعداد ۱۲-۲۰:۷)

امروز معنای واکنش خدا را نسبت به عمل نافرمانی موسی می‌فهمیم. اکنون می‌دانم که خشم کنترل نشده ابراز بی‌حرمتی به خداست. خشم نشانه بی‌اعتمادی است. موج غضب در واقع برافروخته شدن زبانه‌های نافرمانی است. وقتی از روی خشم انسانی عمل می‌کنیم، به دیگران نشان می‌دهیم که به خودمان اعتماد داریم نه خدا.

در آیات بالا موسی را می‌بینیم که جانش به لب رسید و از فرط عصبانیت ناطاعتی کرد. به سبب ناطاعتی‌اش به او گفته شد که به سرزمین موعود وارد نخواهد شد. توجه داشته باشید که در هر صورت معجزه بیرون جهیدن آب از صخره اتفاق افتاد. وقوع معجزات لزوماً نشانه تقدس نیست. ممکن است شخصیت ما از اراده خدا دور باشد ولی چون به آنچه خدا گفته که انجام خواهد داد ایمان داریم، وقوع معجزه را هم شاهد باشیم.

برای موسی هیچ معجزاتی بالاتر از این نبود که از ورود به سرزمینی که چهل سال آرزوی دیدارش را داشت و به خاطرش در بیابان سرگردانی کشیده بود، منع شود. خدا از سر رحمت خود موسی را دچار نابودی ابدی نکرد، بلکه این خود موسی بود که آخرین منزل سفر خویش را خراب نمود. وی بخش عمده‌ای - تقریباً چهل سال - از عمرش را در رویای روزی گذرانده بود که از رودخانه خواهد گذشت و پا به سرزمین موعود خواهد گذارد. او سالهای واپسین عمر خود را با وعده رسیدن به وعده خدا سپری کرده بود.

موسی در نتیجه نافرمانی خود تنها اجازه یافت از دور و از بالای کوه نمایی از سرزمین موعود را مشاهده کند. او هرگز نتوانست پایه سرزمین موعود گذارد و همه اینها فقط به خاطر عصبانیت!

اما خبر دلگرم کننده برای ما اینکه موسی مردی حلیم و نمونه‌ای خوب برای همه ما شد. اما نباید هرگز این گناه او را فراموش کنیم. او حق داشت عصبانی شود، ولی حق نداشت بدون کنترل خشم از خود واکنش نشان دهد. او از خشم خدایی، به شیوه‌ای غیرخدایی استفاده کرد.

همواره واکنش‌های مغایر با معیارهای الهی، خادمان خدا را وسوسه می‌کنند. کسانی که در زمینه‌های دیگر پیش خدا از موقعیت خوبی برخوردارند، ممکن است از جنبه تسلط نداشتن بر اعصاب خود دچار لغزش شوند. در واقع گاهی مردم فکر می‌کنند چون از موقعیت و اقتدار برخوردارند، حق دارند عصبانی شوند. ولی خدا رهبرانی می‌خواهد که فروتن باشند.

موسی با مشکل سرخوردگی انباشته شده دست به گریبان بود. این اولین باری نبود که بنی اسرائیل لب به غرغر و شکایت گشوده بودند. موارد مشابه بسیاری قبلاً اتفاق افتاده بود. ظاهراً، بیشتر هر بار که چنین اتفاقی می افتاد، گله و شکایت آنها چندان تأثیری بر موسی نمی گذاشت. اما وقتی تعداد شکایات بالا رفت دیگر کاسه صبر موسی لبریز شد و جانش به لبش رسید. آیا شما هم در وضعیتی قرار دارید که نمی دانید تا چه مدتی دیگر دوام خواهید آورد؟ آیا فشارهای مردم، غرغرها، گلایه‌ها، انتقادات یا مخالفت‌های آنان وضع درونی شما را به اندازه‌ای وخیم کرده که از خشم در شرف انفجار هستید؟ در این صورت مواظب باشید که از خشمستان در جهتی غیرخدایی استفاده نکنید، چرا که سبب بی حرمت شدن خدا می گردد.

وقتی در شرایطی که با آن روبرو هستید، تسلط خود را بر اعصاب خویش از دست می دهید، مثل این است که بگویید: «خداوند، تا اینجا کار به تو توکل کردم، اما این دیگر خیلی زیاد است. از حالا به بعد با روش خودم با قضیه برخورد خواهم کرد. از قرار معلوم تو برای مشکل من هیچ جوابی نداری.»

ما در خانواده‌مان با موضوع عصبانیت سرو کار داریم. من سه پسر نه و یازده و سیزده ساله دارم. دیده‌ام که عنصر عصبانیت در وجود آنها با چه توانی کار می کند. من در دعا گفته‌ام: «خداوند، نگذار خشم و عصبانیت سالهای گذشته من به بچه‌هایم ارث برسد.» اما میل به تسلیم شدن به خشم نامقدس را می توان در وجود آنها دید.

میل به زود از کوره در رفتن می تواند در هر یک از ما آدمها، اعم از جوان، خردسال، بالغ یا سالمند و یا حتی در خادمانی که در سمت رهبری کلیسا هستند، وجود داشته باشد. ولی شیوع یک خصلت دلیل بر به حق بودن آن نیست. در غالب اوقات از کوره در رفتن و یا اصطلاحاً از عصبانیت ترکیدن، نتیجه دردی درونی است. پیش از آنکه هر فرد از کوره در برود و کنترل خود را بر اعصابش از دست بدهد، حتماً باید آن پشت دنبال عامل تحریک عصبانیت گشت. حتماً چیزی باعث آزار و اذیت آن شخص شده و او آن رنجش یا عصبانیت را؛ ص کک در دل خود نگه داشته. کم کم فرد به نقطه‌ای می رسد که دیگر نمی تواند واکنشی سنجیده و کنترل شده به وضعیت موجود ابراز نماید، پس اعصابش به هم می ریزد و «خونسردی اش را از دست می دهد». این معضلی است که نه تنها بی ایمانان بلکه ایمانداران نیز با آن دست به گریبانند.

من غالباً درباره خادمانی می شنوم که به شدت افرادی تندخو و عصبی هستند. گاهی این مردان خدا روزهای یکشنبه برای مردم موعظه می کنند ولی در طول تمام هفته با همسران و کارکنان زیردست خویش با هتاک‌ی یا فحاشی رفتار می نمایند. من حتی شنیده‌ام که خادمی به خاطر حمله ور شدن به فردی که با او مشغول بحث و

جدل بوده، متهم شده است. نباید چنین باشد! شاید ما فراموش کرده‌ایم که پولس رسول گفته که شخص «خشن» صلاحیت خدمت کلیسایی ندارد (اول تیموتاؤس ۳:۳).

من مسئله عصبانیت را خیلی جدی می‌گیرم. اخیراً یکی از پسرانم را ترغیب کردم تا از یک مشاور مسیحی کمک بگیرد. آنقدر با مهربانی و وقار با او برخورد کردم که پسر من به رغم اکراهش قبول کرد پیش مشاور برود. من هم همراهش رفتم: نه تنها برای کمک به پسر من، بلکه برای یادگیری بیشتر. آتش قدوسیت بر زندگی من فرود آمده و با من می‌ماند، ولی تقدس به هیچ وجه به معنای انزوا و دوری از دیگران نیست. اکنون من بیش از پیش به وجود برادران و خواهرانم وابسته‌ام. مشاور به ما چند رهنمود عملی داد تا پسر من با کمک آنها بتوان بر واکنش‌های عصبی‌اش غلبه کند. از آن روز به بعد ما شاهد تغییراتی در او بوده‌ایم. مشکل دیگر تحت کنترل در آمده است. پیرامون مشکل دعا کردیم، بعد وارد عمل شدیم و یاری طلبیدیم. مواقعی هست که خدا درباره نحوه حل یک معضل به شما هیچ «مکاشفه» ای نمی‌دهد، بلکه افرادی را سر راهتان قرار می‌دهد تا از ایشان کمک و راهنمایی بگیرید. نسبت به هر دو طریق باز و پذیرا باشید. خدا بهتر می‌داند که چگونه یاریتان دهد.

اگر از یک سرخوردگی مزمن رنج می‌برید یا هر بار که به یاد وضعیتی خاص یا فردی بخصوص می‌افتید عصبانی می‌شوید، در این صورت نیاز به شفا یافتن دارید. این سرخوردگی مزمن می‌تواند مانع از خدمت کردن شما شود.

شاید از کلیسایان یا رهبران سرخورده شده‌اید. شاید خودتان شبان یا رهبر مسیحی هستید که از اعضایان سرخورده شده‌اید. سرخوردگی به هیچ وجه حسی غیرطبیعی نیست؛ در زندگی زمینی از این اتفاقها می‌افتد. عصبانیت هم پیش می‌آید. کتاب مقدس عصبانی شدن را برای ما جایز دانسته. گناه موسی خشمگین شدن نبود؛ گناه او این بود که خشمش ریشه در عدم توکل، نافرمانی و بی‌حرمت ساختن نام خدا داشت. آنچه کتاب مقدس می‌گوید این است که در حالت خشم نباید گناه کنیم (افسیان ۴:۲۶). نباید بگذاریم خشممان به طرق غیرخدایی متجلی گردد.

روزی برادر ایمانداري که خود را نبی می‌دانست به دفتر من آمد. آن موقع من تازه به سمت شبان ارشد کلیسا منصوب شده بودم. او انگشت نکوهش و محکومیت را به سویم نشانه گرفت و گفت: «تو شبان این کلیسا نیستی و هرگز هم نخواهی بود.»

وقتی این کلمات را شنیدم، اولش ستون فقراتم یخ زد، با خودم فکر کردم، شاید ما اشتباهی مرتکب شده‌ایم. لحن حرف زدنش با من طوری بود که گویی حاضر است مرگ مرا ببیند ولی شبانی‌ام را نه. وقتی دفتر کارم را

ترک کرد، نومیدی و سرخوردگی دلم را فرو گرفت، چون می دانستم که این سرآغاز تلخی است. ولی بعد زانو زدم و به خداوند گفتم: «تا قلبم را نشکنی، از روی زانوهایم بلند نمی شوم.»

خوب می دانستم که اگر این حس انزجار ادامه پیدا کند، تبدیل به ریشه مرارت خواهد شد. فکری نامقدس به ذهنم خطور کرد: دیگر در کلیسایم به هیچکس اجازه نبوت کردن نخواهم داد. خودم را از دست هر نبی و نبوت در کلیسا خلاص خواهم کرد. به خاطر رفتار خصمانه یک نفر، من با افکاری از این قبیل سرگرم شده بودم.

چند دقیقه ای از زانو زدنم نگذشته بود که شروع به گریستن کردم و از خدا برای آن نبی رحمت طلبیدم. قلبم تبدیل شد. اما به رغم دعاهایم، آن نبی از لحاظ روحانی روز به روز بدتر شد. چند هفته بعد او با کلماتی نفرین گونه شروع به اهانت نسبت به رهبران کلیسا نمود. وضع از قبل بدتر شده بود. پس برای خودمان استراتژی خاصی اتخاذ کردیم. تصمیم نگرفتیم که او را به شیطان بسپاریم، بلکه مصمم شدیم با دعاهایمان او را احاطه کنیم تا زمانی که از لحاظ روحانی درست شود. شش ماه بعد به خاطر اعمال حکمت روحانی، به کار بردن روش های اصلاحی و شکیبایی بسیار از سوی رهبران کلیسا، شخص مورد نظر احیا شد. یک روز او را برای بار دیگر ملاقات کردم. این بار وی چنین گفت: «من می دانم که شما خادم خداوند برای کلیسایم می باشید.» مشاهده چنین چرخش روحانی حقیقتاً مستلزم وقوع یک معجزه بود!

یک لحظه خشم، یک عمر زیانکاری

به عقیده من ظرفیت موسی برای خشمگین شدن، جزیی از شخصیت خدا دادی وی بود. او در مواردی که به خدا بی حرمتی می شد عصبانی می گردید. وقتی قوم اسرائیل از شریعت خدا نافرمانی می کردند، موسی خشمگین می شد. ولی این بار، او از خشمش به شیوه ای غیرخدایی استفاده کرد. از این رو یک لحظه خشمش به عمری خسران و زیان انجامید. این اتفاق چهار دلیل اولیه داشت.

۱- موسی از اقتدارش استفاده غلط کرد

کلام خدا می گوید که خداوند به موسی فرمود که چوبدستی را از حضور خداوند بردارد. این چوبدستی همان عصای هارون بود که پیشتر به هنگام رویارویی مدعیان با خدا، به طرز معجزه آسایی شکوفه آورده بود و خدا دستور داده بود که این عصا در خیمه اجتماع نگهداری شود (نگ به اعداد باب ۱۷). این عصا نشانه اقتدار و مسح خدا بود. خدا دستور داده بود که موسی هنگامی که می خواهد پیش روی قوم بایستد. این عصا را در

دست بگیرد، سپس به صخره بگوید تا آب از خود جاری سازد. این در زندگی موسی لحظه‌ای خطیر بود، ولی او از اقتداری که خدا به وی داده بود استفاده غلط کرد و عصای هارون را به صخره زد.

ما زن جوانی را می‌شناختیم که بسیار با استعداد بود و در کلیسایش ارگ می‌نواخت. او هم در جلسات کلیسایی نوازندگی می‌کرد و هم برای سراینندگان و خلاصه برای همه مناسبت‌های کلیسایی. در کلیسا هم فرد نسبتاً سرشناسی بود. این دختر در آستانه فارغ‌التحصیلی از دبیرستان بود و مثل بسیاری از جوانان هم سن و سالش در کلیسا در صدد آمادگی برای ورود به دانشگاه بود.

نانسی (نامی که ما برای او انتخاب کرده‌ایم) در مورد اشتیاقی که برای خدمت دارد و لازمه‌اش حضور در مدرسه کتاب‌مقدس و تحصیل الهیات است، با شبانش صحبت کرد. شبان به او جواب داد: «نه، تو نمی‌توانی بروی. اگر بروی پس چه کسی برای ما ارگ بنوازد؟» با اینکه شبان را در کلیسا قرار داده بودند تا مراقب وضعیت روحانی اعضای کلیسای خود باشد، او به خاطر راحتی شخصی خودش از این اقتدار سوءاستفاده کرد؛ او نخواست برای کلیسایش به دنبال نوازنده دیگری بگردد.

نانسی در کلیسا ماند و به نواختن ارگ ادامه داد. اما وقتی دید که دیگران به دانشگاه و کالج کتاب‌مقدس رفتند، احساس کرد که به خاطر حرفهای شبان تمام نقشه‌هایش برای آینده نقش برآب شده است. کمی بعد، با وجودی که انگشتانش روی کلیدهای ساز بود ولی دلش در دنیا پرواز می‌کرد. عاقبت هم با مردی بی‌ایمان ازدواج کرد و رفت. آخرین باری که از او خبر گرفتیم. با شوهر دومش زندگی می‌کرد.

رهبران کلیسا باید مراقب باشند که از اقتدار روحانی که خدا بدیشان بخشیده استفاده غلط نکنند و به حوزه‌هایی که صلاحیت ندارند وارد نشوند؛ خصوصاً در مواردی که تصمیمشان ممکن است به راحتی شخص خودشان بینجامد. وقتی ما از اقتدارمان سوءاستفاده کنیم، به جای اینکه به دیگران کمک کنیم تا اراده خدا را دریابند، به آنها دیکته می‌کنیم که اراده خدا برایشان چیست.

به اعتقاد من کلیسا اکنون در مقطعی قرار گرفته که «صخره را زدن» در خدمت، دیگر لزومی ندارد- تنها باید «به صخره بگوییم». دیگر لازم نیست با پیغام محکومیت بر «کوه سینا» بایستیم. باید خود را در وضعیت بالای «تپه جلجتا» قرار دهیم و برای مردم پیغام امید و نجات را موعظه کنیم.

یکبار برای خدمت به یکی از کشورهای آمریکای مرکزی رفته بودم. در فاصله میان فرودگاه تا محل برگزاری جلسات، میزبانم به من گفت: «کشیش سرجیو، مایلیم نکته‌ای را به شما تذکر بدهیم. در اینجا که شما می‌خواهید موعظه کنید، واژه تقدس معنای منفی و بدی پیدا کرده. بهتر است از به کار بردن این واژه پرهیز کنید.» سپس برایم توضیح داد که این واژه آنقدر در کلیساها به شیوه‌ای بد و منفی مورد استفاده قرار گرفته که

اصلاً مردم از شنیدنش گریزانند. او به من گفت: «آنها این واژه را چماقی کرده‌اند و با آن مدام بر سر مردم زده‌اند.»

پیش از آغاز جلسه برای دعا کردن به اتاقم رفتم و از خداوند پرسیدم که اگر من واژه تقدس را به کار نبرم، آیا او باز با من خواهد بود. برای موعظه کردن بدون استفاده از این واژه نیاز به مجوز او داشتم. چرا که پیغام برای مردم آن کشور پیغامی آتشین در مورد تقدس بود و خود خداوند این پیغام را در دلم نهاده بود. خداوند به من اجازه داد.

به جای استفاده از واژه تقدس، واژه‌های دیگری چون تخصیص (تقدیس)، تطهیر، وقف به خداوند و نظایر آنها را به کار بردم. اما در جلسه سوم احساس کردم که دیگر ذهن مردم آنقدر آزاد شده که بتوانم خود واژه تقدس را مورد استفاده قرار دهم. قدرت خدا بر آن جلسه نازل شد. بیش از شش هزار نوجوان در این جلسه حضور داشتند. من هنوز نکته دوم پیغام را به اتمام نرسانده بودم که صدها نفر از این نوجوانان بلند شدند و شروع به جلو آمدن کردند. اول کار من حتی مطمئن نبودم که اصلاً آنها متوجه کاری که می‌کنند، هستند یا خیر. آنها آمدند و مقابل محراب ایستادند. بسیاری از آنها همانجا زانو زده بودند و تا زمانی که من باقی موعظه را تمام کردم، گریه می‌کردند و از خدا می‌خواستند آنها را با تقدس تعمیر دهد.

تقدس بد نیست، ولی در آن برهه لزومی نداشت من چوبدستی را بردارم و صخره را بزنم. خدا مسح خود را عوض کرد. همانطور که خدا به موسی گفت: «به صخره بگو» به من هم روشی تازه برای خدمت در آن شرایط خاص عطا کرد.

با وجودی که خدا به موسی فرموده بود که به صخره بگوید، موسی چنان از بنی اسرائیل نافرمان و عاصی خشمگین بود که صخره را با عصا زد. می‌توانم تجسم کنم که او به بنی اسرائیل گفت: «آب می‌خواهید؟ بسیار خوب، این هم آب» و در همین حال به صخره کوبید.

در هر خدمتی که خدا شما را برای انجامش فراخوانده، اطمینان حاصل کنید که به دقت به دستورهایش گوش فرا داده‌اید. تا در این صورت مسح او را با خود داشته باشید. همه ما برای خدمت به خداوند خوانده شده‌ایم. اما هیچوقت سعی نکنید با به انجام رساندن دعوت او به طریقه‌های انسانی، از اقتداری که خدا به شما سپرده استفاده غلط بکنید. «صخره را زدن» به جای «به صخره گفتن» به خیلی از مسیحیان صدمه زده است.

سوءاستفاده از اقتدار کار آسانی است. به خوبی نخستین روزهای ازدواج با همسر را بیاد دارم. در آن مقطع زمانی تلاش می‌کردم موضوع اقتدار شوهر در خانه را جا بیندازم. ولی درست نمی‌دانستم چطور باید این کار را انجام داد. از خدا خواسته بودم به من زنی پاکدامن و با هوش عطا کند، زنی که قادر باشد در مواقعی که به او

احتیاج فکری پیدا می‌کنم، یاریم دهد. ولی حالا که خدا چنین زنی نصیبم کرده بود، نمی‌دانستم با او چه برخوردی بکنم! باید یاد می‌گرفتم که از اقتدارم به عنوان یک شوهر سوءاستفاده نکنم.

پدر بزرگ من، ایتالیایی تبار است و عادت دارد که همیشه اخلاق تند و عصبی خود را به پیشینه ایتالیایی خود ربط دهد. خیلی‌ها گناه بدخلقی خودشان را به گردن ریشه‌های قومی و نژادی خویش می‌اندازند- این مسئله وقتی شیوع بیشتری می‌باید که آن افراد از موطن اصلی و مادری خویش دور هم باشند! پدر بزرگم هر وقت عصبانی می‌شد، با مشت روی میز می‌کوبید. بچه که بودم، با دیدن این صحنه و پرتاب شدن بشقابها و کارد و چنگالهای نقره به هوا، سخت به هراس می‌افتادم. اما این دیگر اوج عصبانیت او بود و از این حد پیشتر نمی‌رفت.

نمی‌دانم که آیا پدر بزرگم با کوبیدن روی میز از اقتدارش در خانه سوءاستفاده هم می‌کرده یا نه. اگر خدا به شما نگفته که روی میز مشت بکوبید و شما این کار را انجام دهید، از اقتدارتان سوءاستفاده کرده‌اید. باید در روابطمان با دیگران دقت کنیم که همان واکنشی را از خود نشان دهیم که خدا از ما خواسته است. نباید از اقتدار سوءاستفاده کرد.

یکی از حوزه‌هایی که در آن سوءاستفاده از اقتدار می‌شود، حیطة پدر و مادر بودن است. وقتی پدر یا مادری با نوجوانی که کترلی بر او ندارد به شیوه‌ای پرخاشجویانه و عصیانگرانه رفتار می‌کند، رویاروی می‌شود، برای نشان دادن فرزند به سر جایش به تهدید متوسل می‌گردد. اما به کار بردن کلمات شدید اللحن و جیغ کشیدن می‌تواند نوعی استفاده غلط از اقتدار پدری یا مادری باشد. بالا بردن طنین صدا بر بالا رفتن میزان اقتدار تأثیری ندارد.

روزی از یکی از کمک شبانانم خواستم به خانواده‌ای که چند هفته بود به کلیسا نمی‌آمدند زنگ بزنم و جویای احوالشان شود. وقتی با آنها تماس گرفت به او گفتند: «نه، هیچ مشکلی نیست؛ حال و اوضاع همه ما خوب است. همه چیز روبراه است». بعد گوشی را گذاشتند. غافل از اینکه بچه خردسالشان دکمه آیفون تلفن را قبلاً فشار داده بود و تماس قطع نشده است.

کمک شبان بیچاره نمی‌توانست آنچه را که می‌شنود، باور کند. از گوشی تلفن سیل الفاظ رکیک و فحش و جیغ و نفرین سرازیر بود- آنها هم از یک خانه به ظاهر مسیحی. کمک شبان از شنیدن این کلمات به کلی بهت زده شده بود.

بعدها او به من گفت: «آنها با من خیلی خوب حرف می‌زدند. واقعاً فکر کردم همه چیز روبراه است، تا آن لحظه‌ای که آنها تصور کردند گوشی را گذاشته‌اند و تماس قطع شده. آن وقت کلمات رکیک میانشان به پرواز درآمد.»

دوست عزیز، همیشه و در هر لحظه یک خط آزاد تلفن در خانه شما باز است. آسمان آنچه را می‌گویید می‌شنود. باید در خانه اقتدار خادمانه برقرار باشد. جیغ و فریاد کردن، از کوره در رفتن و تهدیدهای پوچ و توخالی کردن در خانواده الهی هیچ جایی ندارد. باید با وضعیت به وجود آمده حرف زد، نه اینکه آن را با عصا کوبید.

وقتی فردی در سمت رهبری است ولی قلبش مرتباً جریحه‌دار می‌شود، دیگر آرامشی نمی‌تواند داشته باشد. وقتی پیوسته خشمگین می‌شود، نمی‌تواند رهبری مؤثری از خود ارائه دهد. این موضوع به حدی آزاردهنده است که پولس به ما می‌گوید: «اعمال نفس روشن است: ...خشم... و مانند اینها. چنانکه پیشتر به شما هشدار دادم، باز می‌گویم که کنندگان چنین کارها پادشاهی خدا را به میراث نخواهند برد» (غلاطیان ۲۱-۵:۱۹).

من همیشه فکر می‌کردم که خدا از ارتکاب زنای یک فرد سخت ناراحت می‌شود، ولی هر از گاهی عصبانی شدن که اشکالی ندارد و این مطلب را جسته و گریخته در کلامش هم می‌توان دید. ولی اصلاً موضوع این نیست. خدا از قومش انتظار دارد حلم و صبوری عیسی مسیح را از خود بروز دهند. خشم موسی منجر به نافرمانی او شد و به همین خاطر اجازه ورود به سرزمین موعود را به دست نیاورد. نگذارید اظهار خشم و عصبانیت، شما را از آینده‌ای که خدا برایتان در نظر گرفته، محروم سازد.

عصبانیت در میان مسیحیان امری کاملاً شایع است. شاید به این دلیل که مردم فکر می‌کنند با عصبانیت کارها بهتر پیش می‌رود. سالها پیش، از مرد جوانی که برای مأموریت‌های مسیحی به آرژانتین آمده بود، پرسیدند: «چرا شما اینقدر جدی هستید؟ همیشه و در همه حال ناراحت به نظر می‌رسید.»

او پاسخ داده بود: «چون وقتی جدی و عصبی هستم، ظاهراً بهتر چیز یاد می‌گیرم.»

شاید به نظر برسد که جیغ زدن و تهدید کردن برای مدتی محدود جواب می‌دهد. اما وقتی جواب می‌دهد میل به ارائه این شیوه در شما تقویت می‌شود چون می‌خواهید همچنان نتیجه بگیرید. با این حال خشم گرفتن با پارسایی خدا جور در نمی‌آید:

زیرا خشم آدمی پارسایی مطلوب خدا را به بار نمی‌آورد (یعقوب ۱:۲۰).

همیشه، همه ما در معرض این وسوسه هستیم که از اقتداری که به ما داده شده سوءاستفاده کنیم. کتاب مقدس به ما می‌آموزد که وقتی عصبانی هستیم نباید از روش «زدن» استفاده کنیم. در این مواقع باید روش «گفتن» را به کار گرفت. خدا به موسی دستور داده بود که به صخره بگوید، نه اینکه آن را بزند. ما در دوره فیض الهی زندگی می‌کنیم. از ما انتظار می‌رود کلام خداوند را بگوییم - این محکم‌ترین عصایی است که می‌توان برای اصلاح به کار برد.

## ۲- موسی در حالت عصبانیت خدمت کرد، نه اطاعت

خدمت موسی را می‌توان «خدمت توأم با دلخوری» نام نهاد. او این خدمت را در کوران سرخوردگی فزاینده انجام می‌داد. موسی به جای دیدن وعده خدا که گفته بود: «من از صخره آب جاری خواهم ساخت»، تنها مشکل را می‌دید.

تصمیم با خود ماست که مشکل را ببینیم یا وعده را. بعضی مشکلات اجتناب‌ناپذیرند. اما اگر ما به وعده‌های خدا در زندگی‌مان نگاه کنیم، او با قلبمان صحبت خواهد کرد و به ما کلام خدا (Rhema) را خواهد بخشید. این کلام، کلام امید است و ما را قادر خواهد ساخت وعده خدا را با ایمان بپذیریم و به او وفادار بمانیم. وقتی بر وعده او متمرکز می‌شویم، بیشتر توکل کردن به او را یاد خواهیم گرفت و دیگر کنترل خودمان را از دست نخواهیم داد. علت از دست دادن کنترل اعصاب، نداشتن توکل است.

## ۳- موسی با بازگشت به گذشته، فرصت تازه را از دست داد

وقتی عیسی به اورشلیم آمد، از اینکه مردم اورشلیم زمان تفقد خدا در مورد ایشان را درک نکرده‌اند، اظهار تأسف کرد. در عهدجدید برای تعریف زمان، دست کم دو واژه به کار رفته است: (1) کرونوس (chronos) (2) کایروس (Kairos). کرونوس زمانی است که ما آن را با تقویم یا ساعت اندازه می‌گیریم. کایروس، «لحظه خدا» است - برهه‌ای خاص از زمان که خدا در زندگی ما وارد می‌شود.

هنگامی که قوم اسرائیل بر سر آب هیاهو، راه انداختند، فرصتی تازه در اختیار موسی قرار گرفت. این برای موسی فرصتی خداداد بود تا شخصیت خدا را به مردم بشناساند. اما موسی مفهوم کاربرد لحظه کایروس را نفهمید، او تنها متوجه کرونوس بود.

نمونه دیگر فرصت انتخاب میان لحظه کایروس و زمانبندی کرونوس را می‌توانیم در داستان مرد زمینگیری که کنار حوض بیت حسدا افتاده بود (یوحنا ۵)، بیابیم. کلام خدا می‌گوید که هر از گاه فرشته‌ای می‌آید و آب حوض را حرکت می‌داد و در این موقع اولین کسی که خود را به درون حوض می‌انداخت، شفا می‌یافت. از

این رو مرد افلیجی بدون توجه به گذر زمان (کرونوس)، کنار حوض نشسته بود تا آن لحظه (کایروس) فرا برسد و فرشته آب حوض را حرکت دهد، تا بلکه وی خود را در آب انداخته شفا پیدا کند.

از آنجایی که مرد زمینگیر قادر به جهیدن به درون آب نبود، هر بار که آب حوض به حرکت در می‌آمد، او نمی‌توانست اولین کسی باشد که خود را به حوض می‌رساند. وقتی عیسی او را دید که آنجا دراز کشیده و دریافت که هیچکس را ندارد تا او را به آب بیندازد، از او پرسید: «آیا می‌خواهی سلامت خود را بازیابی؟» درواقع معنای پرسش عیسی این بود: «آیا صرفاً منتظر لحظه کرونوس هستی، یا؛»

کک آماده‌ای تا لحظه ورود خداوند به زندگیت (کایروس) را تجربه نمایی؟» آنگاه عیسی مستقیماً وی را شفا بخشید. من باور دارم که خیلی از ما مسیحیان مدتهاست منتظر لحظه کایروس هستیم: تا فرشته‌ای با حضور خود برکت را به خانه‌هایمان بیاورد. تا معجزه‌ای در زندگیمان به وقوع بپیوندد، تا برای ادامه راه به ما قوت ببخشد یا بچه‌هایمان را که جذب دنیا شده‌اند، به خانه بازگرداند. حتی اگر خیلی وقت است در انتظار به سر می‌بریم، از جانب خدا برای ما لحظه کایروسی وجود دارد و آن هنگامی است که عیسی به ملاقاتمان می‌آید. اگر لحظه دیدار را از دست ندهیم، او در میانمان معجزات به ظهور خواهد رسانید.

موسی درست در لحظه کایروس زندگیش، هنگامی که می‌بایست به صخره بگوید، در اطاعت از امر الهی به صورت گزینش عمل کرد و فرصت را از دست داد. او با قوم حرف زد و خیلی چیزها را که خدا از او خواسته بود بگوید، به آنها گفت. با این همه، فرصت گفتن به صخره و از این رهگذر امکان جلال دادن خدا از طریق نوعی جدید از معجزه را از دست داد. او کار خود را با خشم و ضربه زدن به صخره پایان داد.

گاهی اوقات، وقتی عصبانی هستیم، دوست داریم به گذشته بازگردیم مثلاً دارید در زندگی مسیحی به پیش می‌روید و اوضاع هم بر وفق مراد است، اما ناگهان موضوعی باعث سرخوردگی و خشمتان می‌شود و آن وقت میل به بازگشت به گذشته در شما قوت می‌گیرد. بعضی از ما مسیحیان در امور خدا خیلی کند رشد می‌کنیم، اما خدا؛ ظکک همچنان به شکل دادن شخصیت ما ادامه می‌دهد و کم‌کم می‌کند بر خشممان غلبه کنیم. اگر می‌خواهیم در باند سرعت حرکت کنیم، باید خشم را کنار گذاشته آدمهای حلیمی شویم.

مذبح خداوند در باند آخر جاده قرار دارد، آنجایی که باید صددرصد وجودمان را به او تقدیم کنیم. در پای مذبح اوست که وقف و سرسپردگی خودمان را نسبت به خدا و قوم خدا تجدید می‌کنیم. آنجایی است که ما می‌گوییم: «من دیگر خشم نمی‌گیرم.»

ما به نیروی خود قادر نیستیم این وعده را نگاه داریم، مگر اینکه قدرت خدا بر ما نزول فرماید. قدرت او هم زمانی نازل می‌شود که بداند ما از قدرتش به طریقی درست استفاده خواهیم کرد. آن وقت ما را با آتش قدوسیت خود تعمید می‌دهد و قوت لازم برای طی این سفر را به ما خواهد بخشید.

موسی مسح و قدرت خدا را به روش درست مورد استفاده قرار نداد. او برای حل مسائل به روش گذشته - استفاده از خشم - رجوع کرد. با این وجود، همین مرد تبدیل به مردی حلیم و آرام گردید. شاید شما هم مثل موسی باشید و از شخصیتی خشن در درونتان رنج ببرید. با این حال من ایمان دارم که عوض خواهید شد. آتش خدا شخصیت شما را عوض خواهد کرد. اگر در زندگی خود مسبب جدایی یا مشاجره‌ای بوده‌اید، من یقین دارم که خدا فیض خواهد داد تا از این پس تبدیل به سفیر صلح و آرامش شوید و به جای فصل کردن، انسانها را به هم وصل نمایید.

عیسی به فریسیان فرمود: «شما خود برای حفظ سنت خویش، حکم خدا را زیر پا می‌گذارید... ای ریاکاران!» (متی 23: 15). مردم معمولاً می‌خواهند به سوی سنن گذشته خویش رجعت کرده طبق روال قدیم کارهایشان را انجام دهند. یکی از موانع پیشرفت مردم در کارهایشان وجود این ذهنیت است که می‌گویند: «ما همیشه از این طریق انجام داده‌ایم. دوست نداریم روشمان را عوض کنیم.» آنچه که قبلاً بیداری محسوب می‌شده، اکنون می‌تواند برای ما تبدیل به عصیان شود.

#### ۴- بدجلوه دادن خدا در نظر مردم

خداوند در انظار قوم اسرائیل خویشتن را خدایی قدوس نشان داده بود. او همواره امین بوده و خود را نسبت به قوم اسرائیل متعهد می‌دانست. او عملاً ثابت کرده بود که خدایی امین و عادل است. حتی به رغم بی‌وفایی انسان، او وفادار و امین باقی می‌ماند.

اما موسی طور دیگری عمل کرد. کتاب مقدس می‌گوید که او به قدر کافی به خدا توکل نمود و حرمت خدا را نگاه نداشت. رفتار او به اعتبار خدا به عنوان خدایی صادق در میان قومش خدشه وارد کرد. در این مورد از موسی پیروی نکنید. آیا شما آدمی تندخو با اخلاقی پرخاشجویانه هستید؟ آیا جوابهایی که به دیگران می‌دهید چنان تیز و برنده است که روح آنها را جریحه‌دار می‌سازد؟ اگر چنین است، پس بدانید که با رفتار و گفتارتان ممکن است خدا را در نظر دیگران بد جلوه دهید.

من مرد خدایی را می‌شناسم که کلیساهای بسیاری تأسیس کرده و در میان ملل زیادی موعظه نموده است. او اشتیاقی وافر به نجات جانهای گمشده و غیرتی شدید برای پاکی داشت. با این حال وی از اخلاق بسیار تندی

برخوردار بود و با شبانانی که زیر دست خود تربیت می‌کرد، با عصبانیت و تندی برخورد می‌نمود. او با آنها مثل بچه‌های خودسر رفتار می‌کرد و اغلب در ملاء عام به آنها پرخاش می‌نمود. سرانجام شبانان مزبور تصمیم گرفتند از زیر یوغ او خارج شوند و تنه‌ایش بگذارند. پس جذب سازمان مسیحی دیگری شدند. عاقبت این مرد به دلیل اخلاق پرخاشجویانه‌ای که داشت خدمت خود را از دست داد. عصبانیت و از کوره در رفتن ناشی از عدم توکل کامل است. ما هنگامی از کوره در می‌رویم که می‌گوییم: «من یقین ندارم که خدا بتواند این شبانانی را که من تربیت کرده‌ام عوض کند، من ایمان ندارم که خدا آنقدر قدرت داشته باشد که بر ضعف‌های آنان فایق آید، من به این افراد دیگر هیچ امیدی ندارم.» این امر می‌تواند در خانواده، کار، گروه‌های خانگی یا حتی در ازدواج برایتان رخ بدهد. توکل نداشتن موجب برانگیخته شدن خشم می‌شود.

اگر مشکلاتان این است، در حضور خداوند به خشم و عصبانیت خود اعتراف کرده توبه نمایید. شاید مدت‌های زیاد است که درصدد علاج این خشم برآمده‌اید و حتی بارها به آن اعتراف و از آن توبه کرده‌اید. ولی نتیجه‌ای نگرفته‌اید. اشکالی ندارد، یکبار دیگر توبه کنید، ولی این بار تعمد تقدس خداوند را نیز دریافت نمایید.

#### شیوه درست ابراز واکنش

زمانی بود که موسی هنگام رویارویی با غرغرها و شکایت‌های قوم اسرائیل طور دیگری واکنش از خود نشان می‌داد. در واکنش او در اعداد ۲۰ نسبت به خروج ۱۷ تضادی مشاهده می‌کنیم:

«قوم با موسی منازعه کرده گفتند: «ما را آب بدهید تا بنوشیم» موسی بدیشان گفت: «چرا با من منازعه می‌کنید، و چرا خداوند را امتحان می‌نمایید؟» و در آنجا قوم تشنه آب بودند، و قوم بر موسی شکایت کرده گفتند: «چرا ما را از مصر بیرون آوردی تا ما و فرزندان و مواشی ما را به تشنگی بکشی؟» آنگاه موسی نزد خداوند استغاثه نموده گفت: «با این قوم چه کنم؟ نزدیک است مرا سنگسار کنند.» خداوند به موسی گفت: «پیش روی قوم برو، و بعضی از مشایخ اسرائیل را با خود بردار و عصای خود را که بدان نهر را زدی به دست خود گرفته برو. همانا من در آنجا پیش روی تو بر آن صخره‌ای که حوریب است، می‌ایستم و صخره را خواهی زد تا آب از آن بیرون آید، و قوم بنوشند.» پس موسی به حضور مشایخ اسرائیل چنین کرد و آن موضع را مسه و مریبه نامید، به سبب منازعه بنی اسرائیل و امتحان کردن ایشان خداوند را، زیرا گفته بودند: «آیا خداوند در میان ماست یا نه؟» (خروج ۲:۱۷-۷).

در این رویداد نخست وقتی قوم اسرائیل به آب نیاز پیدا کرده لب به شکایت گشودند، به خدا توکل نکردند، ولی موسی توکل کامل نمود. نبود آب در منش موسی خللی ایجاد نکرد. اما در اعداد ۲۰ وقتی آن واقعه تکرار گردید، موسی واکنشی دیگر از خود نشان داد. او خشم و ناراحتی از دست قوم را در دل خود انباشته بود - تمام غرغرها و شکایتهای فزاینده و پایان ناپذیر قومی که وی هدایتشان را بر عهده داشت در سینه او تلنبار شده بود. دیگر کاسه صبرش لبریز و شخصیتش در آستانه درهم شکستن بود.

آیا شما هم در چنین وضعیتی قرار دارید؟ آیا موضوعی هست که مرتباً در زندگیتان تکرار می‌شود و موجب بروز خشم و عصبانیت در شما می‌گردد و احساس می‌کنید که دیگر قادر به تحملش نیستید؟ آیا شخصاً با این قضیه برخورد کرده‌اید؟

این اواخر میان دو تن از پسرانم دعوایی رخ داد. حتی با وجودی که خانه ما، یک خانه مقدس مسیحی است گاهی اختلافاتی پیش می‌آید که باید حل شوند. پسران من خیلی کم سن و سال هستند و ما در حال حاضر مشغول فرایند پرورش آنان در طریقه‌های خداوند هستیم. دو پسر مورد نظر بر سر موضوع پیش پا افتاده و کوچکی سخت عصبانی شده به جان یکدیگر افتاده بودند. شروع به تأدیب پسر بزرگترم کردم که دوازده ساله بود. متوجه شدم که او به قدری عصبانی است که نمی‌تواند خود را کنترل کند. آنچه مرا ترساند جسم نحیف او نبود، بلکه آن خوی جسمانی که در وجود او بود مرا به هراس انداخت.

در آن لحظه جنگ قدرت میان پدر و پسر در گرفته بود. احساس کردم روح القدس در درونم می‌گوید: داری چکار می‌کنی؟ چرا با مسئله شخصی برخورد می‌کنی؟»

بلافاصله خونسردی‌ام را بازیافتم و گفتم: «پسرم، من با تو دعوا ندارم. از شیوه‌ای که اکنون برای پیشبرد کارهایت انتخاب کرده‌ای، جداً مأیوس هستم.» عملاً من عقب نشینی کردم. خیلی زود تأثیر مثبت این عقب‌نشینی را در پسرم مشاهده کردم. خشم او شروع به فروکش کردن نمود.

چند دقیقه بعد به اتاقم آمد و از من عذرخواهی کرد. بعد پیش برادر کوچکترش رفت و از او هم معذرت خواست. حتی به آشپزخانه رفت و چای درست کرد تا با من و دو برادر دیگرش، چهارتایی بنشینیم و چای بنوشیم. به این ترتیب مجلس آشتی‌کنان برپا نمود. ای کاش می‌شد به شما بگویم که از آن به بعد هر بار که تنشی بروز می‌کند، من با همان روش آن تنش را از زندگی خانوادگی زدوده‌ام؛ ولی متأسفانه چنین نیست. اما در مواقعی که می‌توانم بر اعصاب مسلط شوم و یک نزاع یا دعوی بالقوه را به فرصتی تبدیل کنم که بچه‌هایم از آن الگو بگیرند، خیلی لذت می‌برم.

موسی در خروج ۱۷ الگوی خوبی برای پیروی در مواقعی که با مشکل غرغر و شکایت روبرو هستیم، به ما ارائه کرده است. او با مسئله شخصی برخورد نکرد. به قوم گفت: «چرا خداوند را امتحان می‌نمایید؟» (آیه ۲، تأکید از نگارنده است). او از دست قومش به تلخی خشمگین نشد، بلکه از خدا برای حل مشکل رهنمودهای ویژه خواست. بعد هم مو به مو رهنمودهای خدا را اجرا نمود.

هنگامی که می‌خواهید پیرامون مسائلی که موجب عصبانیتتان می‌شوند دعا کنید، به یاد داشته باشید که روح‌القدس در دلتان رهنمودهایی آماده دارد. او خیلی واضح با شما سخن خواهد گفت. یکی از واقعیت‌های مسیحیت این است که خدا می‌تواند با ما صحبت کند و ما هم می‌توانیم صدای او را بشنویم. خدا زمانی را برای ارائه رهنمود در نظر گرفته. روح‌القدس با مهربانی با ما سخن خواهد گفت و راه درست را نشان خواهد داد. باید از الگوی موسی در خروج ۱۷ تبعیت کنیم، نه الگوی وی در اعداد ۲۰. اگر به خداوند پاسخ مثبت بدهیم و تک تک رهنمودهایش را جامه عمل بپوشانیم... اگر با دقت از آنچه قبلاً خداوند در دل‌هایمان نهاده پیروی کنیم... در زندگی شاهد پیشرفت عظیمی خواهیم بود و نتایج بزرگی را خواهیم دید.

اگر در دل خود حسی عجیب از الزام روح‌القدس احساس می‌کنید، آن را سرکوب نکنید؛ این بخشی از رحمت خدا در زندگی ماست. خدا آن انزجاری را که در دل‌های ماست می‌بیند. اگر ذکر نام فردی بخصوص یا خاطره وضعیتی ناراحت کننده، دل شما را به درد می‌آورد، در این صورت نیازمند شفای درونی هستید.

#### دعای توبه

ای خداوند، تو را به خاطر هشدارهای کلامت شکر می‌کنم. مادامی که تو بخواهی و مادامی که مرا رهنمود عنایت فرمایی، در وضعیت‌های ناراحت کننده زندگیم تاب خواهم آورد. دیگر شخص پرخاشگر و تندخویی نخواهم بود. می‌خواهم خادم تو باشم. می‌خواهم انسان حلیم و بردباری باشم. با یاری تو حتماً عوض خواهم شد.

روح‌القدس از تو دعوت می‌کنم تا با من سخن بگویی و به من بیاموزی که در چنین وضعیتی چگونه باید واکنش نشان دهم. خداوند، پس مانده عصبانیت را از دلم بیرون کن. کمک کن تا با مسئله شخصی برخورد نکنم. از تو می‌خواهم یاریم دهی تا الگوی ابراز واکنش نسبت به عصبانیت را در خودم تغییر دهم. به نام عیسی، آمین.

## فصل پنجم

### گناه ایلیا: رفتن به استقبال ناامیدی

از درک (Derek) برای سخنرانی در یک کنفرانس مسیحی دعوت به هم آمده بود. گرداننده کنفرانس که شنیده بود درک در جایی دیگر مشغول سخنرانی است، در حضور جمع اعلان کرده بود که او را برای سخنرانی در این کنفرانس نیز دعوت کرده، چرا که روح القدس به او گفته که وی را دعوت کند. درک دعوت را پذیرفت و با کمال خوشحالی خود را با دعا و روزه برای شرکت در کنفرانس آماده کرد.

با این حال، پیش از آغاز کنفرانس، درک با گرداننده کنفرانس گفتگویی ترتیب دادند و در طی این گفتگو بود که میان این دو اختلافاتی بروز کرد. گرداننده کنفرانس به دلیل بروز آن تنش شروع به تضعیف اعتبار درک به عنوان سخنران کنفرانس نمود. وی برای تشریح موارد اختلاف در آموزه‌های تعلیمی درک با آموزه‌های کلیسایشان، با شبان مسئول کنفرانس صحبت کرد. همچنین در میان مشایخ کلیسا شروع به غیبت و شایعه پراکنی نمود و غیبت‌هایش را با لحنی روحانی ادا می‌کرد تا سوءظن همه را نسبت به درستی آموزه‌های درک برانگیزد.

تا هنگام شروع کنفرانس، درک که خبر سمپاشی‌های گرداننده را؛ فظ شنیده بود، دیگر چندان مصمم به شرکت در آن نبود. با همه اینها به کنفرانس رفت و روح القدس هم خود را به شکلی قوی نشان داد. ده، دوازده نفر از شرکت‌کنندگان به واسطه حقیقتی که او تعلیم داد و به واسطه لمس روح القدس متحول شدند. پس از کنفرانس عده زیادی به نزد درک آمدند تا به او بگویند که پیغامش چقدر درست بوده است. مردم با نوشتن نامه از او به خاطر خدمتش قدردانی کردند.

اما درک به رغم همه اینها از ترس اینکه شبان، مشایخ و دیگر رهبران در نتیجه سمپاشی‌های گرداننده کنفرانس چه فکری در موردش خواهند کرد، نتوانست در آنجا بماند. پس تصمیم گرفت که دیگر هرگز در آن مکان خدمت روحانی انجام ندهد. خدمت او در آن کنفرانس می‌توانست سرآغاز یک بیداری عظیم باشد و همه کارهایی که خدا در زندگی او و از طریق وی در زندگی دیگران انجام داده بود به بار بنشیند. اما خود ناباوری و احساس ناراحتی او که عاملش اختلاف نظر با گرداننده کنفرانس بود، همه پیروزیهای بالقوه را تحت الشعاع قرار داد.

سندرم پس از بیداری

این گناه را می‌توان خیلی ساده «گناه ویژه خادمان برگزیده خداوند» نامید. خیلی‌ها این گناه را مرتکب می‌شوند و من تشویقشان می‌کنم درسهایی را که از زندگی ایلیا مورد بررسی قرار می‌دهیم، با دقت هرچه تمامتر فرا بگیرید.

این گناه، در زندگی ایلیا، درست بلافاصله پس از پیروزی باه‌کک شکوهش بر بالای کوه کرمل رخ داد، یعنی درست پس از آنکه او از آسمان بر مذبح خدا آتش فروآورد و انبیای بعل را که نتوانسته بودند از خدای دروغینشان جوابی بگیرند، خوار و ذلیل ساخت. ایلیا در نتیجه این پیروزی مافوق‌طبیعی، دستور کشتار بیش از چهارصد و پنجاه تن از انبیای بعل را صادر کرده بود (به اول پادشاهان باب ۱۸ نگاه کنید). ایلیا یقیناً در آن هنگام در نقطه اوج خدمت خویش قرار داشت و یک بیداری روحانی را تجربه می‌کرد.

ولی فرازهای بیداری روحانی غالباً فرودهایی نیز در پی دارند. بلافاصله پس از پیروزی کوه کرمل، ایلیا را می‌یابیم که از ترس جاننش به سوی حوریب می‌گریزد.

و اخاب، ایزابل را از آنچه ایلیا کرده، و چگونه جمیع انبیا را به شمشیر کشته بود، خبر داد و ایزابل رسولی نزد ایلیا فرستاده، گفت: «خدایان به من مثل این بلکه زیاده از این عمل نمایند اگر فردا قریب به این وقت، جان تو را مثل جان یکی از ایشان نسازم» (اول پادشاه ۲-۱۹:۱).

ایزابل، زن شرور اخاب پادشاه، جان ایلیا را به سبب پیروزی‌ای که بر انبیای بت‌پرست به دست آورده بود، تهدید به مرگ کرده بود. او سوگند خورد که تا فردای آن روز ایلیا را بکشد. با وجودی که ایلیا تازه از صحنه‌ای که می‌توان آن را «بیداری روحانی» نامید، آمده بود، به محض دریافت تهدید ملکه ایزابل به سندرم پس از بیداری مبتلا؛ فکک گشت.

این گناه می‌تواند در زندگی خادمان خدا به سقوط منتهی گردد، حتی اگر پس از بیداری روحانی باشد. ایلیا به رویارویی با قومی شتافته بود که همگی بت‌پرست بودند و در این رویارویی پیروزی بزرگی به دست آورده بود. وقتی پس از یک نیمروز عربده‌کشی و هذیان‌گویی انبیای بعل، به همه ثابت شد که خدای ایشان فاقد هر قدرتی چه برای عمل کردن و چه پاسخ گفتن به التماسهای آنهاست، ایلیا آتش خدای زنده را در ظرف چند دقیقه بر مذبحش فرود آورده بود. کتاب مقدس به ما می‌گوید که مردم با تماشای این رویداد در برابر خدای حقیقی سجده کردند. آنان فریاد برآوردند که: «یهوه او خداست، یهوه او خداست!» (اول پادشاهان ۱۸:۳۹). در ظرف نیم ساعت همه قوم از خدایان دروغین روی گردانده به خدای حقیقی ایمان آوردند. قوم اسرائیل از

پرستش بعل توبه کرد و به پرستش یهوه روی آورد و همه اینها در ظرف یک بعدازظهر رخ داد. این یک پیروزی با شکوه بود، ولی هنوز شکستی نامحسوس در راه بود.

گناه برای قوی و ضعیف

ایلیا برای خدا مردی قوی و زورآور بود. وی با کشتن انبیای بعل به تمام بحثهای دینی و الهیاتی خاتمه داد. البته من امروز این روش را توصیه نمی‌کنم! در دوره عهدجدید برای به کرسی نشاندن پیغام خدا راههای دیگری وجود دارد، اما در دوره عهدعتیق حکم خدا چنین بود. ایلیا به قوت خدای قادر مطلق دست به کار شد و اسرائیل را از شر لعنت مذهبی خلاص کرد.

با این حال ایلیا پس از مقهور ساختن بت پرستان گرفتار افسردگی شدید شد. نومییدی حتی می‌تواند یک مرد (یا زن) خدا را ضعیف کند. نومییدی می‌تواند هر کاری را که قبلاً در زندگی انجام داده‌اید، در نظرتان ناچیز جلوه دهد. فرقی نمی‌کند که به چه میزان از موفقیت‌های روحانی دست یافته‌اید، نومییدی باعث می‌شود که زندگی را از پشت شیشه‌ای مات، کثیف و تیره ببینید. وقتی به آرامی به درون وجودتان خزید، صرف نظر از اینکه چه می‌کنید یا کلیسایتان چه‌ها می‌کند، احساس اندوه خواهید کرد و خود را شکست خورده خواهید یافت. نومییدی کاری می‌کند که احساس کنید دیگر دلیلی برای ادامه دادن وجود ندارد.

این همان اتفاقی است که در مورد ایلیا روی داد. این نبی جنگاور و پر ابهت که چهارصد و پنجاه تن از انبیای بعل را در کوه کرمل شکست داده بود، اکنون با تهدید یک زن مقتدر چنان ترسید که از برای حفظ جان خود پا به فرار گذاشت.

«فقط می‌خواهم بمیرم»

هنگامی که ایلیا از تهدید ملکه ایزابل گریخت، به سوی جنوب یعنی به بیابان نزدیک بئر شبع شتافت. وقتی به بئر شبع که در یهوداست رسید، خادمش را در آنجا وا گذاشت «و خودش سفر یک روزه به بیابان کرد» (اول پادشاهان ۱۹:۳). به زیر یک درخت اردج (سرو کوهی) نشست و برای خلاص شدن از زندگی دعا کرد. او گفت: «ای خداوند بس است» (آیه ۴). شاید تاکنون شما هم خود را در چنین حالتی یافته‌اید. شاید شما هم مثل ایلیا می‌گویید: «دیگر بس است». نمی‌توانم ادامه بدهم. دیگر قوتی برایم نمانده. آمادگی رویارویی با آینده را ندارم. به زبان ساده، فروتنانه و انجیلی‌اش، می‌خواهم از همه چیز خود را کنار بکشم. شاید حتی نای فریاد زدن هم ندارید ولی احساس می‌کنید که شوق، ایمان و شجاعتتان به انتها رسیده است.

این مرد خدا انبیای بعل را کشته بود. وقتی به حضور خدا دعا کرد، آتش فرود آمد و مذبح بعل را ویران ساخت. پس از یک دوره خشکسالی، وقتی او دعا کرد، باران آمد. به واسطه خدمت قوی ایلیا، برکت خداوند به اسرائیل بازگشت. ولی ایلیا همه کارهایی را که خداوند در زندگی و از طریق زندگی انجام داده بود، فراموش کرد و آرزوی مرگ نمود! او حتی مایل به خودکشی بود.

در بسیاری از شهرهایی که ما بدانها سفر می‌کنیم، مسیحیانی را می‌یابیم که در اندیشه مرگ هستند. شاید همین امروز صبح یا دیشب پیش از رفتن به رختخواب، آرزوی مرگ کرده باشید. شاید به دنبال راهی آبرومندانه برای یک مرگ سریع و خلاص شدن از زندگی می‌گردید. روح‌القدس می‌تواند این طرز تفکر منفی را عوض کند. عیسی آمد تا ما حیات وافر داشته باشیم. روح مرگ و خودکشی از خدا نیست.

روزی عمر ما بر روی زمین به پایان خواهد رسید- ولی تنها خدا می‌داند که این روز و ساعت چه هنگامی فراخواهد رسید. خدا هرگز این حق را به شما نمی‌دهد که از خودتان سلب حیات نمایید. این حق به او تعلق دارد.

عیسی وارد زندگی من و شما نشده تا فکر افسرده کننده پایان دادن به زندگی را به ما القا کند. او فرمود: «من آمده‌ام تا ایشان حیات داشته باشند و از آن به فراوانی بهره‌مند شوند» (یوحنا ۱۰:۱۰، تأکید از نگارنده است). اگر مدتهاست ذهنتان را با افکار نومید کننده تا حد اندیشه خودکشی مشغول داشته‌اید، امروز من برایتان خبر خوشی دارم! عیسی مسیح شما را از تمام این افکار آزاد خواهد کرد.

### فرهنگ مرگ

شخصی فرهنگ کنونی ما را نه فرهنگ سرگرمی یا تکنولوژی، بلکه فرهنگ مرگ تعریف کرده است. فرهنگ ما مالا مال است از موسیقی راک، فیلمها، ویدئوها و کتابهای منفی که همه خودکشی و مرگ را تبلیغ می‌کنند و آن را بزرگ می‌دارند. نقشه خدا این نیست؛ ماهیت دوزخ این چنین است.

یکبار که در آلمان بودم، مادری نگران که یک CD در دست داشت به نزد من آمد و از طریق مترجم به من فهماند که پسرش این CD را گوش می‌دهد. او نمی‌توانست انگلیسی بفهمد، بنابراین قادر به درک کلماتی که در این CD گفته می‌شد، نبود. منتها می‌گفت که پسرش مشکلات احساسی و رفتاری زیادی پیدا کرده است. وقتی کلمات موسیقی را خواندم، علت مشکلات پسر را دریافتم. یکی از ترانه‌های CD شنوندگانش را عملاً دعوت به تصمیم‌گیری می‌کرد که میان زندگی یا ارتکاب خودکشی، یک راه را برگزینند: «تصمیمتان را بگیرید که آیا می‌خواهید زنده بمانید یا خودکشی کنید.»

وقتی عبارت فوق را خواندم، خشم خدا بر من آمد. ببینید که شیطان از چه راههای پلیدی برای نفوذ در ذهن نوجوانان استفاده می‌کند؟ چرا نوجوان باید نگران چنین تصمیم‌گیری‌ای باشد؟ ذهن نوجوانان ما باید مشغول تصمیم‌گیری درباره مسائلی از این قبیل باشد که در چه رشته ورزشی شرکت کنند، یا چه سازی بنوازند و یا در سر راه رفتن به باشگاه در کدام رستوران چه غذای آماده‌ای بخورند- نه اینکه آیا زنده بمانند یا دست به خودکشی بزنند. باید به فکر تصمیم‌گیری در مورد شغل آینده یا نحوه کمک به کلیسا یا هدایت یک دوست به کلیسا باشند. اراده خدا برای فرزندان ما این است.

امروز هم همچون زمان ایلیا یک روح قوی، سنگین و شیطانی مردم را به سوی مرگ ترغیب می‌نماید. اما تا زمانی که ما بر زمین زنده هستیم، باید فکرمان تلاش هر چه بیشتر برای پادشاهی خدا باشد. وقتی ایلیا خادمش را در بثرشبع وامی‌گذارد و تنها و بدون آب و آذوقه راهی بیابان می‌شود، از ظاهر امر پیداست که قصد بازگشت ندارد.

و خودش سفر یک روزه به بیابان کرده، رفت و زیر درخت اردجی نشست و برای خویشتن مرگ را خواسته، گفت: «ای خداوند بس است! جان مرا بگیر زیرا که از پدرانم بهتر نیستم.» و زیر درخت اردج دراز شده، خوابید و اینک فرشته‌ای آمده او را؛ فکک لمس کرده، به وی گفت: «برخیز و بخور.» و چون نگاه کرد، اینک نزد سرش قرصی نان بر ریگهای داغ و کوزه‌ای آب بود. پس خورد و آشامید و بار دیگر خوابید (اول پادشاهان ۶-۴:۱۹).

واقعاً که رحمت خداوند چگونه است! او حتی برای نپی‌غذای آماده فرستاد! ایلیا آنقدر فرسوده بود که خورد و نوشید و بار دیگر به خواب رفت. افسردگی و نومیدی می‌تواند باعث فرسودگی و خستگی مفرط شود! فعالیتها و خواسته‌های روزمره ما بر زندگی مان فشار جسمانی باور نکردنی وارد می‌سازند. امروزه خیلی‌ها با مفهوم فرسودگی و خستگی مزمن آشنا هستند. خستگی چه ناشی از کار باشد و چه خدمت برای مسیح و چه از جانب خانواده، دیگر جزئی از زندگی خیلی از مردم شده است.

هنگامی که ما از آرژانتین به ایالات متحده مهاجرت کردیم، آمریکا به راستی برای من سرزمین فرصتها بود. در طی نخستین روزهای اقامت در آمریکا، خیلی فرصتها برای خدمت به من پیشنهاد شد که می‌دانستم در محیط و شرایط زندگی در آمریکا خیلی زودتر از سایر جاهای دنیا خسته‌ام خواهد کرد.

اکنون در سرتاسر جهان با وجود پدیده اینترنت و شبکه جهانی، حتی پس از یازده ساعت کار تازه می‌توان دو ساعتی را هم به پاسخ دادن به ایمیل‌ها گذرانید. در روزگار ایلیا، مردم می‌توانستند به مجرد غروب کردن

آفتاب بخوابند و با طلوع آن از خواب بیدار شوند، ولی امروز الکترونیسته ساعات بیداری ما را افزایش داده است. ظاهراً زندگی ما روز به روز پرمشغله‌تر می‌شود. ما هم مثل ایلیا از شدت خستگی در آستانه خوردن قرار می‌گیریم. از پادآمدن در اثر کار زیاد امروزه در میان خادمان امری شایع است.

ایلیا با تمامی دل خدا را خدمت کرده بود، ولی دیگر خسته شده بود. وقتی فرشته برایش نان و آب آورد، آنها را خورد و نوشید و دوباره خوابید.

و فرشته خداوند بار دیگر برگشته، او را لمس کرد و گفت: «برخیز و بخور زیرا که راه برای تو زیاده است.» پس برخاسته، خورد و نوشید و به قوت آن خوراک، چهل روز و چهل شب تا حوریب که کوه خدا باشد، رفت. و در آنجا به مغاره‌ای داخل شده، شب را در آن بسر برد. و اینک کلام خداوند به وی نازل شده، او را گفت: «ای ایلیا تو را در اینجا چه کار است؟» (اول پادشاهان ۹-۱۹:۷).

او در جواب گفت: «به جهت یهوه، خدای لشگرها، غیرت عظیمی دارم زیرا که بنی‌اسرائیل عهد تو را ترک نموده، مذبح‌های تو را منهدم ساخته، و انبیای تو را به شمشیر کشته‌اند، و من به تنهایی باقی مانده‌ام و قصد هلاکت جان من نیز دارند» (اول پادشاهان ۱۹:۱۰؛ مقایسه کنید با آیه ۱۴).

به عقیده من ایلیا به اخباری که از کانال ناصحیح به او می‌رسید گوش داده بود، هر آنچه که او هر دو بار به خداوند گزارش داد، منفی بود. او فقط خبرهای بد داشت - اصلاً از خبرهای خوش چیزی نگفت.

خداوند در پاسخ ایلیا فرمود: «بیرون آی و به حضور خداوند در کوه بایست.» زیرا خداوند می‌خواست عبور کند. هنگامی که ایلیا بر دهانه غار ایستاد، نخست بادی سخت وزیدن گرفت، بعد زمین لرزه‌ای شد و سپس آتش شعله‌ور گردید، ولی خدا در هیچ یک از این تجلیات قدرتمند نبود. او در عوض در آوازی ملایم متجلی گشت.

#### آمادگی نداشتن برای آتش

آن اوایل که من تازه مشغول خدمت بردن آتش خدا به میان ملت‌های گوناگون شده بودم، از اینکه برای هر کسی دعا کنم احساس اضطراب و نگرانی داشتم. به راستی برای هزاران نفر دعا می‌کردم و بر آنها دست می‌گذاشتم با این وجود مواردی پیش می‌آمد که حس می‌کردم وقتی می‌خواهم برای بعضی‌ها دعا کنم دستم به عقب کشیده می‌شود گویی خدا نمی‌خواست که برای آن شخص بخصوص دعا کنم. این امر خیلی ناراحتم

می‌کرد. به اتاقم در هتل می‌رفتم و می‌گفتم: «خداوندا، چه اتفاقی آنجا افتاد؟ چرا نتوانستم برای آن فرد بخصوص دعا کنم؟»

خداوند کم کم به من فهماند که بعضی‌ها آمادگی دریافت آتش را ندارند. اگر آتش بر آنها فرود می‌آید، یا فوراً آن را از دست می‌دادند و یا آنکه آتش هلاکشان می‌ساخت چون دل‌هایشان مالا مال از نومی‌دی، تلخی و تنفر است. اینگونه افراد خواهان قدرت بیشتر هستند، ولی هنوز ترکیب اصلی دل‌هایشان عوض نشده است.

پس از درک این حقیقت، هر وقت که می‌خواهم برای فرود آمدن آتش خدا برای کسی دعا کنم و روح‌القدس مانع می‌شود، نخست برای بلسان جلعاد (ارمیا ۸: ۲۲ م.) دعا می‌کنم تا چون مرهمی بر جان او قرار بگیرد و روحش را شفا بخشد. از خدا می‌خواهم تا روغن مسح کننده و شفا بخش خود را بر دل آن شخص بریزد و زخم‌هایش را شفا دهد. به خوبی می‌دانم که وقتی خداوند او را شفا داد، آن وقت خود وی آتش خدا را دریافت خواهد نمود و آن را حفظ نیز خواهد کرد.

به یاد آورید که چگونه در لحظه‌ای که ایلیا نیازمند و درمانده بود، خدا به او خدمت کرد. او به جای آنکه از میان تندباد و زمین لرزه و آتش ظاهر شود، با آوازی ملایم آمد اگر با نومی‌دی دست به گریبانید و دچار افکار منفی و مالیخولیایی شده‌اید، بگذارید آواز ملایم خدا جانتان را دربرگیرد. اگر از افسردگی مزمن رنج می‌برید، بگذارید آواز ملایم کلام خدا وارد وجودتان شده از درون شفایتان دهد.

وقتی ایلیا آواز ملایم خدا را شنید، روی خود را با ردایش پوشاند، از تاریکی غار خویش به در آمد و برده‌ها آن ایستاد. پس بار دیگر آن آواز ملایم را شنید که از او می‌پرسد: ای ایلیا تو را اینجا چه کار است؟ در اینجا ایلیا باز همان پاسخی را داد که قبلاً داده بود:

او در جواب گفت: «به جهت یهوه، خدای لشگرها، غیرت عظیمی دارم زیرا که بنی‌اسرائیل عهد تو را ترک کرده، مذبح‌های تو را منهدم ساخته‌اند و انبیای تو را به شمشیر کشته‌اند و من به تنهایی باقی مانده‌ام و قصد هلاکت جان من نیز دارند (اول پادشاهان ۱۹: ۱۴).

حتی با وجودی که خدا به طرز اعجاز‌آمیزی احتیاجات شدید ایلیا را رفع کرده بود، باز نبی نتوانست منظور خدای خویش را دریابد. هنوز فکر می‌کرد باید به نگرانی و غصه ادامه دهد، چرا که همه چیز به هم ریخته و ناجور است. او احساس می‌کرد که حق دارد افسرده و ناامید باشد. ولی این بار خدا دستور دیگری به او داد:

پس خداوند به او گفت: «روانه شده، به راه خود به بیابان دمشق برگرد، و چون برسی، حزائیل را به پادشاهی ارام مسح کن، و ییهو ابن نمشی را به پادشاهی اسرائیل مسح نما، و الیشع بن شافاط را که از آبل مخلوه است، مسح کن تا به جای تو نبی بشود.» (اول پادشاهان ۱۶-۱۹:۱۵)

ایلیا خبر نداشت که هنوز بهترین‌ها در انتظارش است. در واقع خداوند می‌خواست به ایلیا بگوید: «تو آغازگر یک انقلاب دینی در میان ملتت بوده‌ای. اکنون تو را می‌فرستم تا با ایجاد یک دگرگونی سیاسی کار خود را به کمال برسانی.» کار بیداری روحانی هم همین است. تا زمانی که وجود ما نتواند بر نظام قانون‌گذاری و سرمداران حکومت تأثیر بگذارد، بیداری کامل نمی‌شود.

#### بیداری در عرصه سیاسی

جان وسلی، بنیانگذار جنبش بیداری متدیست، کار خود را از موعظه برای معدنچیان سده هجدهم انگلستان آغاز کرد. در تاریخ آمده که معدنچیان پس از پایان کار روزانه، در حالی که هنوز خاک زغال سنگ روی صورتشان را پاک نکرده بودند، برای شنیدن موعظت او جمع می‌شدند. هنگامی که سخنان وسلی دل‌های آنان را به تکان می‌آورد، اشک‌هایشان روی گونه‌ها جاری می‌شد و رگه‌هایی سفید روی صورت سیاه شده‌شان ایجاد می‌گشت. ولی وسلی به خدمت کردن در میان کارگران معدن بسنده نکرد. سرانجام موعظه‌ها و تعالیم او به پارلمان انگلستان راه پیدا کرد. قوانین شروع به عوض شدن کردند. اولین بار تعالیم وسلی بذر صدور فرمان آزادی بردگان را کاشت.

خواست خدا این است که کاری را که در زندگی ما آغاز کرده به اتمام برساند. کار او در وجود ما مستلزم چیزی فراتر از دگرگونی دینی در دل‌هایمان است - خیلی فراتر از برکت یکشنبه‌ها. کار او بر همه جنبه‌های زندگی ما اثر خواهد گذاشت. قوت خدا، خوشی خداوند و قدوسیت او باید بر تمام روزهای هفته ما تأثیر بگذارند.

خدا می‌خواست کاری را که در زندگی ایلیا آغاز کرده بود، به کمال برساند. شاید ایلیا فکر می‌کرد که دیگر کارش تمام شده. شاید او آنقدر ناامید بوده که می‌خواست خود را کنار بکشد. حتی شاید می‌خواست به بمیرد. ولی خداوند عملاً به او گفت: «من هنوز با تو کار دارم. این اصلاً به تو بستگی ندارد. من تمام نیازهای تو را از پیش برآورده کرده‌ام. اکنون زمانش فرا رسیده که تو جانشین خود را مسح نمایی؛ وقتش رسیده که کسی را پرورش دهی تا بعد از تو بایستد.»

نکته مهم اینجاست که نباید فراموش کنیم که کار خدا به هر صورت- با یا بدون وجود ما- به انجام خواهد رسید. اگر به درون غار نومیدی و دلسردی بخیزیم و هنگامی که خدا در زندگیمان وارد می‌شود، از بیرون آمدن خودداری کنیم، او خیلی زودتر از آنچه بتوانیم تصورش را بکنیم جایمان را به دیگری خواهد داد. یادم هست که وقتی بچه بودم، پدرم یکبار درباره این مطلب موعظه کرد. از آن زمان به بعد همیشه حواسم را جمع کرده‌ام که هرگز تا این اندازه ناامید و دلسرد نشوم که خدا جایم را به دیگری بدهد. دوست دارم تا زمانی که خدا با من کار دارد، به خدمت او در آن زمینه‌ای که مرا دعوت کرده ادامه دهم.

اگر ایلیا پافشاری کرده در درون غار می‌ماند و برای شنیدن آواز خدا بیرون نمی‌آمد، ممکن بود مسح خود را از دست بدهد. ولی چون به آواز ملایم او لبیک گفت، خدا هم اجازه داد دستگیری را برای کمک به خود مسح نماید. این دستیار عاقبت خدمت ایلیا را به ارث برد و نصیب مضاعف از روح و مسح وی را یافت.

#### ویژگی‌های ناامیدی

آیا می‌توانید سرآغاز نومیدی و یأس را تشخیص دهید؟ آیا می‌توانید غوغاها و چالشهای زندگی خود را از قدرت فلج‌کننده نومیدی جدا کنید؟ هفت ویژگی مشترک هست که در وجود همه کسانی که پا را از آستانه نومیدی به داخل گذاشته‌اند می‌توان سراغ گرفت. این نکات به شما کمک می‌کنند که ببینید آیا شما هم جزو این دسته از افراد هستید یا خیر.

#### ۱- فرد ناامید می‌ترسد

دلیلی وجود نداشت که ایلیا به مرگ فکر کند. او کسی بود که هرگز روی مرگ را نمی‌دید- قرار بود با ارباهای آتشین به آسمان بالا برده شود! با این حال به خاطر نومیدی، از ترس جان خود گریخت.

چند سال پیش، خستگی بیش از حد باعث بروز چندین مشکل جسمانی شدید در من شد. یکی از اعضای کلیسا که پزشک بود، همان درمانی را که از آن می‌ترسیدم برایم تجویز کرد- هفت روز استراحت مطلق و دست کشیدن از خدمت! به اتفاق همسر و فرزندانم برای استراحت به مزرعه‌ای رفتیم. در خلال روزهایی که در تعطیلات می‌گذراندم یکی از دوستان شبانم تلفنی با من تماس گرفت و از من پرسید: «آیا می‌ترسی؟»

با وجودی که در این باره اصلاً با هم صحبتی نکرده بودیم، این پرسش مرا متوجه کرد که در آن موقعیت زمانی از هر طرف ترسهای گوناگون به من حمله‌ور شده‌اند، پس به او پاسخ مثبت دادم.

او در جوابم گفت: «می‌خواهم بدانی که شیطان درست از همان ناحیه‌ای به تو حمله‌ور می‌شود که قرار است خدا در آن قسمت تو را تجهیز و تقویت نماید.» به عبارت بهتر او می‌خواست به من بگوید که من در آینده

قوت و توان بسیار زیادی خواهم داشت، و شیطان آمده تا مرا از همین نقطه بترساند. همین عبارت طوری به شفای من منتهی گشت که هیچ چیز دیگر نمی‌توانست این کار را برایم انجام دهد.

ایلیا از همان ناحیه‌ای مورد حمله قرار گرفت که قرار بود عطایی ویژه از سوی خدا دریافت کند. او اصلاً قرار نبود بمیرد. بلکه مقدر این بود که به آسمان برده شود. از این رو شیطان با مورد تهدید قرار دادن جاننش او را ترسانید.

بسیاری از ترسهای ما کاملاً بی‌اساسند. شیطان متخصص سقط جنین است. او سعی می‌کند عطایایی که خدا در وجود ما نهاده از میان بردارد. آژانس حفاظت محیط زیست که در راستای محدود کردن میزان آلودگی‌ها و سموم وارده به هوای آزاد فعالیت می‌کند، در مقاله‌ای که اخیراً منتشر کرده می‌گوید که آلودگی هوا در داخل خانه یا دفتر کار بعضی از مردم خیلی بیشتر از آلودگی بیرون است و برخی از این آلودگی‌ها سرطان‌زا نیز هستند. دیگر آلودگی‌ها هم می‌توانند ناراحتی‌های جسمانی نظیر آسم و حمله قلبی را در مبتلایان تشدید نمایند. معضل آلودگی داخلی در سالهای اخیر به دلیل تلاشهایی که برای جلوگیری از اتلاف انرژی صورت گرفته بیشتر شده است. بخشی از این حادثه شدن معضل به خاطر آن است که اکنون بشر می‌داند چگونه ساختمانها را عایق‌بندی کند، از این رو هوای تازه به درون خانه یا محل کار وارد نمی‌شود. اگر هوای داخل خانه به پاکی هوای کوهستان بود، این عایق‌بندی خیلی هم خوب بود- ولی معمولاً چنین نیست. هوای داخل فضاها در بسته معمولاً سنگین و آلوده است. من به شخصه یکی از کسانی هستم که دوست دارم در اتاقی که می‌خوابم پنجره‌ها باز باشند تا از هوای آزاد بهره‌مند شوم. همسرم برعکس پنجره‌های بسته را ترجیح می‌دهد.

بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهند که عموم مردم جهان در خانه در معرض آلودگی شدید به مواد سرطان‌زا هستند. سازمانهایی تأسیس شده که در مورد این موارد و نحوه مقابله با آنها به مردم آگاهی می‌دهند. من در زمینه آلودگی هوا صاحب نظر نیستم، ولی در حالی که مقاله مزبور را می‌خواندم به این فکر افتادم که وضعیت کلیسا هم به همین گونه است. بعضی از آلودگی‌هایی که ما در دلهایمان، افکارمان، خیالاتمان- و خلاصه در درون چهاردیواری کلیساهایمان داریم، ظاهراً بسیار مشکل‌آفرین‌تر از همه ضعفهای موجود در دنیای بیرون است.

وقتی ایزابل برای ایلیا پیغام فرستاد که: «تو را خواهم کشت»، ایلیا به سندرم «آلودگی خارجی» مبتلا نبود. مرض او ابتلا به «آلودگی داخلی» بود. مشکل او ناامیدی درونی خودش بود؛ نگرش و اندیشه او اشتباه بود. با وجودی که خدا از پیش مقدر کرده بود که او هرگز نمیرد، این آلودگی درونی باعث شد که وی تهدید خارجی

را باور کند و از ترس جان خود بگریزد. لازم بود او از این آلودگی هراس‌زا خلاصی پیدا کند. لازم بود هوایی تازه یعنی هوای روح خدا و مسح او را استنشاق نماید.

خداوند همانگونه که در مورد ایلیا عمل کرد، می‌خواهد دلها و افکار ما را نیز پاکسازی نماید، تا بتوانیم از ترسهایمان رها شویم.

۲- شخص ناامید خود تصمیم می‌گیرد که چه موقع برایش بس است

این خدا نبود که به ایلیا گفت: «دیگر بس است. حالا می‌خواهم تو را به استراحت بفرستم. حالا می‌خواهم تو را به آسمان ببرم.» این خود ایلیا بود که چنین تصمیمی گرفت و به خدا گفت که به آخر خط رسیده و دیگر ظرفیت ندارد! ناامیدی اینگونه عمل می‌کند؛ یعنی برای ظرفیت ما محدودیتهای کاذب به وجود می‌آورد.

ناامیدی باعث می‌شود که به خدا بگوییم که کی قرار است دست از خدمت به او بکشیم. ناامیدی نمی‌گذارد از خدا بپرسیم که آیا باز هم باید ادامه دهیم یا نه و اگر قرار است ادامه دهیم پس قوتش را بطلبیم.

هنگامی که در سفر آسیا بودم، مقاله‌ای در مورد مردم هنگ کنگ خواندم که می‌گفت در این شهر آمار برهم فشردن و برهم ساییدن دندانها بسیار بالا است. داشتن زندگی پر استرس در میان مردم هنگ کنگ بسیار شایع است و از این بابت خسارات زیادی به بهداشت دندانهای آنان وارد شده. کسانی که دندانهای خود را برهم می‌سایند حتی خودشان از این موضوع آگاهی ندارند؛ اغلب این اتفاق در خواب می‌افتد.

بعضی از کسانی که با استرس زندگی می‌کنند، چنان عصبی و نگرانند که حتی در شب قادر به استراحت نیستند. حتی اگر هر شب هشت ساعت کامل بخوابند، خوابشان چنان آشفته است که بامداد خسته‌تر از شب گذشته از بستر برمی‌خیزند. استرس عارضه‌ای است که در آمریکا- و سراسر دنیا- تقریباً همه بدان مبتلا می‌باشند. گاهی ما چنان از زندگی پر استرس خود خسته می‌شویم که به خداوند می‌گوییم «دیگر بس است.»

خواهش می‌کنم خوب دقت کنید: شاید شما به اندازه کافی استرس داشته‌اید- اما به اندازه کافی به خدا خدمت نکرده باشید. خدا برای تک تک ما برنامه‌ای جداگانه دارد. برای من نقشه‌ای و برای شما هم نقشه‌ای دیگر دارد. خدا برای آینده ما برنامه زمان‌بندی شده باشکوهی در نظر گرفته. ولی وقتی تصمیم به کنار کشیدن می‌گیریم، مشکل می‌آفرینیم. اراده خدا این نیست که ما به میل خود برنامه او را نیمه کاره رها کنیم. شما مالک زندگی خویش نیستید؛ از این رو نمی‌توانید به خدا بگویید که چه موقع برای پایان دادن به پروژه‌اش مناسب است!

دعای من این است که آتش خدا بر زندگی شما فرودآید و آن وقت بگویید: «خداوندا، من هرگز خود را کنار نمی‌کشم. می‌دانم که ممکن است ضعیف شوم و ناله سردهم، ولی با قدرت عیسی در زندگی‌م از خدمت به تو دست نمی‌کشم.»

### ۳- فرد ناامید اظهار عدم پیشرفت می‌کند

آنانی که در زندگی خود با نومی‌دی دست به گریبانند، خیلی زود می‌گویند که در کلیسا هیچ اثری از بیداری نیست و در فلان جلسه حضور خدا دیده نمی‌شود. گویی اینان می‌خواند برای هر موضوعی بانگ و مصیبتا سر بدهند.

شبانی را به خاطر دارم که در شهر لاپلاتا به کلیسایی که آن وقتها شبانش بودم، آمد. او شنیده بود که ما با خداوند ملاقات داشته‌ایم و به قوت روح‌القدس در جماعت‌مان آیات و معجزات به ظهور رسیده است. در مدتی که او در کلیسای ما بود برایش دعا کردیم. ولی یکی از انتظامات کلیسا هنگام خروج وی ناخواسته شنیده بود که وی به دستیارانش می‌گوید: «اینجا هیچ خبری نیست، اصلاً چرا ما به اینجا آمدیم؟»

ولی داستان به همینجا خاتمه نیافت. چند هفته بعد خبری دیگر به من رسید. وقتی شبان مذکور به کلیسای خود برگشت، هنوز نمی‌دانست همان موقع که برایش دعا کردیم، آتش خدا را یافته است. تصورش براین بود که نزول آتش خدا با غلیانهای شدید احساسی همراه خواهد بود، در صورتی که او اصلاً چیزی حس نکرده بود. اما هنگامی که کتاب مقدسش را گشوده بود تا موعظه را شروع کند، ناگهان حضور خدا جلسه را فرو گرفته جنبشی نوین در آنجا آغاز شده بود. این مرد آموخت که آتش قدوسیت یک احساس نیست، بلکه عمل مؤثر و بی‌چون و چرای روح‌القدس در زندگی ماست.

من به کشور خودم، آرژانتین می‌اندیشم که موجهایی از قدرت خدا را تجربه کرده است. در برخی از جلسات بیداری ما در گذشته، قوت خدا چنان شدید بود که با خود فکر می‌کردید که به آسمان رفته و بازگشته‌اید، با این حال در آرژانتین کسانی - حتی در میان رهبران کلیسا - هستند که برای نوشتن مقالاتی در باب عدم وجود هرگونه بیداری روحانی در کشور کاغذ و جوهر حرام می‌کنند.

شاید در شهرهای آنان هیچ بیداری روحانی به وقوع نپیوسته باشد. آنان همچون ایلیا می‌گویند: «به جهت بیهوه، خدای لشگرها، غیرت عظیمی دارم، و من به تنهایی باقی مانده‌ام و هیچ کس پارسا نیست.» آدمهایی از این دست، دیگران را غمگین می‌سازند. آنها منفی‌بافی می‌کنند؛ عملاً دوست دارند مرگ بیداری را اعلام کنند.

به جای آنکه از آنچه روح القدس انجام داده تجلیل به عمل آورند، روی کارهایی که هنوز انجام نداده انگشت می‌گذارند. مردم دوست دارند مدام عیب‌جویی کنند و بگویند که هیچ پیشرفتی صورت نگرفته است.

شاید شما هم با خداوند مخالفتی خاموش داشته‌اید و هیچوقت آشکارا سر به طغیان برنداشته‌اید؛ بر سر خدا یا رهبرانتان فریاد زده‌اید، ولی در دل خود از سرخوردگی و نومی‌دی در رنجید. شاید دیگر دست کشیده‌اید. شاید مثل ایلیا عطایا، وقت، منابع و خلاصه هر چه داشته‌اید را با خود به غاری برده، زانوی غم به بغل گرفته‌اید.

شاید برای خود دلایلی داشته باشید. ممکن است دلالتان تهدید به مرگ از سوی ایزابل نباشد. ولی شاید رهبر کلیسایتان شما را آزرده‌خاطر ساخته. شاید همسران خانه را ترک گفته و با دیگری رفته است. شاید بر درد و اندوه خود فایق آمده‌اید، ولی نتوانسته‌اید از چنگال ناامیدی که به سویتان حمله‌ور شده رهایی یابید. شاید خطاب به خدا فریاد برمی‌آورید که: «اگر واقعاً آنجا بودی، همه چیز فرق می‌کرد. آنچه من آموخته‌ام این است که نمی‌شود کاملاً به تو اعتماد کرد.»

آیا فقط برای نجات خود به خدا توکل دارید و نه برای چیز دیگر؟ آیا چون آخرین باری که در کلیسا دست به کاری زده‌اید و کارها خوب پیش نرفته، ناامید شده‌اید و دیگر نمی‌خواهید خود را درگیر مسائل کلیسایی کنید؟ مردم وقتی نمی‌فهمند که بر سر خدمت قبلی‌شان چه آمده، دیگر رغبتی به خدمت بعدی پیدا نمی‌کنند. باید در برابر کشش نومی‌دی که باعث می‌شود جزیی از «تماشاچیان منفعل» بشویم - و در بسیاری از کلیساها همیشه می‌توان تعدادی از آنها را یافت - مقاومت کنیم.

خطای ناامیدی می‌تواند به هر مسیحی که خدا را سی، چهل یا حتی پنجاه سال در کلیسا خدمت کرده، حمله کند. می‌تواند به صورت گلایه‌ای پرهیزکارانه تغییر قیافه دهد و مثل پدیده‌ای دین‌دارانه به نظر برسد. اما چکیده‌اش چیزی نیست جز نومی‌دی از خدا.

#### ۴- فرد ناامید از فرط اندوه از پادرمی‌آید

یک جور اندوه عاطفی وجود دارد که چنان شدید و مشکل‌آفرین است که می‌تواند بدن را از لحاظ جسمانی ضعیف و فرسوده نماید. ایلیا چنان از نظر جسمانی خسته بود که دوبار به خواب رفت. فرشته مجبور شد دو بار به سراغش آمده از خواب بیدارش کند و نان و آب به او بخوراند. افسردگی در بسیاری از ملتها یکی از بیماریهای عمده است. آیا می‌دانستید که افسردگی حتی می‌تواند سیستم ایمنی بدنتان را ضعیف و شما را در

برابر بیماریها آسیب‌پذیر سازد؟ همچنین افسردگی مردم را به سوی داروها و روشهای درمانی ناسالم سوق می‌دهد.

#### ۵- فرد ناامید خود را کنار کشیده، پنهان می‌سازد

برخی از آدمهای افسرده خود را پشت اعتیادهای خویش پنهان می‌کنند؛ بعضی به پرخوری یا کم‌خوری متوسل می‌شوند. عده‌ای دیگر خود را در سرگرمی و تلویزیون غرق می‌کنند، چون احتیاج دارند بیست و چهار ساعت شبانه‌روز خود را پرسیازند، منتها با چیزهایی که خارج از اراده خداست. نومیادی آنها را وادار به انجام کاری - هر کاری- می‌کند تا ذهنشان از موضوع اصلی منحرف شود و از زیر واقعیت‌شان خالی کنند. چقدر غم‌انگیز است که بسیاری از شبانان- که برای شفای افسردگان خوانده شده‌اند- خود به این مرض مبتلا هستند.

#### ۶- فرد ناامید نومیادی را با غیرت مذهبی اشتباه می‌گیرد

بعضی‌ها چنان فریب خورده و گیج هستند که فکر می‌کنند با روحیه منفی خود دارند به خدا لطف می‌کنند و اعتقادشان براین است که همه تلخی‌ها و کج‌خلقی‌ها و کنار کشیدن از دیگران و انزجار و دوری از آنها به خاطر این است که بقیه در اشتباه هستند. آنها تصور می‌کنند که فقط خودشان درست هستند. مدام شهیدنمایی می‌کنند. هر وقت که وسوسه می‌شوم به این فکر بیفتم که از دیگران روحانی‌ترم، می‌فهمم که نزدیک است به تله بیفتم. این راهی بسیار پرخطر است و دیر یا زود دامی در کمین انسان گسترده شده. خدا ما را خوانده تا از این راه پرهیز کنیم چرا که بن بست است.

خیلی از مردم - از جمله خود من - عادت دارند مرتباً از این کانال تلویزیون به آن کانال بپرند. وقتی من پای تلویزیون می‌نشینم، دوست دارم هر چه از آنتن دریافت می‌شود را در آن واحد ببینم. ما در عصر گزینه‌های متعدد زندگی می‌کنیم، ولی با این وجود باز آرام و قرار نداریم. آدمهایی هستند که به همان راحتی که کانال تلویزیون را عوض می‌کنند، کلیسای خود را عوض می‌نمایند. شاید ایشان با خود می‌گویند: «من از برنامه این ماه کلیسا خوشم نمی‌آید» پس کلیسای خود را عوض می‌کنند و هیچوقت به یکجا وصل نمی‌شوند. این چنین افرادی به هیچ چیز علاقه ندارند.

آدمهای افسرده، غالباً جزو کسانی هستند که کلیسای خود را دائماً عوض می‌کنند. احساس بی‌قراری می‌کنند ولی تصورشان براین است که از غیرت مذهبی خویش پاسداری می‌نمایند. آنان حتی گاهی فکر می‌کنند که خدا ایشان را به فلان کلیسا فرستاده تا شبانش را اصلاح کنند. اما نمی‌توانند در هیچ کلیسایی ریشه بدوانند چون هیچ کلیسایی به اندازه کافی برایشان روحانی نیست.

۷- شخص ناامید انجام نقشه خدا را در نظر نمی‌گیرد و غافل از این است که هنوز بهتری در راه است  
ایلیا نمی‌دانست که خدا می‌خواهد کاری را که به او محول کرده، تا به آخر انجام دهد و آن را به کمال  
برساند. او قرار بود حزائیل و ییهو را؛

کک به عنوان پادشاه دو ملت مسح نماید و سپس ایشع را به جانشینی خویش منصوب و مسح کند. احتمالاً این  
بزرگترین و دیرپاترین کاری بود که او قرار بود برای خدا و پادشاهیش انجام دهد. شیطان دوست دارد مسیحیان  
را از دور مسابقه خارج کند. خصوصاً آنان را که در دور آخر هستند و پیروزی بزرگی در انتظارشان می‌باشد.  
باید نسبت به نقشه‌های دشمن هشیار باشیم و دعا کنیم که خدا ما را حفظ کند و نگاه دارد تا نقشه‌ای که خود  
برای ما در نظر دارد تا به آخر اجرا شود.

اگر قبلاً براین باور بوده‌اید که حق دارید خود را از دیگران جدا سازید یا به خدا (یا به شبانان یا رهبران  
روحانی‌تان) اعتماد نکنید، بدانید که ممکن است از آنچه که من معضل مذهبی‌اش می‌نامم، لطمه ببینید. دعای  
من این است که به حضور خداوند بیایید و این معضل را به پای صلیب عیسی بیندازید. با میل و رغبت ناامیدی  
خود را با امید، ایمان و قدرت مبادله نمایید.

#### درهم شکستن الگوی قدیم

اگر مدتی طولانی است که با ناامیدی زندگی کرده‌اید، برای تغییر روش در نحوه نگرش و ابراز واکنش به  
واقعیت پیرامون خویش، به زمان کافی نیازمندید. لوقا ۲۲ به شما اصولی را معرفی می‌کند که می‌توانید از آنها  
پیروی نمایید:

سپس عیسی بیرون رفت و بنا به عادت، راهی کوه زیتون شد و شاگردانش نیز از پی او رفتند. چون به آن مکان  
رسیدند، به ایشان گفت: «دعا کنید تا در آزمایش نیفتید.» سپس به مسافت پرتاب سنگی از آنها کناره گرفت و  
زانو زده، چنین دعا کرد: «ای پدر، اگر اراده توست، این جام را از من دور کن؛ اما نه خواست من، بلکه اراده تو  
انجام شود.» آنگاه فرشته‌ای از آسمان بر او ظاهر شد و او را تقویت کرد. پس چون در رنجی جانکاه بود، با  
جدیتی بیشتر دعا کرد، و عرقش همچون قطرات خون بر زمین می‌چکید. چون از دعا برخاست و نزد  
شاگردانش بازگشت، دید از فرط اندوه خفته‌اند. (لوقا ۴۵-۲۲:۳۹)

اجازه بدهید اصول نهفته در این آیات را از نزدیک و با دقت بیشتر مورد بررسی قرار دهیم.

ما باید به طور کامل تسلیم اراده خدا باشیم (آیه ۴۲)

باید توکل کردن به خدا را یاد بگیریم، حتی اگر از کل فرایند چیزی نفهمیم. باید خشم و تلخی ناشی از موضوعاتی که موجب لطمه یا دلسردی ما شده‌اند را رها کنیم و در این مشکلات خدا را مقصر ندانیم، چون ما مثل خدا همه جوانب را نمی‌توانیم ببینیم. دید ما با دید خدا فرق می‌کند. سلیمان که حکیم‌ترین مرد روی زمین بود، در جامعه ۱۱:۳ چنین می‌گوید: «او هر چیز را در وقتش نیکو ساخته است و نیز ابدیت را در دل‌های ایشان نهاده، به طوری که انسان کاری را که خدا کرده است، از ابتدا تا انتها دریافت نتواند کرد.»

کتاب مقدس به ما می‌آموزد که راه‌های خدا کاملند. با این حال هر وقت اوضاع به هم می‌ریزد، ما چه راحت خدا را مورد سرزنش قرار می‌دهیم! آنکه دچار اشتباه می‌شود انسان است، نه خدا. در رومیان ۴:۳ می‌خوانیم: «حتی اگر همه انسانها دروغگو باشند، خدا راستگو است.» به عبارت دیگر خدا درست است و ما نادرست. عیسی در شبی که قرار بود فردایش بر صلیب شود، در ضمن دعا خواهش و میل خود را که با خواست خدا مغایرت داشت بر زبان آورد: «ای پدر، اگر اراده توست، این جام را از من دور کن؛ اما نه خواست من، بلکه اراده تو انجام شود» (لوقا ۲۲:۴۲). آنچه در دل دارید را به خدا بگویید. همه را به خداوند بسپارید و او چیزی تازه به شما عطا خواهد فرمود.

تسلیم اندوه نشوید (آیه ۴۴)

لوقا ۲۲:۴۴ می‌گوید: «پس چون در رنجی جانکاه بود، با جدیتی بیشتر دعا کرد.» عیسی غمگین بود ولی تلخ نه. او ناامید و سرخورده نبود. او در غار خود مخفی نشد. او با رضایت قلبی حاضر شد، صلیب بر دوش در خیابانهای اورشلیم گام بردارد و به سوی تپه جلجتا برود. ما هم باید از الگوی عیسی پیروی نماییم. تسلیم اندوه نشوید. توجه داشته باشید که شاگردان از فرط اندوه خفته بودند. در کلیسا عده‌ای وجود دارند که - دست کم از لحاظ روحانی - خوابیده‌اند، چون از فرط اندوه فرسوده و خسته شده‌اند. چیزهایی هست که خود ما قادر به حلشان نیستیم، ولی می‌توانیم با غمهایمان به نزد عیسی بیاییم. او بارهای ما را بر دوش خود می‌گیرد. همانگونه که کلام او به ما؛ نکک می‌آموزد:

بیایید نزد من، ای تمامی زحمتکش‌ان و گرانباران، که من به شما آسایش خواهم بخشید. یوغ مرا بر دوش گیرید و از من تعلیم یابید، زیرا ملایم و افتاده دل هستم، و در جانهای خویش آسایش خواهید یافت. چرا که یوغ من راحت است و بار من سبک. (متی ۲۸:۱۱-۳۰)

عیسی شما را در بر خواهد گرفت و قلبی نو و روشی نو برای اندیشیدن به شما خواهد بخشید. کلام خدا چنین تعلیم می‌دهد که با نو شدن ذهنمان، دگرگون خواهیم شد (رومیان ۱۲:۲). عیسی یاری‌امان خواهد کرد تا طوری دیگر بیندیشیم و طوری دیگر عمل کنیم.

دعا کنید که در آزمایش نیفتید

اگر ناامید هستید، احتمال اینکه در دام گناهان دیگر بیفتید، بسیار است. دعا کنید که در آزمایش نیفتید. این فراخوانی اضطراری است برای آنانی که در مسیر ناامیدی قرار گرفته‌اند. چاره‌ای جز بازگشت از این مسیر ندارید. یکی از جدی‌ترین هشدارهای کتاب مقدس این است: «مواظب باشید کسی از فیض خدا محروم نشود، و هیچ ریشه تلخی نمو نکند، مبدا موجب ناآرامی شود و بسیاری را آلوده کند» (عبرانیان ۱۲:۱۵). تلخی، اگر درصدد علاجش برنیاید، می‌تواند زندگی مسیحی‌تان را نابود سازد.

به جان خود بگویید که چه باید انجام دهد

نگذارید جانتان به شما بگوید که چه کار بکنید. سراینده مزمور می‌دانست که ما می‌توانیم اقتدار خود را بر احساسات سرکش و عنان گسیخته خویش اعمال نماییم.

ای جان من چرا منحنی شده‌ای؟ و چرا در من پریشان گشته‌ای؟ امید بر خدا دار. زیرا که او را باز حمد خواهیم گفت، که نجات روی من و خدای من است. (مزمور ۴۳:۵)

سراینده مزمور با جان خود سخن می‌گفت. او دیوانه نبود، بلکه به خوبی می‌دانست که این اقتدار را دارد که به جان خویش فرمان دهد.

اگر به غرق شدن در نومیدی ادامه دهیم، پیوسته احساس قربانی بودن خواهیم کرد. حتی ممکن است احساس کنیم که خدا باید به ما توجه بیشتری بکند. بعضی‌ها می‌خواهند با تأسف خوردن به حال خویش، ترحم خدا را برای خود بخرند. حتی بعضی‌ها ممکن است از خدا انتظار احساساتی شدن و در نتیجه به یاری برخاستن داشته باشند. من از روی تجربه شخصی‌ام می‌توانم بگویم که خدا اینگونه عمل نمی‌کند. هرگاه من دچار اوقات تلخی روحانی می‌شوم و یا؛ وکک احساس قربانی بودن می‌کنم، هیچ نتیجه‌ای نمی‌گیرم. اکنون بهتر می‌دانم که دیگر هرگز نباید از این تاکتیک استفاده کنم. او حتی یکبار هم به کارهایی که من برای جلب توجه و

ترحمش کرده‌ام اعتنا نکرده است! دیگر سعی نمی‌کنم با گرفتن حالت یک قربانی، دل خدا را تحت تأثیر قرار دهم. در عوض می‌کوشم با ایمان خود به خدا برسم. شما چطور؟ آیا می‌خواهید به خدا برسید؟

#### دعای توبه

پدر، شکرت می‌کنیم که از طریق کلامت از افکار ما گره‌گشایی می‌کنی و ما را از سردرگمی درمی‌آوری. شکرت می‌کنیم پدر که راه را به ما نشان می‌دهی و عقده‌های حقارت و ترس را از زندگی ما می‌زدایی. خداوند، خدای قادر مطلق، به نام عیسی از تو می‌خواهیم که آمده ما را از ناامیدی رهایی دهی. هیچ چیز برای تو ناممکن نیست. دعا می‌کنیم که روح تو ما را ملاقات و تبدیل نماید. امید را جایگزین ناامیدی بساز. فرشتگان را برای کمک به ما بفرست. به خاطر آنکه ما را در برابر دشمن حفظ می‌کنی از تو متشکریم. به ما قوه تشخیص ببخش تا افکار خود را بشناسیم. ما را از افکاری که از تو سرچشمه نمی‌گیرند، برهان و پاکمان بساز به نام عیسی، آمین.

## فصل ششم

### گناه یوشع: گناه پیش فرض غلط

کلیسایی را می‌شناسم که اعضایش زمان زیادی را صرف دعا و طلبیدن روی خدا کرده‌اند. آنان بارها از خداوند کلامی دریافت کرده‌اند که به ایشان نشان داده که به زودی بیداری روحانی به آن محل خواهد آمد. آنها هم با انتظار کامل چشم به راه آمدن بیداری بودند تا در جمع‌آوری حصاد عظیم شرکت نمایند. اوقات پرستش در این کلیسا حیرت آور و اوقات دعا مملو از قوت بود، ولی ظاهراً این کلیسا هیچ پیشرفتی نمی‌کرد. در این کلیسا مثل درهای گردان بود؛ اگر خانواده‌ای به کلیسا افزوده می‌شد، گویی یکی دو خانواده دیگر آن را ترک می‌گفتند.

پس از سالها که از این دور باطل گذشت، کاشف به عمل آمد که شبان آن کلیسا در طی سالیان درگیر روابط جنسی نامشروع بوده است. شنیدن این خبر برای اعضای آن کلیسا بسیار تکان دهنده بود. نخست نمی‌توانستند باور کنند که خادم خدا با سالها سابقه وعظ کلام خدا و ایستادن بالای منبر کلیسا چنین افتضاحی به بار آورده باشد! هنگامی که از او پرسیدند: «چطور می‌توانستی با وجود چنین زندگی گناه‌آلودی، هر هفته به موعظه کردن ادامه بدهی؟» پاسخی داد که هرگز از یادها فراموش نمی‌شود. او گفت: «هر هفته، پیش از اینکه برای موعظه بالا بروم توبه می‌کردم و از خدا می‌خواستم مرا ببخشد.»

گناه او به زیان کلیسایش تمام شد. بسیاری از اعضاء کلیسای مزبور را ترک کرده به کلیسایی دیگر پیوستند - حتی با وجودی که خود شبان دیگر از آن جماعت رفته بود. ایمانداران اصلاً نمی‌توانستند باور کنند که خدا بگذارد کسی سالها به خدمت وعظ و شبانی پردازد و گنااهش برملا نشود. عده‌ای هم به کل از کلیسا بریدند.

خطایا، گناهان یا ضعفهایی هستند که دیر یا زود ما را از جاده مسیحیت بیرون می‌کشند و زندگیمان را به شکست و فاجعه می‌کشانند. گناه پیش فرض غلط زمانی رخ می‌دهد که ما یقین داریم از خدا شنیده‌ایم، ولی بدون اینکه دل‌هایمان را تفتیش کنیم برای اجرای فرمانهای او می‌شتاییم. پیش فرض غلط روحانی یعنی عمل کردن به رما و از یاد بردن لوگوس. کلام رما حاوی هدایتی خاص از جانب {Logos - P، کلام ازلی خداست، حال آنکه Rhema کلامی است که خدا در طول تاریخ به واسطه انبیا و یا کلیسا با قومش سخن می‌گوید - م. P}

خداست؛ ممکن است نبوت یا کلام علم باشد. خیلی‌ها عمر خود را صرف یافتن چنین دانش روحانی‌ای می‌کنند، با این حال در زندگی با ناکامی مواجه می‌شوند. نسبت به کلمات هدایت الهی حساس می‌شوند، ولی این حساسیت به قیمت فدا کردن کلام آموزنده و کاربردی خدا، یعنی لوگوس تمام می‌شود.

یوشع کلام رما را داشت که به او گفته بود: «برو و زمین را بگیر.» اما؛ه کغ؛ کلام لوگوس، یعنی قانون تقدس را که خیلی سال پیش خدا وضع کرده بود، نادیده گرفت.

وقتی ما براساس پیش فرض غلط عمل می‌کنیم، زندگی و خدمت‌مان آنگونه که تصور می‌کنیم پیش نمی‌رود. برخی از مسیحیان صرفاً بدین خاطر که گمان کرده‌اند از خداوند مطلبی را شنیده و آن را درک کرده‌اند، زخمهای عمیقی برداشته‌اند. از این رو وقتی اوضاع برخلاف انتظار پیش می‌رود، احساس می‌کنند که دیگر هرگز نخواهند توانست سرپا بایستند.

#### نشانه‌های پیش فرض غلط

در صورتی که در مسیر پیش فرض غلط گام برمی‌دارید. می‌توانید از روی نشانه‌هایی به این موضوع پی ببرید. تنها با انداختن نگاهی به نمونه‌ای از زندگی یوشع، می‌توانیم اصول مهمی که علایم پیش فرض غلط را آشکار می‌سازند، یاد بگیریم. اگر خود را به جای یوشع بگذارید و این اصول را در زندگی خود پیاده کنید، متوجه می‌شوید که آیا به پیش فرض غلط دچارید یا نه.

مات و متحیر شدن در هنگامی که کارها برخلاف انتظار پیش می‌روند

بالافاصله پس از اینکه بنی‌اسرائیل آن پیروزی پرجلال را بر شهر اریحا به دست آورد، یوشع ایشان را به نبردی دیگر با دشمنانشان فرستاد. اما اینبار نتایج تکان دهنده‌ای از جنگ عایدشان شد.

و خداوند با یوشع می‌بود و اسم او در تمامی آن زمین شهرت یافت. و بنی‌اسرائیل در آنچه حرام شده بود خیانت ورزیدند، زیرا عخان ابن کرمی ابن زبدی ابن زارح از سبط یهودا، از آنچه حرام شده بود گرفت، و غضب خداوند بر بنی‌اسرائیل افروخته شد.

و یوشع از اریحا تا عای که نزد بیت آون به طرف شرقی بیت‌ئیل واقع است، مردان فرستاد و ایشان را خطاب کرده، گفت: «بروید و زمین را جاسوسی کنید.» پس آن مردان رفته، عای را جاسوسی کردند. و نزد یوشع برگشته، او را گفتند: «تمامی قوم برنایند؛ به قدر دو یا سه هزار نفر برآیند و عای را بزنند و تمامی قوم را به آنجا زحمت ندهی زیرا که ایشان کم‌اند.» پس قریب به سه هزار نفر از قوم به آنجا رفتند و از حضور مردان

عای فرار کردند. و مردان عای از آنها به قدر سی و شش نفر کشتند و از پیش دروازه تا شباریم ایشان را تعاقب نموده، ایشان را در نشیب زدند، و دل قوم گداخته شده، مثل آب گردید. (یوشع ۷:۵-۶:۲۷؛ تأکید از نگارنده است).

وقتی بنی اسرائیل از دشمنان شکست خوردند، نه تنها در آن مقطع زمانی متحمل تلفات شدند، بلکه برای آینده نیز اعتماد به نفس خود را از دست دادند و حس توکل و امیدشان در هم شکسته شد. زمانی که در آرژانتین دوره دبیرستان را می گذرانیدم، یک مشکل جدی داشتم: انگلیسی. همیشه از این درس تجدید می شدم. انگلیسی برایم خیلی سخت بود. فکر می کردم «استعداد» صحبت کردن به این زبان را ندارم و به کلی شجاعتم را از دست داده بودم. ولی در طی فرایند دست و پنجه نرم کردن با این موضوع، عاقبت تصمیم گرفتم هم در این درس و هم در این زبان خبره شوم. هنوز چند سالی نگذشته بود که هم می توانستم به انگلیسی بخوانم، هم حرف بزنم و هم فکر بکنم. در ابتدا تجربه ام تلخ بود ولی همین باعث رشد و پیشرفت در زندگیم شد.

مسیحیان با شکست روبرو شده اند و نمی دانند چگونه این شکست را جبران نمایند، در نتیجه وا رفته اند و نسبت به خدا دلسرد شده اند. اما خدا از شکستها برای آموزش درسهای تازه به ما استفاده می کند، نه برای مات و مبهوت نمودنمان. از شوک اولیه شکست بیرون بیایید و از تجربیات سختی که به دست آورده اید به نفع خود استفاده کرده بر طبق نقشه خدا به پیش بروید.

سردرگم شدن به جای تمرکز بر هدف

اگر بفهمید که در اثر شرایطی که پیش رو دارید، سردرگم شده اید، آنوقت می توانید از پیش فرض غلط خود بیرون بیایید. شاید برای درک خدا و آنچه که او در زندگیتان می کند تلاش می کنید، ولی نمی توانید منظور او را در آن وضعیت خاص بفهمید. از این رو خودتان هم هدف ندارید و در سردرگمی فرو رفته اید.

و یوشع و مشایخ اسرائیل جامه خود را چاک زده، پیش تابوت خداوند تا شام رو به زمین افتادند، و خاک بر سرهای خود پاشیدند. (یوشع ۷:۶)

امروز خیلی از اعضای بدن مسیح در مرحله سردرگمی به سر می‌برند. کلیساها و خانواده‌هایی هستند که از بودن در شرایطی که چیزی هم از آن شرایط درک نمی‌کنند، سخت در عذابند. آنان در حالت تأسف مرتب از خود می‌پرسند: «چرا؟» اگر شما هم در چنین مرحله‌ای گرفتارید، حتماً پرسشهایی نظیر اینها دارید:

چرا به فلان شبان این همه مدت اعتماد کردم؟

چرا اینقدر ساده‌لوح بودم؟

چرا تا این حد به خدا ایمان داشتم؟ دیدی نتیجه‌اش چه شد!

چرا اینقدر برای کلیسایمان زحمت کشیدم؟

چرا واقعاً باور کرده بودم که در زندگیم عطایای روحانی عمل می‌کنند؟

چرا چنین رویای جنون‌آمیزی داشتم که خدا مرا به کار خواهد برد؟

چرا این همه از وقتم را به خاطر دعا برای شفای فلانی تلف کردم؟

چرا فکرم را روی کار و زندگی و مسایل دنیوی متمرکز ساختم؟

به احتمال زیاد آن روز که یوشع تمام وقت در حضور خداوند به روی افتاده بود، پرسشهایی نظیر سؤالات بالا در ذهنش دور می‌زد. وجودش پر از سردرگمی شده بود. نمی‌توانست بفهمد که چرا! «کک» خداوند اسرائیل را به جنگ فرستاده تا در نبرد شکست بخورد.

احساس تأسف کردن از پیروی خدا و اکراه از برداشتن گام بعدی

کسانی که در اثر یک پیش فرض غلط دچار شکست شده‌اند به کلی فلج و زمین‌گیر می‌شوند و قدرت ریسک برای پیشروی را از دست می‌دهند. یوشع برخی از این احساس‌های تأسف و افسوس را به خداوند بیان می‌کند:

و یوشع گفت: «آه ای خداوند یهوه برای چه این قوم را از اردن عبور دادی تا ما را به دست اموریان تسلیم کرده، ما را هلاک کنی. کاش راضی شده بودیم که به آن طرف اردن بمانیم!» (یوشع ۷:۷)

نه تنها یوشع، بلکه همه بنی‌اسرائیل در حسرت «آن طرف اردن» بودند. بعضی از شبانان برای جماعت خود درخواست بیداری روحانی می‌کنند و چون نتیجه‌ای نمی‌گیرند، دچار سردرگمی می‌شوند. شاید با خود می‌گویند: «ای کاش این تشنگی برای خدا، این آتش قدوسیت، این پیشرفت و کشمکش برای گرفتن چیزهای تازه از خدا را به دست فراموشی سپرده بودیم. چرا نتوانستیم کلیسا را در وضعیت عادی‌اش نگه داریم؟»

امروز کلیسا با وسوسه‌ای شدید روبرو است. زیر پا گذاشتن دید و رویا برای بیداری روحانی، کنار گذاشتن دعا‌های پرشور و راضی شدن به وضعیت موجود. آنانی که تسلیم چنین وسوسه‌ای می‌شوند از معامله کردن با شیطان خشنود هستند و ایشان در اصل به شریر می‌گویند: «اگر مزاحم من نشوی، من هم مزاحمت نمی‌شوم. بیا با هم قرار داد صلح امضا کنیم. تو دشمن بسیار نیرومندی هستی. من به کار خودم می‌رسم و تو هم به کار خودت برس.» تسلیم وسوسه شدن به این صورت، غالباً نتیجه سردرگمی ما از مشاهده اعمال خداست.

وقتی مردم از یک بحران ایمان عبور می‌کنند، از آنچه خدا انجام می‌دهد در حیرت می‌مانند. تردید ندارند که خود خدا ایشان را هدایت کرده تادست به فلان اقدام بزنند. با این حال هنگامی که پا در راه می‌گذارند می‌بینند که انگار اوضاع چندان که انتظار داشته‌اند مساعد نیست. این همان چیزی است که ما از آن تحت عنوان ضربه‌های مذهبی یاد می‌کنیم - ضایعه‌هایی که برای کلیسا پیش می‌آید و در فکر و دل ایمانداران حل نشده باقی می‌ماند.

مسیحیانی که از اثرات ضربه مذهبی رنج می‌برند، کماکان به کلیسا می‌آیند و می‌روند، هنوز در شام خداوند شرکت می‌کنند و خیلی اعمال «مذهبی» دیگر انجام می‌دهند. ولی وقتی زمان برداشتن قدم ایمان و انجام دادن کاری بزرگ برای خدایشان فرا می‌رسد، از حرکت باز می‌ایستند. صدایی در درونشان می‌گوید: «یک لحظه صبر کن؛ شکست عای را به یاد می‌آوری؟ به خاطر داری که هنوز نفهمیده‌ای که چرا آن دفعه شکست خوردی؟ ولی به هر حال شکست خوردی. این بار هم حتماً شکست خواهی خورد.» سپس این صدای حاکی از تأسف، اشخاص را به حالت فلج درآورده از تلاش برای رسیدن به پیروزی تازه بازمی‌دارد.

#### کنار زدن پیش فرض غلط

آیا نشانه‌های بالا را در زندگی خود تشخیص دادید؟ آیا احساس می‌کنید که دیگر نمی‌توانید به مقصود خدا از کارهایی که در زندگیتان می‌کند، پی ببرید؟ آیا هدف را گم کرده‌اید و یا سردرگم شده‌اید؟ گامهایی هست که با برداشتنشان می‌توانیم از پیش فرض غلط دور شویم. برای بازیافتن هدف در زندگیتان این گامها را بردارید. در حین برداشتن این گامها خدا کشفی تازه از هدفها و مشیتی که برایتان در نظر گرفته به شما عطا خواهد کرد.

#### مسئله شکستهای پیشین خود را حل کنید

پیش از اینکه بتوانیم به سردرگمی خود پایان دهیم، لازم است مسئله شکستهای قبلی خود را حل کنیم. از یوشع سرمشق بگیریید. به حضور خداوند بروید و آنقدر بمانید تا از او بشنوید. از او بپرسید که کجای کار اشتباه

بوده است. بخواهید شما را یاری کرده تعلیمتان دهد. به او بگویید که خواهان آموختن هستید. شاید نتوانید آنچه در گذشته اتفاق افتاده را عوض کنید، ولی یقیناً می‌توانید طرز فکر خود را عوض کرده برای آینده روشی دیگر در پیش بگیرید.

یوشع به سندرم پس از بیداری روحانی مبتلا شده بود. بنی‌اسرائیل درست پیش از شکست در نبرد عای، توانسته بودند با دخالت مستقیم خدا و به طرزی مافوق طبیعی بر اریحا پیروز شوند و آن شهر را فتح کنند. آنها توانسته بودند شهر حصارداری را که می‌توان مانع از ورود ایشان به سرزمین موعود و تملک آن شود شکست دهند. این پیروزی ترس به دل دشمنان بنی‌اسرائیل انداخته بود. دیوارهای اریحا به خاطر نقشه و هدایت عالی خدا، به طرزی معجزه‌آسا فرو ریخته بود. آنها توانسته بودند شکست‌ناپذیران را شکست دهند! یوشع حتماً خیلی اطمینان و امید به آینده پیدا کرده بود.

اصلاً مهم نیست که در گذشته چه تعداد پیروزی به دست آورده‌اید یا چه تعداد اشخاص را به سوی خداوند هدایت کرده‌اید. حتی مهم نیست که شاهد چه معجزات پرجلالی بوده‌اید که خداوند از طریق شما به ظهور رسانیده است. اگر در زندگی خود یک عای- شکست غیرقابل توجیه- دارید، این شما را زجر خواهد داد و در کلیسا فلجتان خواهد کرد. اگر شبانتان می‌گوید: «بسیار خوب، کلیسا، موقع آن رسیده که وارد مرحله بعدی شویم»، قادر به برداشتن گامی به سوی جلو نخواهید بود. در دلتان احساس بدی می‌کنید- ممکن است بگویید: «من قبلاً دست به این تلاش بی‌حاصل زده‌ام.» پس بدانید که این اکراه و بی‌اعتنایی شما می‌تواند منجر به گناه شود.

حرمت خدا را پاس بدارید

وقتی در شرایطی قرار می‌گیریم که قادر به درکش نیستیم، نه تنها نام و آبرویمان، بلکه حرمت خدای قادر مطلق به مخاطره می‌افتد. اگر در پیش چشمان همسایگانمان متحمل شکست و ناکامی شویم، این خداست که در نظرشان شکست خورده. تنها تصویری که بسیاری از ایمانداران از مسیح می‌توانند ببینند، همان تصویری است که از تماشای شما و خانواده‌تان عایدشان می‌شود. وقتی به شما نگاه می‌کنند، چه می‌بینند؟ یوشع در ورای آبروی خود به عنوان یک رهبر، نگران چیز دیگری بود- آبروی خدا.

آه ای خداوند چه بگویم بعد از آنکه اسرائیل از حضور دشمنان خود پشت داده‌اند، زیرا چون کنعانیان و تمامی ساکنان زمین این را بشنوند دور ما را خواهند گرفت و نام ما را از این زمین منقطع خواهند کرد، و تو به اسم بزرگ خود چه خواهی کرد؟ (یوشع ۹-۸:۷).

یوشع فقط نگران آینده اسرائیل نبود- دغدغه او به خاطر آبرو و حرمت خدا بود. اگر چه پیش فرض غلط بر فکر یوشع چیره شده بود، ولی او با ابراز نگرانی خود به خاطر حرمت خدا، عملاً کار درستی کرد. او از خدا سؤال درستی کرد. «تو به اسم بزرگ خود چه خواهی کرد؟»

در زمانهایی که نمی‌توانید به طریقه‌های خدا پی ببرید، از خود چه واکنشی نشان می‌دهید؟ اگر ایمان و قوت خود را از دست بدهید، ممکن است مسیحیت در نظر اطرافیانتان نوعی شکست جلوه کند. در مواقعی که ما از شرایط و علل بروز وقایع چیزی نمی‌فهمیم، واکنش‌هایمان دارای اهمیت بسیاری می‌باشند. نه تنها حرکت خود، بلکه پیش از آن حرمت خدا را پاس بدارید.

وفادار باشید

برای پرهیز از پیش فرض غلط، گام وفاداری حایز اهمیت حیاتی است. به موضوع وفاداری در هیئت رهبری کلیسا قدری بیندیشید. در اکثر مواقع می‌بینیم که اعضای هیئت رهبری (خادمان) بیش از آبرو و حیثیت شبانشان به فکر آبروی خود هستند. به طور مثال شاید روزی یکی از کسانی که روی نیمکت کلیسا نشست، تصور کند دعوت دارد شبان کلیسا را اصلاح کند. پس به اشتباه شبان را به کجروی و تعلیم آموزه‌های تحریف شده متهم می‌نماید.

خیلی به ندرت پیش می‌آید که چنین شخصی بتواند با اتهاماتی که بر شبان وارد می‌سازد، راه را درست طی کند. در غالب موارد او دغدغه‌هایش را به صورت شایعه می‌پراکند. شایعه پراکنی بدون اینکه به آدمها فرصت دفاع از خود بدهد، ایشان را بی‌اعتبار می‌سازد.

وقتی شایعه از طریق اعضای کلیسا شروع به پراکنده شدن می‌کند، کادر هیئت شبانی دو گزینه مشخص پیش روی خود دارند. نخست آنکه یکی از اعضای هیئت شبانی ممکن است به جای دفاع کردن از شبان به حالت دفاعی درآید و از اینکه شایعه مزبور می‌تواند بر او نیز چه تأثیری بگذارد سخت به تکاپو بیفتد. اگر چنین کسی به جای وفادار بودن نسبت به شبان به فکر دفاع از شخص خودش برآید، ترجیح داده که شخص خودش را جزئی از معضل سازد. اگر این فرد خود به شایعه‌پراکنی ادامه دهد، عملاً به گسترش درگیری دامن زده است. غالباً این قبیل خادمان حتی به جایی می‌رسند که تصمیم به مخالفت با شبان می‌گیرند.

گزینه دیگر برای عضو هیئت شبانی این است که نقش خود را به عنوان پشتیبان شبان درک کند و به قول معروف از پشت به او خنجر نزند. شاید واقعاً شبان تقصیر کار باشد، ولی مشکل از راه شایعه‌پراکنی و غیبت

پشت سر شبان حل نمی‌شود. تنها راه حل مشکل، گفتگوی رودررو است. آنچه به مخاطره می‌افتد موضوع وفاداری است. نخستین واکنش اعضای هیئت رهبری کلیسا باید این باشد که به فکر آبروی شبان- و آبروی خدا- باشند، تا نگران آبروی خودشان.

برادران و خواهران عزیزم، لازم است که نه تنها در برابر همسایگانمان بلکه حتی در میان قوم خدا نیز از حرمت و آبروی خدا پاسداری نماییم. مواقعی هست که به نظر می‌رسد دست به هر چه می‌زنیم یک فاجعه و ناکامی به بار می‌آید. اما در هر حال باید فراتر از خودمان و آبروی خودمان بیندیشیم. پای حرمت و حیثیت خدا در میان است. واکنش ما به بحران نباید منجر به خیانت به خدا گردد.

خدا را به پاسداری از حرمت خودش برانگیزید

موسی بارها این دعا را به درگاه خدا کرد: «ای خداوند، مصریان چه خواهند گفت اگر تو اسرائیل را محو و نابود سازی. مردم چه فکری خواهند کرد، اگر تو بگذاری ما شکست بخوریم و این قوم در بیابان هلاک شوند؟» موسی به ما یاد می‌دهد که چگونه باید خدا را به حفظ حرمت خودش واداریم. موسی گفت: «حتی اگر از نسل من قومی عظیم به وجود آوری، مصریان بت پرست درباره قومی که تو از مصر بیرون آوردی تا هلاک گردند، چه خواهند گفت؟ خداوندانگذار این قوم محو شوند.»

موسی در شکاف میان خدا و قوم اسرائیل ایستاد. او زیباترین تصویر از خدمت شفاعت را به ما ارائه می‌دهد. خدا راضی شده بود که قوم اسرائیل را برای ناطاعتی‌های مداومشان نابود سازد. ولی به خاطر شفاعتهای موسی برای قومش در حضور خدا، ایشان از خطر هلاکت رهیدند.

در باب ۱۸ پیدایش نمونه‌ای دیگر از شفاعت کنندگان را می‌یابیم: ابراهیم. هنگامی که خدا ابراهیم را از مقصودش که نابودی شهرهای گناهکار سدوم و غموره بود، آگاه ساخت، ابراهیم بی‌درنگ از خدا طلب رحمت کرد. «آیا عادل را با شریر هلاک خواهی کرد. شاید در شهر پنجاه عادل باشند، آیا آن را هلاک خواهی کرد و آن مکان را به خاطر آن پنجاه عادل که در آن باشند، نجات نخواهی داد؟» (پیدایش ۲۴-۱۸:۲۳).

پس خدا نرم شد و موافقت کرد که در صورت یافتن پنجاه نفر انسان پارسا در آن شهرها، آنان را هلاک نسازد. اما ابراهیم شفاعت کننده به این هم بسنده نکرد! باز به شفاعت کردن برای مردم پرداخت. «شاید از آن پنجاه عادل پنج کم باشد؟...هرگاه در آنجا چهل یافت شوند؟...شاید در آنجا سی پیدا شوند؟...اگر بیست در آنجا یافت شوند؟ (آیات ۳۱-۲۸).

حتی زمانی که خدا پذیرفت در صورت یافتن بیست نفر پارسا، دست از نابودی شهرها بردارد، باز ابراهیم به شفاعت کردن ادامه داد. «خشم خداوند، افروخته نشود تا این دفعه را فقط عرض کنم، شاید ده در آنجا یافت شوند؟» (آیه ۳۲).

شفاعت ابراهیم خدا را تشویق به پاسبانی از حرمت خویش نمود. خدا در پاسخ به درخواست ابراهیم گفت: «به خاطر ده آن را هلاک نخواهم ساخت.» (آیه ۳۲). چنین دعاهایی را در زندگی موسی، ابراهیم و یوشع می‌بینیم دعاهایی که به ما نشان می‌دهند باید به فکر حرمت و آبروی خدا باشیم.

این واقعیت را بپذیرید که پیروزی اصیل باید تقدس به دنبال داشته باشد. وقتی گناهی در اردوگاه وجود دارد، هیچ شانس برای پیروزی نیست، حتی اگر جنگ از سوی خدا باشد. اگر بدن مسیح در این کشور روی بیداری روحانی را نمی‌بیند، به اعتقاد من بدین خاطر است که کلیسا هنوز به حساب همه گناهان خود نرسیده است. شاید این گناهان درصد کوچکی را تشکیل بدهد، ولی حتی کوچکترین درصد گناه هم باعث شکست خواهد شد. نمونه آن را در شکست قوم اسرائیل در عای شاهد هستیم:

خداوند به یوشع گفت: «برخیز چرا تو به این طور به روی خود افتاده‌ای. اسرائیل گناه کرده، و از عهدی نیز که به ایشان امر فرمودم، تجاوز نموده‌اند و از چیز حرام هم گرفته، دزدیده‌اند، بلکه انکار کرده، آن را در اسباب خود گذاشته‌اند (یوشع ۱۱-۷:۱۰).

گناهی وجود دارند که ما آنها را خیلی عادی تلقی می‌کنیم. اما اکنون زمان آن فرارسیده که نیک و بد را از هم جدا سازیم. دیگر نمی‌توانیم با گناه در اردوگاه کنار بیاییم. شاید خداوند می‌گوید: «زمان سستی و انعطاف نشان دادن نسبت به گناه، مویه سر دادن و افسوس خوردن، به سر آمده. وقت آن نیست که احساس قربانی بودن بکنید و یا از عقده‌های حقارت رنج ببرید. اسرائیل گناه کرده، آنان از عهدی که به ایشان امر فرمودم، تجاوز نموده‌اند. آنان از چیزهای حرام گرفته، دزدیده‌اند، دروغ گفته‌اند و این رویه را جزء زندگی عادی و روزمره خود کرده‌اند. از این روست که قوم من توان ایستادگی در برابر دشمنانش را ندارد.»

یوشع به عنوان رهبر بنی اسرائیل نمی‌فهمید که چرا خداوند اجازه داده دشمنان لشگرش را شکست دهند. یوشع سعی در پنهان کردن گناه خود ننموده بود. او شخصاً کاری را کرده بود که خدا به او گفته بود بکند. او نه زنا کرده بود و نه پول کسی را دزدیده بود. نه وقتش را صرف خوشگذرانی کرده بود و نه میگساری. با این وجود در جنگ پیروز نشد! شاید شما هم در موقعیت یوشع قرار داشته باشید. شاید درحالی که کارتان درست

باشد، باز شکست بخورید. شاید خدا آشکارا به شما چراغ سبز نشان داده و می‌داند که در زندگی خود مطابق اراده خدا به پیش می‌روید. اما این امکان وجود دارد که در کلیسایتان، خانواده‌تان یا جمعی که بدان تعلق دارید، گناهی وجود داشته باشد. شاید در اردوگاه گناهی نهفته است. ناطاعتی زمینه‌ساز نابودی است.

### چیزهای حرام را نابود سازید

ضعف بنی اسرائیل در این بود که خود را از شر گناه خلاص نکرده بودند؛ آنها دامهایی را که گناه در میانشان گسترده بود، نابود نکرده بودند. ضعف و آز ایشان، عاقبت آنها را به نابودی کشاند. خدا در کنار کسانی که چیزهای حرام را در زندگی خود نابود نمی‌سازند، نخواهد ماند. خداوند می‌گوید: «مادامی که بتهایی که در میان خود نگهداشته‌اید، نابود نکنید، با شما نخواهم بود.»

من مسیحیانی را دیده‌ام که گویی خداوند دستش را از زندگیشان بیرون کشیده است. وقتی این وضع را می‌بینیم می‌پرسیم: «پس برکت کجاست؟ پس ترس خدا کجاست؟»

چنین وضعیتی در یک لحظه اتفاق نمی‌افتد. اظفا کردن روح شاید سالها به طول انجامد. آلوده شدن ذهن و پر شدن چشمان از حرص و طمع ممکن است سالها طول بکشد. اما آغاز و انجامش وقتی است که ارضای نفس و جسم خودمان را به خشنود ساختن خدا ترجیح بدهیم. اگر به تغذیه جسم و نفس خود ادامه بدهیم، به نقطه‌ای می‌رسیم که خداوند می‌گوید: «اگر چیز حرام را از میان خود تباہ نسازید، من دیگر با شما نخواهم بود.» شنیده بودم که بانویی مسیحی در مقطعی از زندگی خود به شوهرش خیانت کرده و با مرد دیگری رابطه نامشروع داشته است. وی در مدتی که با آن مرد رابطه داشت از او هدایایی گرفته بود که یکی از آنها زنجیر گردنبنند طلایی بود. بالاخره آن زن رابطه نامشروع خود را با فاسقش قطع کرده و به زندگی عادی خود برگشته بود. ولی تصمیم گرفته بود زنجیر طلا را برای خود نگهدارد. هر چه باشد، آن زنجیر ارزش مادی داشت.

خلاصه، هر یکشنبه بانوی مسیحی به اتفاق شوهر و دو فرزندش به کلیسا می‌آمد، درحالی که زنجیر طلا را به گردن داشت. یک روز یکشنبه پس از آنکه واعظ همه را دعوت به توبه می‌کند، روح‌القدس با قلب این زن صحبت کرده او را به خاطر نگهداشتن این یادگار گناه توبیخ می‌سازد. او به زور راهش را از میان جماعت باز کرده به جلوی محراب کلیسا می‌آید و این هدیه گناه را در حضور خدا می‌گذارد و برمی‌گردد. خدا از او خواسته بود از شر چیزهای حرامی که در زندگیش مانده و خدا دستور نابودی‌اش را داده، خود را خلاص سازد.

امروز فریاد خدا خطاب به کلیسا این است. به خاطر شکستهای خود خدا را سرزنش نکنید و نگویید: «خداوند، تو با ما چه کرده‌ای؟ چرا ما دیگر کامیاب نیستیم؟ چرا در زندگی گذشته‌مان این همه لطمه و شکست وجود دارد؟» نخست به خاطر داشته باشید که خدا از قومش تقدس می‌خواهد. هیچکس بدون تقدس خدا را نخواهد دید.

خود را تقدیس نمایید

راه حلی که خدا در هنگام شکست به بنی‌اسرائیل ارائه کرد این بود که خویشان را تقدیس کنند. آنان برای کسب پیروزی در جنگ راه دیگری نداشتند جز اینکه بتهای زندگی شخصی خودشان را بازشناسند و آنها را دور سازند.

برخیز، قوم را تقدیس نما و بگو برای فردا خویشان را تقدیس نمایید، زیرا بیهوشی خدا را اسرائیل چنین می‌گوید: ای اسرائیل چیزی حرام در میان توست و تا این چیز حرام را از میان خود دور نکنی، پیش روی دشمنان خود نمی‌توانی ایستاد (یوشع ۱۳:۷).

در همان روزی که قرار بود من در کنفرانسی در سیدنی استرالیا موعظه کنم، گردهمایی بزرگی با شرکت هزاران همجنس‌باز در مرکز شهر برپا شده بود.

خیلی‌ها هم به گردهمایی مسیحی ما آمده بودند، از جمله مقامات دولتی که در ردیف جلو نشسته بودند. همین مقامات به من گفتند که پارسال هم همجنس‌بازان جشنی برپا کرده بودند. در طی کنفرانس خداوند در مورد ایشان کلام نبوتی تندی داد و من تشویقشان کردم که این کلام را بنویسند. نبوت چنین می‌گفت: «آنچه امشب در خیابانهای شهر شما می‌گذرد (اشاره به راهپیمایی همجنس‌بازان) مایه انزجار من است. اما آنچه بیشتر مرا منزجر نموده گناه قوم خودم می‌باشد که اجازه داده‌اند درخت ناپارسایی در شهرشان بروید.»

سخن خدا با قومش این بود که وی بیش از گناهان همجنس‌بازان، نگران گناهان کلیساست. نبوت مزبور چنین ادامه می‌یافت: «این درخت ناپارسایی در حال نمو است. آنقدر رشد کرده و تنومند شده که دیگر نمی‌توان آن را با تبر انداخت یا با اره برید. تنها راه انداختن این درخت در شهر شما آن است که مواد غذایی لازم برای ادامه حیاتش قطع شود و این مواد غذایی چیزی نیست جز گناه قوم من.»

این کلام در مورد کلیسا در بسیاری از شهرهای جهان مصداق دارد. ناپارسایی در شهرهای ما چنان ریشه دوانیده که به نظر می‌رسد هیچ چیز قادر به تکان دادنش نیست و هیچ چیز عوض نخواهد شد. علتش این است که در کلیسا گناه و عدم پارسایی حاکم است.

قصد ندارم هیچ کلیسای بخصوصی را متهم به گناه کنم. من می‌گویم که بدن مسیح هنوز آنطور که عیسی می‌خواهد پاک نشده است. من چشم انتظار زمانی هستم که ما دیگر تقدس را در کلیساهایمان وعظ نکنیم. زمانی که کلیساها بگویند: «دیگر در داخل کلیسا به کسانی که تقدس را موعظه کنند نیاز نیست.» من منتظر روزی هستم که پیغام تقدس را به میان خیابانها و استادیومها ببریم و به کسانی اعلام کنیم که هرگز انجیل را نشنیده‌اند.

من مشتاق زمانی هستم که ما قرار است تقدس را برای بی‌ایمانان موعظه کنیم، چرا که ایمانداران این پیغام را شنیده و از آن اطاعت کرده‌اند. کلام خدا می‌گوید که خداوند عروسش، کلیسا را آماده می‌سازد. عروس جامه‌ای بدون چین و لکه بر تن خواهد نمود. روح‌القدس آخرین لکه‌ها را هم از دامان کلیسا پاک خواهد کرد. با زدودن گناه از زندگی‌تان، خویشتان را مهیا سازید.

در برابر دشمن متحد باشید

ما در شهر خودمان، لاپلاتای آرژانتین شاهد یک بیداری روحانی بزرگ و تاریخی بودیم. مبشری به نام کارلوس آناکوندیا در سال ۱۹۸۴ به شهر ما آمد تا در فضای باز جلسات بیداری خود را برپا کند و شش ماه در این شهر ماند. در این مدت بیش از پنجاه هزار نفر به مسیح ایمان آوردند. از آن زمان به بعد بیداری روحانی در سرتاسر آرژانتین گسترش یافته. گفته می‌شود که در پانزده سال اخیر و در نتیجه آن بیداری روحانی بیش از دو میلیون نفر به مسیح ایمان آورده‌اند. معجزات واقعی یکی پس از دیگری به وقوع می‌پیوستند. ما به چشم خود می‌دیدیم که هزاران نفر نجات می‌یافتند، شفا پیدا می‌کردند و از اسارت دیوها آزاد می‌شدند. خیلی از کلیساها که اعضای اندکی داشتند، شمارشان به چند صد نفر رسید.

اما در هنگامه پیشرفت آن بیداری عظیم، پدیده دیگری هم در حال وقوع بود. وقتی روح خدا در میان ما شروع به خرامیدن می‌کند، چه ما متحول شویم و چه به زندگی گذشته خود بازگردیم، در هر صورت بیداری را تجربه کرده‌ایم. برخی از شبانان آرژانتینی تصمیم گرفتند به روشهای گذشته خود بازگردند. آنها به کار کردن در میان اعضای کلیسای خود و فراموش کردن نیازهای شهرشان بسنده کردند. آنان اتحاد و دید و رویا را از یاد برده بودند و فقط روی رشد خدمت و کلیسایشان، آنها در انزوا، متمرکز شده بودند. در شهری کار به جایی

رسید که بعضی از شبانان در برنامه‌های رادیویی لب به انتقاد از همکاران خود گشودند و از میکروفونها برای تهمت زدن به آنان استفاده کردند.

چرا چنین اتفاقی افتاد؟ آنها گذاشته بودند گناه در کلیسایشان به حیات خود ادامه دهد و برای جلوگیری از آن هیچ اقدامی نکرده بودند. از قدیم گفته‌اند، اگر می‌خواهید شرارت در همه جا پر شود، تنها کاری که باید کرد این است که همه پارسایان دست روی دست بگذارند و هیچ کاری نکنند. ما مصداق دقیق این مثل را در آرژانتین شاهد بوده‌ایم. اکنون بیشتر از هر وقت دیگری در گذشته، مردم به مواد مخدر معتاد شده‌اند. آمار جنایت بالا رفته. کسانی هستند که تنها به خاطر سه دلار حاضرند آدم بکشند. پول طرف را می‌گیرند و یک گلوله هم توی شقیقه‌اش خالی می‌کنند. ناامنی و عدم ثبات در همه جا افزایش یافته. در زمانی که مشغول نگارش این کتاب هستم، شهرهایمان به دلیل اضمحلال اقتصادی به منطقه جنگی شباهت یافته‌اند.

به عقیده من این وضع بدین خاطر پیش آمده که خداوند ما را ملاقات کرده، ولی بعد نخواستیم که قدوسیت خدا در زندگی و روابطمان جا بیفتد. به درخت ناپارسایی اجازه داده‌ایم در شهرمان رشد کند. بسیاری از شبانان، و از جمله خودم، به جایی رسیده‌اند که فریاد می‌زنند. «آه ای خداوند یهوه برای چه این قوم را از اردن عبور دادی تا ما را به دست اموریان تسلیم کرده، ما را هلاک کنی؟»

اگر هر روزه در پی تقدس و پاکی نباشیم، بیداریها، برکات و دستورهایی که خدا در گذشته به ما داده، ممکن است منجر به هلاکت ما شوند. پاتک‌های دشمن می‌تواند شدیدتر و رذیلانه‌تر از گذشته باشد.

با این وجود، من خیلی امیدوارم. اکنون ما به لاپلاتا برگشته‌ایم و مردم شهر را به «رویاری برای تبدیل» فراخوانده‌ایم. در سپتامبر ۲۰۰۰، شاهد بودیم که یک ورزشگاه با گنجایش بیش از شش هزار نفر، کاملاً پر شد. وقتی سال بعد برگشتیم، برای نخستین بار در تاریخ شهر لاپلاتا، توانستیم چندین کلیسا را با هم متحد کرده همه را در یک استادیوم بزرگ فوتبال گردآوریم. البته همه کلیساهای شهر حضور نداشتند، ولی این حکایت همچنان ادامه دارد.

مکاشفه، نه تأسف

وقتی در خانواده با مشکلی جدی روبرو می‌شوید و یا در زندگی زناشویی خود به بن‌بست می‌رسد، لازم است از خدا بپرسید که چرا این شکست روی داده. از او بخواهید بر شما مکشوف سازد که در کجا اشتباه کرده‌اید. از او بخواهید به شما بگوید که بعد باید چه کنید. تأسف خوردن هیچ دردی را دوا نخواهد کرد.

افسوس گذشته را خوردن زندگی زناشویی در شرف سقوط شما را نجات نخواهد داد. شما به مکاشفه نیاز دارید. لازم است خدا با قلبتان صحبت کند.

اگر در شرایطی هستید که آماده رها کردن کلیسا، کار، خدمت، دعا و دیگر جنبه‌های سودمند زندگی هستید، به مکاشفه نیاز دارید. نیازتان این است که روح القدس با دلتان سخن بگوید و به شما کلامی امید بخش عطا کند.

گناه عخان مسبب دردسر برای همه قوم اسرائیل شد. تجاوز او از عهد خداوند باعث شد که همه بنی اسرائیل مورد غضب واقع شوند.

پس بامدادان، شما موافق اسباط خود نزدیک بیایید، و چنین شود که سبطی را که خداوند انتخاب کند به قبیله‌های خود نزدیک آیند، و قبیله‌ای را که خداوند انتخاب کند، به خاندانهای خود نزدیک بیایند، و خاندانی را که خداوند انتخاب کند به مردان خود نزدیک آیند. و هر که آن چیز حرام نزد او یافت شود، با هر چه دارد به آتش سوخته شود، زیرا که از عهد خداوند تجاوز نموده، قباحتی در میان اسرائیل به عمل آورده است! (یوشع ۱۴:۷-۱۵).

عخان توضیح داد که چرا مرتکب گناه شده است. او آز و طمع خود را چنین تشریح کرد:

عخان در جواب یوشع گفت: «فی الواقع به یهوه خدای اسرائیل گناه کرده، و چنین و چنان به عمل آورده‌ام. چون در میان غنیمت ردایی فاخر شنعاری و دوپست مثقال نقره و یک شمش طلا که وزنش پنجاه مثقال بود دیدم، آنها را طمع ورزیده، گرفتم و اینک در میان خیمه من در زمین است و نقره زیر آن می‌باشد (یوشع ۲۱-۲۰:۷).

علت شکست ایشان همین بود. این اصل را همیشه در خاطر داشته باشید: اگر اوضاع خوب پیش نمی‌رود، تقصیر از جانب خدا نیست.

ما به شخصیت و صفات خدا ایمان داریم. او در همه طریقه‌های خود کامل است. اگر در زندگی من اشکالی پیش آمده، به جرأت می‌گویم که اشکال از طرف خود من بوده، یعنی یا به خاطر تمایلات شیطانیم بوده، یا به خاطر نفس و یا به دلیل غفلت ابلهانه خودم.

گناه یوشع این بود که به غلط پیش خود فرض گرفته بود که چون بنی اسرائیل قبلاً شهر اریحا را فتح کرده‌اند، این بار هم در جنگ پیروز خواهند شد- ولی این بار بدون مداخله الهی- تنها مسئله‌ای که معادله را برهم زد این بود که این دفعه گناهی در اردوگاه مخفی شده بود.

یوشع خیلی چیزها را قطعی می‌دانست. خیلی مواظب آن ایمان یا عقیده‌ای باشید که می‌گوید: «اگر چیزی را به کرات بر زبان آورم، اگر مثلاً یکصد مرتبه تکرارش کنم، خدا وادار به انجامش خواهد شد، و به این طریق حرف من پیش خواهد رفت.» ما نمی‌توانیم خدا را آلت دست «راههای خودمان» قرار دهیم. دعاها را باید در راستای اراده خدا باشد، و گرنه شنیده نخواهند شد. من به این حقیقت ایمان دارم: «اگر کلام خداوند را اعتراف و اراده او را اعلام کنیم، آن کلام واقع خواهد شد. اما اگر با یکدندگی خودپافشاری نمایم و آسمان را آلت دست برنامه‌های خودخواهانه خویش قرار دهیم، آن وقت سخت ناامید خواهیم شد.

توبه کنید و مأموریت خویش را

به انجام رسانید

خوب توجه داشته باشید که در همین داستان کمی جلوتر چه اتفاقی افتاد. بنی اسرائیل توبه کردند، با گناهی که در میانشان مخفی شده بود برخورد نمودند و سپس برگشته شهر عای را با یک پیروزی بزرگ تسخیر نمودند. پس از اینکه ایشان با گناه پیش فرض غلط مقابله کردند، توانستند آن سرزمین را تصرف نمایند. خداوند چشم انتظار است که شما با انجیل به سوی شهر خود حمله‌ور شوید. خداوند منتظر است که در خانه‌هایتان پیروزی را اعلان کنید. اما اگر در دلتان گناهی لانه کرده، مسئولیتش را خود به عهده گرفته دلتان را پاک بسازید. سپس بار دیگر به میدان جنگ بازگردید. ما حق نداریم به خاطر شکست‌های قبلی، از خودمان سلب صلاحیت نمایم.

به خاطر اشتباهاتی که در گذشته مرتکب شده‌اید، ناامید نشوید. بعضی‌ها دیگر هرگز نمی‌توانند مثل قبل به خداوند توکل کنند. بوده‌اند کسانی که زمانی در آتش اشتیاق خدا می‌سوختند ولی حالا با احتیاط، حرارتی ملایم از خود نشان می‌دهند. شاید در گذشته اشتباهی احمقانه از آنها سر زده، ولی حالا می‌گویند: «دیگر به روح‌القدس اعتماد ندارم.» روح ترس این اشخاص را در خود پیچیده است. از این روح آزاد شوید. دوباره به خدا توکل کنید. مثل آن بچه‌ای باشید که به پدرش اعتماد کامل دارد.

باید ما به آن سادگی ایمان گذشته خود بازگردیم و بگوییم: «خدایا، اگر در گذشته تو توانستی فلان کار را برایم بکنی، اکنون هم می‌توانی. اگر قبلاً در گرفتن اریحا کمکمان کردی، می‌توانی در تسخیر عای نیز یاریمان

دهی. برای تو ناممکن معنا ندارد.» خدا می‌خواهد ایلیاهایی را برانگیزد که به اطرافیان خود بگویند: «نزد من آید آن خدایی که به آتش جواب دهد، او خدا باشد.» ما به مردان مبارزه نیازمندیم، مردانی که جرأت ایمان آوردن داشته باشند.

زمانی که در دبیرستان بودم، با جوانی به نام مارسلو دوست شدم. او شخص بی‌خدا و وحشی و بسیار نامقدس بود. یادم هست که یکبار به یکی از دوستانم گفته بودم: «این مارسلو هرگز مسیحی نخواهد شد.» سالها پس از نخستین باری که کارلوس آنکوندیا به لاپلاتا آمد، من هدایت یک گروه‌مسیحی را بر عهده داشتم. هنگامی که در بالای بلندی ایستاده جمعیت شش هزار نفری را که در میدان شهر گرد آمده بودند نظاره می‌کردم، ناگاه چشمم به شخصی افتاد که روی سکوی وعظ ایستاده از جماعت فیلم برداری می‌کند. او خیلی شبیه مارسلو بود؛ همان جوانی که من درباره‌اش گفته بودم که محال است به مسیح ایمان بیاورد. پس از گروه‌مسیحی او به طرفم آمد تا با من سلام و احوال‌پرسی کند. در نهایت شگفتی دیدم که خود مارسلو است! مارسلو به طرز اعجاز‌آمیزی نجات یافته بود. ما دوستی‌مان را از نو تجدید کردیم و او شروع به آمدن به کلیسای کرد که من شبانش بودم. هنوز مدتی نگذشته بود که او در زمره رهبران کلیسا قرار گرفت. او هنوز در همان کلیسا مشغول خدمت است، هرچند من دیگر در آنجا شبانی نمی‌کنم. زمانی که من در دبیرستان بودم، دوستی‌ام را با مارسلو قطع کردم، ولی خدا او را رها نکرد بلکه نجاتش داد و از او یک خادم وقف شده مسیحی ساخت.

شاید شما هم مثل یوشع، پس از نخستین پیروزی بزرگش، هستید؛ قادر به دیدن آینده نمی‌باشید و از خدا می‌پرسید که چرا شما را به این نقطه آورد. شاید شکست خود را به حساب تقدیرتان بگذارید. خدا برای شما و زندگیتان نقشه‌های عالی در نظر دارد. با کمک خدا خواهید توانست شهرها، جانها، خانواده خود و همسر خود را برای خدا فتح کنید.

سرزنش کردن خدا و سرباز زدن از انجام اراده او در هنگام شکست، از بار گناه و اشتباهتان چیزی نمی‌کاهد. اگر یوشع توبه و اردوگاه را پاکسازی نمی‌کرد، قوم اسرائیل به کلی نابود می‌شد. برای اینکه بتوانیم در برابر دشمنان خود بایستیم، باید اول خود را اصلاح کنیم و مورد آموزش قرار بگیریم.

اگر نومید و دل‌مرده‌اید، خدا می‌خواهد به شما شادی ببخشد. من یقین دارم که خداوند مکاشفه خود را در دل‌هایتان خواهد گذاشت و از آسمان هدایت لازم را خواهید گرفت. از گذشته درسهای بیشتری خواهید گرفت و برای آینده ایمان بیشتری خواهید داشت. تجربه خفت بار عای زمینه ساز کسب پیروزی برای پادشاهی خدا خواهد شد.

## دعای توبه

پدر، ما را ببخش که هر وقت دلیل شکستهایمان را نمی فهمیم، تو را سرزنش می کنیم. کلیسایمان را از بدیها و شکستهای اخلاقی پاک بساز. ای خدا، ما را آزاد کن. ما برای تبدیل دعا می کنیم. ما هم مثل یوشع فقط برای انجام اراده تو می کوشیم، ولی داشتن نیت و انگیزه خوب کافی نیست. خداوندا از تو استدعا می کنیم بتهایی را که در زندگی مان مخفی کرده ایم، آشکار سازی. کمکمان کن تا اردوگاه را پاک بسازیم و چیزهای حرام را از آن دور کنیم. ما را افرادی مؤثر در پادشاهی خود بساز.

خداوندا، من به تو قول وفاداری می دهم. قول می دهم که در مواقعی که راههای تو و شرایط خود را نمی فهمم، همچنان وفادار بمانم و از حرمت تو دفاع کنم، چون می دانم که تو راستگو و همه انسانها دروغگو هستند. حتی اگر هر بار که از تو تقاضا می کنم، مرا شفا ندهی، مثل ایوب خواهم گفت: «اگر چه مرا بکشی، باز تو را حمد خواهم گفت.» در زندگی تسلیم اقتدار و عظمت تو می شوم. به نام عیسی، آمین.

## فصل هفتم

### گناه شائول پادشاه: هنگامی که حماقت

#### به گناه تبدیل می‌شود

اخیراً در بولتن خبری دندان‌پزشکان که از طرف یکی از دوستان دندان‌پزشکم به دستم رسید به عنوانی برخوردیم که نظرم را به خود جلب کرد: «یا مراقبت از دندان یا پیامدهای آن.» به این فکر افتادم که واقعاً چه تعداد از آدمها با این قانون بهداشت دندان مبارزه می‌کنند با این تصور که، «شاید مرور زمان از درد دندانم بکاهد یا به کلی شفا پیدا کنم.» پس به جای اینکه قرار ملاقات با یک دندان‌پزشک را در برنامه زمانی خود بگنجانند، آنقدر صبر می‌کنند و صبر می‌کنند تا یک شب، دیر وقت از شدت دندان درد از خواب بیدار شوند و وضع آنقدر خراب است که دیگر نمی‌توانند مراجعه به دکتر را عقب بیندازند.

عنوان بولتن خبری دندان‌پزشکان مرا به فکر واداشت تا این عنوان را از خود بسازم: «مراقبت از جان یا پیامدهای آن». اگر بخواهیم خطایا و گناهی را که در حال حاضر در کلیسا وجود دارند پنهان کنیم و از دیده‌ها مخفی نگه داریم، عاقبت گرفتار عواقب دردناکی خواهیم شد. به همین خاطر است که تلفات و ضایعات اخلاقی در کلیسا؛ ظظ آینه‌قدر زیاد است. ما هنوز آماده رویارویی با گناه نیستیم. از این روست که این همه مسیحی نیکخواه سرانجام روحانی بسیار فاجعه‌باری پیدا می‌کنند.

واژه حماقت را یکی از فرهنگهای لغات چنین توصیف کرده است: «نداشتن تفکر صحیح یا قضاوت درست و ابراز آن، بی‌فکری.» در مدرسه کتاب‌مقدس استادی داشتم که همیشه می‌گفت: «جوهره گناه، حماقت است.» بیایید با هم یکی از شخصیت‌های کتاب‌مقدس را که در اثر حماقت در ورطه سقوط روحانی افتاد، مورد بررسی قرار دهیم.

تقدس و حماقت را هرگز نمی‌توان

با هم در یکجا جمع کرد

گناه شائول پادشاه را می‌شود گناه حماقت نام نهاد. بدون شک من و شما کمتر پیش آمده که کسی را ببینیم که در اثر نداشتن احساس از لحاظ روحانی سقوط کند. اما خیلی‌ها را می‌شناسیم که به خاطر نداشتن عقل و حکمت به ورطه سقوط روحانی افتاده‌اند. درجایی که حماقت هست، تقدس جایی ندارد- این دو مثل آب و

آتش می‌ماند و در یکجا جمع نمی‌شوند. اگر می‌خواهید مقدس باشید ولی درعین حال از حماقت خود نیز بهره‌مند گردید، زمانی می‌رسد که وادار خواهید شد یکی از آن دو را برگزینید. پیش از آنکه به نمونه حماقت از زندگی شائول نگاهی بیندازیم، دلم می‌خواهد با ذکر مثالی از زندگی خودم به شما نشان بدهم که حماقت چگونه عمل می‌کند. خیلی خوب یادم هست که وقتی تازه به سن نوزده سالگی رسیده بودم، چگونه احساسی داشتم. در آن سن من در کلیسا هم وعظ می‌کردم، هم تعلیم می‌دادم و هم رهبری می‌کردم. در ضمن رئیس سازمان رویال رنجرز (Royal Rangers-گروهی مسیحی، شبیه به گروه پیشاهنگان پسر) آرژانتین هم بودم و حساسی احساس بالغ بودن می‌کردم.

مطمئن بودم که باید هر چه زودتر ازدواج کنم چون برایم خیلی مهم بود. اصلاً دوست نداشتم مجرد پا به سن بیست و یا بیست و یک سالگی بگذارم. پس از آنجایی که اهل دعا بودم، برای ظاهر شدن دختر مورد نظر در زندگیم شروع به دعا کردم. چون در این زمینه خیلی عجله داشتم، به خود قبولاندم که آن دختر زیبا و جوانی که در مدرسه کتاب مقدس دیده بودم، همان کسی است که خدا برایم در نظر گرفته. بعد از دعا نسبت به او حس خوبی داشتم و با خودم اندیشیدم که خوب، خدایا، مطمئناً تو این بار خیلی سریع جواب دعایم را دادی! پس بی‌درنگ با هم دوست شدیم و مرتباً با هم قرار ملاقات گذاشتیم. دیگر انتظار برای چه؟ من از خدا مکاشفه گرفته بودم. اما تنها چند ماه بعد دریافتم که اصلاً نمی‌خواهم این دوشیزه جوان زنم بشود! پس به خدا لب به شکایت گشودم. «خداوندا، تو این دختر را وارد زندگی من کردی ولی من دوستش ندارم! اما باشد، اگر تو می‌خواهی که من با او ازدواج کنم، به هر صورت این کار را خواهم کرد.» احساس قربانی بودن می‌کردم. به کلی گیج شده بودم. چون برداشتم از اراده خدا برای زندگی آینده‌ام اشتباه بود، احمقانه و با شتابزدگی عمل کرده بودم. بعدها آموختم که وقتی عجله می‌کنی، خوب نمی‌توانی صدای خدا را بشنوی. تصمیم گرفتم که همان روز رابطه‌ام را با آن دختر قطع کنم. اما چون هیچ درک درست و صریحی از اراده خدا در آن مورد بخصوص نداشتم، مدتها پس از آن قضیه دچار تردید و سردرگمی بودم؛ با خودم فکر می‌کردم که، شاید من اراده خدا را از دست داده‌ام و او دیگر هرگز از من استفاده نخواهد کرد.

یک مورد دیگر: جوان که بودم خیلی برایم سخت بود دو دقیقه- که برایم یک عمر می‌گذشت- بایستم تا پدرم نصیحت‌های لازم یا دستورهای مقتضی را بدهد. وسط حرفش به راه می‌افتادم و پدرم مجبور می‌شد بگوید: «صبر کن پسر؛ بگذار حرفم تمام شود، بعد می‌توانی بروی.»

بعضی‌ها در مورد اراده خدا خیلی شتابزده و عصبی هستند. عده‌ای در سردرگمی روحانی مداوم به سر می‌برند. دیگران هم آن چنان گیج می‌شوند که از دست خدا عصبانی می‌گردند. در امثال ۳:۱۹ می‌خوانیم:

«حماقت انسان، راه او را کج می‌سازد، و دلش از خداوند خشمناک می‌شود.» عامل اصلی ناامیدی ما از خدا چیزی نیست جز شتابزدگی، اضطراب، تعبیرهای غلط از اراده خدا و خلاصه حماقت خودمان.

در مدتی که مشغول تکمیل تحصیلاتم در مدرسه کتاب مقدس بودم، همزمان برای مردی کار می‌کردم که به من اجازه داده بود کسی را به عنوان وردست خودم استخدام کنم. من هم جوانی اهل جنوب کالیفرنیا را که مورد کاملاً مناسبی به نظر می‌رسید، استخدام کردم. ولی هنوز چند روز نگذشته بود که رئیس به من گفت: «این شاگردت را ردش کن برود.»

به عنوان یک مسیحی فکر می‌کردم که نباید چنین کاری کرد، از رئیس خواستم اول قدری بیشتر به او فرصت بدهد به او اطمینان دادم که شاگردم آدم خوبی است و روزی در کارش خبره خواهد شد. ولی رئیس (که او هم مسیحی بود) جواب داد: «ولی مگر نمی‌بینی؟ او اصلاً دل به کار نمی‌دهد. نمی‌خواهد چیزی یاد بگیرد.» هفته‌های متمادی تلاش کردم به او کار یاد بدهم، اما از هرگونه همکاری خودداری می‌کرد. او بر طبق قانون «حداقل تلاش» عمل می‌کرد. سرانجام چند هفته بعد، ناچار شدم عذرش را بخواهم.

من فقط وقتم را تلف کرده بودم، اما در عوض درس گرانبهایی گرفتم. در دلم از او شخصی آرمانی و بی‌نقص ساخته بودم و حاضر نبودم واقعیت را ببینم. شاید شما فکر کنید، این داستان چه ربطی به مراقبت از جان یا پیامدهای آن دارد؟ چه ربطی به بیماری روحانی دارد؟

خیلی ربط دارد! بسیاری از بیداریهای روحانی ما به دلیل حماقت دل مردم، بی‌اعتبار و بدنام می‌شود. عمده کار خدا به هدر می‌رود چون قوم خدا نمی‌داند چگونه بیداری روحانی را پیش ببرد. تصمیمات ناعاقلانه بیپای بیداری روحانی را بی‌اعتبار می‌سازد و سرانجام سبب مرگش می‌شود.

در اول سموئیل باب ۱۳ نمونه‌ای از زندگی شائول را می‌خوانیم. نمونه‌ای که نباید به آن تاسی جست. اگر چه این عبارت از کلام خدا، قدری طولانی است ولی ارزش آن را دارد که به طور کامل مورد بازخوانی قرار بگیرد.

و شائول سی ساله بود که پادشاه شد. و چون دو سال بر اسرائیل سلطنت نموده بود، شائول به جهت خود سه هزار نفر از اسرائیل برگزید، و از ایشان دو هزار با شائول در مخماس و درکوه بیت‌ئیل بودند و یک هزار با یوناتان در جبعه بنیامین. و اما هر کس از بقیه قوم را به خیمه‌اش فرستاد. و یوناتان قراول فلسطینیان را که در جبعه بودند، شکست داد. و فلسطینیان این را شنیدند. و شائول در تمامی زمین کرنا نواخته، گفت که «ای

عبرانیان بشنوید!» و چون تمامی اسرائیل شنید که شائول قراول فلسطینیان را شکست داده است، و اینکه اسرائیل نزد فلسطینیان مکروه شده‌اند، قوم نزد شائول در جلجداد جمع شدند.

و فلسطینیان سی هزار ارابه و شش هزار سوار و خلقی را که مثل ریگ کناره دریا بی‌شمار بودند، جمع کردند تا با اسرائیل جنگ نمایند، و برآمده در مخماس به طرف شرقی بیت آون اردو زدند. و چون اسرائیلیان را دیدند که در تنگی هستند زیرا که قوم مضطرب بودند، پس ایشان خود را در مغاره‌ها و بیشه‌ها و گریوه‌ها و حفره‌ها و صخره‌ها پنهان کردند. و بعضی از عبرانیان از اردن به زمین جاد و جلعاد عبور کردند. و شائول هنوز در جلجال بود و تمامی قوم در عقب او لرزان بودند. پس هفت روز موافق وقتی که سموئیل تعیین نموده بود، درنگ کرد. اما سموئیل به جلجال نیامد و قوم از او پراکنده می‌شدند. و شائول گفت: «قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی را نزد من بیاورید.» و قربانی سوختنی را گذرانید و چون از گذرانیدن قربانی سوختنی فارغ شد، اینک سموئیل برسد و شائول به جهت تحیتش به استقبال وی بیرون آمد. و سموئیل گفت: «چه کردی؟» شائول گفت: «چون دیدم که قوم از نزد من پراکنده می‌شوند و تو در روزهای معین نیامدی و فلسطینیان در مخماس جمع شده‌اند، پس گفتم: الان فلسطینیان بر من در جلجال فرود خواهند آمد، و من رضامندی خداوند را نطلبیدم. پس خویشتن را مجبور ساخته، قربانی سوختنی را گذرانیدم.»

و سموئیل به شائول گفت: «احمقانه عمل نمودی و امری که یهوه خدایت به تو امر فرموده است، بجا نیاوردی، زیرا که حال خداوند سلطنت تو را بر اسرائیل تا به ابد برقرار می‌داشت. لیکن الان سلطنت تو استوار نخواهد ماند و خداوند به جهت خویش مردی موافق دل خود طلب نموده است، و خداوند او را مأمور کرده است که پیشوای قوم وی باشد، چونکه تو فرمان خداوند را نگاه نداشتی.» (اول سموئیل ۱۴-۱۳:۱ تأکید از نگارنده است.)

ویژگی‌های کسی که در حماقت گام برمی‌دارد

سموئیل شائول را به خاطر تصمیم نسنجیده‌اش مبنی بر تقدیم قربانی، توبیخ کرد. از این مثال می‌توانیم ویژگی‌های افرادی را که در حماقت به سر می‌برند. تشخیص دهیم. باشد که امروز خدا ما را نسبت به حماقت‌های باقی مانده در زندگیمان واکسینه کند.

شخص احمق بدون زمینه قبلی عمل می‌کند

چند وقت پیش، یکی از دوستانم که از دانشگاه الاهیات فولر (Fuller) کالیفرنیا فارغ‌التحصیل شده بود، به شهر ما آمد تا با من دیداری داشته باشد. او در مورد تعمید تقدسی که در ۱۹۹۷ یافته بودم، پرسشهای

بسیاری داشت. او با کنجکاوی چنین آغاز کرد: «سرجیو، من می‌دانم که تو چیزی شبیه به تعمد تقدس دریافت کرده‌ای، ولی می‌خواهم از تو چند پرسش الاهیاتی بکنم. زمینه یا سابقه این تعمد چیست؟»  
فهمیدم که او صداقت دارد، پس برایش شروع به تعریف تجربه‌ام کردم. از آنجایی که رشته اصلی او در دانشگاه تاریخ کلیسا بود، در ارتباط با تاریخ پرسشهایی مطرح کرد. «آیا در تاریخ کلیسا چنین مسئله‌ای سابقه داشته؟» با شور و حرارت به او پاسخ دادم: «آه بله!»

پرسید: «در کتاب مقدس چگونه در آنجا هم زمینه قبلی دارد؟»

گفتم: «بله وجود دارد.» از کلام خدا چند نمونه برایش آوردم. گفتگویی که قرار بود پنج دقیقه طول بکشد. ساعتها به درازا کشید. هنگامی که داشتم دوستم را به فرودگاه می‌بردم، از من پرسید: «می‌شود برای من دعا کنی؟ می‌خواهم همان آتش قدوسی را که تو یافتی، من هم بیابم.»

این شخص نخست خواسته بود مطمئن شود که این تجربه چیزی خارج از قاعده عملکرد خدا نیست. بعد آماده شد تا آن را دریافت کند. احتیاط او نشانه عقلش بود، نه بی‌ایمانی‌اش. اهل بیریه نیز مانند دوست من وقتی موعظه پولس رسول را شنیدند به خانه‌های خود رفته کتب مقدس را بررسی کردند تا «زمینه قبلی» گفته‌های پولس را بیابند (اعمال ۱۷:۱۱).

آدم احمق بدون مراجعه به پیشینه قبلی عمل می‌کند. شائول کار خودش را کرد. او بر طبق یک برنامه خودمحوارانه عمل نمود. امروز در کلیساها بسیاری هستند که در انزوا زندگی می‌کنند. آنان از هرگونه مشارکت و همکاری خودداری می‌نمایند و از هیچ کس هم اندرز و مشورت نمی‌گیرند. به عبارتی مثل تکاورها به صورت تکرو عمل می‌کنند.

شائول دوست نداشت تا امور آنگونه که خدا مقدر فرموده پیش بروند. به زور شرایط را طوری ترتیب داد که مردانش راهی جنگ شوند. من نیز سالها پیش از سر حماقت چنین کاری کرده‌ام. چندین سال پیش در جلسه هیئت مدیره سازمانی برای اخذ تصمیم در مورد خاصی به بحث و تبادل نظر نشسته بودیم. یکی از اعضای هیئت مدیره آقای دکتر پیتر واگنر بود، که در طی بحث، من با نقطه نظر وی سخت به مخالفت برخاستم. البته مخالفت کردن و نظر ناموافق داشتن اشکالی ندارد، ولی حالا که به گذشته نگاه می‌کنم، می‌فهمم که آن زمان چقدر احمق بودم.

در آنجا مردی حضور داشت با سالیان بسیار تجربه در کار خدمت و داشت در زمینه‌ای که در آن خبره بود سخن می‌گفت. آن وقت من که بودم؟ یک جوان که به تازگی از دانشکده الهیات فارغ التحصیل شده و سعی می‌کردم به او بفهمانم چگونه باید عمل کند. خدا را شکر می‌کنم، چرا که از آن زمان تاکنون خیلی رشد و بلوغ

یافته‌ام. اکنون دیگر یاد گرفته‌ام که با دقت بیشتری به حرفهای این مرد حکیم گوش بدهم و در طول تمام این سالها روابط بسیار گرم و مهرآمیزی با یکدیگر داشته‌ایم. باید خیلی مراقب باشیم که در انزوا زندگی کردن و اتکا به نفس زیادی باعث از هم گسیختن یگانگی و انسجام میان ما نشود. ما در نسلی زندگی می‌کنیم که همه دوست دارند به دور از اندرز نیکو زندگی کنند. می‌خواهند از آن برخوردار باشند ولی هرگز به سراغش نمی‌روند و وقتی که بیشترین احتیاج را به مشورت دارند آن را از یاد می‌برند.

یکی از رهبران مسیحی آمریکا پیشنهاد کرده که شورای ملی مسئولیت پذیری اخلاقی تشکیل شود. به پیشنهاد او بهتر است گروهی متشکل از یکصد تن از رهبران مسیحی گردهم آیند تا به طرح و بررسی روشهای راهبردی بپردازند که مسیحیان بتوانند از طریق آنها نسبت به همدیگر پاسخگو و مسئول باشند. به عقیده من هر کشوری نیاز به چنین شورایی دارد. لطمات و ضایعات اخلاقی بسیاری وجود دارد که هیچکدام مطابق میل و اراده خداوند نیست. کتاب مقدس نمی‌گوید که «از فردا دیگر یقیناً گناه نخواهید کرد.» بلکه می‌گوید: «گناه بر شما فرمان نخواهد راند» (رومیان ۱۴:۶). ما می‌توانیم در مسیر تشکیل و راه اندازی شبکه‌های مسئولیت پذیری اخلاقی یکدیگر را یاری دهیم.

بر اساس بسیاری از تازه‌ترین آمارهای ملی، آمار طلاق در میان اعضای کلیساها به اندازه آمار طلاق در میان کسانی است که پا به کلیسا نمی‌گذارند. یک چیز درست نیست. ما نیازمند کمک هستیم. لازم است موج تازه‌ای از تقدیس کلیسا را در برنگیرد. حماقت است که ما به دست خویش، خودمان را نابود کنیم. باید پاسخگو باشیم؛ دیگر نمی‌توانیم در انزوا کار کنیم.

شخص احمق مفهوم زمان‌بندی را درست درک نمی‌کند

هنگامی که تازه ازدواج کرده بودیم، من و همسر من کتی هر دو می‌خواستیم خدا را خدمت کنیم. من از خدا دید و رویا داشتم که به آرژانتین بروم و در آنجا یک مدرسه و یک پرورشگاه بسازم و برنامه مرکز پرورش رهبران مسیحی را نیز در آنجا راه‌اندازی نمایم. اگر امکان داشت، می‌خواستیم همه این کارها را در ظرف یک سال انجام دهیم. وقتی موضوع را با همسر دیندارم در میان گذاشتم، نگاهی به من کرد و گفت: «تو دیوانه‌ای!»

این حرف او چنان ضربه روحی به من وارد کرد که احساس کردم بنیان‌های زندگی زناشویی من به لرزه افتاده، پس در دعا به حضور خدا رفتم و به او گفتم: «خداوندا، من یک مسیحی انجیلی هستم و نمی‌توانم همسر را طلاق بدهم. اما او برای تحقق رویایی که تو به من دادی، همراهی نمی‌کند.» گریستم و دعا کردم؛ روزه گرفتم و منتظر ماندم. چیزی نگذشت که دریافتم هرچند دید و رویایی درست و از جانب خدا باشد، اما

ممکن است زمان تحقق آن هنوز فرا نرسیده باشد. برای تحقق اراده خدا، ما نه تنها نیاز به چراغ سبز از طرف او داریم که به سمت انجام اراده اش حرکت کنیم... بلکه در مورد زمان حرکت نیز نیازمند چراغ سبز او هستیم. باید زمان بندی راهبردی او را درک کنیم تا به طور کامل از او اطاعت نماییم.

بعد از مدتی کم کم همسرم در مورد رویای مزبور شروع به پرسیدن پرسشهایی کرد: «خوب، چه جور مدرسه ای می خواهی تأسیس کنی؟» کار پرورشگاه را چگونه می خواهی آغاز کنی؟» من هم رویاهایم را با او در میان گذاشتم. اندکی بعد او به من گفت: «شاید بتوانی در این کار موفق شوی!» و وقتی برای انجام اراده خدا راهی آرژانتین شدیم، کمک های روانی او به برپایی پرورشگاه، مدرسه و برنامه پرورش رهبران در آرژانتین بسیار کارساز واقع شد و تا به امروز خدمات نامبرده، با موفقیت ادامه دارند.

خدا را شکر می کنم که شتابزده عمل نکردم چون توانستم برای انجام رویایی که خدا به من داده بود، همسرم را «به کار بگیرم». مفهوم زمان بندی بخشی از تقدس (و البته موفقیت!) است.

مردی را به خاطر دارم که به پدرم گفت: «من دیگر حالا آمادگی کامل دارم که خودم شبان ارشد باشم. پس استقلال کلیسایم را به من بدهید.» ولی آن مرد آماده نبود. در ظرف یک سال او تمام زحماتی را که پدرم برای تأسیس آن کلیسا کشیده بود برباد داد.

پرورش حس ادراک زمان بندی الهی امری بسیار مهم است. نیاز مبرم ما آموختن پیروی از گاهشمار خداست. گاهی که کاسه صبر اعضای کلیسا از کندی یا تندی حرکت شبان کلیسا لبریز می شود. باید یاد بگیریم که در داخل کلیسا خودمان را با همدیگر هماهنگ کنیم، منتظر یکدیگر بمانیم و مثل اعضای یک بدن با هم کار کنیم. شاید خدا به شما عطایای روحانی بزرگی داده باشد. شاید به نظرتان همه جز خودتان آهسته حرکت می کنند. اما اگر بخواهید در کار خدمت از کلیسا-و از خدا- جلو بزنید، خطر نابودی خدمتتان را تهدید خواهد کرد. اگر تنها بدوید، امکان اینکه خارج از اراده خدا بدوید بیشتر می شود. باز گردید! بیداری روحانی که خدا در حال بخشیدنش به کلیسا است، با فروتنی، اتحاد، شکیبایی و احترام به هم خدمتی ها همراه می باشد. شاید یکی دو سال نخست ما بتوانیم تندتر از دیگران بدویم، اما اگر کندی حرکت دیگران را به باد انتقاد بگیریم و از کلیسا ببریم، دیر یا زود خودمان را در دردسر خواهیم انداخت. در اول سموئیل باب ۱۳ می بینیم که شائول روند وقایع را شتابانید. او مثل بچه ای که تی شرت مورد علاقه اش را از زیر توده لباسها بیرون می کشد، چون دیگر طاقت ندارد که لباسهایش را به ترتیب از بالا بردارد و ببوشد تا به تی شرت مورد نظرش برسد، باعث شد که همه آن توده روی سرش خراب شود. او با ناپختگی به فلسطینیان اعلان جنگ کرد و خودش پیامدهای عمل شتابزده اش را دید.

شائول برای جنگ هم زمان‌بندی کرونوس را از یاد برده بود و هم زمان‌بندی کایروس را. این یعنی حماقت محض. زمان‌بندی کرونوس همانی است که ما می‌توانیم با ساعت‌هایمان آن را اندازه بگیریم. زمان‌بندی کایروس همان زمان معهودی است که خدا به طور خاص مداخله می‌کند. گاهی ما هم ممکن است هر دو زمان‌بندی را گم کنیم. این امکان وجود دارد که در کلیسا، پیوند زناشویی یا خانواده‌مان، با هم راه رفتن را فراموش کنیم و در عین حال وقتی که خدا هم به دیدارمان می‌آید، آن را هم گم کنیم، چرا که نابسامانیم. برخی آدمها همیشه یا عقبند یا جلو، ولی هیچوقت با زمان خدا هماهنگ نیستند.

وقتی نه ساله بودم، یک روز بعدازظهر به این نتیجه رسیدم که آنقدر شناگر قابلی هستم که می‌توانم طول یک استخر بزرگ و عمیق را شنا کنم. به دوستانم گفتم: «تا به حال این کار را نکرده‌ام، ولی الان می‌خواهم برای نخستین بار انجامش دهم.» البته حرف من توجه آنها را جلب کرد و من از این موضوع لذت می‌بردم، حتی اگر به بهای از دست دادن جانم تمام می‌شد. اندکی غرور هم در این کار دخیل بود. بهر حال دست به کاری زدم که انجامش تنها از پسرهای بزرگتر برمی‌آمد. هنوز چند متری از لبه استخر دور نشده بودم که دیدم دیگر نمی‌توانم جلوتر بروم. مطمئنم که اگر نجات غریقها به دادم نمی‌رسیدند، حتماً غرق می‌شدم. آنها مرا از استخر بیرون کشیدند و با فشار آب را از معده‌ام خارج کردند و جانم را نجات دادند.

امروزه بسیاری از رهبران کلیساها با همین شتابزدگی احمقانه عمل می‌کنند. این یک هشدار برای بدن مسیح است. مادامی که در مسیر عقل و اتحاد گام برنذاریم، حتی بیداری روحانی هم دردمان را درمان نخواهد کرد. هنگامی که قوت خدا ظاهر می‌شود، باید روابط، اتحاد و پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری در میان ما جا افتاده باشد. باید از پیش تورهای خود را تعمیر کرده باشیم. باید دل‌هایمان آماده شده باشد.

بخشی از مسئولیت ما در قبال تقدس، مسئولیت در قبال بدن مسیح است. وقتی تعمید آتش پا به زندگی من گذارد، یکی از نخستین تغییراتی که در من به وجود آورد، ایجاد محبت شدید نسبت به بدن مسیح بود؛ محبتی که همه فرقه‌ها را در برمی‌گرفت. این محبت نمی‌گذارد که من با شتاب از بدن مسیح - و از خدا - جلو بزنم و ادارم می‌سازد وقت و تلاشم را حتی اگر شده نیمه کاره متوقف کنم تا با دیگران همگام و هماهنگ شوم.

شخص احمق نمی‌داند که چطور باید حد و حدود خود را بشناسد

شائول از انتظار کشیدن خسته شده بود. وقتی سموئیل از او پرسید: «چه کردی؟» شائول در پاسخ گفت: «خویشتن را مجبور ساخته، قربانی سوختنی را گذرانیدم.» (اول سموئیل ۱۳:۱۲). معنای حرف او این بود: «متأسفم، شبان عزیز، نتوانستم منتظر بمانم.»

سموئیل را خدا به عنوان نبی و کاهن منصوب کرده بود. شائول هم پادشاه برگزیده بود. اما شائول پا را از حدودی که خدا برایش تعیین کرده بود فراتر گذاشت. یک روح فردگرایی قوی بر او حاکم بود که این روح به خودی خود و ضرورتاً بد نیست، ولی همین روح نگذاشت که شائول منتظر زمان مناسب بنشیند. پس پا را از گلیم خود درازتر کرد و از چارچوب دعوتی که داشت خارج شد. وی عملاً به این نتیجه رسیده بود که می‌تواند خودش کار نبی را انجام دهد.

پادشاه دیگری که از حدود و چارچوب خود خارج شد، آسا بود. او که دغدغه بستن پیمان صلح با بنهدد، پادشاه بت پرست ارام را داشت، هر چه طلا و نقره در خزانه معبد خداوند موجود بود برداشته به عنوان هدیه صلح پیشکش پادشاه ارام نمود. او پیروزیهای متعددی به دست آورد، ولی نهایتاً پیامدهای عمل احمقانه خود را متحمل گردید. خدا حنانی را بی را به نزدش فرستاد تا با این سخنان وی را توبیخ کند:

چونکه تو بر پادشاه ارام توکل نمودی و بر یهوه خدای خود توکل ننمودی، از این جهت لشگر پادشاه ارام از دست تو رهایی یافت... زیرا که چشمان خداوند در تمام جهان تردد می‌کند تا قوت خویش را برآنانی که دل ایشان با او کامل است، نمایان سازد. تو در اینکار احمقانه رفتار نمودی، لهذا از این به بعد در جنگها گرفتار خواهی شد. (دوم تواریخ 169:7؛ تأکید از نگارنده است)

یکی از رموز حفظ آتش خدا در زندگیمان این است که پا را از حدود دعوتی که داریم فراتر نگذاریم. در انجام کارهایی که خداوند برای خدمت به شما داده، جانب فروتنی را همیشه نگه دارید. بعضی‌ها هیچوقت یاد نمی‌گیرند که بدون دست زدن به صندوق عهد، آن را حمل نمایند. لمس کردن صندوق عهد خدا پیامدهای هولناکی در بردارد.

آدمهای احمق اغلب واقعیت را نادیده می‌گیرند

شائول یقین داشت که با آغاز کردن جنگ با دشمنانش، در نام خداوند عمل می‌کند. ولی او هیچ وقتی را صرف محاسبه نفرات و امکانات دشمن و تعداد ارباب‌هایش نکرد. کتاب مقدس می‌گوید که آنها سی هزار ارباب و شش هزار سوار داشتند. هنگامی که شائول یورش دشمن به سویش را مشاهده کرد، هراسان شد. داشتن ایمان برای رویارویی با دشمن یک چیز است و داشتن این پیش فرض غلط که برای شکست دادن دشمن توانایی کافی داریم چیزی دیگر. گاهی این تهور انسانی خودماست که به شکست می‌انجامد. شائول واقعیتها را نمی‌دید؛ او اصلاً از واقعیت خبر نداشت.

شگفت‌آور است که چگونه گناه می‌تواند چشم آدمها را کور کند و آنها را به نتایج بسیار بدی برساند. مردی را می‌شناختم که تصمیم به جدایی از همسرش گرفته بود. او حتی ادعا می‌کرد که خدا به وی گفته که این کار را بکند و در مدت متارکه هم هیچ نفقه‌ای به زنش نپردازد.

البته برای فهمیدن این مطلب که مرد مزبور از خدا چیزی نشنیده بود، لازم نیست که آدم حتماً یک مسیحی بالغ باشد. خداوند هرگز به کسی نمی‌گوید که زنت را طلاق بده و حمایت مالی خودت را هم از وی دریغ کن! ولی گناه این مرد باعث شده بود که در وضعیت اسفناک روگردانی از واقعیت قرار بگیرد.

در دادگاه، قاضی حتی به این مرد گفت: «تو باید نفقه را بپردازی، والا به دردرس خواهی افتاد.» اما او پافشاری کرد که یقین دارد صدای خدا را شنیده. او حتی ادعا کرد که این «یک مورد استثنایی» است، اگر چه ناقض کلام خدا می‌باشد. با این حال چند روز بعد با خبر شدیم که او را به زندان انداخته‌اند. واقعیت سیلی محکمی به صورت او نواخت و خوشبختانه حکم دادگاه وی را به سر عقل آورد.

حماقت و نادیده گرفتن واقعیت بهایی دارد که احمق باید آن را بپردازد. شائول نه تنها اندازه سپاه دشمن بلکه توان نظامی اندک خود را نادیده گرفت. در اول سموئیل ۲۲:۱۳ می‌خوانیم که شائول افراد خود را بدون اینکه سلاح مناسب نبرد داشته باشند، به جنگ دشمن قوی و تا دندان مسلح برد. کلام خدا چنین می‌گوید: «در روز جنگ، شمشیر و نیزه در دست تمامی قومی که با شائول و یوناتان بودند، یافت نشد، اما نزد شائول و پسرش یوناتان بود.» به همین ترتیب، بسیاری از شبانان هستند که می‌گویند در کلیساهای خود خواهان بیداری هستند، ولی کوچکترین وقتی را صرف تجهیز خود و اعضایشان (به ویژه رهبران کلیدی کلیسا) با سلاحهای ضروری برای نبرد، نمی‌کنند. اینان مثل شائول هستند و کلیساییشان همچون لشگریان شائول- تجهیز نشده و ناآماده.

شخص احمق اندوخته‌های خود را به هدر می‌دهد

کتاب مقدس در امثال ۲۰:۲۱ می‌فرماید: «در منزل حکیمان خزانه مرغوب و روغن است، اما مرد احمق آنها را تلف می‌کند.» این آیه به طور خاص با فرهنگ ما (غربی‌ها-م.) که تا خرخره در بدهی فرو رفته‌ایم، تناسب دارد. ما در ایامی بسر می‌بریم که هر چه بیشتر به سمت بدهی و قسط و وام رانده می‌شویم و دیگر مصرف نکردن برایمان کاری بسیار مشکل شده است.

یکبار که در کلیسایی در جنوب آرژانتین موعظه می‌کردم، اعضایش در آخر جلسه کارتهای اعتباری خود را جلوی محراب آوردند. شبان کلیسا به من گفت که روح القدس در کلیسایشان جنبشی جدید آغاز کرده است.

بسیاری از اعضای آن کلیسا به واسطه کارتهای اعتباری گرفتار بدهی شده بودند، چون وجود کارت اعتباری بی‌اختیار آنها را به خرید تشویق می‌کرد. اگر کارت داشتند، پس ناگزیر باید از آن استفاده می‌کردند. بدهی آنان چنان سنگین شده بود که ابتدا نمی‌توانستند از کار خدا حمایت کند و بعد در نهایت حتی از عهده تأمین مخارج خانواده نیز بر نمی‌آمدند. اما شهادت پشت شهادت شنیدم که از وقتی کارت اعتباری را کنار گذاشته‌اند، روابط زناشویی شفا یافته و مستحکم‌تر شده، خریدهای اضافی از فهرست نیازها حذف شده و بدهی‌های اعضا پرداخت و بحرانهای مالی رفع گردیده است.

برخی از صاحب‌نظران امور زناشویی گفته‌اند که موضوع اصلی بگومگوها در خانه، مادیات است. ما در روزهایی زندگی می‌کنیم که برای انتخاب اینکه چه بخریم یا چه نخریم، دستمان باز است. مصرف‌گرایی تبدیل به یک بیماری شده. وقتی متوجه این مطلب می‌شوید که خودتان چنان گرفتارش شده‌اید که حتی قادر نیستید ده یکتان را به کلیسا بدهید. ما مثل آن مرد احمقی هستیم که هر چه دارد تلف می‌کند.

جان وسلی به پیروانش آموخته بود که پیش از خرید هر چیز، اول دعا کنند. من حکمت او را در فلسفه مالی می‌ستایم که می‌گفت: «تا جایی که می‌توانید پول در بیاورید، تا جایی که می‌توانید پس‌انداز کنید و تا جایی که می‌توانید ببخشید.» در مقطعی از زندگی وسلی، خداوند چنان برکتی به مالش داده بود که می‌توانست با ده در صد درآمدش گذران کند و ۹۰ درصد بقیه را صرف کار خداوند نماید.

من از موضع برتر و مقدس‌تر با شما سخن نمی‌گویم. در کمال فروتنی می‌خواهم عرض کنم که این جزیی از تقدسی است که خدا از شما می‌خواهد به میان خانواده‌هایتان بیاورید. درستی در امور مالی بخشی از مقدس بودن را تشکیل می‌دهد. بعضی‌ها عقیده دارند که چون افراد اخلاقی هستند، پس مقدسند. تقدس چیزی فراتر از اخلاق نیک داشتن است. تقدس یعنی اینکه در برابر دیدگان غیرمسیحیان شهادت نیکویی از خود ارائه دهیم تا آنان جلب مسیح شوند.

اگر تقدس ما تمام جنبه‌های زندگی‌مان را دربرنگیرد، پس ما مقدس نیستیم! ممکن است بعضی‌ها فکر کنند که «تقریباً» مقدس هستند. اما ۹۸ درصد تقدس کافی نیست. لازم است که همه ما تقدس عیسی مسیح، بره بی‌گناه خدا را دریابیم. لازم است تقدس را وارد حسابهای جاری، امور مالی، پیوندهای زناشویی، روابط، فیلمهایی که می‌بینیم و خلاصه همه ابعاد زندگی‌مان کنیم.

کلیسایی که چنین تقدسی را دریابد، هرگز با چیز دیگری متوقف نخواهد شد. هیچ دیوی در دوزخ پیدا نمی‌شود که بتواند جلوی یک کلیسای کاملاً وقف شده به تقدس عیسی مسیح را بگیرد. دلیل تأخیر بیداری

روحانی، تأخیر ما در اطاعت است. اگر آماده اطاعت باشیم، خداوند قادر مطلق به ما قدرت خواهد بخشید تا هدایت یک بیداری روحانی را در میان قوم و ملتمان در دست بگیریم.

شخص احمق پایان خوشی نخواهد داشت

در گیاهان هورمونی وجود دارد که باعث رشد آنها می‌شود. گاهی این هورمون در گیاه بیش از اندازه لازم تولید می‌شود. در چنین شرایطی ساقه‌ها و برگ‌هایش پیش از آنکه سیستم ریشه گیاه رشد کافی بکند، رشد می‌کنند. در نتیجه نهال مزبور گل نخواهد کرد و معمولاً چنین گیاهی پیش از مرحله بلوغ خشک خواهد شد. مثالی که زدم به یک اعتبار بازتاب حماقت در درون کلیسا است. مراقب این بیماری در حیطه روحانی باشید. یک کلیسا یا خدمت به خصوص، می‌تواند شبیه گیاه زیبایی باشد که باید در زمان مناسب به بار بنشیند، ولی هورمون روحانی حماقت موجب می‌شود که نهال نوپا با آفت حماقت رشد کند. در نتیجه کلیسا خیلی سریع رشد می‌کند ولی چون ریشه‌هایش بالغ نشده‌اند، خدمت یا کلیسای مذکور پیش از بلوغ می‌میرد.

اول کار که کلیسا رشد می‌کند، خیلی‌ها خادم مسئول آن را مورد تمجید قرار می‌دهند. «وای، او واقعاً باید شخص مسح شده‌ای باشد. نگاه کن کلیسایش با چه سرعتی رشد می‌کند!» اما نباید فریب رشد سریع را خورد. آنچه شایان توجه است این مطلب است که آیا؛ کک = کلیسای مزبور بنیان مستحکمی دارد که قادر به نگهداشتن این رشد باشد یا خیر.

شمشون، سلیمان و شائول همگی پیش از رسیدن به بلوغ روحانی مردند. بسیاری از خدمات روحانی خیلی سریع گل می‌کنند ولی اندکی بعد، پیش از آنکه به بلوغ برسند، می‌میرند. مسیحیان نونهالی وجود دارند که می‌گویند: «خدا مرا مسح کرده. به واسطه فلان نبوت یا مشورت دوستان، من یقین داشتم در خدمتم موفق خواهم شد، اما چنین روی نداد.»

نگذارید آفت حماقت بر شما و خدمتتان تأثیر بگذارد. نگذارید مجبورتان کند که حتی پیش از رشد ریشه‌ها، میوه بیاورید. در مورد دعوتی که دارید خویشتن را با اراده خدا- و زمانبندی او- هم راستا کنید. در حضور خداوند خود را فروتن ساخته منتظر حکمت او بمانید تا آنچه را باید بدانید به شما بیاموزاند.

دوست عزیزی را به یاد دارم که در دوره تحصیل در مدرسه کتاب مقدس در آرژانتین رفیق من بود. در سال نخست تحصیل همه ما خام و بی‌تجربه بودیم. فکر می‌کردیم که حالا کمی حماقت قابل قبول است. اما از همان زمان شروع به رشد و بلوغ کردیم و تجربه اندوختیم.

با این وجود، دوستم هیچ عوض نشد. در طی سال دوم تحصیل هم همان بی‌مایگی و سبک مغزی‌ها را از خود نشان می‌داد. سال سوم هم به همین ترتیب سپری شد؛ او هنوز بالغ نشده بود. از آنجایی که او از خدا عطایای زیادی گرفته بود و برای خدمت مسح داشت، من هنوز فکر می‌کردم که در خدمت خود موفق خواهد شد. اما امروز او حتی در کار خدمت هم نیست. زندگی او به معنای واقعی یک فاجعه است. او شخص فرومایه‌ای نبود. از نظر اخلاقی هم فاسد نبود؛ او تنها فردی احمق بود، که از آموختن و رشد کردن امتناع می‌ورزید. خدا برای مدتی او را تحت پوشش و برکت خود قرار داد. ولی پس از مدتی، همه چیز تمام شد.

#### نشانه‌های حماقت

اگر دوست دارید در مسیر تقدس حقیقی کتاب مقدسی گام بردارید، باید راه رفتن در جاده حکمت را برگزینید. نمونه‌های امروزی حماقت همان‌های هستند که در زندگی شائول پادشاه بدانها برخوردیم که در اینجا به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم.

ماندن در خدمت، حتی به بهای از دست دادن جان. برخی خادمان شکست اخلاقی را تجربه می‌کنند، با این وجود حاضر نمی‌شوند به تدابیر انضباطی گردن بنهند و فرایند احیا را بگذرانند. آنها کماکان و مثل شرایط عادی به خدمت خویش ادامه می‌دهند. حکمت ایشان را به اعتراف گناهان و طلب احیا فرا می‌خواند، ولی غرورشان به آنها اجازه انجام چنین کاری را نمی‌دهد.

پرداختن به رشد کلیسای محلی و از یاد بردن شهر خود. چسبیدن به رشد کلیسای محلی، به بهای قربانی کردن رویایی بزرگتر یعنی مشارکت با کلیساهای محلی دیگر برای نجات کل شهر، یک دلمشغولی نابخردانه است. عقل ما را فرا می‌خواند که برنامه‌های شخصی و فرقه‌ای خود را کنار بگذاریم و در مسیر اتحاد کتاب مقدسی گام برداریم و هم به فکر کلیسای محلی خود باشیم و هم شهرمان.

جنگیدن با کسان دیگری که آنها هم جزیی از پادشاهی خدا هستند. به این عمل در هنگام جنگ می‌گویند: «آتش گشودن به روی نیروهای خودی». برخی از خادمان بدون اینکه دلیل موجهی داشته باشند، به فرقه‌ها و جنبش‌های مسیحی دیگر حمله می‌کنند. این حمله‌ها گاه از غرور، حسد و کینه سرچشمه می‌گیرد. شخصی حکیم گفته: «آنچه را که خدا برکت داده، شما مورد انتقاد قرار ندهید.» به خاطر داشته باشید که کلام

به ما می‌گوید که تقاص هر کلمه احمقانه‌ای که بر زبان آوریم، پس خواهیم داد. چقدر احمقانه و کودکانه است، بگو مگوها و نزاعهایی که می‌کنیم، آن هم بر سر موضوعات کوچکی که هرگز باعث جدایی ما نمی‌شوند.

خودداری از رها کردن خادم کلیسایی محلی برای انجام خدمتی دیگر، به دلیل آنکه به وجود آن شخص در خدمت خود نیازمندید. این کار معمولاً نشانه جاه‌طلبی احمقانه است. رهبری که در چنین روح خودخواهی به سر می‌برد، هرگز برکت کامل الاهی را تجربه نخواهد کرد.

بازگشت به عادات کهنه مذهبی. فرقه‌های مسیحی زیادی هستند که ابتدا در پی اتحاد و رابطه با روح‌القدس هستند، ولی پس از مدتی در اثر ترس یا اشتباه رهبرانشان جنبش جدید خود را منحرف ساخته به آداب و عادات قبلی بازگشت می‌کنند. این بازگشت بیداری روحانی را بی‌اعتبار می‌سازد و پیشبرد پادشاهی خدا را کند می‌نماید. عقل حکم می‌کند که استراتژی‌های بی‌ثمر را که دیگر ارتباطی به نسل ما پیدا نمی‌کنند، رها کنیم. من اخیراً از یکی از شهرهای آسیایی دیداری دوباره به عمل آوردم و در این دیدار سراغ رهبرانی را گرفتم که از پیش می‌شناختم. در سفر پیش شاهد بودم که با حرکتی که خدا در میانشان آغاز کرده بود، چه پیشرفتهایی کرده‌اند، ولی این بار به من گفتند که «تحت فشارهای فرقه‌ای» به شکل گذشته خود بازگشته‌اند. حالا ایشان حتی از پیش از حرکت خدا در میانشان، بسته‌تر شده‌اند.

دچار توهم شدن در این باره که شخص خودش را صاحب دعوتی بپندارد که ندارد. هر کسی این دعوت را ندارد که بیل برایت یا مارتین لوترکینگ شود. از خدا بخواهید شما را در همان چیزی که دعوتان کرده متمرکز نگه دارد. از خدا بخواهید درونتان را از هر خودپسندی و غرور روحانی خالی کند.

رهبری که به دلیل غفلت و بی‌مسئولیتی قادر به رهبری نیست. این مثل معروف که می‌گوید: «می‌توانی اسب را تا لب آب برانی ولی نمی‌توانی مجبور به نوشیدنش کنی» از لحاظ روحانی نیز حایز اهمیت است. شاید خدا شما را خوانده تا کلیسای خودتان را بیا؛

کک: موفقیت هر چه تمامتر به سوی پادشاهی خدا هدایت کنید ولی اگر این دعوت را نادیده بگیرید و ترجیح بدهید دنبال امیال و برنامه‌های خود بروید و در مورد مسئولیتهای رهبری که خدا شما را برای

انجامش خوانده غفلت کنید، در کار رهبری شکست خواهید خورد. تنها به این دلیل که رهبری وظیفه‌ای سنگین است، از ادامه کار انصراف ندهید.

زیستن در خدمت انزوا طلبانه. همه ما به پدر، مرشد و دوست نیازمندیم. اگر کسی را نداشته باشید که در کنارتان بایستد، بسیار آسیب‌پذیر خواهید بود. خدا ما را درون یک بدن قرار داده است، و از ما خواسته که نسبت به یکدیگر مسئول و پاسخگو باشیم. خودتان را از کسانی که می‌توانند «پدر» یا «مرشد» شما باشند و برای رسیدن‌تان به بلوغ روحانی کمک‌تان کنند، جدا نسازید. اگر تنها باشید، در حماقت بسر می‌برید.

عطایای روح را در اولویت نخست قرار دادن و ثمره روح را نادیده گرفتن. بعضی مسیحیان معتقدند عطایای روح که علنی و قابل رویت هستند از ثمره روح که درونی و غیرقابل رویت است اهمیت بیشتری دارند. «زندگی پرصدا و سنجی پرهیاو» نباشید (اول قرنیتان ۱۳:۱). آن صفات و خصایل رهبری را که ثمره روح در اختیاران می‌گذارد، در خود پرورش بدهید. ارجح دانستن عطا بر شخصیت مساوی است با شکست و نومیدی.

#### شاهراه تقدس

کتاب مقدس می‌گوید که شاهراه تقدسی وجود دارد که پارسایان در آن گام برمی‌دارند، ولی «نجسان از آن عبور نخواهند کرد» (اشعیا ۳۵:۸). روح القدس آنانی را که تن به حماقت داده‌اند دعوت به توبه و مصالحه با خدا می‌کند و او می‌خواهد کل کلیسا حکمت الاهی را با آغوش باز بپذیرد. من در زندگی خودم یاد گرفته‌ام که خدا کارهای احمقانه مرا برکت نخواهد داد.

در جلسه‌ای بزرگ هنگام دعوت از مردم برای جلو آمدن و سپردن خویش به خداوند، در رویا زن جوانی را دیدم که سعی دارد خودش را بکشد. برای حضار این رویا را تعریف کردم و حتی نام سلاحی را که زن جوان قرار بود با آن خودش را بکشد به زبان آوردم. حرفهایم که تمام شد، زن جوانی جلوی میز آمد و گفت: «آن زن من هستم، تصمیم گرفته بودم در همین هفته با نقشه‌ای که کشیده بودم خودم را بکشم.» او در شرف انجام کاری احمقانه بود ولی خدای متعال برای او نقشه‌ای دیگر در نظر گرفته بود.

شاید شما هم در دل خود به طلاق فکر می‌کنید. شاید با خود می‌گویید: «همسر من زن خوبی است، ولی من عاشق کس دیگری شده‌ام.» این حماقت است- و می‌تواند زندگیتان را نابود سازد. اگر درصدد انجام عمل احمقانه‌ای هستید، از خدا نگریزید. دعای توبه کنید و خویش‌تان را به او تسلیم نمایید.

شاید عمل احمقانه شما، مورد انتقاد قرار دادن آن چیزی است که خدا برکتش داده. آیا روح انتقاد دارید؟ آیا عادت دارید که همیشه اشتباهات دیگران را ببینید؟ اگر چنین است امروز به حضور خداوند آمده توبه کنید. کلیسا به خاطر نفاق میان قوم خدا در رنج و عذاب است. انتقاد کردن باعث بنای ما نمی‌شود. انتقاد کردن حماقت است. البته باید نصیحت و توصیه کرد و جلوی اقدامات اشتباه را گرفت ولی این کار باید مطابق متی باب ۱۸ یعنی رو در رو و با کلام راستی همراه با محبت انجام شود.

اگر می‌بینید چاره‌ای جز سقط جنینی که در رحمتان رشد می‌کند، ندارید به حضور خداوند بیایید. او به شما مشورت خوبی خواهد داد.

آیا نسبت به نوجوان عاصی خود احساس خشم شدید می‌کنید، به حدی که می‌خواهید مثل خودش و با جیغ و فریاد و عصبانیت واکنش نشان دهید؟ خشمتان را به حضور خداوند بیاورید و از او بخواهید با ثمره محبت لبریزتان سازد تا بتوانید با محبت واکنش نشان دهید.

اگر مرد یا زن خوش قول و پایبند به حرف خود نیستید، اگر وعده خیلی چیزها را داده‌اید ولی به هیچکدام عمل نکرده‌اید، امروز به حضور خداوند بیایید. من هم در چنین شرایطی بوده‌ام. گاهی قولهای ما خیلی سطحی‌اند. من آموخته‌ام که وقتی دیگران نمی‌توانند به حرفهای ما اعتماد کنند، این نشانه ضعف ما نیست، بلکه نشانه گناه ماست. من بارها توبه کرده و از خدا خواسته‌ام مرا ببخشاید. من دوست دارم بلی‌ام، بلی و نه‌ام، نه باشد. می‌خواهم حرفم، حرف باشد. هشدار می‌دهم که کلام خدا در افسسیان ۱۷:۵ به ما می‌دهد، به گوش جان بشنویم: «پس نادان نباشید، بلکه دریابید که خواست خداوند چیست.» اگر در دام حماقت افتاده‌اید و این منجر به بروز گناه در زندگیتان شده، برای اجتناب از آن در آینده، سه گام زیر را بردارید:

۱- متوجه باشید که ریشه حماقت، ترس از انسان است. اگر بیش از آنکه نگران باشید که خدا در موردتان چه فکر می‌کند، در این اندیشه باشید که مردم چه فکری راجع به شما می‌کنند، گزینشی احمقانه کرده‌اید. یاد بگیرید که فقط ترس خداوند را در خود جای دهید.

۲- حماقت را گناه دانسته از آن توبه کنید. از خداوند بخواهید شما را با علم به اراده‌اش پراسازد. هر روزه فکرتان را به حکمت کلام خدا آغشته کنید. حماقت یک ضعف نیست بلکه گناه است.

۳- اولویت را به عقل بدهید. کتاب امثال حکمت خدایی را «ارزشمندتر از یاقوت» می‌داند. تا می‌توانید آن را ببیند و بدهید. حکمت را هر جاست بیابید و بیشترین ارزش را به آن بدهید.

## دعای توبه

پدر، من به اعمال و افکار احمقانه خود اعتراف می‌کنم و حقیقتاً توبه می‌نمایم. دعا می‌کنم حماقت منجر به فاجعه نشود. مرا ببخشا و پاک بساز. اما اگر باید با پیامدهای کارهای احمقانه خود روبرو شوم، دعا می‌کنم که شجاعت لازم برای رویارویی با آنها را به همراه فروتنی به من عطا کنی. ای روح القدس، می‌خواهم بیشتر بیاموزم. اشتیاق به حکمت و انزجار نسبت به حماقت را در من برافروز. خداوندا، تو حکمت من هستی. یاریم ده تا در زندگی روزمره‌ام شخصی حکیم باشم. سرتاسر وجودم را تقدیس نما. به نام عیسی، آمین.

## فصل هشتم

### گناه داود: ناکامی در تعیین حد و مرز

با خودم گفتم فقط یک برش پیتزا می‌خورم و بعد به گیت (gate) مورد نظری که قرار است از آنجا سوار هواپیما شوم، می‌روم. با سرعت پیتزایم را تمام کردم و به طرف گیت به راه افتادم. اما وقتی رسیدم فهمیدم که هواپیما لحظاتی پیش فرودگاه را به مقصد مورد نظرش ترک کرده است. به اعتراض خطاب به کارکنان خط هوایی مزبور گفتم: «ولی هنوز زمان پرواز فرا نرسیده است!»

به من گفتند که: «هواپیما این امکان را یافت که چند دقیقه زودتر از برنامه زمانی اعلام شده پرواز کند. ما هم چند بار در بلندگوها اعلان کردیم که مسافران پرواز مورد نظر در کنار گیت بمانند تا لحظه دقیق سوار شدن را متوجه شوند.»

راستش را بخواهید، من هم این اعلان را شنیده، ولی آن را جدی نگرفته بودم. هنگامی که برای خوردن یک برش پیتزا از گیت دور می‌شدم، «انتظار گرفتن بهترین نتیجه» را هم داشتم. آن روز بعد از ظهر در حالی که ساعتها در فرودگاه دالاس قدم می‌زدم، با خودم عهد کردم که دیگر این کار را تکرار نکنم. در حیطة روحانی هم خیلی‌ها هستند که «انتظار گرفتن بهترین نتیجه» را دارند. اما بدترین نصیبتان می‌شود، چرا که نتوانسته‌اند در زندگی برای خود حد و مرز تعیین کنند. اگر می‌خواهیم در زندگی از نظر روحانی و اخلاقی کامیاب شویم، باید یاد بگیریم که در محدوده و چهارچوب مورد پسند خدا زندگی کنیم.

این فصل از کتاب هشدار است خطاب به مسیحیانی که هنوز یاد نگرفته‌اند یک زندگی مسیحی هوشیار داشته باشند. این واقعیت که شما قادر به دیدن وسوسه‌ای که بر سر راهتان قرار گرفته، نیستید، از نظر خدا توجیه مناسبی نیست. او از ما می‌خواهد که هوشیار باشیم.

وقتی شخص متوجه گناه ناکامی در تعیین حدود می‌شود- و از آن اجتناب می‌ورزد- مسئولیت زندگیش را خودش به عهده گرفته دیگر عنان اختیار خود را به گناهی که پیرامونش در کمین نشسته نخواهد سپرد.

بسیاری بر این عقیده هستند که بزرگترین اشتباه داود این بود که مرتکب گناه زنا شد، ولی به عقیده من بزرگترین اشتباه او طمع بود. داود خیلی چیزها داشت، با این وجود انگار هر آنچه دارد برایش کافی نیست. هوس و خواهش نامحدود سلامت نفس را طور دیگری به مخاطره می‌افکند. مشکل اخلاقی تنها معلول قابل رویت است، آنچه اهمیت دارد، علت نادیدنی یعنی طمع است. داود پیش از آنکه به خاطر شکست اخلاقی‌اش

مواخذه شود، به خاطر طمع‌ورزی‌اش مورد نکوهش قرار گرفت. کلام خدا همیشه روی گناه ریشه‌ای انگشت می‌گذارد. عمل اشتباه را می‌شکافد و وارد ژرفا شده انگیزه‌های بدی را که در پس رفتار نکوهیده پنهان شده‌اند، رو می‌کند.

زیرا کلام خدا زنده و مؤثر است و برنده‌تر از هر شمشیر دو دم، و چنان نافذ که نفس و روح، و مفاصل و مغز استخوان را نیز جدا می‌کند، و سنجشگر افکار و نیت‌های دل است. (عبرانیان ۴:۱۲)

طمع را چنین تعریف کرده‌اند: «میل شدید به چیزی که انسان نباید آن را داشته باشد.» طمع هنگامی روی می‌دهد که ما از مرز قناعت تجاوز می‌کنیم. غالب اوقات متوجه نیستیم که طمع گناه کوچکی نیست. طمع یکی از گناهیانی است که باعث عدم پیوستگی در اجتماع می‌شود. «طمع مَورز» یکی از محدوده‌هایی است که خداوند برای حفظ نظم اجتماعی و تمدن قرار داده است. اکثر جنایاتی که در خیابانهای شهرهای ما به وقوع می‌پیوندد، ثمره طمع و فزون‌خواهی ما انسانها است. آزمندی باعث شده که میلیونها انسان برده مال و ثروت شوند. کتاب مقدس به ما می‌گوید که پولدوستی (شکل دیگر طمع) ریشه همه بدی‌هاست (اول تیموتاؤس ۶:۱۰).

زمین حاصلخیز یک دل آزمند

عیسی هوسها و امیال یک دل آزمند را به کثافت درونی تشبیه کرده است. وی خطاب به رهبران مذهبی زمان خود که از انجام گناهان اصطلاحاً قابل مشاهده پرهیز می‌کردند، ایشان را به خاطر آنچه که در دل‌هایشان مخفی کرده بودند نکوهش می‌کند:

وای بر شما ای علمای دین و فریسیان ریاکار! شما بیرون پیاله و بشقاب را پاک می‌کنید، اما درون آن مملو از آز و ناپرهیزی است. ای فریسی کور، نخست درون پیاله و بشقاب را پاک کن که بیرونش نیز پاک خواهد شد. (متی ۲۶-۲۵:۱۳)

گناهان روح، گناهان نفس و گناهان جسم همه پیامدهایی به همراه دارند. گناهان روح پیشران همه گناهان دیگر است؛ گناهیانی چون طمع و غرور. این گناهان که اغلب نادیدنی هستند، در گوشه‌ای در درون دل انسان کمین می‌کنند و در موقع مناسب همه وجود انسان را با بیماری عفونی کثیف خود آلوده می‌سازند. نخستین گام

برای پاک شدن از این کثافت گناه، عوض شدن دل است- «نخست درون پیاله را پاک کن» به مجردی که درون پاک شد، بیرون هم به طور طبیعی پاک خواهد شد.

امروزه فروشگاههای زیادی وجود دارند که بیست و چهار ساعت شبانهروز و هفت روز هفته باز هستند. زندگی مدرن، به ویژه در شهر چنین ایجاب می کند که فروشگاههای شبانهروزی همیشه در دسترس باشند. در برخی حرفهها هزینه نگهداری، نظافت و سازماندهی در شرایط بیست و چهار ساعته خیلی کمتر از مواقعی است که کار را چند ساعتی از شبانهروز تعطیل کنند؛ علاوه به این دردسرش هم کمتر است.

خود ما در شهری که در آن زندگی می کنیم چند فروشگاه شبانهروزی می شناسیم و می دانیم که دیر یا زود گذرمان به آنها؛ کک ۷ خواهد افتاد. کتی، همسرم خرید کردن در ساعات پایانی شب، هنگامی که بچهها به رختخواب رفته اند را راحتتر و لذتبخش تر می داند، چون دیگر اضطراب زودتر به خانه برگشتن را ندارد. در شب اودقت کافی دارد تا با خاطر آسوده و بدون شتاب، ساعتها به خرید کردن بپردازد.

روح القدس هم دنبال کسانی می گردد که بیست و چهار ساعت شبانهروز و هفت روز هفته، بدون تعطیلی در دسترسش باشند و همواره در قلبهایشان به روی او باز باشد تا در هر لحظه که خواست کار تقدیس دلها را در آنها انجام دهد. اینان افرادی هستند که خواه در حال کار کردن باشند و خواه در حال استراحت، خواه در حال دویدن و خواه در حال ایستادن پیوسته در حضور او هستند و چراغ دلهایشان در هیچ لحظه از شبانهروز خاموش نمی شود. همیشه پاکند و همیشه در حال پاکسازی خویشند. چنین اشخاصی هستند که جهان را برای مسیح فتح خواهند کرد!

آیا می خواهید یک مسیحی پر از روح ۲۴/۷ (بیست و چهار ساعت شبانهروز/ هفت روز هفته) باشید؟ برای این کار باید یاد بگیرید که از پنج اشتباهی که داود در زندگیش مرتکب شد، بپرهیزید.

گامهای داود به سوی یک فاجعه

طمعی که در دل داود لانه کرده بود و شاید در آن موقع اعتنای چندانی هم به آن نمی کرد، باعث شد که چند گام اشتباه در زندگی بردارد.

۱- در خانه ماندن به هنگام جنگ

و واقع شد بعد از انقضای سال، هنگام بیرون رفتن پادشاهان که داود، یوآب را با بندگان خویش و تمامی اسرائیل فرستاد، و ایشان بنی عمون را خراب کرده، ربه را محاصره نمودند، اما داود در اورشلیم ماند (دوم سموئیل ۱:۱۱).

در کتاب جامعه آمده که «وقتی برای جنگ و وقتی برای صلح» هست (جامعه ۸:۳). داود در زمان جنگ به سر می‌برد. اما او به پیروزیهای گذشته و به سپاهش توکل کرد و مردانش را به تنهایی به میدان نبرد فرستاد. داود قادر به درک این واقعیت نبود که رهبری مستلزم کوشایی است. جای او در میدان کارزار و در میان مردانش بود. امروز هم برای ما وضع به همین منوال است. قوم ما در هنگامه جنگ نیاز دارند ما را کنار خود ببینند و شگفتا که ما هم نیازمندیم کنار آنان باشیم.

من در مورد مسیحیان بسیاری شنیده‌ام که در دام پورنوگرافی اینترنتی گرفتار شده‌اند. این قضیه چنان همه‌گیر شده که کل کلیساها برای رهایی از این بلای اعتیاد جنسی فراخوان داده‌اند. من از همه این کلیساها سپاسگزارم، ولی می‌خواهم بدانم که اگر این خادمان مسیحی راهی میدان جنگ شده بودند، آیا باز هم در دام پورنوگرافی سقوط می‌کردند؟ اگر با ابلیس دست و پنجه نرم می‌کردند و در کمال هوشیاری روحانی پیش می‌رفتند و مردم را برای مسیح صید می‌کردند، شاید دیگر فرصتی نمی‌یافتند تا از تماشای تصاویر مستهجن سکسی لذت ببرند یا اصلاً به آن فکر کنند. چقدر اهمیت دارد که بفهمیم که به میدان نبرد فراخوانده شده‌ایم.

## ۲- استفاده نادرست کردن از وقت آزاد

و واقع شد در وقت عصر که داود از بسترش برخاسته، برپشت بام خانه پادشاه گردش کرد (دوم سموئیل ۲:۱۱).

من پیرامون حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر به نیویورک در روزنامه‌ها و مجلات مقالات زیادی خوانده‌ام. در تمام مقاله‌هایی که خواندم، نویسندگان در یک نکته اتفاق نظر دارند؛ اینکه از زمان حمله مزبور ایالات متحده ناگزیر به یافتن راههای نوین تقویت سیستم دفاع ملی خود شده است. افزودن تدابیر امنیتی در فرودگاههای اصلی کشور کافی نیست. سردمداران کشور باید برای حفظ منابع آب آشامیدنی، تجهیزات هسته‌ای و تأمین مواد غذایی به چاره جویی پردازند. یکی از مقامات دولتی برای پراهمیت‌تر شمردن مسئله هوشیاری، نام آن را «برنامه چشمان کاملاً باز» نامیده است.

اگر داود هم برنامه چشمان کاملاً باز را در زندگی خود اعمال می‌کرد، خیلی سود می‌برد! او به جای پیوستن به مردانش در جبهه جنگ، به خود اجازه بهره‌مندی از اوقات فراغت داد- که البته از این اوقات فراغت هم به خوبی استفاده نکرد. او استراحت سالم را با آزمندی زهرآگین به هم آمیخته بود. او اصلاً گوش به زنگ نبود. او مصداق آن ضرب‌المثل قدیمی شد که می‌گوید: «دستهای بی‌کار، ابزار کار شیطان است.»

اگر روی این موضوع که «مقدس باشید زیرا او قدوس است»، جدی هستید پس باید برایتان مهم باشد که ساعات آزاد خود را صرف چه سرگرمی‌هایی می‌کنید. از خود این پرسشها را بکنید:

آیا این نوع سرگرمی فرح‌بخش است یا آلوده کننده؟

آیا وقتی ساعت استراحت و سرگرمی‌ام فرا می‌رسد، از راه و رسم اخلاقی دیگری تبعیت می‌کنم؟

آیا در زندگی واقعی هرزگی را مردود می‌شمارم، اما در عالم خیال از آن لذت می‌برم؟

آیا میان ارزشهای فکری و ارزشهای رفتاری من ناهمخوانی به چشم می‌خورد؟

ما باید دنبال سرگرمی‌های «بی‌پشیمانی» باشیم. می‌توانیم با خانواده‌مان - یا حتی تنهایی از تفریحات سالم لذت ببریم، بخندیم، آواز بخوانیم و در ضمن همه اینها حرمت خدا را نیز نگاه داریم.

روند افزایش سرگرمی‌های ناسالم - حتی در میان مسیحیان - به چشم می‌خورد. یک کارگر مسیحی به من می‌گفت «من تنها اوقاتی به سراغ سایتهای پورنو (سکسی) می‌روم که خیلی خسته هستم.» هرزگی راه درستی برای آرامی یافتن نیست! اگر سرگرمی سالم ارضایتان نمی‌کند، پس شاید در نفستان آز و طمع لانه کرده و این آز است که شما را به بیراهه می‌کشاند.

در اینجا اصلی مهم وجود دارد: نحوه استفاده ما از وقت آزادمان، بر انجام کارهایمان تأثیر می‌گذارد. نمونه این اصل را می‌توانیم در زندگی نیکولینو لوچو (Micolino Loccho) مشت‌زن مشهور آرژانتینی مشاهده کنیم. او چنان مشت‌زن با استعدادی بود که می‌توانست شب پیش از مسابقه را در یکی از کلوپهای شبانه به باده‌گساری و خوش‌گذرانی بپردازد و با این حال روز بعد مسابقه بوکس را هم ببرد. ضربات مشت او خیلی سریع بود، آنقدر سریع که حریفانش گیج می‌شدند. او همیشه با دستان آویخته برابر حریفش می‌ایستاد؛ وقتی حریف مشت‌ی حواله صورتش می‌کرد، در ثانیه‌ای جاخالی می‌داد و ضربه حریف هوا را می‌شکافت؛ این کار بارها و بارها تکرار می‌شد تا اینکه حریف مستأصل می‌گشت و امتیازهای خود را از دست می‌داد.

نیکولینو یک قهرمان مسلم بود، ولی به تدریج به دلیل نبود آمادگی و عدم حفظ تناسب اندام و شیوه زندگی بی‌نظم، افت زیادی کرد. به زودی آرژانتین شاهد شکست‌های آسان و شرم‌آور او شد. دیگر نمی‌توانست به موقع از خود واکنش سریع نشان دهد. کار نیکولینو به شکست کامل انجامید. او در رینگ بوکس خیلی خوب ظاهر می‌شد ولی نتوانست از اوقات فراغت خود به خوبی استفاده کند و همین باعث سقوط او شد.

از وقت آزاد خود با غیرت پاسداری نمایید. آیا در هنگام استراحت بیشتر در معرض وسوسه قرار می‌گیرید؟ حتی در اوقات فراغت هم گارد دفاعی خود را باز نکنید و تسلیم وسوسه‌ها نشوید. موفقیت روحانی شما به

عنوان یک مسیحی، یک همسر، یک بازرگان یا یک رهبر تا حد زیادی بستگی به این دارد که هنگام «فراغت از کار» چقدر حکیمانه رفتار می‌کنید.

۳- افسار خود را به دست امیال دادن

داود در مسیر گناه قدم به قدم جلوتر می‌رفت. او با نبودن در جایی که باید باشد، شروع کرد. سپس درحالی که دوستانش در میدان کارزار مشغول پیکار بودند، به استراحت پرداخت و ضمن راه رفتن در پشت‌بام کاخ وقتی چشمش به بانوی زیبایی افتاد که در حیاط خانه‌اش سرگرم شستشو بود، نگاهش را برنگرفت و به میل خود تن در داد.

از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشو می‌کند و آن زن بسیار نیکو منظر بود (دوم سموئیل ۲:۱۱).

من در خانواده‌ای مسیحی پرورش یافته‌ام، پدر و مادرم هر آنچه را که موعظه می‌کردند، همان را عملاً زندگی می‌کردند. درخانه ما هرگز نه از مجلات مستهجن اثری بود و نه از لطیفه‌ها و جوکهای غیراخلاقی. با این وجود وقتی به سن جوانی رسیدم، مثل هر جوان دیگری با انواع وسوسه‌های غیراخلاقی بمباران شدم. اگر چه وسوسه پدیده‌ای طبیعی است، اما فشار شدیدی که وسوسه بر من وارد می‌آورد، به من فهماند که یک جای کار ایراد دارد.

به عقیده من به دو دلیل وسوسه به سراغ هر مرد یا زن جوان مسیحی - از جمله خودم- در هر جای عالم که باشد، می‌رود:

الف - نیروهای شیطانی بیکار ننشسته‌اند. شیطان و لشگر دیوها و ارواح شریری که به دنبال دارد، وسوسه و نابود کردن اخلاقیات در میان جوانان را در صدر برنامه کاری خود قرار داده‌اند. این نیروهای اهریمنی غالباً فرزندان خادمان مسیحی را هدف قرار می‌دهند.

ب- امروزه فیلمها و مجلات پورنوگرافی در هر جا و آزادانه در معرض دیدگان ما عرضه می‌شوند. وقتی من نوجوان بودم، به ویژه پس از سرنگونی رژیم دیکتاتوری نظامی، مجلات پورنوگرافی را در هر جای کشورم می‌شد آزادانه در خیابانها و قفسه روزنامه فروشی‌ها دید. پس از آزادی کشور، ما وارد یک نوع جریان «بی‌پردگی» شده بودیم. دوره‌ای بود که در واکنش به سرکوب آزادی بیان در رژیم دیکتاتوری سابق، بی‌پردگی غیراخلاقی همه‌گیر شده بود و این روند سالها ادامه داشت.

من به عنوان نوجوانی که در یکی از شهرهای بزرگ آرژانتین زندگی می‌کرد، در مسیر رفت و آمد به مدرسه و خانه چشمم به تصاویر مستهجنی می‌افتاد که جلوی دکه‌های روزنامه‌فروشی که در فاصله هر چند صدمتر از هم سبز شده بودند، قرار داده شده بودند. در آرژانتین روزانه این تصاویر در برابر دیدگان هزاران کودک و نوجوان آرژانتینی قرار می‌گیرد، ولی در ایالات متحده و دیگر کشورها هم وضع بدین منوال است. من هیچوقت برای تماشای این تصاویر نمی‌ایستادم، و با وجودی که خیلی کنجکاو بودم به راهم ادامه می‌دادم. اما به هر روی ناخواسته نظرم به آنها می‌افتاد و وسوسه بیدار می‌شد و جنگ روحانی تمام عیاری در درونم برپا می‌شد. این همان پدیده شهوانی‌سازی است که جامعه مدرن ما را دچار اختلال کرده است. آنچه که زمانی برای پدربزرگهای ما دشوار بود، اکنون برای فرزندانمان بسیار بسیار دشوارتر شده است.

چالش و خود انضباطی هر روزه من این است که نگاهم را بر طبق هدفم جهت دهم، نه هدفم را بر طبق مسیر نگاهم. حسی که از وظیفه و هدف والای خود دارم، بر ماهیچه‌های چشمانم فرمان می‌راند. هدفم به من می‌گوید که به چه چیزهایی نگاه کنم و به چه چیزهایی نگاه نکنم.

من هر روز مأموریتی والا و مهم دارم که ارزش دارد به خاطرش هر چیز بد و بیهوده را از زندگیم بزدايم. تنها زمانی در مسیر درست گام برمی‌دارم که با اشتیاق به کار تقدس پیوسته مشغولم. همانطور که می‌بینید تقدس امری جهت‌دار است، نه ثابت. آن جایی که دل انسان می‌رود خیلی مهمتر از جایی است که پایش می‌رود. شاید اکنون من در خیابان مشغول راه رفتن باشم ولی دلم پیوسته در مسیر تقدس سیر کند. مأموریت هر روزه من این است که در راه صلیب بیشتر پیش بروم.

هر وقت خودم را از مقصد یعنی تقدس دائمی دور می‌بینم و خود را در حال در جا زدن در تقدس نسبی مشاهده می‌کنم، می‌فهمم که راه را اشتباه آمده‌ام. پیشروی به سوی مقصد به حیات منتهی می‌گردد و تقویت‌مان می‌کند، ولی چشمان را از مقصد برگرفتن و قانع بودن به همان جایی که هستید، از توانتان می‌کاهد و سرانجام شکست می‌خورید.

همواره در پی تقدس بودن، پیوسته دل شما را در مسیری هدایت خواهد کرد که خدا برایتان در نظر گرفته. در کشتی که نشسته‌اید هر چه باد مخالف تندتر بوزد و بخواهد شما را منحرف سازد، باید سکان کشتی را محکم‌تر در دست بگیرید و از انحراف کشتی از مسیر اصلی‌اش جلوگیری نمایید. از خدا بخواهید که «هر دقیقه» تقدیستان نماید. شاید بهتر باشد که دقیق‌تر بگویم، از خدا بخواهید هر ثانیه تقدیستان کند.

روزی، به اتفاق پسرانم در یکی از خیابانهای یکی از شهرهای ساحلی آرژانتین مشغول پیاده‌روی بودیم که ناگهان چشممان به تابلو تبلیغاتی بزرگی افتاد که تصویر زن نیمه لختی رویش دیده می‌شد. دیدم که بچه‌هایم با

چشمان گشاد شده به تصویر پیش رویشان خیره شده‌اند. فرصت را غنیمت شمردم تا اصل ثانیه دوم را بدیشان بیاموزم.

به آنها گفتم: «بینید بچه‌ها، وقتی سرچهار راه به این طرف پیچیدیم و چشمانمان به تابلو تبلیغاتی افتاد، در آن لحظه مشاهده صحنه اجتناب‌ناپذیر بود. این ثانیه اول است. با این حال، هر کدام از ما می‌توانیم تصمیم بگیریم که آیا به خانم عریان روی تابلو خیره بمانیم یا نه. این گزینه هم همان ثانیه دوم است. باید یاد بگیریم که در ثانیه دوم دست به گزینش عاقلانه‌ای بزنیم.»

#### ۴- سوءاستفاده از اقتدار یا اختیار

پیشروی داود به سوی گناه باعث شد که او از اقتدار شاهانه خود سوءاستفاده کند. وقتی هوش او را به سوی انجام عملی منافی عفت کشید، از اختیاراتی که داشت در جهت به دست آوردن آن زن زیبایی که از پشت‌بام دیده بود استفاده کرد و دستور داد او را به کاخش بیاورند.

پس داود فرستاده، درباره زن استفسار نمود و او را گفتند که «آیا این بتشیع، دختر الیعام، زن اوربای حتی نیست؟» و داود قاصدان فرستاده، او را گرفت و او نزد وی آمده، داود با او همبستر شد و او از نجاست خود طاهر شده، به خانه خود برگشت. و آن زن حامله شد و فرستاده، داود را مخبر ساخت و گفت که من حامله هستم (دوم سموئیل ۵-۱۱:۳).

شاید من و شما اقتدار یک پادشاه را نداشته باشیم تا بتوانیم هر هوس دل خود را برآورده سازیم. ولی هر کس در حد خود در زندگی دارای اقتدار و اختیاراتی است که می‌تواند بر مبنای آنها مسیر زندگی روزانه خود را تعیین کند. از اقتدار یا امتیازاتی که دارید هیچوقت سوءاستفاده نکنید. از رویدادها و شرایطی که در زندگی پیش می‌آید به نفع خود سوءاستفاده نکنید تا از روی دیوار تقدس و اخلاق بپرید و وارد قلمرو دیگری شوید. داود نتوانست حد و مرز زندگیش را تعیین کند و از آن تجاوز ننماید. از او سرمشق بگیرید.

در مواقعی که به شدت وسوسه می‌شوم و مسافرت و دوری از خانواده هم به درازا کشیده، با خود اینگونه فکر می‌کنم: پول این اتاق زیبای هتل را کلیسا پرداخته تا من در آن استراحت کنم و خودم را آماده جلسه کلیسایی نمایم. این یک امتیاز است. پول ملکوت خدا صرف این کار شده. چطور می‌توانم حتی از یک دقیقه آن برای سرگرمی ناسالم یا افکار پلید استفاده کنم؟ آن وقت با یادآوری دو نکته با وسوسه مقابله می‌کنم: عشق و وفاداری. عشق به خدا و وفاداری به قوم خدا که به من اعتماد کرده‌اند و مرا مثل میهمان خویش پذیرفته‌اند.

ما در روزگاری زندگی می‌کنیم که مردم به اهمیت و لزوم ایجاد دیوار دفاعی برای مقابله با تروریسم پی برده‌اند تا ترور به زندگیشان دست اندازی نکند. هر بار که می‌خواهید به فرودگاهی وارد شوید یا از یک ساختمان دولتی دیدن کنید، چندین مانع امنیتی جلوی شما را می‌گیرد. ایجاد موانع روحانی برای مقابله با «تروریستهای شیطانی» از این هم مهمتر است، چون پای نجات روحتان در میان است. از اقتدار خداداد خود استفاده کرده به این نیروها فرمان بدهید که دور از شما بمانند.

#### ۵- پنهان کردن گناه به جای اعتراف کردن به آن

چندین سال پیش زمانی که تازه رانندگی یاد گرفته بودم، به اتفاق یکی از دوستان سوار اتومبیل شدیم تا به یکی از شعبه‌های کلیسای پدرم در شهر لاپلاتا سری بزنیم. هنوز خیلی چیزها بود که می‌بایست در مورد جاده بیاموزم. در راه میان لاپلاتا به سیتی بل (City Bell)، بخشی از جاده خاکی بود. در روزهای بارانی، این جاده خاکی به خیابانی گلی تبدیل می‌شد، گویی سطح آن را با شکلات آب کرده و چسبنده‌ای پوشانده‌اند. دست بر قضا آن روز زمین گلی بود و ما در گل فرو رفتیم. من که راننده‌ای ناشی بودم پا را روی پدال گاز گذاشته فشار دادم. هر چه بیشتر گاز می‌دادم، چرخهای اتومبیل بیشتر در گل فرو می‌رفت. سرانجام هنگامی که دیدم اتومبیل تا زیر درهایش در گل فرو رفته، دست به دامان دیگران شدیم. اتومبیل چنان در گل گیر کرده بود که بعید می‌دانستم بتوان آن را بیرون کشید. چند تن از همسایگان با خود الوارهای بلند، آجر و یک بیل آوردند. خلاصه پس از تلاش بسیار و صرف وقت و گلی شدن چند نفری که اتومبیل را هل می‌دادند، بالاخره اتومبیل از گل درآمد.

ایمانداران ناشی هم به همین ترتیب وقتی در گل روحانی گناه گیر می‌کنند، پا را روی پدال گاز می‌گذارند و فشار می‌دهند تا بلکه از این طریق وضع را به حال عادی بازگردانند. آنان در چنین شرایطی نمی‌دانند که باید کمک بگیرند!

من این الگو را در خیلی از کشورها مشاهده کرده‌ام. اگر واعظ نامداری در ورطه سقوط اخلاقی بیفتد، رهبران از او خواهند خواست تا برای یکسالی از کار، «کناره‌گیری» کند تا هم پاسخگوی عمل خود باشد و هم از لحاظ روحانی به وضعیت مطلوب بازگردد. در موارد بسیار، پاسخ او به درخواست رهبران چنین است: «در طی این دوره استطاعت مالی اداره زندگیم را ندارم، نمی‌توانم به این دوره باز پروری روحانی تن در دهم.» نتیجه این می‌شود که چون شخص مذکور حاضر به ترک خدمت به صورت موقت نمی‌شود، کار خدمتش به کل به تباهی می‌انجامد.

داود ترجیح داد بر روی دو گناه قبل، گناه سومی هم مرتکب شود. نخست به زن دیگری نظر شهوت انداخت، بعد با او مرتکب عمل زنا شد و بالاخره هم گناه قتل را بر گناهان پیشین افزود. داود با ارتکاب هرگناه، بیشتر و بیشتر در گل فرو رفت.

و بامدادان داود مکتوبی برای یوآب نوشته، به دست اوریا فرستاد. و در مکتوب به این مضمون نوشت که «اوریا را در مقدمه جنگ سخت بگذارید، و از عقبش پس بروید تا زده شده، بمیرد» (دوم سموئیل ۱۵-۱۱:۱۴).

گناه اعتراف نشده انسان را به پیشروی در اعمال گناه‌آلود تشویق می‌کند. گناهان پیاپی هم پیامدهای پیاپی خواهند داشت. انسان برای پوشاندن گناه موجود ناگزیر است گناه بزرگتری مرتکب شود، پس زنجیره‌ای از گناهان پشت سر هم ردیف می‌شوند و این مهره‌های دومینو آنقدر ادامه پیدا می‌کنند تا آخرین مهره که «گناه منتهی به موت» است. گناه اعتراف نشده راه را برای عصیان بعدی هموار و دل انسان را سخت می‌سازد. اگر شخص برای مدتی به این وضع ادامه بدهد، رفته رفته وجدانش داغ می‌شود. آن وقت اصلاً نسبت به گناهی که مرتکب شده هیچ احساس جرم و خطا نمی‌کند. می‌تواند دعا کند، خدمت نماید و دیگران را هم به پاکی توصیه کند و در عین حال خودش غرق گناه باشد. روح چنین شخصی مرده و در راه رسیدن به محکومیت ابدی است. وه که چه موقعیت اسفناکی!

متوجه باشید که افتادن در دام گناه امری خطیر است، ولی پوشاندن گناه خانمان برانداز می‌باشد. اگر در گل گناه فرو رفته‌اید، سعی نکنید با تقلای بیجا بیشتر در آن غوطه‌ور شوید. کمک بخواهید! به نزد رهبران مسیحی با تجربه و قابل اعتماد بروید تا با گفتن حقیقت توأم با محبت یاریتان دهند و از نو شما را احیا نمایند. با طیب خاطر به اندرز ایشان گردن نهید و هیچ جنبه‌ای از آنچه مرتکب شده‌اید را مخفی نکنید. شفای حقیقی را تنها در اعتراف صریح و بی‌پرده می‌توان یافت.

#### پیامدهای گناه

داود با وجودی که بر سر قضیه بتشبع به گناه ادامه داد ولی باز در اسرائیل پادشاهی موفق بود. هنوز قدرت عظیمی برای رهبری کشور خود داشت و هنوز خدا او را بسیار دوست می‌داشت. در عهدجدید می‌خوانیم که خدا داود را «مرد دلخواه» خود می‌نامد (اعمال ۲۲:۱۳). ولی گناه داود پیامدهایی به دنبال آورد و وی چاره‌ای جز پذیرش و رویارویی با نتایج خطایش نداشت. در دوم سموئیل ۲۷:۱۱ چنین می‌خوانیم: «اما کاری که داود کرده بود، در نظر خداوند ناپسند آمد.»

همیشه باید به خاطر داشته باشیم که ناخشنود ساختن خداوند پیامدهایی در پی خواهد داشت. هر وقت متوجه می‌شوم که اولویت‌های زندگی‌م به هم خورده‌اند، این دعای قدیمی را به یاد می‌آورم که می‌گوید:

خداوندا، تنها از تو یک چیز می‌خواهم؛ اینکه بگذاری خشنودت سازم.

اگر بتوانم لبخند تو را بر زندگی خودم ببینم،  
دیگر همه چیز برایم دلپذیر و گوارا است.  
بگذار خشنودت سازم.

من این دعا را بارها کرده‌ام- در خانه‌ام، در هنگام رانندگی و در هتل. این دعاگویی هر بار دیدگاهی درست از زندگی به من می‌دهد.

داود، مردی که چون دلش پیش خدا بود، جایگزین شائول شد تا بر اسرائیل پادشاهی کند، اکنون مایه ناخشنودی خدا را فراهم ساخته بود. وجود او باید برای ما یادآور این حقیقت همیشگی باشد که پارسایی ما در گذشته هرگز برای خدا کافی نیست! باید همواره پارسایی خویش را حفظ کنیم. این اصل به روشنی در آیات ذیل بیان شده است:

تو ای پسر انسان، به پسران قوم خود بگو: عدالت مرد عادل در روزی که مرتکب گناه شود، او را نخواهد رها کند. و شرارت مرد شریب در روزی که او از شرارت خود بازگشت نماید، باعث هلاکت وی نخواهد شد. و مرد عادل در روزی که گناه ورزد، به عدالت خود زنده نتواند ماند. چینی که به مرد عادل گویم که البته زنده خواهی ماند، اگر او به عدالت خود اعتماد نمود، عصیان ورزد، آنگاه عدالتش هرگز به یاد آورده نخواهد شد، بلکه در عصیانی که ورزیده است خواهد مرد... هنگامی که مرد عادل از عدالت خود برگشته، عصیان ورزد، به سبب آن خواهد مرد (حزقیال 33: 12-13).

هنگامی که داود در حضور خدا به گناه خود پی برد، روزه گرفت و نزد خدا استغاثه کرد تا بلکه جان فرزند نوزادش را حفظ کند. او عاجزانه درخواست کرد که طفل زنده بماند. اما خدا از پیش تصمیم خود را گرفته بود. پیامد گناه داود آن شد که صحنه‌ای غم‌انگیز را تجربه کرد... مرگ فرزند نوزادش. پایداری و سماجت ما در ارتکاب به گناه، گاه پیامدهایی برگشت ناپذیر به دنبال خواهد داشت.

پیامدهای گناه داود با مرگ نوزادش پایان نیافت. پیامد دیگری که او با آن روبرو شد، هتک ناموس زنانش در ملا عام بود. خدا به واسطه ناتان نبی به داود فرمود:

تو اوربای حتی را به شمشیر زده، زن او را برای خود به زنی گرفتی، و او را با شمشیر بنی عمون به قتل رسانیدی. پس حال شمشیر از خانه تو هرگز دور نخواهد شد، به علت اینکه مرا تحقیر نموده، زن اوربای حتی را گرفتی تا زن تو باشد. خداوند چنین می‌گوید: «اینک من از خانه خودت بدی را بر تو عارض خواهم گردانید و زنان تو را پیش چشم تو گرفته، به همسایهات خواهم داد، و او در نظر این آفتاب، با زنان تو خواهد خوابید. زیرا که تو این کار را به پنهانی کردی، اما من این کار را پیش تمام اسرائیل و در نظر آفتاب خواهم نمود (دوم سموئیل ۱۲-۱۲:۹).

اندک زمانی بعد، داود از مملکت خود رانده شد؛ و شرم بسیاری را متحمل گردید. وقتی ما می‌کوشیم گناهمان را از ترس شرمندگی مخفی نماییم، در دراز مدت متحمل شرمی سنگین‌تر خواهیم شد، که اگر همان موقع به گناه خود اعتراف و از آن توبه می‌کردیم هرگز اینقدر خجالت نمی‌کشیدیم. از نمونه گناه داود می‌توانیم درسهای مهمی یاد بگیریم. اگر از اصول زیر پیروی کنید خواهید توانست با تعیین حد و مرز اخلاقی برای خود از گرفتار شدن به گناه داود بپرهیزید و خویشتن را از پیشروی در گناه حفظ کنید.

تنهایی به پشت بام نروید. در اکثر مواردی که من به سفر می‌روم، همسرم یا یکی از اعضای گروه در سفر مرا همراهی می‌کنند. این گام مهم در پاسخگویی، مرا از هر تهمت بی‌پایه و اساس حفظ می‌کند و به من کمک می‌کند تا بر انجام کاری که دارم متمرکز باشم. هنگامی که با دوستان دیندار احاطه شده‌اید، مقاومت در برابر وسوسه برایتان بسیار آسانتر است.

به کسی اجازه ندهید در پیرامون کاختان در هوای آزاد دوش بگیرد. از هر نوع ادبیات شهوانی خود را خلاص کنید. نهایت تلاش خود را بکنید تا از دیدن تصاویر سکسی و لخت جلوگیری کنید. در جهت درستی و اخلاقیات بکوشید. اگر جاهایی را می‌شناسید که در آنها فیلمهای پورنوگرافی به نمایش می‌گذارند، پا به آن مکانها نگذارید. وارد جاهایی که می‌دانید از لحاظ جنسی وسوسه کننده هستند نشوید.

افرادتان را در خط مقدم جبهه تنها نگذارید. وقف، مسح و فداکاری کسانی را که هم خدمت شما هستند فراموش نکنید. حس وفاداری نسبت به اعضای خانواده و دوستان و هم قطاران خود در کار خدمت یا همکاران دیگر را در خود تقویت کنید. مرتکب اشتباه داود نشوید که به مرد شریفی چون اوریا خیانت کرد.

نگذارید مجاز بودن یک چیز بر اخلاقی بودن یا نبودن آن بچربد. پولس در اول قرنیتیان ۱۲:۶ می‌گوید: «همه چیز بر من جایز است، اما همه چیز مفید نیست. همه چیز بر من رواست، اما نمی‌گذارم چیزی بر من تسلط

یابد.» صرف اینکه چیزی قانوناً مجاز می‌باشد، دلیل نمی‌شود که انجام دادنش برای شما درست باشد. معیارهای خدا برای ما همیشه از معیارهای دنیا بالاتر است.

دنیا را دوست مدارید. در رساله یعقوب ۴:۴ چنین می‌خوانیم: «آیا نمی‌دانید که دوستی با دنیا دشمنی با خداست هر که در پی دوستی با دنیاست، خود را دشمن خدا می‌سازد.» این آیه به ما پند نمی‌دهد که با کسانی که در دنیا هستند و هنوز خدا را نمی‌شناسند دوستی نکنیم. بلکه لزوم خودداری از پذیرش معیارها و قواعد رفتاری دنیوی را به ما خاطر نشان می‌سازد. این به معنای مردود شناختن فعالیت‌های غیرخداپسندانه دنیوی است و این فعالیت‌ها شامل نگاه شهوانی انداختن و بازگو کردن جوک‌هایی با معانی دو پهلو و زشت نیز می‌شود.

چیزهایی را که در دنیا دوست مدارید. نه تنها از رفتارها و آداب دنیا، بلکه باید از بسیاری چیزهای دیگر که دنیا ارائه می‌کند ولی خدا را جلال نمی‌دهند، دوری کرد. توصیه کلام خدا در این مورد چنین است: «دنیا و آنچه را در آن است، دوست مدارید. اگر کسی دنیا را دوست بدارد، محبت پدر در او نیست» (اول یوحنا ۲:۱۵)؛ تأکید از نگارنده است).

این اصول به ما کمک می‌کنند تا از ارتکاب گناه خودداری نماییم. باید حد و مرز زندگی مان را خیلی روشن و واضح مشخص کنیم. هنگامی که بنی‌اسرائیل پا به سرزمین موعود گذاشتند تا آن را بر طبق وعده خدا به ملکیت خویش درآورند، نتوانستند برای جلوگیری از ورود دشمن به درون اردوگاهشان مرزی مشخص کنند. حتی پس از آنکه دشمن را در بیرون اردوگاه شکست دادند، با همان دشمنان از در مصالحه و سازش بیرون آمدند و ایشان را به خود راه دادند. دشمنانی که موجودیت آنها را به مخاطره انداخته تهدید به نابودی کرده بودند.

#### قواعدی برای نگاهبانی از دیدگان

یکی از دامهایی که داود را به کام خود کشید این بود که داود نمی‌دانست چگونه چشمان خود را پاسبانی کند. او روی پشت بام خانه‌اش نشست و گذاشت چشمانش به هر سو بگردند و وقتی نگاهش به بت‌شعب افتاد، وسوسه شد تا خوب او را ورنانداز کند. باید یاد بگیرید که برای نگاهبانی با جدیت و دقت حد و حدود بگذارید. به دشمن اجازه ندهید دزدکی وارد دل‌هایتان شود و برکت و میراث خدا را از آنها بدزدد. با پاسداری از چشمانتان شروع کنید که این یکی از مهمترین مرزهایی است که همواره از سوی دشمن تهدید می‌شود. برای نگاهبانی از دیدگان خود از قواعد زیر پیروی کنید.

به هر چیز چون سر راهتان است، چشم ندوزید

کنترل ماهیچه‌های چشم با مغز است، نه کنترل مغز با چشمان. پس هرگاه چشمتان به تصاویری می‌افتد که در شما واکنشی غیرخداپسندانه ایجاد می‌کند، از این ماهیچه‌ها برای بستن چشمانتان یا گرداندن آنها به سویی دیگر استفاده کنید. وسوسه تا زمانی که وارد مرحله عمل نشده، گناه نیست - ده ثانیه یا بیشتر چشم دوختن به صحنه‌ای که نباید دید، و امیال شهوانی را در روح انسان برمی‌انگیزد، همان عملی است که از وسوسه گناه می‌سازد.

به نمونه یوسف در کتاب پیدایش قدری بیندیشیم. هنگامی که زن فوطیفار یک روز به سراغ یوسف رفت و آستین جامه او را گرفت و از وی خواست تا با او بخوابد، یوسف حتی صبر نکرد تا به او بگوید: «آستین جامه مرا لطفاً رها کن.» بلکه آنگونه که کتاب مقدس می‌گوید: «اما او جامه خود را به دستش رها کرده، گریخت و بیرون رفت» (پیدایش ۱۲:۳۹). فکر می‌کنید اگر او می‌ایستاد و به زیبایی و جذابیت آن زن از نزدیک خیره می‌شد، بعد چه واکنشی از خود نشان می‌داد؟ او خیلی سریع و قاطعانه عمل کرد و ما نیز باید چنین کنیم.

نباید چون چیزی صرفاً جذاب است، خواهانش باشید

برای این کار به پایداری و عزم راسخ نیاز دارید. هر سال من برای موعظه بیش از پنجاه بار به نقاط مختلف سفر می‌کنم، من خودم دریافته‌ام که برای نه تا ده روز می‌توانم به خوبی دوری از خانه را تحمل کنم. بنابراین جز در موارد استثنایی که سفری به دلایل استراتژیک طولانی‌تر می‌شود، برنامه سفرهایم را بر مبنای تحملم تنظیم می‌کنم. هر سفری که بیش از این مدت طول می‌کشد، هم از لحاظ جسمانی و هم عاطفی بر من فشار زیادی وارد می‌کند. من محدودیتهای خودم را شناخته‌ام و یادگرفته‌ام که از قوتی که خداوند برای خدمت به من ارزانی داشته بهتر استفاده کنم.

هرگاه مدتی دراز از خانه دور باشم وسوسه و تحریک‌پذیری جنسی شدت بیشتری می‌یابد. بنابراین خوب می‌دانم که باید احساساتم را طوری با دقت کنترل و برنامه زمانی سفرم را طوری تنظیم کنم که به خودم اجازه ندهم در وضعیت دشواری گرفتار شوم.

نباید چون می‌توانید، چیزی را صاحب شوید

یکی از دوستانم برای یک سفر کاری به کارولینای شمالی رفته بود. پس از شام به هتل محل اقامتش برمی‌گردد تا بخوابد. هنگامی که مشغول پارک کردن اتومبیل خود است کتاب کوچکی در گوشه پارکینگ

نظرش را جلب می‌کند. پس از پارک کردن اتومبیل از سر کنجکاوی به طرف کتاب می‌رود، در حالی که احساس درونی عجیبی به او می‌گفته که این کتاب پورنوگرافی است. وقتی کتاب را به دست می‌گیرد می‌فهمد که احساسش درست و این هشدار از روح‌القدس بوده است.

کنجکاوی سراپای وجود او را فراگرفته بود. جلو رفت و کتاب را برداشت و وقتی آن را باز کرد دیگر کاملاً مطمئن شد که رمانی سکسی است. در درون مرد جوان جدالی برپا شد. با خودش اندیشید: «می‌توانم آن را با خودم به اتاق هتل ببرم و بخوانم و هیچکس هم متوجه نخواهد شد. نه همسرم اینجاست و نه کسی مرا می‌شناسد.»

اول کتاب را برمی‌دارد و در جیب می‌گذارد، ولی بلافاصله روح‌القدس او را ملزم می‌سازد. او می‌داند که حتی اگر به راستی این کتاب را سر راهش گذاشته بودند، باز نمی‌بایست آن را بردارد. پس برمی‌گردد و کتاب را در سطل آشغال پارکینگ می‌اندازد.

نباید صرف اینکه مجاز است، قبولش کنید

هر چیز که مجاز است لزوماً بنا کننده نیست. سقط جنین در ایالات متحده سالهاست که آزاد شده، ولی از نگاه خدا این کار درستی نیست. ما در خیلی از کشورها هنگامی که مردم را دعوت به جلو آمدن می‌کنیم، از آنها می‌خواهیم خود را از شر «یادگاری» های روابط گذشته خود که در اراده خدا نبوده است، خلاص کنند. مردم جواهرات، نامه‌های عاشقانه و عکس‌هایی که از روابط نامشروع گذشته خود دارند، می‌آورند و پای صلیب می‌ریزند. در یهودا ۲۲-۲۳ چنین می‌خوانیم: «نسبت به برخی که متزلزلند، رحیم باشید، برخی را از آتش بیرون کشیده نجات دهید و بر برخی دیگر با ترس رحمت نشان دهید. در عین حال حتی از جامه‌های آلوده به شهوات نفسانی متنفر باشید.»

چند وقت پیش یادداشت قشنگی از یک بانوی مسیحی دریافت کردم. نامه چنان تملق‌آمیز و آکنده از تعریف و تمجید بود که وسوسه شدم نگهش دارم. موضوع علاقه روحانی در کار نبود، بلکه نوعی کشش عاطفی در خود حس می‌کردم. فوراً نامه را پاره کرده دور انداختم. با وجودی که مطالب آن یادداشت به هیچ وجه غیراخلاقی نبود، ولی فهمیدم نگهداشتن این نامه برای من مناسب نیست.

آیا در اطراف دیدگان خود پاسبانی گذاشته‌اید؟ آیا محدودیت‌ها و ظرفیت خود را می‌شناسید؟ آیا آنها را پذیرفته‌اید؟ در کمال حماقت نگویید: «با ایمان هر محدودیتی را نادیده می‌گیرم.» این حرف خود، حماقت نامحدود است. خدا هیچوقت تصمیمات احمقانه را محترم نمی‌شمارد.

برای خاموش کردن آتش شهوت آماده باشید

بر روی درهای بیشتر هتلها نقشه‌هایی نصب شده که همه خروجی‌های اتاقها و خروجی‌های هتل را نشان می‌دهند تا در موارد اضطراری نظیر آتش‌سوزی، مردم بتوانند در کمترین زمان خود را به هوای آزاد برسانند. در چند سال گذشته «آتش سوزی»های اخلاقی متعددی در کلیسا رخ داده که موجب کم اعتبار شدن انجیل گشته است. بیشتر این آتش سوزی‌ها برخاسته از جرقه کبریت شهوت درون بوده است. برای جلوگیری از آتش سوزی در اثر شهوت، می‌توانید گامهای عملی زیر را بردارید:

مسیر خروج اضطراری را به خاطر بسپارید

در لحظه وقوع حادثه اضطراری شاید نور یا صدایی نباشد که شما را راهنمایی کند. با این وجود، اگر مسیر خروج را بلد باشید، می‌توانید به سوی خروجی ساختمان بدوید. سرعت داشتن خیلی مهم است. حتی لازم است اشیای گرانبها را جا بگذارید و جان بدر برید. آنچه اهمیت دارد این است که در هنگام یورش وسوسه، پا به فرار بگذارید. در مواقع اضطراری اشکالی ندارد که واکنش انسان قدری تند و بی‌رحمانه باشد.

اگر حس می‌کنید که وسوسه می‌شوید، آن قرار وسوسه‌انگیز را لغو کنید. آدرس ایمیل مذکور را از حافظه پایگاه داده‌های خود پاک نمایید. دیگر به سراغ چت اینترنتی که شایسته نیست نروید و خدمات تلویزیون کابلی خود را اگر کثافت به خانه‌تان می‌آورد، قطع کنید.

زمانی دفتر کار من دری شیشه‌ای داشت. اما برای رعایت خلوت شخصی کسی که از دفتر استفاده می‌کند، آن را رنگ کرده بودند. من از یکی از زیردستانم خواش کردم تمام رنگ روی شیشه را بتراشد. هر از گاه پیش می‌آمد که من با یکی از اعضای مؤنث هیئت شبانی یا کادر کلیسا جلسه و گفتگو ترتیب می‌دادم. اگر قرار بود مرا به کاری متهم کنند یا پشت سرم بدگویی نمایند، اعضای هیئت شبانی و سایر همکاران می‌توانستند از من دفاع کنند چون آنها به راحتی قادر بودند هر آنچه را که در دفتر من می‌گذرد، مشاهده کنند. در شیشه‌ای دفتر، درواقع «در خروج اضطراری» من بود.

اگر در داغ است، بازش نکنید

یاد بگیرید که تشخیص دهید چه رابطه‌ای خارج از اراده خداست و می‌تواند منجر به بروز فاجعه شود. زمانی که در کالج کتاب مقدس در کانادا بودم، یک دوره مقدماتی مبانی آتش نشانی را گذراندم. مربی به ما می‌گفت: «اول به در دست بزنید، اگر داغ است، بازش نکنید. چون احتمالاً اتاق در شرف انفجار است!» پیوسته

باید مراقب باشیم. درهایی که تا دیروز ممکن بود عادی بوده باشند، می‌توانند امروز خیلی خطرناک شوند چون آتش شهوت در پشتشان شعله‌ور گردیده است. باز کردن چنین دری برابر است با یک دردسر بزرگ.

پله فرار یا نردبان آتش نشانی دم دست خود داشته باشید

من و خانواده‌ام در یک خانه دو طبقه زندگی می‌کنیم. هنگامی که به این خانه اسباب‌کشی کردیم، من یک نردبان آتش نشانی خریدم تا در هنگام حادثه یا آتش سوزی بتوانیم از نردبان خودمان را از اتاق خواب که در طبقه دوم است به حیاط برسانیم. با همسر و پسرانم چندین بار تمرین آتش نشانی کردیم. البته برای بچه‌ها سرگرمی جالبی بود ولی من و تی خجالت می‌کشیدیم از پنجره اتاق خارج شده از نردبان پایین بیاییم. اما همین تمرین آتش نشانی به ما حس ایمنی خوبی داد. به راستی این کار ارزش وقت گذاشتن را داشت.

به همین ترتیب، اگر ایمنی دل‌هایمان را بالا ببریم، می‌توانیم حیاتمان را برای همیشه حفظ کنیم! من هیچوقت با جنس مخالفی که جزو بستگانم نیست، یکجا تنها نمی‌مانم. البته این دستور کتاب مقدس نیست، ولی یک جور قاعده اخلاقی است که من برای خود وضع کرده‌ام و مصرانه از آن تبعیت می‌کنم. این عمل متضمن امنیت است. در واقع همان پله فرار یا نردبان آتش نشانی من است. لزومی ندارد که من اول شرایط را ارزیابی کنم که آیا در این مورد بخصوص اشکالی دارد یا نه. با فلان خانم در جایی تنها بمانم یا نمانم. بی‌درنگ و در همه حال از این اصل خود پیروی می‌کنم. پله فرار روحانی من، بی‌اغراق، بارها جانم را در شرایط گنج‌کننده حفظ کرده است.

زنگ خطری نصب کنید که عمل کند

آیا از سالم بودن باتریهای زنگ خطر خانه به هنگام آتش سوزی یا؛ کک ۸ جمع شدن دود، اطمینان دارید؟ همانطور که زنگ خطرهای حساس به دود را در خانه مورد بازبینی قرار می‌دهیم باید هرچند وقت یکبار زنگ خطرهای روحانی خود را بازرسی کنیم. آیا وقتی همکاران، همسر یا دوستان نزدیک مسیحی‌تان علایم «دود» اخلاقی را در زندگی شما می‌بینند، زنگ خطر را به صدا در می‌آورند؟ به چه کسانی اجازه داده‌اید تا در صورت مشاهده (یا استشمام) دود در منش، کردار یا روابط شما، بهتان هشدار دهند؟ بیایید خود را فروتن سازیم. بگذارید زنگ خطر، هر وقت که لازم است کار خودش را انجام دهد.

دست روی دست نگذارید منتظر حملات بعدی و سوسه نشینید. وقتی آتش سوزی شروع می‌شود، دیگر برای سفارش دادن نردبان آتش نشانی یا ساختن پله فرار دیر است. باید از قبل آن را مهیا و در جای مناسب

نصب و در مواقع غیر ضروری با آن بارها تمرین کرده باشید. وقتی آتش به پا می‌شود، برای خریدن باتری نو برای زنگ خطر دیگر دیر شده است.

زن من می‌تواند در مورد هر یک از کارهایی که انجام می‌دهم از من سؤال کند. او حق دارد بداند که من در هر لحظه از زمان کجا و با چه کسی هستم. اخیراً برایش تعریف کردم که برادر عزیزم مرتکب عمل زنا شده است. او از من پرسید: «می‌شود از تو خواهش کنم که هر وقت دچار سقوط اخلاقی مشابهی شدی، خودت به من بگویی؟» به او گفتم: «بله، به تو قول می‌دهم.» می‌دانستم که این حس پاسخگو بودن به همسر، طریق خدا است برای استحکام بخشیدن به زندگی‌م در مسیر صحیح - البته مادامی که تصمیم نگیرم به او دروغ بگویم. من با همسرم عهد بسته‌ام که حتی اگر در هتلی، یک فیلم مستهجن دیدم یا با زنی مکالمه نادرست یا عمل خلافی انجام دادم، به او بگویم. با گذاشتن این حد و مرزها در اطراف حریم زندگی و با یاری خدا خواهم توانست از گناه دوری جویم. تنها فکر کردن به اینکه باید «گزارش» کار خطایی که کرده‌ام را به دیگری بدهم به من قوت می‌بخشد تا معیارهای بالای اخلاقی را رعایت نمایم.

با آتش به جنگ آتش بروید

وقتی جنگلی آتش می‌گیرد و آتش نشانان نمی‌توانند آن را مهار کنند، غالباً نوار جنگلی پیرامون کانون آتش را خودشان آتش می‌زنند تا وقتی آتش به آن نوار رسید، دیگر چیزی برای سوختن باقی نمانده باشد، بدین گونه آتش مهار می‌شود.

آتش خدا مثل همان آتش مهار کننده‌ای است که آتش نشانان برای کنترل دامنه آتش به کار می‌برند. آتش خدا شهوات نفسانی را می‌سوزاند و آنها را متوقف می‌سازد. وقتی شهوات نفسانی ما بسوزند، آتش وسوسه خود به خود محدود می‌شود، منتها به شرط آنکه ما همه خواهشها و امیال خود را به مسیح بسپاریم. شهوت گناهی انگل مانند است که معمولاً به گناه طمع می‌چسبد و از آن تغذیه می‌کند. شهوت یعنی دل سپردن به چیزی که نباید مال ما باشد. ناتان نبی داود را به خاطر طمع مورد توبیخ قرار داد، نه شهوت:

ناتان به داود گفت: «آن مرد تو هستی، و یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: من تو را بر اسرائیل به پادشاهی مسح نمودم و من تو را از دست شائول رهایی دادم. و خانه آقایت را به تو دادم و زنان آقای تو را به آغوش تو، و خاندان اسرائیل و یهودا را به تو عطا کردم. و اگر این کم می‌بود، چنین و چنان برای تو مزید می‌کردم. پس چرا کلام خداوند را خوار نموده، در نظر وی عمل بد به جا آوردی و اوربای حتی را به شمشیر زده، زن او را برای خود به زنی گرفتی، و او را با شمشیر بنی عمون به قتل رسانیدی. پس حال شمشیر از خانه تو هرگز دور

نخواهد شد به علت اینکه مرا تحقیر نموده، زن اورپای حتی را گرفتی تا زن تو باشد» (دوم سموئیل ۱۰-۱۲:۷؛ تأکید از نگارنده است).

ضعف اصلی داود آن بود که یگانه گوسفند مرد فقیر را دزدید، یعنی آزمندانه زن شخص دیگری را از چنگش به در آورد. این طمع بود که زنا و قتل را با خود آورد. از نقطه مقابل قناعت است. دل آزمند نمی‌تواند بگوید: «من به اندازه کافی دارم. خداوندا شکر». نفوس طماع پیوسته نا آرام هستند. طمع یا جاه‌طلبی همه نوع نتایج شیطانی به بار می‌آورند.

زیرا هر جا حسد و جاه‌طلبی باشد، آنجا آشوب و هرگونه کردار زشت نیز خواهد بود (یعقوب ۱۶:۳).

اگر از اصولی که در این فصل بدانها پرداختیم، پیروی کنید، دیگر نگران این نخواهید بود که با تجاوز از حدود خود مرتکب گناه شوید. اگر حد و مرزتان سرچایش باشد، این نتایج عایدتان خواهد گردید. آزادی بیشتر. وقتی با اتومبیل مسافرت می‌کنید، هر چه به علایم راهنمایی توجه بیشتر و از آنها اطاعت کنید، سفر راحت‌تر و بی‌خطرتری خواهید داشت. اگر به جای راندن بر روی جاده، از مسیری که پر از چاله است یا از وسط یک مزرعه یا پیاده‌رو اتومبیل برانید، مسلماً مشکلات زیادی به بار خواهد آمد و آخرش هم پلیس شما را دستگیر و جریمه خواهد کرد! اگر به راندن در جاده پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری ادامه دهید و از گودالهای گناه دوری کنید، خیلی سریعتر به مقصد خواهید رسید و تازه در طول مسافرت هم ایمن خواهید بود. شادمانی بیشتر. وقتی بار تلاش برای یافتن راههای پرهیجان برای رسیدن به موفقیت‌های زودگذر از روی دوشهایتان برداشته شود، روحتان بر بالهای شادمانی اوج خواهد گرفت. تعیین حد و مرز شما را قادر می‌سازد تا آرام و پیوسته و یکنواخت پیش بروید و از این کار احساس خوشی و افتخار نمایید.

نیروی بیشتر. حد و مرز هر چیز را در جایی که بدان تعلق دارد، نگه می‌دارد. اگر دور حیا خود پر چینی درست کنید، بزهای همسایه وارد نمی‌شوند و گل‌هایتان را نمی‌خورند. اگر دور گودال دیواری کشیده شود، در تاریکی شب کسی در آن نمی‌افتد. با تعیین حد و مرز سرانجام به مسیحیان ثابت قدم و استواری تبدیل خواهید شد! دیگر پهیچ چیز قادر به مغلوب ساختن شما نخواهد بود. حد و مرز شما را در زیستن مطابق وعده اول یوحنا ۲:۷ یاری می‌کند: «دنیا و هوسهای آن درگذر است، اما آن که خواست خدا را به جا می‌آورد، تا ابد باقی می‌ماند.»

## دعای توبه

خداوند عزیزم، من از همه افکار، نگاهها و سخنان شهوت‌آلود، ناپاک و غیراخلاقی‌ام توبه می‌کنم. از مشکل ریشه‌ای آز دست می‌کشم! نقاب از طمعی که در دلم مخفی شده برمی‌دارم و به هر کردار، گفتار و اندیشه‌ای که با انگیزه طمع داشته‌ام، اعتراف می‌کنم. اعلان می‌کنم که به آنچه تو به من داده‌ای قانعم. ترجیح می‌دهم با خویشتن داری و تحت هدایت روح‌القدس زندگی کنم. قول می‌دهم همواره تعدادی از افراد دیندار را پیرامون خود داشته باشم تا در صورت لزوم مرا اصلاح نمایند.

لطفاً کمک کن تا حد و مرز اخلاقی درستی پیرامون خود ایجاد کنم. به فیض تو متکی هستم. در کمال صداقت به پیش می‌روم. سپاسگزارم که عیسی پارسایی من شده است. آمین

## فصل نهم

### گناه سلیمان: حواسپرتی‌های مرگبار

یک روز صبح زود در حوالی منزل ما تصادفی روی داد. یک کارگر ساختمانی جوان سوار بر کامیون خود به سوی محل کارش رهسپار بوده که ناگهان کلاهش کف کامیون می‌افتد. او دولا می‌شود تا کلاه را بردارد ولی در این هنگام ناخواسته فرمان کامیون را نیز می‌چرخاند و کامیون از مسیر خود خارج شده شاخ به شاخ به سوی کامیون دیگری که از روبرو می‌آمده می‌رود و هر دو به هم می‌خورند و راننده سر به هوا در جا می‌میرد.

وقتی این مطلب را در روزنامه خواندم، با خودم اندیشیدم که زندگی عجب نامرد و بی‌انصاف است. مرد بیچاره نه مشروب خورده بود نه سعی کرده بود از روی قصد خلافی بکند؛ نه از قانون سرپیچی کرده بود و نه خواسته بود برای کسی دردسر بیافریند و تنها به خاطر یک لحظه غفلت و حواس‌پرتی کشته شد.

با این حال، مخاطره‌آمیزتر از حواس‌پرتی‌های در حین رانندگی، غفلتهایی است که در بدن مسیح به وقوع می‌پیوندد. گاهی ما دچار عادت حواس‌پرتی روحانی می‌شویم. حتماً برای آن راننده بیچاره بارها اتفاق افتاده که در حین رانندگی حواسش به چیز دیگری پرت شود ولی اتفاق خبری نمی‌کند. حواس‌پرتی هنگام رانندگی اشکال گوناگون داشته که هر بار به قول معروف به خیر گذشته ولی یکبار برای همیشه جان او را گرفت.

برهم خوردن تمرکز

حواس‌پرتی در میان رانندگان، یک معضل بزرگ در ایالات متحده است. اخیراً کمپانی نفتی شل بروشوری تمام رنگی با عنوان «حواس‌پرتی‌های مرگبار» منتشر ساخته است. در این بروشور آمده:

حواس‌پرتی در همه جا هست... حواس‌پرتی اصلاً چیست؟ هر آنچه که دستان شما را مشغول کند، توجه و نگاه شما را به خود جلب نماید و از رانندگی غافل سازد، حواس‌پرتی است. می‌تواند تابلوهای بزرگ تبلیغاتی باشد، یا سرنشینان اتومبیل خودتان، و یا اتفاقی که در بیرون از ماشین در حال رخ دادن است، و یا حتی کوششتان برای تعیین سرعت برف پاک‌کن شیشه جلوی اتومبیلتان.

خواندن این بروشور مرا نسبت به جدی بودن خطر حواس‌پرتی بیدار کرد. حتی عوض کردن موج رادیو یا صحبت کردن با تلفن همراه می‌تواند حواس راننده را پرت کند. این هشدار در مورد رانندگی روحانی نیز

صادق است. حواس پرتی‌های روحانی هم می‌توانند مرگبار و حتی مرگبارتر از حواس پرتی‌های رانندگی باشند چون زندگی روحانی انسان را به خطر می‌افکنند. زندگی سلیمان پادشاه بهترین نمونه برای خطر حواس پرتی است:

و در وقت پیری سلیمان واقع شد که زناش دل او را به پیروی خدایان غریب مایل ساختند و دل او مثل دل پدرش داود با بیهوه، خدایش کامل نبود (اول پادشاهان ۴:۱۱).

سلیمان حواس پرتی‌های روحانی مرگباری را تجربه کرد. این حواس پرتی‌ها هنگامی آغاز شد که او جوان و از لحاظ جسمانی نیرومند و در خدمت خدا بود و پادشاهی‌اش در اوج اقتدار قرار داشت. زمانی که او پادشاه جوانی بود مسح خدا بر زندگی‌اش قوی بود. حکمت خدا چنان واضح با او بود که مردم از اطراف و اکناف دنیا برای آموختن به نزدش می‌آمدند. او نه تنها پادشاه بلکه آموزگار حکمت بود. خدا به او توان و پتانسیل بالایی بخشیده بود، زیرا با حکمت الهی باور نکردنی مجهز شده بود.

سلیمان با خداوند دوبار ملاقات داشت. خدا به او مکاشفه الهی، حکمت و ثروت بخشیده بود. او به طور شگفت‌آوری در زندگی کامیاب بود، ولی چون توجهش از خدا منحرف شد، در نهایت کارش به سقوط روحانی انجامید.

شیطان نه تنها از طریق گناه، بلکه به واسطه حواس پرتی می‌تواند زندگی مسیحیان را تباه سازد. وقتی حواس ما پرت شود، دیگر نمی‌توانیم روی آن چیزی که خدا ما را برای انجامش فراخوانده تمرکز کنیم. اگر این فرایند حواس پرتی ادامه پیدا کند، انسان فرسوده و خسته می‌شود. حواس پرتی توان بسیاری از خادمان خدا را به تحلیل می‌برد شاید در آغاز کار آنقدر بی‌اهمیت باشد که اصلاً متوجهش نشویم، ولی در آخر کار می‌تواند ما را از پادراورد.

به هشدار در مورد خطر حواس پرتی توجه کنید. اگر به این هشدار توجه کنیم حفاظت و قدرت خدا در زندگی در اختیارمان است.

گامهایی به سوی حواس پرتی

برای پرهیز از حواس پرتی چراغهای هشدار دهنده‌ای هست که باید به آنها توجه کنیم. موضوع حواس پرتی را از زندگی سلیمان پی می‌گیریم و جلو می‌رویم.

سلیمان به زانی وابستگی پیدا کرده بود که بت پرست بودند

آنچه که حواس سلیمان را پرت و او را از راه اصلی منحرف کرد، کششی شهوانی و عاطفی بود. شیطان از راه احساسات طبیعی و عادی که خدا در درون هر فرد نسبت به جنس مخالف گذاشته، به او حمله ور شد. عشق و کشش به سمت جنس مخالف و میل به ازدواج چیزهایی هستند که خدا در دلهای ما انسانها نهاده، ولی همین چیزها حواس سلیمان را پرت کرد.

سلیمان اسیر احساساتش بود کلام خدا در این باره می‌گوید:

و سلیمان پادشاه سوای دختر فرعون، زنان غریب بسیاری را از موآبیان و عمونیان و ادومیان و صیدونیان و حتیان دوست می‌داشت. از امتهایی که خداوند درباره ایشان بنی‌اسرائیل را فرموده بود که شما به ایشان در نیابید و ایشان به شما در نیابند، مبادا دل شما را به پیروی خدایان خود مایل گردانند. و سلیمان با اینها به محبت ملصق شد. و او را هفتصد زن بانو و سیصد متعه بود و زنانش دل او را برگردانیدند (اول پادشاهان ۳-۱۱:۱).

خیلی‌ها فکر می‌کنند که مشکل سلیمان زناکاری بود، در صورتی که اینطور نیست. موضوع ژرفتر از اینها است. او مرتکب نهایت بی‌وفایی به خدا- یعنی بت‌پرستی- شد. او برای جلب خشنودی زنان بیگانه‌اش به پیروی از خدایان بیگانه پرداخت. به عقیده من مهمترین موضوعی که مردم هنگام خواندن آیات بالا فراموش می‌کنند، همین است. شاید با خود فکر می‌کنند، سلیمان چه ربطی به من دارد؛ من که نه حرمسرا دارم و نه چند زنه هستم. ولی همه ما، یا دست کم اکثریت ما در معرض خطر آز، شهوت و امیال درونی هستیم که همه اینها نخست با غفلت از دستورالعمل‌های ویژه‌ای که خدا به ما داده، آغاز می‌شوند.

اخیراً یکی از ایمانداران اهل اروپا به من می‌گفت که اینترنت باعث شده حواس وی از انجام امور خدا منحرف گردد. وی از طریق اینترنت با زنی که سابقاً دوست دخترش بوده تماس برقرار می‌کند و به این تماسها ادامه می‌دهد. در این کار ظاهراً هیچ اشکالی وجود نداشت. آنان جسته و گریخته با هم چت (chat) می‌کردند. اما پس از گذشت چند هفته، مرد احساس می‌کند که گلوش پیش دوست دختر سابقش گیر کرده. او به من می‌گفت: «حالا به جایی رسیده‌ام که او را حتی از همسر هم بیشتر دوست دارم». او پاک قافیه را باخته بود.

بعد از اینکه با هم درباره این موضوع دعا کردیم، به او متذکر شدم که من این دلبستگی را یک درگیری عاطفی ساده نمی‌دانم. من نفوذ شیطان را برای نابود کردن خدمتی که او در آن هنگام مشغول انجامش بود، احساس می‌کردم. از او پرسیدم: «آیا می‌دانی که اینجا فقط احساسات خالی در میان نیست؟ جادوگرانی برضد تو در کارند تا پیوند زناشویی‌ات را تباہ کنند.» در ادامه به او چنین اندرز دادم: «در این باره احساس جرم و

تقصیر نکن چون این هیچ کمکی به تو نخواهد کرد. این رابطه را به خداوند بسپار. بدان که اکنون درگیر جنگی روحانی شده‌ای.» او هم بر طبق آنچه با هم دعا کرده بودیم، عمل کرد.

بسیاری از مسیحیان درگیر گرفتاریهای عاطفی هستند که به راحتی می‌توانند از شرش خلاص شوند. خیلی از آدمهایی که نه اشخاص بدی هستند و نه عصیانگر، به آسانی درگیر روابطی می‌شوند که خارج از اراده خدا است. من در ترس خداوند به شما می‌گویم که اگر درگیر دوستی یا رابطه‌ای هستید که می‌دانید خارج از اراده خداست، باید همین امروز این رابطه را به خدا بسپارید.

شاید از لحاظ عاطفی خود را چنان وابسته به این رابطه احساس کنید که فکر کنید اگر این رابطه را قطع کنید، دچار از هم پاشیدگی عاطفی خواهید شد و یا حتی خواهید مرد. ولی من به شما اطمینان می‌دهم که خداوند قدرت و اختیار کافی برای رها شدن از چیزهایی که باعث حواس پرتی و انحراف فکرتان می‌شود، به شما عطا خواهد کرد. اگر رابطه و ملاقاتهای شما با دیگران شما را از امور خدا منحرف می‌کند و دور می‌سازد، باید این رابطه را عوض کنید. اگر متوجه شده‌اید که هر روز از روز قبل و هر هفته از هفته پیش، به کار خدا بی‌علاقه‌تر می‌شوید و نسبت به علایق مغشوش دیگر اشتیاق بیشتری احساس می‌کنید، باید همین امروز آن رابطه را به خدا بسپارید! وقتی به روابطی که مانع نزدیکتر شدنتان به خدا می‌شوند، پشت پا بزنید، او به طرزی معجزه‌آسا آن رهایی از اسارتی را که لازم دارید به شما خواهد داد.

اگر حواستان پرت شده یا گذاشته‌اید روحتان درگیر یا مجذوب رابطه‌ای عاطفی شود که خارج از اراده خدا است، امروز همان روزی است که سردرگمی خویش را به خداوند بسپارید. اگر با ایمان قدم اول را بردارید، خدا کمکتان خواهد کرد تا خلاص شوید. این گام نخست را با گفتن این کلمات در قالب دعا، بردارید:

ای خداوند، من این رابطه را به حضور تو می‌آورم. می‌خواهم قلبم را آزاد کنی. من به قوت خودم نمی‌توانم به طور کامل این رابطه را قطع کنم، ولی با قوت و نیروی تو در زندگی‌م خواهم توانست.

تنها چیزی که خداوند از ما می‌خواهد، تسلیم کامل به اوست. آن وقت او قوت کافی برای رهایی از هر اسارتی را خواهد داد. برای شما چنین مقدر شده که از لحاظ عاطفی آزاد باشید.

سلیمان مغلوب بت پرستی شد

پیرامون «گناهان جوانی ما» هشدار و اخطار بسیار وجود دارد. اما من می‌خواهم برای لحظه‌ای هم که شده درباره گناهان کهنسالی به آنانی که میانسالند، هشدار بدهم. من خادمان و ایمانداران زیادی را می‌شناسم که اول

خوب بودند ولی در سالهای بعد پرخاشگر، تلخ، نامطبوع یا بی‌عفت شدند. این افراد رفته رفته اشتیاقی را که در جوانی به خدا داشتند، از دست داده‌اند.

من خادمی را در آرژانتین می‌شناختم که چند سال پیش از مرگش، تمام فکر و ذکرش آزار دادن دیگر ایمانداران شده بود. او در مورد یکی از خادمان خداوند نامه‌ای می‌نوشت و به سایر خادمان در سراسر کشور می‌فرستاد و خادمان را رو در روی یکدیگر قرار می‌داد و به جان هم می‌انداخت.

من مراقب روند این کار بودم و حواسم را جمع کردم تا در دام نیفتم. شاید بهتر می‌بود که او هم مثل حزقیای پادشاه در سنین جوانی می‌مرد- پیش از آنکه در سنین پیری برای همیشه از خود شهادتی بد بر جای بگذارد (نگ به دوم پادشاهان بابهای ۱۸-۱۹). دعایی که من همیشه به حضور خداوند می‌کنم این است: «خداوندا، یا اجازه بده تو را جلال دهم یا مرا از این دنیا ببر، نگذار وجود من برای دیگران سنگ لغزش شود یا نام تو را بی‌اعتبار سازد.» البته اگر خدا قصد تأخیر در بردن من داشته باشد، بدم نمی‌آید زیاد عمر کنم. ولی می‌خواهم تا هنگامی که در پیشگاه خدا حاضر می‌شوم، نسبت به روح‌القدس حساس باشم و قلبم مملو از اشتیاق به خدا و محبت به همسایگانم باشد.

من یقین دارم که دلیل پرخاشگر شدن آدمها در سنین بالا این است که ایشان به قانون زدگی و خرده‌گیری و عیب‌جویی اجازه می‌دهند تا در قلبشان ریشه بدوانند. این ریشه‌ها هیچوقت از زمین دل آنها کنده نمی‌شود. به تدریج که سن این افراد بالا می‌رود، آنقدر خسته و فرسوده و پریشان می‌شوند که بر اطرافیان و دیگران تأثیر منفی می‌گذارند. بعضی چیزها هستند که اگر به موقع اصلاح نشوند، وضع بدتر می‌شود و ریشه کن کردن ریشه علفهای هرز از قلب در سنین جوانی یکی از همین اصلاحات است.

چند وقت پیش، خانواده‌ای که از دوستان ما هستند طبق معمول هر شب به رختخواب رفته بودند که بخوابند. غافل از اینکه وقتی در خوابند گاز منواکسید کربن در خانه‌اشان نشت کرده و همه جا را پر ساخته است. خوشبختانه یکی از اعضای خانواده در اثر صدایی به موقع از خواب بیدار می‌شود و با آخرین رمقی که در تنش باقی بوده، بقیه‌اعضای خانواده را کشان کشان از خانه خارج می‌کند و همه را نجات می‌دهد. چقدر تأسفانگیز است که بعضی مسیحیان حتی متوجه این واقعیت نیستند که در معرض چنین خطر روحانی- گناه- قرار دارند. گناه هم مثل گاز منواکسید کربن خطرناک است و آرام آرام وارد می‌شود. من این مطلب را در کتاب دیگرم «آتش قدوسیت خدا» به طور کامل‌تر توضیح داده‌ام (نگ به فصل «پویایی و سوسه»).

سلیمان سالیان سال در زندگیش به ریشه‌های بت‌پرستی اجازه رویش و رشد داده بود، تا اینکه در سنین کهولت مغلوب آن شد. ریشه‌های شهوت‌پرستی، قانون زدگی و عیب‌جویی هم ممکن است سالها با بی‌توجهی

از جانب ما روبرو شوند. این گناهان مثل گاز خطرناک و غیرقابل رویت می‌توانند در زندگی هر کس وارد شوند، بدون اینکه آن شخص از وجودشان آگاهی داشته باشد. لازم است به طور پیوسته دلهایمان را تفتیش و بررسی کنیم و از روح‌القدس بخواهیم به ما قوه تشخیص عطا کند تا گناهان مخفی را در زندگیمان پیدا نماییم. ما نیازمند این هستیم که فراتر از فهرست موارد غلطی که در زندگی خود داریم و از آنها آگاهیم، خود را پاکسازی کنیم. ما به پاکسازی‌ای نیاز داریم که عیسی با تقدس خود به زندگیمان بیاورد.

سلیمان در اطاعت ناقص خبره شده بود

سلیمان خداوند را کامل و به تمامی دل پیروی نمی‌کرد. پیروی او از خداوند نسبی و ناقص بود.

پس سلیمان در عقب عشتورت، خدای صیدونیان، و در عقب ملکوم رجس عمونیان رفت. و سلیمان در نظر خداوند شرارت ورزیده، مثل پدر خود داود، خداوند را پیروی کامل ننمود (اول پادشاهان ۶-۱۱:۵).

من هم چنین وضعی داشتم. تا آن زمانی که خداوند در سال ۱۹۹۷ مرا با آتش قدوسیت خود تعمید داد، من هم با تمام توان و وجودم سعی می‌کردم او را پیروی کنم. ولی نتیجه تمام توان من چیزی نبود جز اطاعت ناقص. آنگونه زندگی می‌کردم که یاد گرفته بودم زندگی کنم، و همه چیز را با خطکش و معیار خودم می‌سنجیدم. فکر می‌کردم آنچه انجام می‌دهم، بهترین است. اما وقتی در درونم به مکاشفه‌ای از قدوسیت عیسی دست یافتم، فهمیدم که خداوند مرا فراخوانده تا به طور کامل پاک و وقف شده باشم. خداوند حتی وجود ۲ درصد ناپاکی را در فکر جایز ندانست. دعوت خدا برای همه ایمانداران است. او می‌خواهد دلهای ما کاملاً پاک و کاملاً وقف اراده او باشد.

سلیمان از عطایای خود هم برای خدا استفاده کرد و هم برای شیطان

خدا به سلیمان عطایایی چون حکمت، مدیریت و استعداد در ساخت و ساز بخشیده بود. او می‌توانست قوم خدا را رهبری کند. می‌توانست به آنان انگیزه بدهد. می‌توانست برای انجام کارهای بزرگ همه منابع لازم را گردآورد. اما او همین عطایایی که برای ساختن معبد خدای واقعی به کار برده بود، صرف ساختن بتکده‌هایی برای خدایان بیگانه نیز نمود.

آنگاه سلیمان در کوهی که روبروی اورشلیم است، مکانی بلند به جهت کموش که رجس موآبیان است، و به جهت مولک، رجس بنی عمون بنا کرد. و همچنین به جهت همه زنان غریب خود که برای خدایان خویش بخور می‌سوزانیدند و قربانی می‌گذرانیدند، عمل نمود (اول پادشاهان ۸-۱۱:۷).

وقتی دچار حواس پرتی و انحراف شویم، دشمن عطایا و استعدادهای ما را غصب می‌کند. وقتی اسیر یک درگیری عاطفی می‌شویم، دیر یا زود، چه بخواهیم و چه نخواهیم، به جای خدا برای شیطان چیزهایی خواهیم ساخت. خدا حاضر است تا به ما کمک کند؛ او می‌خواهد که اندیشه‌ها و انگیزه‌های درونی ما را پاک سازد، ولی باید بدانیم که انحراف از مسیر اصلی خیلی خطرناک است. چقدر غم‌انگیز است: همان مردی که خدا برای ساختن معبد خود در اورشلیم به کار برد، بعدها پایگاهی برای نیروهای شیطانی ساخت تا از آنجا کنترل خود را بر اسرائیل اعمال نمایند!

سلیمان حتی با وجودی که دیگر مسح را از دست داده بود، باز با موفقیت نسبی به زندگی خود ادامه داد. چرا سلیمان هنوز موفق بود؟ این خیلی حیرت‌انگیز است. امروزه کسانی هستند که کارهایی انجام می‌دهند که باعث می‌شود شخصیت خود را از دست بدهند و یا حتی تبدیل به افرادی بی‌بند و بار و غیر اخلاقی شوند، با این وجود هنوز می‌توانند «خدا را خدمت کنند» و با موفقیت دست به کارهایی هم بزنند، چگونه چنین چیزی ممکن است؟

خود کتاب مقدس به ما کمک می‌کند که بفهمیم چرا سلیمان می‌توانست هنوز موفق باشد. چنین می‌خوانیم: پس اخیا جامه تازه‌ای که در برداشت گرفته آن را به دوازده قسمت پاره کرد. و به یربعام گفت: «ده قسمت برای خود بگیر، زیرا که یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید، اینک من مملکت را از دست سلیمان پاره می‌کنم و ده سبط به تو می‌دهم. و به خاطر بنده من، داود به خاطر اورشلیم، شهری که از تمامی اسباط بنی‌اسرائیل برگزیده‌ام، یک سبط از آن او خواهد بود» (اول پادشاهان ۳۲-۱۱:۳۰).

سلیمان دیگر مبارک نبود، بلکه هنوز تحت برکت پدرش قرار داشت. او هنوز از مزایای کوتاه‌مدت مسیحی عاریه‌ای برخوردار بود.

مادامی که دوره پادشاهی وی به پایان نرسید، عواقب فاجعه‌بار انحراف و حواس‌پرتی‌هایش هویدا نشد. گاهی اوقات ما عواقب و نتایج کارهای دنیوی‌ای که انجام می‌دهیم بی‌درنگ مشاهده نمی‌کنیم، بلکه ممکن است دود آن به چشم نسل بعد از خودمان برود. اگر توبه نکنیم، باید روزی آنچه را کاشته‌ایم با اشکها درو

نماییم. گناه ما پیامدهایی به همراه خواهد داشت. کلام خدا صراحتاً می‌گوید: «بدانید که گناه شما، شما را در خواهد گرفت» (اعداد ۳۲:۲۳).

من همیشه به خودم یادآوری می‌کنم که هر آنچه با چشمان خودم می‌کنم، روزی بر چشمان فرزندانم تأثیر خواهد گذارد. این اصل مرا از چشم چرانی باز می‌دارد و کمک می‌کند تا چشمانم را پاک نگه دارم. امروزه افتادن در کام شهوت، خیلی آسان شده است؛ پورنوگرافی بدون اینکه پولی در افزایش داده باشیم، وارد خانه‌های ما شده است. به همین خاطر یادآوری هر روزه من به خودم در مورد تأثیر گناهانم بر زندگی فرزندانم، اینقدر اهمیت دارد. اگر افکارم مغشوش و حواسم پرت باشد و از نظر خدا فکرهایم ناپاک، ممکن است تأثیرش را در زندگی زناشویی خودم و نیز در فرزندانم ببینم. شاید در خانواده‌ام تنش بروز کند و حتی خانواده با فشاری از جانب شریر روبرو شود. من نمی‌خواهم روزنه‌ای برای ورود این فشار به زندگی خانوادگی‌ام بگشایم و مطمئنم که شما هم دوست ندارید چنین اتفاقی در خانه‌تان بیفتد. از این روست که باید مراقب پاکی افکارمان باشیم.

مواظب اصل زنای احساسی (عاطفی) باشید. این زنا هنگامی روی می‌دهد که مرد یا زنی بگوید: «کاش می‌توانستم با شخصی دیگر ازدواج کنم.» وقتی شخصی حسرت داشتن همسر فرد دیگری را می‌کشد، در احساس خود مرتکب زنا شده است. حتی اگر هرگز هیچ رابطه‌ای میان نشان نبوده و یا در این باره گفتگویی هم رد و بدل نشده باشد، اگر اندیشیدن به این موضوع موجب سرگرمی فرد را فراهم کند و از فکر کردن به آن لذت ببرد، او نسبت به همسر خود مرتکب خیانت شده است.

ما در طول هفته با صدها وسوسه روبرو هستیم. وسوسه مرتباً می‌آید و نمی‌شود جلویش را گرفت، ولی اگر برای خدا اشتیاق شدید داشته باشیم، دیگر لزومی ندارد به هر فکری اجازه انحراف در جهت غلط بدهیم. من تعمیر آتشی را که یافته‌ام به هیچ قیمتی از دست نمی‌دهم و با هیچ چیز دیگری عوض نمی‌کنم. با این حال، به شما! اک می‌گویم که هیچ تعمیر یا ملاقات یا داشتن تجربه‌ای با خدا وجود ندارد که انسان را از قرار گرفتن در معرض وسوسه در امان نگاه دارد. مادامی که اینجا روی کره خاکی زندگی می‌کنیم، وسوسه خواهیم شد.

اما از سوی دیگر به شما می‌گویم که با پرورش دادن انضباط روحانی و مسح شدن، می‌توانید بر خود عیسی مسیح متمرکز بمانید و با طیب خاطر و بی‌درنگ توبه کنید. اگر چنین انضباطی داشته باشید، سقوط نخواهید کرد. موقعی بوده- در فرودگاه، در هواپیما، هر جا- که متوجه شده‌ام بیش از اندازه لازم روی موضوعی ناخداپسندانه متمرکز شده‌ام. یک ثانیه ایرادی ندارد؛ من اسم آن را وسوسه می‌گذارم. اما اگر شد دو...سه...ده... یا پانزده ثانیه، دیگر وسوسه نیست! از این رو هر جا که باشم، همانجا زانو می‌زنم و توبه می‌کنم. به خدا می‌گویم: «خدایا، من برای مدت پانزده ثانیه به تو خیانت کردم. مرا ببخش و پاک بساز.»

شاید فکر کنید که یوغ انضباط روحانی برایتان غیرقابل تحمل است. ولی دوستان عزیزم، آنچه تحملش برای ما ناممکن است بار کشنده‌ای به نام آمیزه تقدس و گناه است- این آمیزه به راستی مثل زهر مرگ آور است. سلیمان برای موفقیت ساخته شده، بود، ولی سرانجامش فاجعه‌بار شد. او سلطنتش را با مسح الاهی آغاز کرد. او حتی دوبار با خداوند ملاقات کرد و بدین وسیله متبرک گردید (اول پادشاهان ۹:۱۱). خداوند به او وعده‌هایی هم داده بود ولی چون او از راه صحیح منحرف شد، خدا آن وعده‌ها را لغو نمود.

پس خداوند به سلیمان گفت: «چونکه این عمل را نموده و عهد و فرایض مرا که به تو امر فرمودم نگاه نداشتی، البته سلطنت را از تو پاره کرده آن را به بندهات خواهم داد» (اول پادشاهان ۱۱:۱۱).

با اینکه در دوران فرمانروایی وی در اسرائیل صلح برقرار بود، خدا در زمان حیات وی دشمنانی بر ضد اسرائیل برخیزانید. پیروزی‌های نسل قبل برای نسل بعد به شکست و مصیبت بدل شد. وقتی حواس ما پرت و از مسیر اصلی منحرف می‌شویم، شیطان از نو سازماندهی می‌کند. وسوسه‌های پیشین با قوت بیشتری بازمی‌گردند. وقتی دل‌هایمان را با اراده خداوند و قوت روح‌القدس پر نمی‌سازیم و می‌گذاریم خالی بمانند، دیوها رفته چند تا بدتر از خود را به همراه می‌آورند و وسوسه نیرومندتر از دفعه اول بر ما فشار خواهد آورد. می‌آید تا توی دل ما را خالی کند و از درون نابود سازد.

حواس پرتی‌هایی که باید از

آنها پرهیز نمود

بباید حواس پرتی‌ها یا انحرافات را که باید از آنها دوری بجویم، از نزدیک و با دقت بیشتری مورد بررسی قرار دهیم. نگذارید هیچیک از این چیزها تمرکزتان را از وقف و سرسپردگی به مسیح به هم بزنند.

حواس پرتی ناشی از مصرف گرای

همانطور که پیشتر گفتم، هنگامی که در جنوب آرژانتین بودم، در کلیسایی موعظه کردم که در آن اعضا روزه‌ای عجیب گرفته بودند- روزه کارتهای اعتباری! خیلی‌ها شهادت می‌دادند که از وقتی که از کارتهای اعتباری استفاده نمی‌کنند، از بدهی و قسط آزاد شده‌اند. این کار خود جوش روح‌القدس حواس پرتی ناشی از مصرف گرای را که با خود خرید کردن ناخواسته و بی‌اختیار آورده بود، از بین برد.

«هیاھو»ی رسانه‌ها

هر رسانه‌ای که در پیرامونتان سر صدا می‌کند، خاموش کنید تا «در سکوت صدای آرام خدا را بشنوید.» هر صدایی که پیوسته از طریق گوشه‌ایتان وارد مغز می‌شود می‌تواند حواس شما را از شنیدن آواز خدا که از اعماق روحتان برمی‌خیزد، پرت نماید- حتی اگر این صداها، سروصداهای «مسیحی» باشند. نگذارید «هیاھو»ی رسانه‌ها جایگزین مصاحبت با خدا شود.

کارکردن با بی‌میلی برای خدا

کلام خدا به ما چنین پند می‌دهد: «هر کاری را از جان و دل چنان انجام دهید که گویی برای خداوند کار می‌کنید، نه برای انسان» (کولسیان ۲۳:۳). با بی‌صبری و عدم علاقه به کارهای خدا، باعث حواس‌پرتی خود نشوید. برای خدا با تمام وجود و از ته دل کار کنید.

مخالفت همیشگی با دید و اهداف کلیسا

اگر همیشه روشهای کلیسایتان را به باد انتقاد می‌گیرد یا سعی می‌کنید آن را کامل یا اصلاح نمایید، دچار انحراف می‌شوید. بیلی گراهام گفته: «اگر توانستید کلیسایی کامل پیدا کنید، هرگز به آن ملحق نشوید، چون حتماً آن را خراب خواهید کرد!» عمل کردن بر ضد بدن مسیح، کاری زیان‌بخش است؛ با بدن خداوند همکاری کنید.

نداشتن هیچ هدفی در زندگی

از هم اکنون تصمیم بگیرید تا برای زندگی و خانواده‌تان چند هدف خداپسندانه تعیین نمایید. اگر اهدافی که برای زندگی خود و خانواده‌تان در نظر گرفته‌اید، با اراده خدا همراستا باشند، او بسیاری از هدفهای شما را محترم خواهد شمرد و برای رسیدن به آنها یاریتان خواهد نمود. اگر هدف نداشته باشید، به سادگی از مسیر منحرف خواهید شد.

وجود شهوات و امیال غیراخلاقی در زندگی

کتاب مقدس نه فقط ارتکاب علنی زنا و فجور، بلکه حتی هر نوع ناپاکی ذهنی را محکوم می‌کند. هر خیال‌پردازی شهوانی خارج از اراده خداست. عیسی در این مورد خیلی بی‌پرده سخن گفته است. اگر مردی به زنی نظر شهوت‌آلود بیندازد، در دل خود با او مرتکب زنا؛٪

کک شده است.

### انتظار قدردانی داشتن

با انتظار مورد قدردانی و احترام قرار گرفتن از کار خدا منحرف نشوید، چون شاید هیچوقت زمان آن فرا نرسد. حتی اگر دیگران متوجه زحمات و تلاشهای شما نشوند، آیا باز حاضرید برای خداوند کار و به او خدمت نمایید؟

ویژگی های کسی که حواسش پرت نیست

آن خادم خدا که از گناه حواس پرتی دوری می کند، جهت را به روشنی تشخیص می دهد، در اینجا به ذکر چند ویژگی اینگونه افراد می پردازیم.

آنان پیوسته مشتاق این هستند که به شباهت عیسی درآیند.

برای جانهای گمشده اشتیاقی خاص دارند.

آدمهایی قابل اعتمادند، چون توانایی ماندن در مسیر درست را دارند.

به کل بدن مسیح عشق می ورزند.

خدمتشان به خدا، خدمتی اثر بخش است.

یک جور حس بزرگ منشی دارند- حتی هنگامی که مشغول انجام کاری کوچک برای خدا هستند.

آیا این ویژگی ها در شما هست؟ آیا نسبت به قوم خدا عشقی مقدس دارید؟ در مورد گمشدگان چطور؟ آیا دعاهاى شما به جای اینکه مردم را متفرق کند، متحد می سازد؟ آیا پیرامون خدمت به خدا حس خوبی دارید، خواه این خدمت در نظر مردم بزرگ و با اهمیت باشد و خواه کوچک و کم اهمیت؟

عیسی، خود نمونه ماست. او مردی پایبند به قول خود بود و هدفی روشن در پیش داشت. در لوقا ۹:۵۱ چنین می خوانیم: «چون زمان صعود عیسی به آسمان نزدیک می شد، با عزمی راسخ رو به سوی اورشلیم نهاد.» او حتی نگذاشت شاگردانش حواسش را از مقصود منحرف سازند. او «به خاطر آن خوشی که پیش رو داشت، صلیب را تحمل کرد» (عبرانیان ۱۲:۲). عیسی اهداف بلندی در سر داشت، یک ایده آل والا برای نسل بشر. او به خاطر این آرمان، حاضر شد متحمل مرگی خفت بار شود.

ما در عصری به سر می بریم که خداوند از ما می خواهد ریشه بدوانیم و از لحاظ روحانی پا بگیریم. با حواس پرتی و انحراف از هدف نمی توان به سلوک مسیحی ادامه داد. از سلیمان و زندگیش این درس را می گیریم که حتی مردان و زنان بزرگ خدا هم که در گذشته برای او شاهکارها کرده اند- ممکن است در اثر

حواس پرتی و انحراف از میدان به در شوند. باید نگاهمان را از جایزه‌ای که برایمان در نظر گرفته شده برنگیریم و در مسیر رسیدن به مقصود، به چپ و راست منحرف نشویم.

#### دعای توبه

پدر، متشکرم که با کلمات به من هشدار می‌دهی. همین حالا به من آزادی الاهی عطا کن تا هر رابطه‌ای که خارج از اراده تو با کسی دیگر دارم، قطع کنم. کمک کن تا بر هر میل و خواسته‌ای که از تو نیست فایق آیم. خدای بسیار رحیم، اکنون بیا و حضورت را برایم ملموس بساز. فرشتگانت را به یاریم بفرست. یوغ گناه را درهم شکن. باشد که به قدرت تو هر اعتیادی علاج شود؛ باشد که هر عادت ناپسند ترک گردد. خداوندا، بیا و مرا از حواس پرتی‌های مهلک رها ساز. باشد که من هر روزه در زندگیم اراده تو را به جای آورم. به نام عیسی . آمین.

حواس پرتی‌های خود را به خداوند واگذارید. حسد را کنار بگذارید خداوند چشمانتان را لمس کند. اگر خانواده‌تان در آستانه سقوط و از هم‌پاشی است، امروز با اطمینان به نزد عیسی بیایید انحرافِ عدم تعهد، شما را نابود خواهد کرد. بی‌ارادگی و عدم تصمیم‌گیری شما را از اراده خدا منحرف و پرت خواهد ساخت. عیسی جذب کننده است نه دفع کننده. از هر اسارت عاطفی که شما را از عیسی دور می‌سازد، دست بکشید. در زندگی‌تان بر او و بر اراده‌اش متمرکز بمانید.

## فصل دهم

### گناه یونس: خدا را با بی‌میلی خدمت کردن

روزی میسیونری که در مرخصی به سر می‌برد در برابر حضار در جلسه کلیسایی ایستاد تا در مورد دعوتی که برای آن خوانده شده و محل مأموریت مسیحی‌اش سخن بگوید. اما پیش از او، همسرش بالای سکو رفت و رشته سخن را به دست گرفت، او پشت منبر ایستاد و شروع کرد به صحبت کردن در این باره که چقدر جدایی از خانواده و زادگاهش و زندگی کردن در سرزمینی دور دست برایش دشوار بوده. او از شبهایی حرف زد که به خاطر این تصمیم‌گیری تا صبح گریسته. زن میسیونر از رابطه نزدیکی با مادر خود سخن گفت و اشاره نمود که بچه‌هایش تا چه اندازه به مادربزرگ خود وابسته‌اند و در غربت احساس دل‌تنگی می‌کردند. سپس وی شروع به گریستن نمود و در حال گریه کردن گفت: «به هر روی، من مطیع خداوند هستم و هر جا که مسیح اراده کند خواهم رفت.» وقتی قصه سوزناک زن میسیونر به پایان رسید، بر نیمی از اعضای کلیسا این احساس حکمفرما شده بود که «تو را به خدا اگر می‌شود، به خانه‌ات برگرد!»

من شبانی را می‌شناسم که در طول سی سال خدمت روحانی‌اش در کلیسا، کمتر هفته‌ای بود که به جماعت یادآور نشود که به خاطر شبانی آنها از چه شغل و موقعیت خوبی چشم‌پوشی کرده است. او همیشه می‌گفت: «شما نمی‌توانید درک کنید که من در اینجا چه فداکاری عظیمی به خرج داده‌ام. هرگز نمی‌خواستم به اینجا بیایم، ولی ترجیح دادم از خدا اطاعت کنم.» من مطمئن نیستم که او چندان هم از اینکه شبان شده، احساس پشیمانی کرده باشد، ولی دست کم می‌خواست مطمئن شود که همه می‌دانند که او چه فداکاری بزرگی در حقشان کرده که به آنها خدمت می‌کند.

#### مخالفت با رویای خدا

پولس رسول در پیشگاه آگریپاس پادشاه چنین گفت: «از رویای آسمانی سرپیچی نکردم» (اعمال ۲۶: ۱۹). شاید این حرفی باشد که هر فرد مسیحی نتواند بزند. کسانی هستند که در سکوت عصیان می‌ورزند، و به قول معروف «مخالف خاموش» خدای قادر مطلق محسوب می‌گردند. ما باید چقدر متکبر باشیم که فکر کنیم می‌توانیم هر جنبه اراده خدا را که دلمان خواست، دستچین و گزینش نماییم!

کلام خداوند به یونس به طور ویژه برای کسانی پر معنی خواهد بود که در دلشان پیغامی را دو، سه بار یا بیشتر تکرار کرده و هنوز به دعوت خدا لبیک نگفته‌اند. آیا خدا به شما می‌گوید: «برو» و شما در برابر مأموریت او مقاومت می‌کنید؟ خدا می‌خواهد اکنون از طریق بازخوانی داستان یونس، چیزی را که مدت‌ها پیش در دلتان گذاشته، بار دیگر تکرار کند.

یونس آواز خداوند را شنیده بود. او مکاشفه‌ای دریافت نموده و می‌دانست چه باید بکند، اما یک مشکل داشت: او نظری مخالف نظر خدا داشت.

کلام خداوند بر یونس بن امتای نازل شده، گفت: «برخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و برآن ندا کن زیرا که شرارت ایشان به حضور من برآمده است.» اما یونس برخاست تا از حضور خداوند به ترشیش فرار کند و به یافا فرود آمده، کشتی‌ای یافت که عازم ترشیش بود. پس کرایه‌اش را داده، سوار شد تا همراه ایشان از حضور خداوند به ترشیش برود (یونس ۳-۱:۱).

یونس این نخستین کلام خداوند را شنید، اما در جهت مخالف پا به فرار نهاد. ما از همه دلایل گریز وی اطلاعی نداریم. شاید وی از روبرو شدن با مردم نینوا واهمه داشته. شاید فردی، متعصب بوده و نسبت به آنان و دیگر غیریهودیان نظر خوشی نداشته است. آنچه می‌دانیم این است که او از ستم مردم نینوا شاکی بوده و دلش به حال آنان نمی‌سوخته است. به هر روی، یونس به خدا نه گفت. هر چند او یکبار این فرصت را از دست داده بود، خدا بزرگوارانه به او فرصتی دوباره داد.

پس کلام خداوند بار دوم بر یونس نازل شده گفت: «برخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و آن وعظ را که من به تو خواهم گفت، به ایشان ندا کن.» (یونس ۲-۳:۱).

شاید وسوسه شده بگویید: «چرا خدا به این آدم فرصتی دوباره داد؟ او شایسته دعوت خدا نبود!» اما من نمی‌توانم بر یونس خرده بگیرم که چرا در دادن پاسخ مثبت به خداوند تأخیر کرد، چون خودم هم تجربه‌ای مشابه او داشته‌ام.

دعوت برای گردهم آوردن کل شهر

هنوز مدت زیادی از ملاقات ویژه‌ای که خداوند در سال ۱۹۹۷ از من کرد و با آتش تعمیدم داد، نگذشته بود که خداوند مرا برای گردهم آوردن همه کلیساهای شهرم، لاپلاتا فراخواند. او برای فهماندن خواست خود عملاً

به من رویایی نشان داد. وقتی چشمانم را می‌بستم، می‌توانستم یک ورزشگاه را ببینم که ملامال از جمعیتی است که طالب تقدس از خدا هستند.

پس از دیدن این رویا، طبق روال معمول با چند تن از شبانانی که از جمله دوستانم بودند، صحبت کردم. آنها مرا از انجام چنین کاری به کلی ناامید کردند. آنان به من اطمینان دادند که شبانان کلیساهای شهر با یکدیگر دعا یا همکاری نخواهند کرد. به من گفتند که شهر دچار تفرقه شده و دودستگی چنان شدت یافته که عملاً کلیسا در شهر لاپلاتا به دوپاره تقسیم شده است.

حتی برای چند تن از شبانان کلیساهای شهر نامه‌هایی تایپ کردم تا بفرستم، ولی وقتی دریافتم که شهر در آن هنگام سرگرم برپایی جشنواره‌ای غیرمذهبی است، مسئله را مسکوت گذاردم. با خودم فکر کردم که خوب، حتماً این فکر از خدا نبوده است.

سه سال بعد، آواز خدا در زندگی‌م رو به خاموشی گرایید. هفته‌ها از پس هم می‌آمدند و می‌رفتند، بدون اینکه کلامی از او بشنوم. برای خدمت در کنفرانسی به انگلستان سفر کردم، ولی او با من سخن نگفت. به جلسات می‌رفتم و حضورش را علناً می‌دیدم، ولی نسبت به شخص من همچنان خاموش می‌ماند و چیزی نمی‌گفت. جلالش ظاهر می‌شد، معجزات عظیم به وقوع می‌پیوست، اما وقتی به هتل محل اقامتم برمی‌گشتم، خدا به طرز حیرت‌آوری خاموش می‌شد. اصلاً نمی‌توانستم حضور خداوند را حس کنم. من که از این وضع به شدت نگران شده بودم در دعا علت را جويا شدم.

یک روز بعدازظهر که برای دویدن بیرون رفته بودم، واکن خود را هم همراه بردم تا به موعظه واعظی که در کنفرانس پیش از من سخنرانی کرده بود، گوش بدهم. قصدم این بود که نسبت به آنچه که خدا پیش از سخنرانی من در کنفرانس انجام داده دیدی کلی پیدا کنم.

در حالی که می‌دویدم، شنیدم که واعظ می‌گوید: «خدا دوست ندارد حرف خود را دوبار تکرار کند. او یکبار چیزی به ما می‌گوید و بعد در سکوت منتظر اطاعت ما می‌ماند.» به محض اینکه این کلمات را شنیدم از دویدن بازایستادم. اول به آرامی به راه رفتن ادامه دادم و سرانجام گوشه‌ای زانو زدم و گفتم: «خداوندا، من را می‌گوید. سه سال پیش تو از من خواستی همه کلیساهای شهرم را گردهم فراخوانم و من اطاعت نکردم. مرا ببخش. اگر فرصتی دوباره به من بدهی، قول می‌دهم دیگر این ناطاعتی را تکرار نکنم.» در آن لحظه بود که یونس، نبی نامطیع و بی‌میل به خدمت را درک کردم!

بعد از دعا احساس کردم خدا چراغ سبز نشان داد. او فرصتی دوباره به من بخشید، اما حالا دیگر ما حتی در لاپلاتا هم زندگی نمی‌کردیم. بار نخست که خدا از من خواست ترتیب گردهمایی را بدهم، خودم یکی از

شباناں کلیساهای آن شهر بودم، اما در ظرف این سه سال من از شبانی کلیسایم استعفا داده بودم تا رویای جهانی را که خداوند به من داده بود جامه عمل بپوشانم.

پس با پخش برنامه‌های رادیویی در یک ایستگاه رادیویی مسیحی که در لاپلاتا پخش می‌شد، کارم را شروع کردم. نقشه‌ام این بود که برای همه کلیساهای شهر یک گردهمایی یا ترتیب دهم. در برنامه‌های رادیویی‌ام پیرامون گردهمایی حرف زدم و از همه کلیساهای دعوت کردم در آن شرکت کنند. با یکی از شباناں لاپلاتا تماس گرفتم و از او درخواست پشتیبانی و مشارکت نمودم. به من جواب داد: «الان بدترین موقع برای گردهم‌آوردن کلیساهای است! شباناں دچار اختلاف و چند دستگی هستند. یک انشعاب تازه در شهر به وجود آمده و جو روحانی اصلاً مساعد نیست. اگر قبلاً اوضاع بد بود، اکنون بدتر شده. بی‌خود سعی نکن ورزشگاه کرایه کنی، چون این کار تلف کردن پول است.» ولی این بار من اجازه ندادم سخنان تردیدآمیز دیگران مرا از هدفم منصرف کند.

می‌دانستم که در این رابطه از خداوند هدایت مستقیم گرفته‌ام و به او قول صریح داده‌ام. پس تصمیم گرفتم بر طبق نقشه‌ها پیش بروم، چه دیگران از من پشتیبانی کنند و چه نکنند - فقط اجازه آنها برایم کافی بود. بالاخره ایمیلی دریافت کردم که فحوای کلامش این بود که «برای شکست خوردن مجازی»، ولی همین اجازه برایم بس بود. باید اعتراف کنم که خودم هم فکر می‌کردم کارم با شکست مواجه خواهد شد، اما خود را متقاعد ساختم که اگر در انجام اراده خدا شکست بخورم، بهتر از آن است که راه خودم را پیش بگیرم و در کار خودم موفق شوم.

گفتم: «خداوندا، من می‌دانم که مردم نخواهند آمد. برخی شباناں از پیش به من خبر داده‌اند که از ما هیچ پشتیبانی نخواهند کرد و کلیسایانشان در این گردهمایی حضور نخواهند داشت. بعضی از آنها حتی قدغن کرده‌اند که اعضایشان در جلسات شرکت نکنند. هیچ راهی برای کشیدن مسیحیان به این گردهمایی وجود ندارد. ولی خداوندا، به خاطر اطاعت از فرمان تو، من ورزشگاه را اجاره خواهم کرد. حتی اگر فقط پنجاه نفر هم خودشان را آفتابی کنند، برای من کافی است و من وظیفه‌ام را در این شهر به انجام رسانده‌ام و شاید دیگر هرگز این کار را تکرار نکنم!»

هنوز دو سه هفته‌ای به آغاز جلسات نمانده بود که شباناں کم کم احساس کردند، این گردهمایی در اراده خداست. جوانان از کلیساهای مختلف دور هم جمع شدند و شروع به سازماندهی کردند. آنان آگهی‌هایی چاپ کردند و در سراسر شهر پخش نمودند. چیز جدیدی داشت به وقوع می‌پیوست.

زمانی که من و همسر من پا به ورزشگاه گذاشتیم، جای سوزن انداختن نبود. روز دوم گردهمایی هنوز مردد بودم و آنچه که بیشتر به تردید من دامن می‌زد، رگبار شدیدی بود که تمام روز باریده بود. اما؛ کک ۷ شب هنگام بار دیگر ورزشگاه از جمعیت پر شد. در روز سوم، ورزشگاه بیش از گنجایش واقعی اش، آدم در خود جای داده بود. روزنامه محلی گزارش داد که در ورزشگاه بیش از شش هزار نفر گردهم آمده بودند، حال آنکه ظرفیت آن تنها برای سه هزار نفر برآورد شده بود.

نتایج این جلسات را هنوز هم می‌توان در شهر لاپلاتا مشاهده کرد. شبانان شهر باز هم برای گردهمایی و اتحاد بین کلیساهای شهر دست به فراخوانهای ماهیانه زدند. آن گردهمایی عظیمی که انتظارش نمی‌رفت، انجام پذیرفته بود. اکنون بیداری روحانی در سطح شهر لاپلاتا با شتاب دنبال می‌شود.

خدا، خود را در ناممکن‌ها جلال می‌دهد

حتی اگر چیزی ناممکن به نظر می‌رسد، خدا می‌تواند نام خود را از طریق آن ناممکن جلال دهد. کتاب یونس، به راستی کتاب پیروزی است، هرچند که خود یونس از سهمی که در این پیروزی داشت بهره‌چندانی نبرد.

در دو باب نخست این کتاب می‌بینیم که یونس با گریختن از حضور خدا مرتکب عمل اشتباهی شد. در بابهای سه و چهار، یونس اشتباه خود را اصلاح می‌کند، ولی هنوز دیدگاه و طرز تلقی اش اشتباه است - پس او همچنان بازنده است. حتی موفقیتی که به دست آورد، او را خشمگین و عصبانی کرد. کلام خداوند برای بار دوم بر یونس نازل شده گفت: «برخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و آن وعظ را که من به تو خواهم گفت، به ایشان ندا کن.» خدا طبعی شوخ دارد. او یک یهودی محافظه کار را برگزید تا به شهری که مورد نفرت همه یهودیان بود برود و آنان را به توبه فراخواند. نینوا شهر ستمکاری و وحشیگری بود. آنچه در دل یونس می‌گذشت، حس انتقام بود، نه بیداری روحانی. دعای او این بود: «خداوندا، عدالت خود را بیاور و فیضت را باز دار. کمکمان کن تا با این قوم (آشوریان) تصفیه حساب کنیم و انتقاممان را بگیریم.» دیدگاه او نسبت به این غیریهودیان نجس، دیدگاهی مذهبی و توأم با داوری کوتاه‌فکرانه بود. او نمی‌فهمید که خدا قصد دارد به او نشان دهد که نقشه نجات برای همه قومها است و می‌خواهد که او این کلام را با خود به میان آنها ببرد.

خیلی وقتها نتیجه‌گیریهای ما مسیحیان حتی، به طور آشکار با نتیجه‌گیریهای خدا در تضاد است. عهدجدید برای توصیف این نتیجه‌گیریهای غلط واژه‌ای خاص به کار می‌برد. قلعه‌ها. قلعه، یک نتیجه‌گیری دروغین و

اشتباه است که ما آن را به عنوان حقیقت پذیرفته‌ایم. معمولاً این نتیجه‌گیری طوری در فکر و ذهنمان جا می‌افتد که نور روح القدس به درونش نمی‌تواند نفوذ نماید.

چگونه باید این قلعه را درهم کوبید؟ باید آن را با نیروی خدا ویران سازید. برای منهدم ساختن دیوارهای نامرئی که گرداگرد قلبمان کشیده‌ایم و این دیوارها جلوی پذیرش اراده خداوند و حقیقت خدا را می‌گیرند، به نیروی خداوند نیازمندیم.

یونس هم از قرار معلوم در دل خود بر ضد اهالی نینوا قلعه‌ای ایجاد کرده بود. او نمی‌خواست به نینوا برود و همچنین دوست نداشت که خدا هم به آنجا پا بگذارد. با این وجود، خدا برای بار دوم که وی را فراخواند، اطاعت نمود:

آنگاه یونس برخاسته، برحسب فرمان خداوند به نینوا رفت و نینوا شهر بزرگ بود که مسافت سه روز داشت. و یونس به مسافت یک روز داخل شهر شده، به ندا کردن شروع نمود و گفت: «بعد از چهل روز نینوا سرنگون خواهد شد» (یونس ۴-۳:۳).

این دو آیه کوتاه دربرگیرنده کل محتوای موعظه یونس بود. او فراموش کرد قسمت دوم پیغام یعنی: «اگر توبه کنید، خدا شما را خواهد آمرزید»، را برای اهالی نینوا موعظه کند. به عبارت دقیق‌تر، او نکته آخر موعظه را از یاد برده بود! کتاب مقدس به ما می‌گوید که اهالی نینوا به خدا ایمان آوردند. پادشاه به همه شهروندان - اعم از غنی و فقیر - فرمان داد که روزه بگیرند. آنان پلاس که نماد توبه و فروتنی در پیشگاه خداست، برتن کردند.

و چون پادشاه نینوا از این امر اطلاع یافت، از کرسی خود برخاسته، ردای خود را از بر کند و پلاس پوشیده، بر خاکستر نشست. و پادشاه و اکابرش فرمان دادند تا در نینوا ندا در دادند و امر فرمود، گفتند که «مردمان و بهایم و گاووان و گوسفندان چیزی نخورند و نچرند و آب ننوشند و مردمان و بهایم به پلاس پوشیده شوند و نزد خدا به شدت استغاثه نمایند و هر کس از راه بد خود و از ظلمی که در دست اوست بازگشت نماید. کیست بداند که شاید خدا برگشته، پشیمان شود و از حدت خشم خود رجوع نماید تا هلاک نشویم» (یونس ۹-۳:۶).

اگر روزی کل شهرتان به سوی خدا بازگشت نمایند، آیا شوکه نمی‌شوید؟ تصور کنید که مقامات غیردینی شهرتان و رهبران دینی‌تان چنین خبری را اعلام کنند! شهر شما خارج از حیطه فیض خدا نیست. خدا آنقدر قدرت دارد که می‌تواند شهر شما را در ظرف یک روز متحول سازد.

وقتی یونس شروع به اعلان پیغام خود خطاب به اهالی شهر نینوا کرد، بی‌درنگ حسی از اضطراب بر مردم مستولی شد و دریافتند که محتاج به توبه هستند. آنان چنان مصمم به توبه بودند که حتی چارپایان خود را وادار به روزه گرفتن کردند. وقتی خدا اقدام جدی ایشان را مشاهده کرد و دید که چطور از راههای شیرانه خود بازگشته‌اند، بر آنها رحم کرد و نگذاشت هلاکت و داوری که وعده‌اش را داده بود، عملی گردد. رحمت خدا بر داوری‌اش چربید.

حال اگر این تنها باب کتاب یونس بود، لابد فرض می‌کردیم که واعظ از اینکه مردم به پیغامش گوش کرد و بدان لبیک گفته‌اند، شادمان گشته است. اما در باب بعدی می‌بینیم که این واعظ از ثمره وعظ خود، نتیجه شخصی گرفت. او به راستی از اینکه اهالی نینوا نجات یافته بودند، عصبانی شده بود!

این روزها، بعضی‌ها هستند که در مورد بیداری روحانی عقاید خاصی دارند. شاید فکر می‌کنند که اگر بیداری روحانی بیاید، باید حتماً با فلان شیوه پرستش همراه باشد و حتماً فلان افراد را در بر بگیرد. وقتی ما برای خودمان عقاید از پیش پنداشته در مورد چگونگی عملکرد خدا داشته باشیم، ممکن است این عقاید با آنچه مسیح در نظر دارد متضاد باشد. پس حتی پیش می‌آید که ما از او اطاعت کنیم ولی از ثمره کار مسیح لذت نبریم. در نتیجه ممکن است باقی عمر خود را در سرخوردگی و ناراحتی به سر بریم، مگر اینکه چیزی در درونمان عوض بشود.

یونس اطاعت کرد، ولی بدون میل و رغبت خدمت کرد. او نسبت به مردم و شهر نینوا هیچ رحم و شفقتی احساس نمی‌کرد. در واقع او می‌خواست که داوری خدا بر این شهر فرود آید. شاید او اینگونه آموخته بود که نتایج ناطاعتی چنان سخت و هولناکند که بهتر است انسان اطاعت کند، - اما او یادنگرفته بود که اراده خدا را با خوشحالی پذیرا شود.

از نقشه خدا لذت ببرید

خدا امروز کلیسا را به سطحی بالاتر فرامی‌خواند. او به ما می‌گوید که متحول شدن شهرمان امری امکان پذیر است. زکریا ۹:۳ چنین می‌گوید: «عصیان این زمین را در یک روز رفع خواهم نمود» خدا! ۵کک ۹ می‌تواند شهری را در ظرف یک روز از لحاظ روحانی بیدار کند، همانطور که در زمان ایلیا و یونس این کار را کرد. جو

در یک بعد از ظهر می‌تواند به کلی عوض شود. آن زمانی که ما صرف دعا، روزه و اعلان اراده خدا می‌کنیم بیهوده تلف نمی‌شود؛ خدا حصاد را خواهد فرستاد.

مشکل زمانی بروز می‌کند که ما با سرسختی و لجاجت خود از لذت بردن از نقشه خدا خودداری می‌کنیم. هر وقت به این نتیجه برسیم که دلمان می‌خواهد خدا کارهایش را فقط به روش ما پیش ببرد، آن وقت نشان می‌دهیم که برکت واقعی را از دست داده‌ایم.

یونس قبلاً ناطاعتی را تجربه کرده بود. او تجربه خود را با گریختن از دست خداوند آغاز کرده بود (یونس ۳:۱). وقتی دریا نوردان از او شروع به پرس و جو کردند که از کجا آمده و به کجا می‌رود، وی اعتراف کرد که از دست خدا می‌گریزد. «پس آن مردمان سخت ترسان شدند و او را گفتند: «چه کرده‌ای؟» (آیه ۱۰).

به عبارت بهتر، یونس به آن مردان گفت: «مقصد من هر جایی است، جز اراده خداوند.» انگیزه او منفی بود. او فقط می‌دانست که کجا نمی‌خواهد برود و از دست که فرار می‌کند. ناطاعتی وی موجب بروز اشکالات متعددی شد. یکی از این اشکالات تأخیر بود. اگر ناطاعتی کنید، اراده خدا را برای زندگی و شهرتان به تأخیر خواهید انداخت.

قانونی هست که همه انسانها مجبور به پیروی از آن هستند، و این هیچ ربطی به میزان روحانی بودن آنها ندارد. این قانون، قانون زمان است. زمان بر روی زمین جاودانی نیست. اگر ما مقاومت کنیم و وقت را با پرسش و پاسخ و مخالفت با اراده خدا سپری نماییم، مقاومت ما سبب تأخیر در انجام اراده او می‌شود. ما به هیچ وجه حق نداریم در فرمانبرداری از خدا تعلل کنیم.

در کلیسایی که من شبانش بودم، روزی یکی از رهبران به من زنگ زد و قرار ملاقاتی از من خواست. او گفت که باید حتماً مطلب مهمی را به من بگوید. وقتی به دفترم رسید، گفت: «کشیش سرجیو، می‌خواهم به شما این مطلب را بگویم. من در این کلیسا بیست و پنج سال است که کار می‌کنم. این هفته تصمیمی گرفته‌ام - می‌خواهم از این به بعد ۱۰۰ درصد عمر و زندگیم را به خدا بدهم.»

من از شنیدن این حرف هم خوشحال شدم و هم کمی گیج. می‌شناختم مسیحیانی را که ربع قرن زندگی خود را وقف خدمت کرده بودند ولی هرگز نگفته بودند: «خداوندا، من همه چیز را به تو تسلیم می‌کنم. بگو چه می‌خواهی تا برایت انجام دهم.» چگونه این مرد می‌توانست این همه سال خادم خدا بوده باشد ولی تا این موقع خود را وقف اراده خدا نکرده باشد؟ هیچ مسیحی نیست که در اطاعت از خدا به نقطه صدد صد برسد. مسیحیانی هستند که با چانه زدن، مذاکره، بهانه آوردن و شرط گذاشتن برای خدا، اراده او را به تعویق می‌اندازند و روند آن را کند می‌کنند. به تعبیری، ما هنگام خدمت کردن به او پاهایمان را روی زمین می‌کشیم. به

همین خاطر است که کلیسا اینقدر آهسته به پیش می‌رود. اگر بگذاریم او ما را با خود ببرد، روح‌القدس می‌تواند خیلی سریع‌تر از اینها حرکت کند.

اشکال واقعی در به تعویق انداختن اطاعت این است که عاقبت تبدیل به ناطاعتی می‌شود. ممکن است ما خودمان را خیلی هم روحانی بدانیم، ولی درعین حال آواز خدا را که در گذشته در گوشمان نجوا کرده، فراموش کرده باشیم. ولی خدا نه فراموش می‌کند و نه نظرش عوض می‌شود.

هنگامی که من و همسرم برای شرکت در میتینگ اتحاد بین کلیساهای شهر لاپلاتا وارد ورزشگاه شدیم- همان برنامه‌ای که من به خاطر ناطاعتی‌ام به تعویق انداخته بودم-، اتفاق جالبی افتاد. افرادی از میان جمعیت جلوی مرا می‌گرفتند. مردی با من دست داد و گفت: «کشیش، آیا مرا به خاطر می‌آوری؟ من همان راننده تاکسی هستم که تو درباره مسیح به او شهادت دادی.» خانم دیگری از جایگاه صندلی‌های ورزشگاه پایین آمد و خود را به من رسانید و گفت: «کشیش سرچیو، آیا مرا یادتان می‌آید؟ من کوکا هستم، همانی که زمانی همسایه‌تان بودم. شما یک روز به دم‌خانه ما آمدید و درباره مسیح با ما صحبت کردید. حالا من یک مسیحی وقف شده هستم.» قلبم مالا مال از شادی شده بود!

آن روزی را به یاد آوردم که با اطاعت از هدایت روح‌القدس به خانه کوکا رفتم. او دخترهای نوجوانش را گرد خود جمع کرد و تلویزیون را هم خاموش نمود تا همگی به حرفهای من گوش بسپارند. هنگامی که صحبت‌هایم تمام شد، او را به سوی خداوند راهنمایی کردم. اکنون خیلی خوشحالم که آن بار اطاعت از خدا را به تعویق نینداختم!

یکسال بعد از آن گردهمایی اول، ما بار دیگر به لاپلاتا برگشتیم تا میتینگ اتحاد دیگری تشکیل دهیم. همسرم، کتی سری به خانه سابقمان زد تا با همسایه‌های قدیم دیداری تازه کند و شخصاً آنها را برای شرکت در جلسات دعوت نماید. وقتی به خانه کوکا رسید، زنگ در را به صدا درآورد. مردی دم در آمد. کتی از او پرسید: «بیخشید، خانم خانه تشریف دارند نام ایشان کوکا است، نه؟»

مرد در پاسخ کتی گفت: «کوکا مرد. او در دسامبر سال گذشته بدرود حیات گفت.» این درست سه ماه پس از زمانی بود که ما او را در میتینگ اتحاد کلیساها ملاقات کرده بودیم. واقعاً شادمانم که در مورد او ما هیچ تأخیری نکردیم. والا او کلام را نمی‌شنید و ایمان نمی‌آورد و اکنون در آسمان نزد خداوند خویش نبود.

ناطاعتی: یک تأثیر منفی

اشکال دیگری که ناطاعتی مسبب آن است، تأثیر منفی‌ای است که بر اطرافیان ما می‌گذارد. اگر ما کاملاً خود را به خداوند وقف نکنیم و در انجام آنچه که خواست اوست از ته دل شادمان نباشیم، خانواده‌امان تحت تأثیر روحیه منفی ما قرار خواهند گرفت. رابطه زناشویی ما هم تحت تأثیر قرار خواهد گرفت و این منفی بودن به کلیساهای ما نیز سرایت خواهد کرد. این واقعیتی اجتناب‌ناپذیر است. اگر در اراده خدا نیستید و از انجام آنچه که خداوند به شما می‌گوید، خودداری می‌کنید، ناگزیر تأثیری که بر دیگران خواهید گذاشت، خوب نخواهد بود.

در مورد یونس، تأثیر منفی کاملاً مشهود بود. کشتی که او در آن سوار شده بود در اثر توفان در حال غرق شدن بود! مردم شروع به پرس و جو کردن نمودند: «مقصر کیست؟ چرا به چنین مکافات‌ی گرفتار آمده‌ایم؟» قرعه افکندند و قرعه به نام یونس درآمد.

مردمان سوار کشتی از او پرسیدند: «با تو چه کنیم تا دریا برای ما ساکن شود؟» (یونس ۱: ۱۱) چه پرسشی! یونس به جای اینکه بگوید: «بباید دست به دعا برداریم و از خدا طلب مغفرت کنیم»، گفت: «مرا برداشته به دریا بیندازید.»

یونس حاضر بود بمیرد ولی از اراده خداوند پیروی نکند. بی‌میلی و عدم رغبت او به خدمتی که خدا خواسته بود انجام دهد، از او فردی منفی و دل‌مرده ساخته بود. همچنین او آنقدر عصبانی بود که مرگ را بر زنده بودن ترجیح می‌داد. پس آنان وی را به دریا انداختند و ماهی بزرگی آمده وی را بلعید، بدون اینکه او را بکشد. کارهایی که خدا با آدم‌های عاصی می‌کند، بسی شگفت است! اگر لازم باشد همه آفرینش جمع می‌شوند تا هر طور شده ما را به راه درست بازگردانند.

هنگامی که یونس در شکم ماهی بزرگ زنده به گور شد، شروع به دعا و توبه کردن نمود. سپس گفت:

به آنچه نذر کردم وفا خواهم نمود (یونس ۲: ۹).

سرانجام، یونس درحالی که در شکم ماهی حبس بود، راضی شد به آنجایی که خدا می‌خواهد، برود.

#### اطاعت ظاهری

به عبارتی دیگر، یونس سرانجام قبول کرد آنچه را که قولش را به خدا داده بود، به او بدهد. در اینجا ما شاهد تغییر در رفتار او هستیم، نه تغییر در دیدگاهش. بسیاری از مردم از نظر ظاهری از رویایی که کلیسایشان دارد یا آنچه که خدا در شهرشان انجام می‌دهد، متابعت می‌کنند، ولی باطناً دلشان با آن رویا یا آنچه انجام

می‌گیرد، نیست. وقتی دل‌هایمان با اعمالی که انجام می‌دهیم هماهنگ نیست، از کارها و خدماتمان لذتی هم نخواهیم برد.

یونس عاقبت مجبور شد برای موعظه به نینوا برود. پس از اینکه پیغام خدا را اعلام کرد، مردم توبه کردند. ولی واکنش یونس چه بود؟

اما این امر یونس را به غایت ناپسند آمد و غیظش افروخته شد (یونس ۴:۱).

وقتی دل‌های ما با اراده خدا همساز یا اصطلاحاً کوک نیست، حتی اگر بیداری روحانی هم بیاید، ما عصبانی خواهیم بود. من کسانی را دیده‌ام - و آنها را حتی با نام کوچک و نام خانوادگی می‌شناسم - که وقتی بیداری روحانی در شهر لاپلاتا آمد، بسیار عصبانی شدند. واقعاً برایتان عجیب نیست که یک مسیحی واقعی از آمدن بیداری روحانی برافروخته گردد.

بعضی‌ها ناراحتند چون «شبان شخصی‌شان» را از دست داده‌اند. تا پیش از بیداری روحانی، شبانان فرصت داشتند در پایان جلسه کلیسایی دم در بایستند و با تک تک اعضا دست داده خوش و بش و احوال‌پرسی کنند. اما وقتی هزاران نفر جدید به کلیساها رومی‌آوردند و ازدحام می‌شود، دیگر شبانان نمی‌توانند همیشه با تک تک اعضا دست بدهند. در واقع برخی از مردم حتی جا برای نشستن پیدا نمی‌کنند، و تازه غرغر و شکایت شروع می‌شود.

برخی با شبانانشان تماس می‌گیرند و از وضع موجود اظهار نارضایتی می‌کنند. اینان در دل‌های خود برای شهرشان بار نداشته‌اند. تنها خواستشان این بوده که کلیسا فقط به آنها خدمت کند. اینها نه انسانهای بدی هستند و نه افرادی پست و فرومایه - برخی از آنها حتی سالیان دراز مسیحیان وفاداری هم بوده‌اند. ولی گاهی حتی وفادارترین مسیحیان هم نمی‌توانند خود را با کارهای تازه‌ای که خدا انجام می‌دهد، سازگار سازند. ذات و جوهره وفاداری این است که سیال باشد.

من در دل خود می‌دانم که هرگاه شروع به گله‌مندی و اظهار ناخرسندی می‌کنم، این نشانه وجود چیزی غلط در وجود خودم است. وقتی این اتفاق می‌افتد، فوراً در دعا به حضور خدا می‌روم و می‌گویم: «خداوندا، مرا از این ناخشنودی، از این عقده قربانی بودن و از این اندیشه که من تنها کسی هستم که با سفرهای متعدد و خسته کننده بها می‌پردازم، آزاد ساز.» خیلی وقتها که حس نارضایتی و شکایت به من هجوم می‌آورد، به شبانان عالیقدری می‌اندیشم که در کشورهایی زندگی می‌کنند که زیر جفا و فشار هستند و به خاطر انجیل هر روزه جانشان در معرض خطر است و من حتی شایستگی هم منبری با ایشان را ندارم.

زمانی که من و همسر برای خدمت به جمهوری چک رفتیم، جلسات پر از قوت بودند- سالن ملامال از جمعیت بود و حضور خداوند آنجا را پر ساخته بود. در آنجا دریافتم که شبانی که ما را دعوت کرده بود، رهبر کلیسایی است با پیروان بسیار که ماههای بسیاری را در زندانهای کمونیستی گذرانیده است. وقتی این را شنیدم برخود لرزیدم چون فهمیدم در این جلسات کسانی نشسته‌اند که رنج و جفا به خاطر مسیح را با گوشت و پوست خود لمس کرده‌اند، زحماتی که ما حتی از آنها خبر هم نداریم و امیدوارم که هرگز هم تجربه‌شان نکنیم. دانستن میزان جانفشانی آنان به خاطر مسیح مرا فروتن ساخت و باعث شد که دیگر بر مشکلات خودم که در مقایسه با مشکلات آنها هیچ است، متمرکز نشوم.

#### مشتاق اطاعت بودن

آتش خدا به ما این اشتیاق را می‌دهد که اراده خدا را به انجام رسانیم. آتش خدا یک احساس نیست- بلکه یک گرایش است. یک جور اشتیاق برای خدا و جانهای گمشده است. یونس صاحب خدمت، دعوت و عنوان بود، ولی اشتیاق نداشت. حتی با وجودی که خدا وی را به کار گرفت، ولی او از کار خداوند لذت نبرد. حتی پس از آنکه شهر نینوا توبه کرد، یونس به سماجت خود ادامه داد.

و نزد خداوند دعا نموده گفت: «آه ای خداوند، آیا این سخن من نبود حینی که در ولایت خود بودم و از این سبب به فرار کردن به ترشیش مبادرت نمودم» (یونس ۲:۴).

وقتی بیش از اندازه با خدا بحث و بگو و مگو می‌کنیم، واقعاً صحنه‌ای خنده‌دار پیش می‌آید. بحث کردن ما کاری بی‌معنی است، ولی ما باز به بحث کردن با خدا ادامه می‌دهیم و می‌گوییم: «خداوندا، من به تو چنین و چنان گفتم. تو بایستی به حرفهای من گوش می‌دادی. حق با من بود.»

با اینکه یونس با خدا به بحث و جدل پرداخت، باز خدا به او رحم کرد. خداوند به او چنین پاسخ گفت:

«آیا صواب است که خشمناک شوی؟» (یونس ۴:۴).

اگر در حین انجام اراده خدا، از دست او خشمناک شده‌اید، روح‌القدس در دلتان این پرسش را از شما می‌کند. آیا حق دارید که خشمناک باشید؟ آیا درست است که شکایت کنید؟ آیا حق دارید با دعوتی که خدا از خودتان... خانواده‌تان... کلیسایتان... یا شهرتان به عمل آورده مخالفت ورزید؟

تعداد کسانی که نسبت به اراده خدا عصیان می‌ورزند زیاد است، ولی آنها هرگز سوار کشتی نمی‌شوند تا از دست خدا به جایی بگریزند. عصیان و نافرمانی آنان زیرکانه‌تر و نامحسوس‌تر است. اما؛ «کک همچنان از باور کردن آنچه که خدا برای شهرشان مقدر فرموده، سرباز می‌زنند. مقاومت و مخالفت ایشان از نوع مخالفت خاموش است.

ما در آرزوی روزی هستیم که اعضای کلیساها به شبانانی که برای شهرشان دید و رویا دارند، ملحق شوند و به آنها دلگرمی و قوت قلب بدهند. دعای ما این است که کسانی که گوشه‌گود نشسته‌اند، پا به میدان مبارزه گذارده برای رویایی که خدا برای شهرشان دارد، از بذل وقت و پول خود مضایقه نکنند.

اکنون خدا در شهرهای مختلف ما را از خواب بیدار کرده رویای بیداری روحانی را ندا می‌کند. او ما را به این واقعیت فرامی‌خواند که هر یک از ما می‌توانیم بخشی از کار حصاد را به عهده بگیریم. در روزگار یونس، خدا به طور مستقیم و بی‌واسطه از یونس برای خدمت دعوت کرد امروز خدا در کلیسا شبانان و رهبرانی را گمارده تا ما را در جهت صحیح راهنمایی کنند.

زمان آن فرا رسیده که هر غیظ و خشم و ناخرسندی را کنار بگذاریم. وقت آن است که جسممان را مصلوب ساخته از اراده خدا پیروی کنیم. دقت کنید که یونس در ظاهر کارش را به خوبی انجام داد. او به نینوا رفت و پیغام خدا را خطاب به اهالی شهر موعظه نمود. اما دیدگاهش همچنان نادرست بود.

یونس از شهر بیرون رفته... نشست تا ببیند بر شهر چه واقع خواهد شد. (یونس ۴:۵)

یونس هنوز امیدوار بود که این مردم عصیانگر، شرور و پلید را خدا نابود سازد. از این رو نشست و به شهر چشم دوخت. شاید شما هم نشسته و منتظرید و به زبان بی‌زبانی از خدا می‌خواهید که امور را مطابق میلتان تغییر دهد.

شاید سالها پیش دل آزرده شده‌اید و گفته‌اید: «تا فلان مسئله درست نشود، من دیگر با کلیسا همکاری نخواهم کرد.» و منتظر نشسته‌اید تا ببینید چه روی خواهد داد. عیسی پیش رویتان ایستاده و می‌گوید: «بیا، دشمنانت را ببخش و برایشان دعا کن. با رویایی که من برایت دارم همگام شو.» نگذارید رنجش موجب افتادنتان در دام یونس شود!

بعضی‌ها فکر می‌کنند که همیشه از خدا یک چیز را می‌شنوند. شاید بدین خاطر باشد که هنوز آنچه را که خدا اول بار به ایشان گفته، به انجام نرسانده‌اند. برخی آدمها ترجیح می‌دهند روزشان را با اندوه به شب برسانند، ولی دست از رنجش و نومی‌دی برداشته در پی انجام اراده خدا نروند.

پرسش خدا این است: «آیا من نباید نگران شیکاگو... بوئینوس آیرس... بمبئی... یا شهر خود شما باشم؟» چرا ما بر مسیحیتی راحت طلبانه‌تر پامی فشاریم؟ چرا اینقدر در معرض وسوسه دست کشیدن از تلاش خود هستیم؟ چرا می‌گوییم دیگر خیلی طول کشیده؟ چرا با رویایی که خدا برای شهرمان در نظر گرفته و با این امید که اگر او توانست در نینوا تحول ایجاد کند، پس می‌تواند شهر ما را هم متحول سازد، به خود جان و قوتی تازه نمی‌بخشیم؟

خدا برای به انجام رسانیدن اراده خود برای شهرهای ما به دنبال افرادی وقف شده می‌گردد. دعای من این است که شما نه تنها در اعمال ظاهری، بلکه در دیدگاه باطنی خود، اشخاصی وقف شده باشید. دعا می‌کنم که شما در پاسخ به دعوت خدا قادر به گفتن این جمله باشید: «لیک ای خداوند».

همین اواخر در یکی از جلسات، مرد جوانی پیش من آمده گفت: «هنگامی که من کودکی بیش نبودم، خدا مرا به خدمت دعوت نمود. بعد من یک دوره سرگشتگی و نابسامانی را پشت سر گذاشتم و تا به امروز این سرگشتگی ادامه داشت. اما امروز من به محراب آمده‌ام تا به خداوند بگویم که آماده‌ام به قولم وفا کنم و به دعوتی که خداوند از من به عمل آورده، لیک بگویم.»

روزی در جنوب تگزاس، وقتی موعظه‌ام تمام شد، مترجم جوانم به من رو کرده گفت: «من حتماً ژاپنی یاد خواهم گرفت!» سپس برایم توضیح داد که سالها پیش از سوی خدا هدایت شده که زبان ژاپنی را فراگیرد و برای انجام خدمت میسیونری در آن کشور خویشتن را آماده سازد. اما او پشت گوش انداخته، در اطاعت از فرمان خدا تأخیر کرده بود، ولی اکنون او آماده فرمانبرداری بود. آیا شما هم برخی از فرمانهای خدا را در کنج قفسه‌ای گذاشته‌اید تا خاک بخورند؟

عیسی فرمود: «نسل شرارت پیشه و زناکار آیتی می‌خواهند! اما آیتی بدیشان داده نخواهد شد، جز آیت یونس نبی. زیرا همان گونه که یونس سه شبانه روز در شکم ماهی بزرگی بود، پسر انسان نیز سه شبانه روز در دل زمین خواهد بود.» (متی ۴۰-۱۲:۳۹). برای عیسی دلایل انسانی زیادی وجود داشت تا از انجام اراده خدا سرباز زند. او به عنوان یک انسان چنین دعا کرد: «ای پدر، اگر اراده توست، این جام را از من دور کن؛» (لوقا ۲۲:۴۲)، اما پشت سرش چنین گفت: «اما نه خواست من، بلکه اراده تو انجام شود.»

خادمانی هستند که باید از نو با آتش خدا شعله‌ور شوند. من یقین دارم که بخشی از نقشه خدا بر روی زمین در عصر حاضر بیدار کردن و از نو احیا کردن خادمان خفته در خواب غفلت است. وجود این خادمان احیا شده برای بدن مسیح در حکم ویتامین‌های لازم برای بدن انسان است.

یونس هرگز به طور رسمی از دین برنگشت. او هیچوقت ایمان به خدا را ترک نگفت و هرگز از قوم خدا نبرید. ولی دلش از اراده خدا دور بود. شاید شما هم یکی از اعضای فعال کلیسایان هستید و اصلاً خودتان را رویگردان از مسیح نمی‌دانید. با این وجود پیوسته در برابر ندای خدا مقاومت کرده‌اید. شاید گیج و سردرگم مانده باشید که اصلاً اراده خدا چیست. ناطاعتی همیشه با خود سردرگمی می‌آورد، ولی اطاعت، شفافیت را تنها راه رخنه کردن از میان این فضای مه‌آلودی که به وسیله ناطاعتی به وجود آمده، این است که بی‌درنگ گامهایی در جهت اطاعت برداریم.

ای مرد یا زن خدا برخیز. بار دیگر دل خود را به انجام اراده‌اش در زندگی بسپار. شهرت را برای خداوند صید کن. دست از کشیدن دل خود به دنبال بردار. روز نجات را به آنانی که محتاج شنیدنش هستند، اعلان کن. نگذار روحیه منفی، رنجش و دل‌آزردگی یا بهانه‌های گوناگون مانع از انجام اراده او توسط تو شوند. تو هم بیا و جزیی از نقشه‌ای که خدا می‌خواهد در شهرت پیاده کند، باش.

اگر بر سراینکه همه چیزت را به خداوند تقدیم کنی، با خود کشمش داری، به این دلیل است که هنوز به پدری که تو را دوست دارد، توکل نداری. به خاطر داشته باش که اراده خدا، کامل و نیکو و پسندیده است (نگاه کنید به رومیان ۱۲:۲).

این عبارت را که یادآور نیکویی خدا در حق زندگی شما است، دریابید:

خداوند نصیب قسمت و کاسه من است تو قرعه مرا نگاه می‌داری. خطه‌های من به جایهای خوش افتاد. میراث بهی به من رسیده است (مزمو ۶-۱۶:۵).

#### دعای توبه

ای خداوند، تو را به خاطر کلامت شکر می‌کنم. دعا می‌کنم که قلبم را از این گناه عدم موافقت با اراده‌ات برهانی. مرا از ناخرسندی این جهانی آزاد ساز. مرا از روح غرغر و شکایت برهان. روح القدس، همین حالا آمده مرا در برگیر. از تو می‌خواهم زندگی و خدمتم را متحول سازی. خداوندا، می‌خواهم عوض شوم. می‌خواهم که نه تنها پایهایم بلکه دلم نیز در پیروی از اراده تو باشد. من از ناخرسندی، افسوس خوردن و دل‌ناخشنود داشتن دست می‌کشم و با شادمانی در پی انجام اراده تو برمی‌آیم. ای خداوند، هر چه از من بخواهی بکنم، با جان و دل می‌کنم. همان گونه که به من آموختی که چطور اراده‌ات را انجام دهم، و همانطور که مرا برای انجام اراده‌ات تجهیز کردی، عمل خواهم نمود. مطیع اراده تو هستم.

پدر، دعا می‌کنم که پیش از بنا کردن هر چیز در زندگی من، نخست مشک‌های کهنه مرا خراب کنی. بحثها و استدلال‌های کهنه را خنثی ساز. بهانه‌تراشی‌های مرا نابود کن. مرا از کشمکش درونی‌ام آزاد کن. بله، خداوند از تو خواهش می‌کنم که پیش از کاشتن و بنا کردن، ابتدا ریشه کن و ویران نمایی. بیا و عمل انهدام الاهی خود را در دل من به انجام برسان. هر عمل جسم، هر فکر شیطانی، هر اندیشه پریشان، هر ناطاعتی و عصیان را درهم بکوب. ای خداوند، از طریق‌های خودم چشم می‌پوشم و پیروی از راه‌های تو را برمی‌گزینم. از داشتن نگرش قضاوت‌گرانه و انتقاد آمیز که همیشه رویای رهبران یا برنامه‌های کلیسا را زیر سؤال می‌برد ولی هرگز برای کمک کردن قدمی بر نمی‌دارد، دست برمی‌دارم.

مرا ببخش، حماقت‌های مرا بیامرز، غرور و خودبینی‌ام را ببخش. خداوند دیگر نمی‌خواهم درمانده باشم. فرقی نمی‌کند که چقدر من ضعیفم؛ من خادم تو هستم و تو می‌توانی مرا به کارگیری. ای خداوند، اموال و دارایی‌های من در خدمت پادشاهی توست. چون فیضت را نصیبم گردانی، با حکمت آنها را اداره خواهم کرد و هر چه از من بخواهی تقدیمت خواهم نمود. ای خودخواهی، به نام مسیح از من دور شو؛ ای خود محوری، به نام مسیح از زندگی من دور شود. روح‌القدس، بیا و شخصیت مسیح را در دل من نقش ببند. خود را از هر چیزی که به طریق‌های کهنه تعلق دارد خالی می‌کنم. من در مسیح هستم. چیزهای کهنه در گذشت، اکنون همه چیز تازه شده است. خداوند، اکنون آمده دم زندگی بخش خود را به کالبد اندیشه‌هایم، خدمت و کارم بدم. پدر، دعا می‌کنم که چشمان فهم مرا لمس نمایی تا بی‌درنگ رویای تو را به روشنی ببینم. پدر، دعا می‌کنم که هرگز از قلبم در تو روی نگردانم، بلکه با تمامی دل و وجودم تو را خدمت نمایم. به نام عیسی مسیح آمین.

## فصل یازدهم

### گناه پطرس: از انسان بیش از خدا ترسیدن

چندین سال پیش در جلسات بیداری روحانی که در نیویورک برپا شده بود و خیلی هم عالی بود، شرکت داشتم. شبانی که آن جلسات را اداره می‌کرد، کلیساهای دیگر نواحی را برای شرکت در آن جلسات دعوت کرده بود. جلال خداوند بر جلسه نزول فرمود، گویی هیچکدام از ما چنان ریزش پرجلال روح القدس را در طول تاریخ زندگیمان تجربه نکرده بودیم. بسیاری توبه کردند، گریستند و دل‌های خود را شکسته فروتن ساختند. مکان برگزاری جلسات ملامال از جمعیت بود و حتی در راهروها هم جای سوزن انداختن نبود.

در روزی که قصد داشتم نیویورک را ترک کنم، متصدی پذیرش هتل به من گفت که ترتیب همه چیز داده شده و کلیسای میزبان همه هزینه‌های صورتحساب مرا تقبل کرده است. این را از پیش می‌دانستم، چرا که شبان دعوت کننده قبلاً به من گفته بود که همه هزینه‌هایم پرداخت شده و جای هیچ نگرانی نیست. درست در لحظه‌ای که می‌خواستم با چمدانهایم از هتل خارج شوم، ناگاه فکری به خاطرم خطور کرد که من باید صورتحساب را ببینم. این کار تا اندازه‌ای «فضولی» محسوب می‌شد که من صورتحساب را ببینم و بدانم که میزبانم برای اقامتم چقدر پرداخته است. اما می‌دانستم که این روح القدس است که به من سقلمه می‌زند تا جلو بروم و رونوشتی از صورتحساب را بگیرم و نگاهی به آن بیندازم.

پس به پذیرش هتل مراجعه کرده از متصدی رونوشتی از صورتحساب را خواستم. تا آن زمان هرگز چنین کاری نکرده بودم. متصدی بی‌درنگ صورتحساب هزینه‌های اتاقم را به من داد. تا به آن نگاه کردم، دیدم که در فهرست هزینه‌ها، قلم هزینه استفاده از تلویزیون کابلی برای تماشای فیلمهای درخواستی به چشم می‌خورد. این فیلمهای درخواستی معمولاً فیلمهای سکسی یا پورنوگرافی هستند. لبخندی زده به متصدی پذیرش گفتم که «من به مجرد ورودم به اتاق هتل، دستگاه تلویزیون را از پریز برق بیرون کشیدم! من حتی آن را روشن هم نکرده‌ام، با این حال هزینه فیلمهای درخواستی را به پای من نوشته‌اند.» آنها بلافاصله هزینه مزبور را از صورتحساب کم کردند-خیلی تند و شتابزده. با شگفتی دریافتم که آنها بنا بر عادت چنین هزینه‌ای را در فهرست هزینه‌های مسافران خود می‌گنجانند و خیلی از مسافران بیچاره بدون اینکه روحشان خبرداشته باشد، هزینه چیزی را می‌پردازند که از آن استفاده نکرده‌اند.

وقتی شبان کلیسای میزبانم آمد تا صورتحساب را بپردازد، آنچه روی داده بود را برایش شرح دادم اکنون یقین دارم که روح القدس مرا برانگیخت تا به صورتحساب هتل نگاهی بیندازم. آن روز نیویورک را با گفتن این جمله ترک کردم: «سپاسگزارم، روح القدس که آبروی مرا پیش اینها حفظ کردی و نگذاشتی به صداقت من لطمه وارد شود.» باؤکک ۲ وجودی که من گناهی مرتکب نشده بودم، ولی این موضوع می توانست شهادت مرا درباره روح القدس باطل کند، مگر اینکه خود آنها می آمدند و شخصاً از من در این باره پرس و جو می کردند.

روراستی و یکرنگی را در خود پرورش دهید

از آن روز به بعد، هر بار که می خواهم از هتلی تصفیه حساب کرده خارج شوم، یک رونوشت از صورت هزینه ها درخواست می کنم. اکنون دریافته ام که پاسبانی از یکرنگی و روراستی ام در نظر دیگران به عهده خودم است و برای این کار باید نهایت تلاش خود را بکنم. باید مراقب تصویر مسیحی که از خود به نمایش می گذاریم باشیم.

تقدس عطای خداست. روراستی چیزی است که ما باید آن را در خود پروریم. من و شما باید هر روزه در زندگی خود از لحاظ صداقت و کاملیت «رشد کنیم». در واقع کتاب مقدس به ما می گوید که مسئولیت پاسبانی از حرمت و آبرویمان به عهده خودمان است:

نگذارید در مورد آنچه شما نیکو می شمارید، بد گفته شود (رومان ۱۴:۱۶).

با خواندن عهد جدید یاد می گیریم که یکی از صمیمی ترین پیروان عیسی به خاطر جدی نگرفتن کاملیت خویش در دام افتاد. پطرس سه سال در مکتب عیسی به فراگیری درس پرداخته بود. او قدم به قدم استاد گام برداشته و شاهد معجزات او بود. او همان کسی بود که خداؤکک = فیض رسانیدن انجیل به غیر یهودیان را به وی بخشید. او کلیدهای پادشاهی خدا را دریافت کرد. با این حال، پطرس در وضعیتی قرار گرفت که روراستی خود را از کف بداد. حتی اگر سالهاست که در کلیسایان به عنوان معلم، واعظ یا خادم مشغول خدمت هستید، ممکن است به آسانی اصل روراستی و یکرنگی را زیر پا بگذارید. ولی حتی اگر بسیاری از اعضای کلیسا گرفتار گناه ریاکاری باشند، هیچ ضرورتی ندارد که شما هم در دام آن بیفتید. این اتفاق زمانی برای پطرس افتاد که هنوز از انتشار انجیل توسط رسولان در خارج از محدوده یهودیه مدت زیادی نمی گذشت.

اما چون پطرس به انطاکیه آمد، با او رویاروی مخالفت کردم، چه آشکارا تقصیر کار بود. زیرا پیش از آنکه کسانی از جانب یعقوب درآیند، با غیریهودیان همسفره می‌شد، اما همین که آنها آمدند، پا پس کشید و خود را جدا کرد، چرا که از اهل ختنه بیم داشت. سایر یهودیان نیز در این ریاکاری به او پیوستند، به گونه‌ای که حتی برنابا نیز در ریاکاری آنان گرفتار آمد.

اما من چون دیدم آنان در راستای حقیقت انجیل استوار گام نمی‌زنند، در حضور همه پطرس را گفتم: «اگر تو، با اینکه یهودی هستی، همچون غیریهودیان زندگی می‌کنی، نه چون یهودیان، چگونه است که غیریهودیان را وامی‌داری که از رسوم یهودیان پیروی کنند؟» (غلاطیان ۱۴-۲:۱۱).

پطرس ریاکارانه عمل کرده بود. او بیش از آنکه نگران حفظ شهادت مسیحی خود در برابر غیریهودیان باشد که خدمتشان می‌کرد، ترجیح داد در برابر ایمانداران یهودی نژادی که از اورشلیم آمده بودند، «بی‌عیب جلوه کند». او محتاطانه عمل کرده از سنن و قواعد انسانی پیروی نمود و با این کارش نشان داد که در اعمال خود فردی ریاکار است. ترس پطرس از آدمهای مذهبی باعث شد که وی در این دام بیفتد.

یک‌رنگ و روراست نبودن، ریاکاری است

جان وسلی، واعظ بزرگ سده هفدهم برای گروههای خانگی مسیحی‌اش که آنها را «کلوپ‌های مقدس» می‌نامید فهرستی متشکل از بیست و دو پرسش تهیه کرده بود. او شماری بیش از دویست هزار نفر را در سراسر انگلستان در این گروههای خانگی سازماندهی کرده بود و این سازماندهی ثمره سالها زحمت و خدمت وی بود. او هر ساله هزاران مایل را بر پشت اسب طی می‌کرد و به تک‌تک این کلیساهای خانگی سر می‌زد و آتش تقدس را در آنها می‌افروخت. برخی از پرسشهایی که او مطرح کرده بود، به موضوع بحث ما یعنی یک‌رنگی مربوط می‌شوند. آنان در گروههای کوچک خانگی خویش پیرامون این پرسشها به بحث و گفتگو می‌پرداختند. یکی از پرسشها این بود: «آیا خود آگاه یا ناخودآگاه این تصور را در خود پرورش می‌دهید که از آنچه واقعاً هستید، بهتر می‌باشید؟ به عبارت ساده‌تر، آیا ریاکارید؟» پرسش دیگر: «آیا کوشیده‌اید بهتر از آنچه واقعاً هستید، جلوه کنید؟» این پرسشها توجه مرا به خود جلب کردند. این روزها کمتر کسی هست که از خود این پرسشها را بکند.

بهتر جلوه کردن از آنچه به راستی هستیم، اکنون در میان ما مسیحیان امری عادی شده. نقاب به چهره زدن و از خود تصویری بهتر جلوه دادن دیگر برایمان طبیعی شده. ولی غیرواقعی جلوه کردن چیزی نیست جز

دورویی و ریاکاری. این کار یعنی نقش روحانی بازی کردن - روحانیت ساختگی و تصنعی. ما نمی‌دانیم که با تظاهر کردن به یکرنگی خود را به مخاطره خواهیم افکند.

در زمانهای قدیم، در روم، هنرمندان آن روزگار عمر خود را وقف تراشیدن پیکره‌های زیبایی می‌کردند که اکنون نمونه‌هایی از آنها را می‌توانیم در موزه‌ها و مجموعه‌های شخصی ببینیم. در تاریخ آمده است که وقتی پیکره گرانمایی که از سنگ مرمر تراشیده شده بود، می‌شکست، آن قسمت شکسته شده را با موم جایگزین می‌کردند و سپس رویش را رنگ می‌زدند تا هیچکس متوجه نشود که این پیکره با موم به اصطلاح وصله و پینه شده است. سنگتراشان خیلی از این پیکره‌های مرمت شده را به جای پیکره سالم می‌فروختند و اغلب هم هیچوقت خریدار متوجه شکسته بودن پیکره نمی‌شد.

در زبان لاتین برای پیکره سالم و یکدست از دو واژه استفاده می‌شد: sine به معنای «بدون»، و cera یعنی «موم». پیکره سالم را *sinecera* یعنی «بدون موم» می‌گفتند که واژه انگلیسی *sincere* (یعنی بی‌ریا، بی‌غل و غش) از آن اقتباس گردیده. در مقطعی از تاریخ این کار چنان رایج شده بود که خریداران هنگام خرید پیکره‌های گران قیمت، مجبور بودند نخست از سازنده یا فروشنده بپرسند که آیا پیکره مورد نظرشان *sine cera* (بدون موم) است یا خیر.

آدمهای بی‌ریا و بی‌غل و غش (*sincere*) از فریبکاری و دروغ بری هستند. ایشان از انسجام اخلاقی برخوردارند و هرگز قسمتی از زندگیشان «از موم ساخته» نشده است. در شخصیت آنان فریب و دروغ جایی ندارد. جهان خواهان دیدن مسیحیانی بی‌ریا است - ایماندارانی که فریب نمی‌دهند، دروغ نمی‌گویند و در انجام کارهایشان راستی را مراعات می‌نمایند. اگر جهان چنین مسیحی نمونه‌ای را ببیند، به انجیلی که مسیحیان وعظ می‌کنند، ایمان خواهد آورد. یکی از بزرگترین موانعی که نمی‌گذارد جهان به انجیل ایمان آورد، مشاهده دروغ و ریا در زندگی بسیاری از مسیحیان است. اینگونه ایمانداران خود را مثل جنس اصل می‌نمایند و وانمود می‌کنند که در خود غل و غش ندارند، ول چون یکرنگ و بی‌ریا نیستند، مانع انتشار و گسترش انجیل می‌گردند. آنان پر از موم هستند!

بعضی‌ها خیلی سریع اعلام می‌کنند که مسیحی هستند، اما دیگران نمی‌خواهند آنها را جزو مسیحیان بپذیرند، چون ایشان فاقد صداقت هستند. این عده بدون اینکه کار کرده باشند، بر ساعات اضافه کاری هفتگی خویش می‌افزایند. در کمال نادرستی از محل کار خود چیزهایی برداشته به خانه خود می‌برند. حتی اگر مردگان را زنده کنیم و بیماران را شفا دهیم (که البته کلیسا به بیش از اینها احتیاج دارد)، اما با نادرستی و دغلکاری عمل کنیم، این نادرستی از مردمان سلب اعتماد می‌کند و تأثیر خدمات ما را از بین می‌برد. خاطریم هست مطلبی را از

منشی‌ای که به تازگی در کلیسا استخدام شده بود، شنیدم. او می‌گفت هنوز چند روزی از شروع کارش نگذشته بود که از واحد وصول بدهی‌های معوقه تلفنهایی به دفتر کلیسا زده شد. او شرح می‌داد که چون خود شبان در کلیسا حضور نداشت، ناگزیر برایش پیغام می‌گذاشتند. عاقبت یکی از آنها گفت: «من باید با خود شبان کلیسا حرف بزنم، او هفت ماه است که حساب بانکی خود را پر نکرده و مبالغی را که از طریق کارت اعتباری خود خرج کرده به بانک برنگردانده است!»

وقتی منشی شبان را در جریان تلفنهای مزبور قرار می‌دهد و از او جوابی صاف و پوست کنده برای این پرسشها می‌خواهد، وی را از کارش اخراج می‌کنند. شبان گفته بود: «تو مرتکب هیچ اشتباهی نشده‌ای؛ روح‌القدس به من گفت که تو را از انجام این مسئولیت (منشی‌گری) معاف کنم.» شبان مزبور خیلی مراقب بود که آن عده از افرادی را که از کارهایش سردر می‌آورند، از اطراف خود پراکنده سازد. او آدم نادرست و ریاکاری بوده. وقتی در کلیسا رهبران اینگونه عمل می‌کنند، دنیا در مورد کلیسا چه فکری خواهد کرد؟

#### دروغهای کوچک و مصلحت آمیز

برخی از ما مسیحیان، به خاطر پیشینه اجتماعی و فرهنگی مان دروغ گفتن را یاد گرفته‌ایم. زمینه اجتماعی و فرهنگی من به من آموخته که چیزهایی بگویم که خلاف واقعیتند. این گونه حرفها با انگیزه‌های بدی گفته نمی‌شوند؛ بلکه بیشتر اشتباهاتی ناشی از نادرستی هستند. مثلاً به ما یاد داده بودند که «به کسی نگو که نمی‌خواهی فلان چیز را بخری. بگو خیلی خوب است، ولی آن را نخر.»

وقتی پسر بچه‌ای بیش نبودم اغلب با مادر بزرگم برای خرید به بازار می‌رفتم و این کار برایم تجربه‌ای دلچسب بود. یادم هست که مردم چگونه برای ارزان‌تر خریدن کالاهای مورد نظر خود به حیله و دوز و کلک متوسل می‌شدند. مثلاً به گوجه فرنگی‌ها نگاهی می‌انداختند و به دستفروش می‌گفتند: «امروز چقدر گوجه فرنگی‌ها گران شده‌اند!» ولی پس از اینکه گوجه فرنگی‌ها را می‌خریدند، به کسی که همراهشان بود می‌گفتند: «دیدی گوجه فرنگی‌ها را چه ارزان خریدم؟» این مثل یک بازی بود. انگیزه‌های آن افراد نه بد بود، نه شریانه؛ فقط می‌خواستند با به کار بردن ترفندی جنس مورد نظر خود را با قیمت مناسب‌تری بخرند.

مادر بزرگ من به راستی زن مقدسی بود و برای خدا زندگی می‌کرد، اما او هم اغلب این شیوه را به کار می‌برد. از قصاب می‌پرسید: «گوش کیلویی چند است؟» وقتی قصاب قیمت را می‌گفت، مادر بزرگ بلافاصله جواب می‌داد: «خیلی گران است.»

بعد به من می‌گفت: «خیالت راحت باشد، این گوشت خیلی ارزان است، ولی من فکر می‌کنم که می‌شود آن را با قیمت مناسب‌تری هم خرید!» در آن روزها هیچکدام از ما نمی‌دانستیم جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم به یک چنین فریب و دروغی آلوده است.

نوع دیگری از دروغ که به ویژه در کشورهای آمریکای لاتین رایج است، دروغ گفتن به فرزند می‌باشد. مثلاً بچه‌تان سرماخورده و تب کرده ولی شما برای اینکه نترسد به او می‌گویید: «نه پسر، اصلاً نگران نباش. تو تب نکرده‌ای.» نیت شما در این مورد آن است که فرزندتان نترسد ولی در عمل به او می‌آموزید که می‌شود در مواردی، دروغهای کوچک گفت. ما به بچه‌هایمان یاد می‌دهیم که در مواقعی که چیزی مطابق میلمان نیست، می‌توانیم دروغ بگوییم. برخی این گونه دروغها را «دروغ مصلحت‌آمیز» می‌نامند. شاید این دروغها خیلی کوچک باشند، اما در هر صورت دروغند.

چنین عاداتی همراه کودک می‌ماند و تا زمانی که به سن بلوغ و جوانی برسد، همچنان از وی جدا نمی‌شود. آن بچه‌ای که در بازار گوجه فرنگی می‌خرد، شاید روزی شبان یک کلیسا شود. آن وقت ممکن است به خزانهدار کلیسایش بگوید: «حسابها را قدری رند (سراست) کن، تا مالیات کمتری بپردازیم.»

کلام خدا به ما می‌گوید آنانی که بر چیزهای اندک امین نباشند، بر چیزهای بسیار نیز امین نخواهند بود. دروغ گفتن، هر چقدر هم آن دروغ کوچک باشد، نادرست است. کسانی که دروغ می‌گویند فاقد آن روراستی و یکرنگی هستند که لازمه قوم خداست.

نادرستی، نادرستی است و کم و زیاد هم ندارد. خیانت در امانت می‌تواند در مورد یک میلیون دلار باشد یا فقط یک دلار. یکی از جاهایی که من یادگرفته‌ام دیگر با ناراستی عمل نکنم، در باجه‌های بازرسی گمرک فرودگاههای بین‌المللی است. باید اقرار کنم که اتاقک گمرک فرودگاه بوئینوس آیرس، جایی است که کمی مرا عصبی می‌کند. هر بار که به آرژانتین سفر می‌کردم از چند ساعت قبل از رسیدن به فرودگاه کشمکش سخت در درونم آغاز می‌شد. در دعا می‌گفتم: «خداوندا، آیا باید فلان چیز را در اظهار نامه گمرکی قید کنم؟» آیا باید به آنها نشان دهم؟ انواع فساد مالی و اداری از قبیل رشوه‌گیری، قوانین من درآوردی یا بالاتر حساب کردن نرخ تعرفه گمرکی برای کسانی که می‌خواهند کالایی را وارد آرژانتین کنند، سابقه نسبتاً طولانی دارد.

کارگزاران گمرک اصلاً به درستی یا نادرستی کاری که می‌کنند، لحظه‌ای اندیشه نمی‌کنند چون اصولاً آدمهای نادرستی هستند. مسافرانی که از برابر باجه‌های بازرسی گمرک عبور می‌کنند، در کل هدف هوسهای شخصی که چمدانهایشان را بازرسی می‌کند، قرار می‌گیرند.

با گذشت زمان دریافتم که قوانین گمرکی شروع به تغییر یافتن کرده‌اند و نسبت به گذشته تعریف شده‌تر و چارچوبمندتر شده‌اند. وقتی به چیزهایی که در چمدانهایم بود و با خود به کشورم وارد می‌کردم، می‌اندیشیدم، احساس می‌کردم که بیشتر مایلم دروغ بگویم تا راست. در چنین مواقعی، آموخته‌های فرهنگی‌ام از گذشته سعی می‌کردند بر من مسلط شوند و فرمانهای خداوند کم‌کم محو و کمرنگ می‌گشتند.

زمانی که متوجه شدم در این زمینه باید تغییراتی در من صورت بگیرد، در سکوت شروع به دعا کردم: «خداوند، به من قوت ده تا به هر بهایی دست از راستی و راستگویی برندارم، حتی اگر آنها در گمرک فرودگاه کفشهایم را هم از من بگیرند.» باید اعتراف کنم که وقتی تصمیم گرفتم کاملاً صادق و روراست باشم، در درونم احساس حماقت می‌کردم. به آنانی فکر می‌کردم که هم میهن و هم فرهنگم بودند و به خاطر پرداخت حق گمرک بالا به حماقت من می‌خندیدند. بعضی از آنها به من می‌گفتند که هیچ لزومی ندارد چنین مبلغی را بپردازم، وانگهی آن بار یا وسیله‌ای که می‌خواستم وارد کشور کنم، قرار بود برای کار خداوند مورد استفاده قرار گیرد.

ولی اکنون چند سالی است که نحوه تفکر عوض شده. روح‌القدس ذهنم را تازه ساخته. حالا به این بازرسان گمرک به دیده فرصتهایی برای نشان دادن راستی و صداقت مسیحی به مقامات رسمی فرودگاه نگاه می‌کنم. در غالب موارد می‌گذارم آنها بفهمند که مسیحی هستم. وقتی با صدای آهسته در گوشم می‌گویند اگر درخواست رسید نکنم، می‌توانم پول کمتری بپردازم، به آنها می‌گویم که من یک واعظ هستم. اجازه می‌دهم که آنها بفهمند که من می‌خواهم کارها درست انجام شود.

چون این روش را پیش گرفته‌ام، خدا هم مرا در مورد مسئله گمرک برکت داده است. برای نمونه، همین اواخر مجبور شدم برای وارد کردن جعبه‌ای حاوی وسایل خدمت ۱۰۰ دلار آمریکا بپردازم. متصدیان گمرک حاضر بودند با گرفتن مبلغی بسیار کمتر از آن به عنوان رشوه، بار را رد کنند. با این وجود من ترجیح دادم ۱۰۰ دلار را که قانون تعیین کرده بود بپردازم. وقتی به لاپلاتا رسیدم، یکی از ایمانداران آنجا که اصلاً خبر نداشت در گمرک فرودگاه چه گذشته پاکتی به من داد حاوی هدیه‌ای به مبلغ ۱۰۰ دلار! از این مورد و موارد مشابه بسیار دانسته‌ام که خدا روراستی و صداقت را بی‌پاداش نمی‌گذارد.

یک تجربه تدریجی و پیشرونده

تقدس می‌تواند در لحظه‌ای از ایمان بر شما فرود آید. اما از آن پس لازم است سلوک کردن در تقدس را یاد بگیرید تقدس یکبار بر شما فرود می‌آید، ولی پس از آن است که باید با مدد فیض خدا راه رفتن در طریق

راستی را تا پایان عمرتان بیاموزید. تقدس بر زندگی من نازل شد و مرا پاک نمود. اما لازم است تا آخر عمرم در طی یک تجربه تدریجی و پیشرونده سلوک کردن به شیوه عیسی را یاد بگیرم.

در این مورد قصد ندارم شما را محکوم کنم. به خوبی می‌دانم که قوانین هر کشوری با کشور دیگر فرق دارد، اما زمانی فرا می‌رسد که چراغ قرمز ضمیر ما خاموش می‌شود. وقتی که چراغ خطر چشمک می‌زند، بهتر است به آن توجه کنیم چون ممکن است این چراغ خطر از روح القدس باشد که می‌خواهد به ما هشدار دهد که خطری در راه است. به ما می‌گوید: «پیش رویت خطر در کمین است! نزدیک است یکرنگی و صداقت خود را از دست بدهی.» هیچوقت این علامت خطر را نادیده نگیرید!

شخصی را می‌شناختم که از بوئینوس آیرس عازم شهر مار دل پلاتا (Mar del Plata) بود. با اتومبیل چهار ساعت طول می‌کشید تا از مبدا به مقصد برسد. در بین راه، او متوجه شد که یکی از چراغهای قرمز جلوی داشبورد اتومبیل روشن شده. او چون نمی‌خواست حواسش از رانندگی پرت شود، با دستمالی روی چراغ را پوشاند. اما هنوز نیمی از راه را طی نکرده بود که ناگهان دودی از کاپوت ماشینش تنوره کشید. بله، اتومبیل، موتور سوزانده بود. فقط به این خاطر که او به چراغ خطر توجه نکرده بود و گوشه جاده نایستاده بود تا موتور را واریسی کند و از آن رفع اشکال نماید. نگذارید موتور زندگیتان بسوزد. وقتی روح القدس برایتان چراغ خطر می‌فرستد، به آن توجه کنید.

کسی که فاقد یکرنگی و روراستی است، صرف نظر از اینکه در زندگیش چه کارهای خوبی انجام می‌دهد، از اطرافیان خود سلب اعتماد می‌کند. پدری که دروغ می‌گوید هرگز مورد احترام فرزندان قرار نخواهد گرفت. مگر اینکه توبه و اعتراف کند و واقعاً عوض شود. فرزندان همیشه به خاطر خواهند داشت که پدرشان دروغ گفته و با خود خواهند اندیشید: شاید باز هم به من دروغ بگوید؛ شاید این یکی هم راست نباشد. گاهی ما به خاطر چیزهای پیش پا افتاده از خودمان سلب صلاحیت می‌کنیم. سلیمان گفته: «شغالها، شغالهای کوچک را که تاکستانها را خراب می‌کنند برای ما بگیرید، زیرا که تاکستانهای ما گل آورده است.»

شغالهای کوچک زمانی به درون تاکستانها رخنه می‌کنند که همه تاکها شکوفه کرده‌اند. آنها زمین را سوراخ می‌کنند و در زیر ریشه‌ها نقب می‌زنند و تاک را از ریشه خراب می‌کنند، بدون اینکه این خرابی علایم ظاهری داشته باشد. آنها بدین ترتیب می‌توانند یک تاکستان را به کل نابود کنند. به همین منوال، دروغهای کوچک و فریبکاریهای پیش پا افتاده‌ای که از ما سر می‌زنند، ریشه‌های مسیحیت را در زندگی ما خراب می‌کنند. ممکن است از بیرون ظاهر ما «سرسبز» باشد ولی ناگهان تاکها می‌خشکند. شغالهای کوچک غالباً بیشترین آسیب را به زندگی ما وارد می‌سازند.

خصوصیات کسی که فاقد روراستی است

همه کسانی که فاقد روراستی و یکرنگی هستند دارای ویژگی‌های مشترکی می‌باشند. شناخت این ویژگی‌ها و مطابقت پیوسته خود با این ویژگی‌ها برای ما خیلی اهمیت دارد، چون همواره باید مراقب باشیم که هیچیک از این خصوصیات را در زندگی خویش نیابیم. بیایید این خصوصیات را با دقت بیشتری مورد بررسی قرار دهیم.

کسی که فاقد روراستی است، ردای محکومیت بر تن می‌کند

کسی که ردای محکومیت بر تن می‌کند، دیگر زیر برکت خدا قرار ندارد. وی عملاً زیر محکومیت یا عدم تأیید خدا قرار می‌گیرد. پولس در غلاطیان ۲:۱۱ نوشته که شخصاً رویاروی پطرس، کسی که ردای محکومیت بر تن کرده بود، ایستاد. چنین می‌خوانیم: «اما چون پطرس به انطواکیه آمد، با او رویاروی مخالفت کردم، چه آشکارا تقصیر کار بود». در ترجمه NAS آمده «چه محکوم شده بود». امروز کلیسا به کسانی چون پولس نیاز دارد که رویاروی جلویش بایستند و تقصیرهایش را به او بازگویند، نه اینکه مرتباً انتقاد کنند و ایراد بگیرند.

شاید شما بگویید که «من به فیض خدا ایمان دارم و او همه گناهان مرا بخشیده است.» این درست است، اما کسی که با یکرنگی زندگی نمی‌کند از نظر خدا محکوم است و دیگر ردای برکت و تأیید خدا را بر تن ندارد. خدا چنین فردی را تأیید نمی‌کند. اگر زندگی شما پر است از دروغهای بزرگ و کوچک، نمی‌توانید روی تأیید خدا حساب کنید. اگر کاسبی هستید که تراز و یا پیمان خود را دستکاری کرده‌اید، بدانید که دارید از خدا می‌دزدید- حتی اگر از این راه درآمد بیشتری عایدتان گردد، و به تبع آن هدیه بیشتری هم به کلیسا بدهید! هدیه دادن نه شما را تقدیس می‌کند و نه تطهیر. دزدی، دزدی است. مگر اینکه به گناهتان اعتراف کنید و در صدد جبران آن برآیید؛ آنوقت می‌توانید روی آمرزش خدا حساب کنید.

بعضی به غلط معتقدند که روراستی و صداقت عطایی مختص رهبران است و به کار آدمهای عادی نمی‌آید. روراستی یک «عطای ویژه رهبران نیست- بلکه لازمه هر مسیحی است. هر ایمان‌داری از خدا فرمان یافته که مثل مسیح سلوک کند. در زندگی از هر موقعیتی که برخوردار باشید، چه رئیس یک بانک باشید و چه یک رفتگر، باید پیوسته با روراستی و یکرنگی زندگی کنید. هیچکس از پاسخگویی معاف نیست.

کسی که فاقد روراستی است، از سر ترس عمل می‌کند

بعضی‌ها آنقدر دلواپس‌خشنود ساختن آدمهای پیرامون خود هستند که حاضرند با کارهایی که در آن یکرنگی نیست، «شایسته به نظر برسند» برای اینگونه افراد شایسته به نظر رسیدن از شایسته عمل کردن مهمتر

است. این همان اشتباهی است که پطرس مرتکب شد. او از مردم بیشتر از خدا می‌ترسید، به همین خاطر بسته به آدمهایی که پیرامونش بودند، رفتار خویش را تغییر می‌داد.

زیرا پیش از آنکه کسانی از جانب یعقوب درآیند، با غریبه‌دیان همسفره می‌شد، اما همین که آنها آمدند، پا پس کشید و خود را جدا کرد، چرا که از اهل ختنه بیم داشت (غلاطیان ۲:۱۲).

پطرس به جای حفظ ایمان به «حفظ آبرو» می‌اندیشید. او از بیم آنکه یهودیان چه خواهند گفت، به طرزی غریب رفتار کرد. چون از ایمانداران یهودی تبار و آنچه ایشان فکر می‌کردند بیمناک بود، تصمیم گرفت دیگر با ایمانداران غیر یهودی نشست و برخاست نکند و با آنها غذا نخورد. او خود را از مسیحیان غیریهودی جدا ساخت تا مقبول یهودیان واقع شود.

از یاد نباید برد که این همان مردی است که گفته بود حاضر است به خاطر عیسی بمیرد. بنا بر روایات، پطرس را وارونه بر صلیب کشیدند. او برای خدمت به مسیح بهای سنگینی پرداخت. اما در این هنگامه ضعف، از حرف دیگران ترسید. این گناهی است که ما برای خوب و موجه جلوه کردن مرتکب می‌شویم. افتادن در دام این گناه بسی خطرناک است. کسانی هستند که به خاطر خوب جلوه کردن، حتی نجات خویش را از دست می‌دهند.

پدر بزرگ و مادر بزرگ من زمانی به مسیح ایمان آوردند که عمه‌ام از بیماری صرع شفا یافت. آنها وی را که مبتلا به این بیماری بود به یکی از جلسات کلیسایی برده بودند و او در همانجا به طرز معجزه‌آسایی شفا یافته بود. آنها بنا به زمینه فرهنگی که داشتند خانه‌شان مملو از پیکره‌ها و تمثالهای مذهبی بود. خرافات بخشی از زندگی آنان را تشکیل می‌داد. اما حالا که به مسیح ایمان آورده و قلبشان را به طور کامل تسلیم خداوند نموده بودند، دیگر جایی برای این چیزها نبود.

برخی از دوستان ایشان که به خانه‌شان می‌آمدند، می‌گفتند: «چرا به این مسیحیان انجیلی از خدا بی‌خبر پیوسته‌اید؟ مگر مذهب شما چیز دیگر نیست؟» پس از مدتی در اثر فشار دوستان و آشنایان و ترس از اینکه دیگران چه خواهند گفت یا چه خواهند اندیشید، پدر بزرگ و مادر بزرگم به تمثال‌پرستی و مذهب پیشین خود بازگشتند. اما واقعه‌ای شگفت رخ داد؛ عمه‌ام دوباره بیمار شد. این امر پدر بزرگ و مادر بزرگ مرا متوجه حقیقت ساخت و با بازگشت بیماری عمه‌ام، آنها هم توبه کرده به سوی خدا بازگشتند. با این حال، عمه‌ام دیگر هرگز شفا نیافت. و در سن چهل سالگی بدرود حیات گفت. پدر بزرگ و مادر بزرگ من به خاطر ترس از انسان ترجیح داده بودند به شمایل‌پرستی سابق روی آورند.

در اواخر دهه پنجاه، مبشری به نام تامی هیکس (Tommy Hicks) در آرژانتین خدمت می‌کرد. او استادیومها را ملامال از جمعیت کرد و هزاران نفر از مردم به دست وی شفا یافتند. روزی وی برای دیدن پدر بزرگم به خانه‌اش رفت. وقتی برای عمه‌ام دعا کرد، او شفا نیافت. هیکس به پدر بزرگم گفت: «روح این دختر در آرامی ساکن است.»

اگر چه عمه‌ام با ایمان به مسیح وارد آسمان شد، ولی دیگر هیچوقت شفا نگرفت. چرا؟ به اعتقاد من چون پدر و مادرش یکبار طریق خداوند را ترک گفته بودند و خداوند نمی‌خواست بار دیگر این اتفاق تکرار شود. اکنون پدر بزرگم و مادر بزرگم من نزد خداوند هستند. از آن به بعد هر دو آنها افرادی روراست و یکرنگ گشتند- کسانی که به حرفهای مردم در مورد خودشان اصلاً اهمیت نمی‌دادند. آندو همه چیز را به خداوند تسلیم نمودند و تا آخرین روز زندگیشان مرد و زنی صادق و اهل دعا بودند.

کسی که ریاکار است، دیگران را هم با خود به ریاکاری می‌کشد  
پطرس به خاطر خشنودی انسان و نه خدا، مرتکب گناه شد. اما این تنها خود وی را از برکت خدا محروم  
نساخت، بلکه دیگران نیز در ریاکاری او گرفتار شدند. گناه وی برای خیلی‌ها سنگ لغزش شد.

سایر یهودیان در این ریاکاری به او پیوستند، به گونه‌ای که حتی برنابا نیز در ریاکاری آنان گرفتار آمد (غلاطیان ۱۳:۲).

آدم ریاکار غیر مستقیم دیگران را هم به ریاکاری تشویق می‌کند. اگر او بتواند دیگران را هم به ریاکاری  
بکشاند، دیگر احساس محکومیت یا متفاوت بودن با دیگران نمی‌کند. چنین شخصی بر کلیسا تأثیر منفی  
می‌گذارد و سایرین را به دروغ‌گویی و فریبکاری تحریض می‌نماید.

کسی که فاقد روراستی است، در مسیر غلط راه می‌پیماید  
جز راه رفتن در طریق صداقت و روراستی، نمی‌توان در مسیر برکت و تأیید خدا باقی ماند. کسی که فاقد  
یکرنگی است، در مسیری پریچ و خم افتاده که او را از خداوند دور می‌سازد. در نمونه مورد بحث ما یعنی  
پطرس، پولس در حضور همگان به مخالفت با وی برخاست و رفتار ریاکارانه او را محکوم کرد و حماقت  
عملکرد او را به وی گوشزد نمود.

اما من چون دیدم آنان در راستای حقیقت انجیل استوار گام نمی‌زنند، در حضور همه پطرس را گفتم: «اگر تو، با اینکه یهودی هستی، همچون غیریهودیان زندگی می‌کنی نه چون یهودیان، چگونه است که غیریهودیان را وامی‌داری که از رسوم یهودیان پیروی کنند؟» (غلاطیان ۲:۱۴).

پولس، جدیدترین عضو جرگه رسولان، تصمیم گرفت به خاطر رفتار ریاکارانه و متظاهرانه پطرس در برابرش بایستد. پطرس ترجیح داده بود تظاهر به شریعت‌گرایی یهودی کند.

زمانی که در لاپلاتا خدمت می‌کردم با کمک پدرم شروع به مطالعه و بررسی در مورد کلیسای لاپلاتا نمودیم. برای رسیدن به نتیجه بهتر آزمونهایی نیز طرح کردیم و میان همه اعضای کلیسا پخش نمودیم.

با این بررسی توانستیم به نتایج بسیار روشن‌گرانه‌ای پیرامون ایمانداران کلیسا دست پیدا کنیم. اکثر ایمانداران در طی پنج سال نخست ایمان خود به مسیح به رشد روحانی ادامه می‌دهند. اما از قرار معلوم سال پنجم ایمان یک نقطه عطف است. ما دریافتیم که اکثریت کسانی که کلیسا را ترک گفته‌اند، این کار را در پنجمین سال ایمان خود انجام داده‌اند. گویی دوری را به کمال رسانده‌اند. برای اینان نخستین مرحله مسیحیت به پایان رسیده و آن اشتیاق نخستینی که برای خداوند داشتند، روبه کاستی نهاده است. درست مانند آنچه که در مکاشفه ۴:۲ خطاب به کلیسای افسس می‌خوانیم، محبت نخستین خود را فرو گذاشته‌اند.

برخی از این ایمانداران تلخ و عیبجو شده از پیکره اصلی کلیسا جدا گشته بودند. در بررسی خود متوجه شدیم که در پایان پنج سال نخست، ایمانداران یکی از این دو کار را انجام می‌دهند. یا با حدت و شدت بیشتری به خدمت می‌چسبند و علایم بلوغ روحانی را از خود آشکار می‌سازند، یا به کل کلیسا را ترک می‌کنند و به دنیا باز می‌گردند. گویی پس از یک وقفه زمانی معین میل به بازگشت به زندگی پیشین در اینگونه افراد تشدید می‌شود.

آگاهی از این میل بشری برای هر ایماندار دارای اهمیت است. ما نباید به گذشته خودمان بازگشت کنیم. آدمهای ریاکار دوست دارند عاداتهای نادرست گذشته را که به هنگام گرویدن به مسیح کنار گذاشته بودند، از نو بنا کنند، حتی به این قیمت که آن عادت یا رفتار گناه‌آلود را در پس صورتی مذهبی مخفی نمایند. در غلاطیان ۲:۱۸ به هشدار صریح برمی‌خوریم: «اگر آنچه را که خود ویران کردم، از نو بنا کنم، در آن صورت نشان می‌دهم که به شریعت نافرمانم.»

کسانی که فاقد روراستی هستند، فیض خدا را باطل می‌شمارند

آنانی که فاقد روراستی و صداقت هستند به قدری در فکر خشنود کردن دیگران هستند که حاضرند به خاطر خوب و موجه جلوه کردن، حتی دروغ بگویند. ایشان فیض خدا را تباه می‌کنند. با این حال پولس رسول فرمود: فیض خدا را باطل نمی‌شمارم، زیرا اگر پارسایی از راه شریعت به دست می‌آید، پس مسیح بیهوده مرد (غلاطیان ۲:۲۱).

منظور پولس این است که اگر کسی به شریعت گرایی بازگردد، از نو اسیر همان چیزهایی می‌شود که باید آنها را انجام دهد یا بگوید تا موجه جلوه کند. او با این کار خود فیض خدا را باطل می‌شمارد. کسی که دروغگو، ریاکار یا فریبکار است - یعنی کسی که می‌کوشد خود را روحانی جلوه دهد، درحالی که چنین نیست - فیض خدا را باطل می‌شمارد.

کسانی که فاقد روراستی هستند، به جزئیات می‌پردازند  
پولس در غلاطیان ۱:۳ خطاب به کلیسای غلاطیه چنین می‌گوید:

ای غلاطیان نادان! چه کسی شما را افسون کرده است؟

وقتی ایماننداری مراقب و هشیار نیست، هر افسونگر و چشم‌بندی می‌تواند چشمان روحانی او را ببندد تا دیگر او قادر به دیدن حقیقت نباشد.

کسانی هستند که صورت تقدس را دارند ولی هنوز یکرنگ و رو راست نیستند. در اینجا نمی‌خواهم اصلی کتاب مقدسی را با شما در میان بگذارم، بلکه این مشاهده و تجربه شخصی من است و فکر می‌کنم به درد کلیسا بخورد. به باور من آدم می‌تواند تقدیس شده باشد، ولی فاقد روراستی و یکرنگی نیز باشد.

من خادمانی را می‌شناسم که عاشق کار خداوند بودند و زندگیشان را صرف این کار کردند، ولی در موقعیتهای کوچک کلک هم زده به فریب نیز متوسل شده‌اند. به تصور من ایشان تا مدتی خود را پشت نادانی خویش پنهان می‌سازند. با این حال، پس از مدتی، وقتی دوره پذیرش نادانی سپری شد، زمان شناخت حقیقت خدا فرا می‌رسد. این افراد باید به چراغ خطر قرمزی که جلوی داشبوردشان چشمک می‌زند، توجه کنند. اگر به مقاومت خود در برابر ندای روح‌القدس در دل‌هایشان ادامه دهند، این دیگر اسمش نادانی نیست، بلکه عصیان آشکار است.

در گذشته، خدا از چنین جهالتی چشم می‌پوشید، اما اکنون به همه مردمان در هر جا حکم می‌کند که توبه کنند (اعمال ۱۷: ۳۰).

ممکن است یک مسیحی برای مدتی کوتاه در کام اعمال نادرست فرو رود و متوجه هم نشود. این را می‌توان به حساب جهالت و حماقت موقتی گذاشت. اما اگر دور صداقت و راستی و پاکی را به کل خط بکشد، تقدس خود را از دست خواهد داد. ما نیازمند تقدس آگاهانه هستیم؛ باید از کلام خدا پر شویم.

کسانی که فاقد روراستی هستند، همه چیز را از دست خواهند داد چقدر اندوهبار است دیدن کسی که زمانی آدم روراست و صادقی بوده... در برکت و تأیید خدا سلوک می‌کرده... و آنوقت در گناه افتاده از گناهِش توبه هم نمی‌کند و به همین زندگی گناه‌آلود ادامه می‌دهد. روراستی همچون چسبی است که ما را در طریق خدا نگه می‌دارد. بدون آن ممکن است همه چیزمان به مخاطره بیفتد.

آیا همه آن چیزها بیهوده بر شما گذشته است؟ مگر اینکه بر راستی بیهوده بوده باشد! (غلاطیان ۴: ۳).

پولس از ایمانداران غلاطیه می‌پرسد: «آیا واقعاً می‌خواهید همه چیز را کنار بگذارید؟» به عبارت دیگر منظور او این بود: «برادران و خواهران غلاطیه‌ای من، شما سخت تلاش کرده‌اید، و برای انجیل رنج فراوان برده‌اید. ولی ظاهراً اکنون معلوم شده که همه آن تلاشها و رنجها بیهوده بوده. آیا می‌خواهید همه آنها را از کف بدهید؟» چرا غلاطیان در خطر از کف دادن همه چیز بودند؟ به خاطر شریعت‌گرایی و ریاکاری‌شان و به دلیل ظاهر سازی و خشکه مقدس بودنشان.

یکی از چیزهایی که من و همسرم از خدا طلبیده‌ایم صداقت و روراستی به ویژه با فرزندانمان است و البته هر پدر و مادری بر فرزند یا فرزندانش تأثیر می‌گذارد. اما در غالب موارد این تأثیرگذاری مثبت نیست چون عاری از صداقت می‌باشد. من می‌خواهم چنین تأثیر منفی‌ای را همچون آشغال به دور بیفکنم. می‌خواهم با فرزندانم کاملاً روراست باشم.

چند هفته پیش فرصتی یافتم تا مدتی را با بچه‌هایم در خانه بگذرانم. آنوقت بود که متوجه شدم جوی عصبی بر خانه حاکم است. تقریباً بلافاصله دریافتم که عصبانیت از جانب من به بقیه منتقل شده! گاهی وقتها که من از سفرهای کاری خود به خانه برمی‌گردم خیلی خسته و عصبی هستم - و آن روز هم چنان بود. در نتیجه دنبال چیزی می‌گشتم که اشتباه باشد. برای هر چیز کوچکی از بچه‌هایم ایراد می‌گرفتم و انتقاد می‌کردم. وقتی متوجه این مسئله شدم دانستم که باید تغییر در خودم و جو خانه ایجاد کنم. بچه‌هایم می‌دانند که من به

تقدس و عظ می‌کنم. به معنای دقیق کلمه، غالب اوقات احساس می‌کنم که باید برای آنها پدر کاملی باشم. شوربختانه من از کمال فاصله زیادی دارم - چنانکه همه ما این چنین هستیم. نیز می‌دانم که وانمود کردن به آنچه که نیستم، کار درستی نیست. بهتر است روراست و بی‌ریا باشیم.

آن روز به حمام رفتم و تشتی پلاستیکی را از آب گرم پر کردم و به همراه یک صابون، یک حوله و عطر و لوسیون بدن با خود به اتاق نشیمن آوردم و بعد همه اعضای خانواده را صدا کردم تا در اتاق گردهم آیند. وقتی همه دور هم جمع شدیم گفتم: «خوب، بچه‌ها من قدری عصبی بودم. حالا می‌خواهم پاهای شما را بشویم و به خاطر رفتار عصبی‌ام از همه‌تان معذرت بخواهم.» سپس یکی یکی شروع به شستن پاهای اعضای خانواده کردم و بعد با حوله خشک کردم و عطر و لوسیون زدم.

وقتی کارم تمام شد، یکی از پسرها گفت: «بابا، ممکنه بازم پاهای منو بشویی؟ من عاشق آب گرمم!» من دوست دارم هنگام موعظه، کتاب مقدس را در دستانم بگیرم. گاهی می‌آیم و وسط اتاق می‌ایستم و می‌گویم. «بچه‌ها، می‌خواهم به شما درسی را بیاموزم.» ولی مواقعی هم هست که باید با تشت آب گرم و حوله موعظه کرد. راه شناخت اشتباهات ما همین است. زمانهایی بوده که من و همسر در برابر فرزندانمان زانو زده و گفته‌ایم: «پسرها، رفتار ما بد بوده، سر شما جیغ و فریاد زده‌ایم و این از خدا نیست. آیا می‌شود ما را ببخشید؟» آنها همان موقع ما را می‌بخشند. کودکان دارای فضیلتی هستند که ظاهراً در ما بزرگترها این فضیلت رنگ باخته است - فاصله زمانی خشم تا بخشش در کودکان فقط سی ثانیه است. من نیاز دارم که در همه حال و همه وقت در مسیر روراستی و شرافت گام بردارم - اما این موضوع به طور ویژه در خانه خودم و با کسانی که بیش از همه دوستشان دارم باید مراعات گردد. در طی مراسم عقد زناشویی من در بخشی از شروط ازدواج به همسر قول داده‌ام که: «اول تو و فرزندانم را خدمت خواهم کرد. خدمت کردن به تو شیواترین موعظه من به تمام دنیا خواهد بود.»

عیسی هنگامی که روی زمین بود، در برابر انبوهی از مردم موعظه می‌کرد. کلام او زندگی بسیاری را دگرگون ساخت کلام او ابدی است. اما او با حوله - و در کل با خدمت کردن به دیگران - نیز موعظه کرد. هیچ ضرورتی ندارد که همیشه به قول معروف «با کتاب مقدس تو سر بچه‌هایمان بزنیم.» در عوض اینکار می‌توانیم با محبت و اعتراف به خطاها و معایبمان بهترین خدمت را به آنها بکنیم. پی بردن به خطاهايمان و طلب عفو کردن به خاطر آنها از نشانه‌های آشکار روراستی هستند.

ویژگی‌های یک زندگی روراست و صادقانه

تا بدین جا خصوصیات کسی که در یکرنگی و صداقت سلوک نمی‌کند را مورد بررسی قرار دادیم. ما باید از این خصوصیات بپرهیزیم. اما دانستن ویژگی‌های مثبت کسانی که زندگی روراست و صادقانه‌ای دارند نیز برای ما حایز اهمیت می‌باشد. اکنون بیایید این ویژگی‌های مثبت را از نزدیک بررسی کنیم.

شخص روراست حقیقت را می‌گوید

عیسی فرمود که باید «بله» ما همان «بله» باشد و «نه» ما، «نه» (متی ۵:۳۷). چقدر راحت از کنار این قضیه می‌گذریم که مثلاً می‌گوییم: بله، حتماً خواهم آمد، و بعد در دلمان می‌گوییم: اصلاً پایم را آنجا؛ چذذ نخواهم گذاشت. اگر مسیحیان راستگوتر می‌شدند، مسیحیت با قوت بیشتری عمل می‌کرد.

شخص روراست، انسانی بی‌ریا و بی‌غل و غش است. مثل تندیزی است که یکدست از سنگ مرمر تراشیده شده و در آن موم نیست. انسان صادق و یکرنگ مثل پیکره‌ای است که از یک تخته سنگ سخت و یکپارچه درست شده است. او نیازی به ظاهر سازی یا پنهان کاری ندارد.

شخص روراست انگیزه‌های پاکی دارد

اما آن حکمت که از بالاست، نخست پاک است، سپس صلح‌آمیز و ملایم و نصیحت‌پذیر، و سرشار از رحمت و ثمرات نیکو، و بری از تبعیض و ریا (یعقوب ۳:۱۷).

انگیزه پاک داشتن خیلی حیاتی است. این انگیزه‌ها از قلبی پاک سرچشمه می‌گیرند. این آیه در رساله یعقوب نشان می‌دهد که نخستین لازمه حکمت، پاکی است. کسی که پاک است، خود را با چیزهای فاسد و نامقدس آلوده نمی‌سازد. او انگیزه‌های آلوده ندارد، بلکه همه انگیزه‌های او برخاسته از عشق پاک نسبت به خدا است. یکی از اشکالاتی که در بسیاری از خدمات بروز می‌کند این است که ما می‌گذاریم ایمانمان دستخوش پیچیدگی گردد. شما وقتی متوجه این مسئله می‌شوید که شخصی شروع به گفتن مطالبی نظیر این می‌کند. «من در این موقعیت شغلی بیش از یک سال زحمت کشیده‌ام. آنها باید به من احترام بیشتری بگذارند. هنگامی که شبان نام ده نفری را که در طی سال گذشته سخت تلاش کرده‌اند آورد، نام مرا از قلم انداخت! حالا که مرا نادیده گرفته‌اند، من هم به کلیسایی دیگر خواهم رفت.»

چنین طرز تفکری وقتی روی می‌دهد که عنان اختیار و هدایت افکارمان را به دست امیال مغشوش و پریشان خویش بسپاریم. امیال پریشان سبب بیدار شدن خواسته‌های خودمحورانه در ما می‌شود و کلیسا قادر به

ارضای این گونه خواسته‌ها نیست. با این همه، در آیه فوق از رساله یعقوب می‌خوانیم که آن حکمت که از بالاست، حکمتی پاک است، نه آلوده به چیزهای دیگر. به اعتقاد من پاکی ما را به سادگی فرا می‌خواند.

شخص روراست پشتکار و ثبات رای دارد

یکی از دوستان هم خدمت من کارلوس آناکوندیا مبشر معروف است. من او را در شهرهای مختلف جهان ملاقات کرده‌ام. هر وقت هر دوی ما در شهری واحد خدمت می‌کنیم، من همواره می‌کوشم فرصتی بیابم تا با او به گفتگو بنشینم. یکی از مهمترین ویژگی‌های اخلاقی که من در این خادم خدا یافته‌ام، این است که او انسانی با پشتکار است - آناکوندیا مبشری است که تاکنون بیش از دو میلیون نفر را در جلسات بشارتی خویش به سوی مسیح هدایت کرده است.

آناکوندیا در جلساتی بشارتی خدمت کرده که در آنها بیش از هشتاد هزار نفر شرکت کننده حضور داشته است. ولی من او را در جاهایی هم دیده‌ام که فقط برای پنجاه نفر شرکت کننده یا کمتر جا بوده. او در زیر چادرهایی موعظه کرده که در هوای توفانی حتی خود چادر در شرف کنده شدن از زمین بوده است. در محلات فقیر نشین و زمین‌های گل آلود. آناکوندیا در این مکانها همانطور موعظه می‌کند که در استادیوم‌های چند ده هزار نفری.

موضوع وعظ او چه برای هشتاد هزار نفر و چه برای پنجاه نفر، یکی است. او پیغام نجات را با پشتکار و ثبات رای خاصی موعظه می‌کند. غالباً در جلسات بشارتی، وی تا ساعت ۱ یا ۲ صبح می‌ماند تا به کسانی که احتیاج به خدمت و دعا دارند، کمک کند.

من در زندگی خود از جهاتی او را الگوی خویش قرار داده‌ام. آدمهای روراست در برابر عده کثیر و قلیل یکجور هستند. در موقعیتهای بزرگ و کوچک، یکسان عمل می‌کنند. چه هوا آفتابی باشد و چه بارانی، تغییر رای نمی‌دهند. برای رسیدن به هدفی که دارند از خود توانایی و پشتکار نشان می‌دهند. در توفانها، جفاها یا رویارویی با موانع از هر نوعش، آنان دمدمی و ناپایدار رفتار نمی‌کنند.

اگر می‌خواهید در ملکوت خدا به موفقیت دست پیدا کنید، برای انجام آنچه که خدا شما را برایش دعوت کرده، کوشا و پیگیر باشید! آدمهای ریاکار همیشه در حال تغییر دادن اصول هستند و در مواجهه با سختی‌ها رنگ عوض می‌کنند. امروز در یک کلیسا حاضر می‌شوند، اما اگر در کلیسای دیگر امکانات و امتیازات بهتری بدانها پیشنهاد شود، فوراً به آنجا می‌روند. و باز اگر فرصتی بهتر برایشان پیدا شود از این یکی هم به جای دیگر می‌روند. اصلاً نگاه نمی‌کنند که خدا ایشان را به کجا و برای انجام چه کاری خوانده است. در طریقه‌ایشان

بی‌ثبات و ناپایدارند و همیشه به دنبال فرصتی تازه می‌گردند، اما هیچ هدف مشخصی ندارند. درست مثل ابرهایی می‌مانند که از جایی به جای دیگر منتقل می‌شوند. امروز بیایید در کلام خدا محکم ریشه بزنید! در جایی که خدا شما را کاشته، پایبند بمانید.

شخص روراست تا پای جان ادامه می‌دهد

شخص روراست، اصل روراستی و صداقت و فرمان عیسی را بدون توجه به شرایط پاس می‌دارد. در این راه حتی اگر قرار باشد جاننش را نیز ببازد، می‌بازد ولی احکام خداوند را زیرپا نمی‌گذارد.

فرد روراست خوانده شده که برای مسیح زندگی کند و برای مسیح هم بمیرد. او چیزی برای از دست دادن ندارد. او مانند آن مسیحیانی نیست که فقط خوانده شده‌اند تا برای عیسی زندگی کنند و چون عرصه زندگی بر آنها تنگ شد، حاضر نیستند دست به فداکاری بزنند. سعی کنید برای مسیح یک قهرمان باشید، حتی اگر این قهرمانی مستلزم شهید شدن باشد. جسم را مصلوب ساخته بگویید: «خداوندا، اگر قرار است زندگی کنم، به خاطر مسیح زندگی می‌کنم، و اگر قرار است بمیرم، به خاطر مسیح خواهم مرد.» وقتی چنین کنید ترس از مردم برای همیشه از وجودتان رخت برمی‌بندد.

تنی چند از فریسیان نزد عیسی آمده گفتند: «اینجا را ترک کن و به جایی دیگر برو، زیرا هیرودیس می‌خواهد تو را بکشد.»

عیسی در پاسخ بدیشان فرمود: «بروید و به آن روباه بگویید: امروز و فردا دیوها را بیرون می‌کنم و مردم را شفا می‌دهم، و در روز سوم کار خویش را به کمال خواهم رسانید» (لوقا ۳۲-۳۱:۱۳). او مردی بود با اندوه و درد بسیار، ولی از سوی دیگر مردی بود با عزم و اراده راسخ. او رویش را چون سنگ خارا سخت ساخت؛ به اورشلیم رفت و کرد آنچه را که باید می‌کرد. در رساله به عبرانیان می‌خوانیم:

چشمان خود را بر قهرمان و مظهر کامل ایمان یعنی عیسی بدوزیم که به خاطر آن خوشی که پیش رو داشت، صلیب را تحمل کرد و ننگ آن را ناچیز شمرد (عبرانیان ۲:۱۲).

می‌توانم تصور کنم که خداوند می‌گوید: «تحمل این ننگ برای من مسئله‌ای نیست. این واقعیت که آنان بر من تازیانه زدند، به رویم آب دهان انداختند یا نیمه عریان بر صلیب آویختند، برایم مهم نیست. این درد را به کنار می‌نهم. همه اینها گذراست. من می‌خواهم اراده خدا را به انجام برسانم. من مرگ را شکست خواهم داد و

آنچه را که پدر مرا به خاطر انجامش فرستاد، تحقق خواهم بخشید. من نتایج شگرف کار خود را خواهم دید و  
جانم خشنود خواهد گردید.»

اگر دوست دارید در انجیل عمیقاً ریشه بزنید، باید بتوانید هر جا که هستید این دعا را به درگاه خدا بکنید:  
«خداوندا، می‌خواهم برای تو زندگی کنم و به خاطر تو بمیرم.»

شخص روراست مراقب تصویری است که از خود ارائه می‌کند

تقدس یک عطا است، ولی اخلاقیات را باید در خود پرورش داد. امروزه مراقب ظاهر خود بودن مفهومی کلی است که مقبول همگان می‌باشد، اما تصویری که ما از آن سخن می‌گوییم که باید مراقبش بود، با ظاهر و بیرون ما خیلی ربط دارد. در مورد تأثیر ظاهر خوب در کار و حرفه بسیار چیزها شنیده‌ایم. به ما گفته‌اند: «اگر می‌خواهی موفق باشی، خوش لباس باش.» این دیدگاهی کاملاً مدرن به ظاهر و شخصیت ظاهری انسان است، اما فقط به داشتن ماشین، پوشاک، آرایش مو، رو، ناخن‌ها و وزن مناسب برای کسب موفقیت حرفه‌ای، محدود می‌گردد. این آن ظاهری نیست که من از آن سخن می‌گویم.

ما باید خیلی مراقب تصویر مسیح که در خدمت‌مان از خود به نمایش می‌گذاریم، باشیم. شخص یکرنگ و روراست کسی است که آموخته تقدس را از خود به نمایش بگذارد. تقدس مثل یک فیلم ویدئو است که خدا درون زندگی ما قرار می‌دهد. او فیلم‌های ویدئویی دنیوی را از وجود ما خارج می‌کند و نواری جدید درون ما قرار می‌دهد. با این وجود، اگر هیچ صفحه نمایشگری نباشد که این فیلم را به نمایش بگذارد، کسی قادر به دیدن آن نخواهد بود. بسیاری از مسیحیان فیلم جدید تقدس را در درون خود دارند، ولی تصویری از آن در محل کار خود به نمایش نمی‌گذارند. یا صفحه نمایشگر را خاموش کرده‌اند و یا تصویری مغشوش پخش می‌کنند. یک پیام مغشوش شنوندگان را دچار سردرگمی خواهد کرد. فرد مسیحی که در محل کار خود تصویر درستی از تقدس ارائه می‌کند، در محل کار خود عبارات دروغین بر لب نمی‌آورد. وقتی رئیسش نیست او از زیر کار شانه خالی نمی‌کند، یا برای وظیفه محوله‌اش حداقل مایه را نمی‌گذارد. مسیحی‌ای که در روراستی سلوک می‌کند، فیلم ویدئوی تقدس را هم در دستگاه روشن صفحه نمایشگر زندگیش در معرض دید همگان می‌گذارد تا تصویری شفاف و روشن از مسیح نمایش دهد.

صفحه نمایشگری که تقدس را به نمایش می‌گذارد، همانا رفتار هر روزه ماست. از این روست که یحیی‌ای تعمید دهنده گفت: «ثمرات شایسته توبه بیاورید» (لوقا ۸:۳). نه تنها باید توبه کنیم، بلکه ثمرات این توبه باید به دنیا نشان دهد که ما توبه کرده‌ایم.

مراقب تصویری که از خود ارائه می‌دهید باشید- منظورم تصویر ظاهری و جسمانی شما نیست، بلکه تصویر عیسی در زندگیتان است که اهمیت دارد. از اندرز پولس در اول قرن‌تین ۲۴-۱۰:۲۳ پیروی کنید:

«همه چیز جایز است»- اما همه چیز مفید نیست. «همه چیز رواست»- اما همه چیز سازنده نیست. هیچ کس در پی نفع خود نباشد، بلکه نفع دیگران را بجوید.

این آیه از همان تصویری صحبت می‌کند که ما باید مراقبش باشیم. کتاب مقدس مشخصاً به ما فرموده که چگونه باید لباس بپوشیم، اما برای ساده‌زیستی و فروتنی اصولی هست. پیش از آنکه کسی لباس بر تن کند، چه فقیر باشد و چه غنی، باید از خود بپرسد: «خداوندا، آیا من تقدس را از خود به نمایش می‌گذارم؟ آیا از دیدن من تصویر عیسی مسیح در ذهن بینندگان تداعی می‌شود؟» برای پوشش ما هیچ قاعده خاصی وجود ندارد که کلام خدا آن را به ما دیکته کند- این اصول خداپسندانه هستند که به خاطر محبت مسیح از قلب ما برمی‌آیند و بر ظاهر ما فرمان می‌رانند.

از بانویی مسیحی که زمانی خواننده ترانه‌های آمریکای لاتین بوده شهادتی جالب شنیدم. او می‌گفت که بنا به شغلش و برای اینکه در موسیقی آمریکای لاتین بهتر جلوه کند، همیشه لباسهای وسوسه‌انگیز به تن می‌کرده و تا جایی که برای یک خواننده دنیوی امکان دارد، بدنش را به نمایش می‌گذاشته است. با این حال، پس از آنکه مسیح را به عنوان نجات‌دهنده خود پذیرفت، به خاطر محبتی که از اعماق قلبش برای مسیح می‌جوشید، ظاهرش را خود به خود تغییر داد و شروع به پوشیدن لباسهایی کرد که مسیح را خشنود سازد، بدون اینکه کسی به او بگوید که چه باید بپوشد یا نباید بپوشد. هرگاه او در آینه به خود نگاه می‌کرد، می‌توانست حس کند که آیا آنچه پوشیده باعث خشنودی عیسی است یا نه.

پولس رسول در آیه فوق با دقت هرچه تمام‌تر برای ما تشریح کرده که همه چیز جایز است ولی همه چیز مفید نیست. همه چیز رواست، ولی همه چیز سازنده نیست. او از زندگی خود مثالهایی آورده تا به ما نشان دهد که تا چه اندازه مراقب صداقت و یکرنگی خویش است. او گفت: «اگر خوردن گوشت که تقدیم بتها شده بوده سبب لغزش برادری شود که گوشت نمی‌خورد، به خاطر محبت نسبت به او، لب به گوشت نخواهم زد، ولو اینکه خوردن گوشت گناه نیست. چون دیگران را دوست دارم، می‌خواهم تصویری خداپسندانه به آنها ارائه دهم.» چنین تصویری بود که مردم را به سوی عیسی جلب می‌کرد.

چگونه بر ریاکاری غلبه کنیم

آیا می‌خواهید از گناه پطرس پرهیز کنید؟ پس برای آزادی کامل از این گناه، هفت گام ذیل را بردارید:

۱- شخصی را بیابید که همچون پولس با صراحت و صداقت کامل در صورت ارتکاب خطا یا گناه رویارویان بایستد. به او این اختیار را بدهید که به زندگی خصوصی‌تان دسترسی داشته باشد و در صورت لزوم به شما هشدار بدهد. پولس در برابر پطرس ایستاد و ناتان نبی در برابر داود پادشاه (اول سموئیل ۱۱؛ غلاطیان ۲:۱۱). هر یک از ما نیاز به کسی داریم که هر وقت از خط خارج شدیم، مقابلمان بایستد.

۲- شخصی استوار باشید. هیچیک از کسانی که در پی خشنود کردن انسانها هستند، رهبران خوبی از آب در نمی‌آیند؛ ایشان هرگز مقدس نیستند (غلاطیان ۲:۱۲). ناستواری همواره منجر به بروز رفتار ریاکارانه از سوی شما می‌گردد.

۳- همواره میان خود و افراد ریاکار فاصله معقول را رعایت نمایید. هشیار باشید! ریاکاری واگیردار است (غلاطیان ۲:۱۳) و می‌تواند همچون خمیرمایه‌ای که توده بزرگی از خمیر را مخمر می‌سازد، به سرعت در کلیسا گسترش یابد.

۴- متوجه باشید که ریاکاری سمی روحانی است. ریاکاری گناه است، نه یک خطای کوچک (غلاطیان ۲:۱۴). هرگز قدرت پلید ریاکاری را دست کم نگیرید. وقتی پولس متوجه وجود آن شد، با تمام قوا و با دلیری هر چه تمام‌تر جلوی او ایستاد.

۵- ثابت قدم باشید. نقاط ضعف و بی‌ثباتی خود را تشخیص دهید و برای عوض شدن آنها دعا کنید (غلاطیان ۲:۱۴).

۶- اصول را موعظه کنید، نه فقط قواعد را. از شریعت‌گرایی که بر پارسایی شخصی و نه ایمان متمرکز است، دوری کنید (غلاطیان ۲:۱۵).

۷- در زیر فشار، پا پس نگذارید. عادات کهنه دنیوی را از نو در خود ایجاد نکنید (غلاطیان ۲:۱۸). باید هدف ما این باشد که بتوانیم همراه با پولس رسول بگوییم:

با مسیح بر صلیب شده‌ام، و دیگر من نیستم که زندگی می‌کنم، بلکه مسیح است که در من زندگی می‌کند؛ و این زندگی که اکنون در جسم می‌کنم، با ایمان به پسر خداست که مرا محبت کرد و جان خود را به خاطر من داد (غلاطیان ۲:۲۰).

دعای توبه

ای خداوند، باشد که باب ۲ رساله غلاطیان با آتش تو در قلبم مهر گردد. در پیشگاه تو خویشتن را فروتن ساخته، می‌خواهم که هر منش منفی را که از اجتماعمان گرفته‌ام از دلم بزدایی و همه عادات بدی را که از فرهنگ خویش آموخته‌ام و نیز هر میل به ظاهر سازی و عوام فریبی را از وجودم پاک نمایی. هر ناراستی، هر اغراق، دروغ و هر چیز دیگری که در زندگیم بوی ناراستی و ریاکاری می‌دهد، از من دور کن. مرا شخصی روراست و بی‌ریا بساز. آمین.

## فصل دوازدهم

### گناه رئیس جوان و ثروتمند: خودداری

#### از رها کردن واپسین بت

چند وقت پیش کامپیوتر کتابی ام را برای رفع عیب پیش دو تکنیسین کامپیوتر بردم. یکی از آن دو که ماهرتر از دیگری بود، بیش از دو ساعت روی کامپیوترم کار کرد. آنها جزء به جزء دستگاه را امتحان کردند، درحالی که من تمام وقت ایستاده بودم و به تلاش آنها خیره شده بودم. سرانجام کامپیوتر را به من تحویل داده گفتند: «آقا، کامپیوتر شما هیچ ایرادی ندارد. همه چیزش درست کار می کند. مودمش هم سالم است، با این وجود هر کاری کردیم نتوانستیم به اینترنت وصل شویم.»

پاک گیج شده بودم. شگفتی ام از این بود که چگونه همه چیز می تواند درست باشد و باز دستگاه کار نکند. من نمی دانم که کدامیک از شما تاکنون با کامپیوتر خود مشکل پیدا کرده اید و یا دچار بحران نرم افزاری شده اید و در صورت بروز مشکل چگونه آن را حل کرده اید. به هر روی من برای این معضل شروع به دعا کردم. از خدا پرسیدم که باید چکار کنم. این موضوع خیلی فکرم را به خود مشغول کرده بود، چون لازم بود برای در تماس دایم بودن با همکاران و خانواده ام، به اینترنت وصل باشم.

آنگاه به یاد آوردم که تکنیسین به من گفته بود که ظاهراً چاره ای نیست جز اینکه هارد دیسک ( hard disk) کامپیوتر را به کلی از نو فرمت (reformat) کنیم. از نو فرمت کردن یعنی اینکه شما همه اطلاعات کامپیوتر خود را نخست روی دیسکت ذخیره کنید و سپس همه حافظه را از روی کامپیوتر پاک نمایید. سپس می توانید اطلاعات ذخیره شده را به شیوه ای سازمان یافته دوباره وارد آن کنید و در این شرایط کامپیوتر قاعداً کار خواهد کرد. درست مثل پاک کردن لوح آموزشی و از نو نوشتن روی آن می ماند.

من هم همین کار را کردم و کامپیوترم از نو شروع به کار کرد و هنوز هم کار می کند. از این تجربه درسی روحانی گرفتم، مواقعی هست که در زندگی مسیحی ما ظاهراً همه چیز خوب کار می کند. هیچ گناه هولناکی در آن پیدا نمی کنیم، و در تبعیت کامل از کلام خدا به سر می بریم. چنین به نظر می رسد که همه چیز روبراه است، ولی به نحوی برای پادشاهی خدا بی ثمر هستیم. در چنین مواقعی باید از نو فرمت شویم!

کسانی هستند که زندگیشان بدین منوال است. نهایت تلاش خود را می کنند، ولی هرگز به نتیجه نمی رسند. احساس می کنند که برای پادشاهی خدا اصلاً به حساب نمی آیند. اصلاً باور ندارند که بود و نبودشان می تواند

اهمیتی داشته باشد. ممکن است سالها در کلیسا حضور داشته باشند، اما نمی‌توانند به هیچ کار مهمی که در آن شرکت داشته‌اند اشاره کنند. مسیحیت بی‌حاصل و بی‌ثمر خیلی اندوهبار است، چرا که سرتاسر کتاب مقدس ما را فرامی‌خواند تا وقت خود را برای رسیدگی به دیگران و کمک به دگرگون شدن وضعیت روحانی ایشان به کار گیریم.

اگر پیام این فصل واپسین کتاب را بگیرید فصلهای دیگر آن را به خوبی خواهید فهمید. این فصل چنان بنیادین و چنان جدی است که اگر آن را درست فرا بگیریم، برای خدمت مؤثر و ثمربخش آماده خواهیم بود. برادر و خواهرم اگر از این گناه دوری کنید، به راستی یک مسیحی پنج ستاره خواهید شد.

### کشف واپسین گناه

عیسی در طی خدمتش با جوان یهودی ثروتمندی برخورد. این مرد در خانواده‌ای ممتاز پرورش یافته بود و اکثر تعالیم دینی را به خوبی فرا گرفته بود. کلام خدا به ما چنین می‌گوید:

یکی از رؤسایان از او پرسید: «استاد نیکو، چه کنم تا وارث حیات جاویدان شوم؟» عیسی پاسخ داد: «چرا مرا نیکو می‌خوانی؟ هیچ کس نیکو نیست جز خدا فقط. احکام را می‌دانی. زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده. پدر و مادر خود را گرامی دار.» گفت: «همه اینها را از کودکی به جا آورده‌ام.» عیسی چون این را شنید، گفت: «هنوز یک چیز کم داری؛ آنچه داری بفروش و بهایش را میان تنگدستان تقسیم کن، که در آسمان گنج خواهی داشت. آنگاه بیا و از من پیروی کن.» آن مرد چون این را شنید، اندوهگین شد، زیرا ثروت بسیار داشت. عیسی به او نگاه کرد و گفت: «چه دشوار است راه یافت ثروتمندان به پادشاهی خدا!» (لوقا ۲۴-۱۸).

عیسی توانست با یک معاینه، اشکال موجود در «هارد درایو» (hard drive) آن جوان را بیابد. به درون روح او نگاهی افکند و در آن به دنبال بتی نامرئی گشت که مانع روحانی پیشرفت وی شده بود. به همین ترتیب خدا از ما می‌خواهد آن «چیز کوچک» را - که گاهی اصلاً از وجودش خبر هم نداریم - یافته عوض کنیم. اگر بی‌ثمر هستیم، اگر ضمیرمان پاک نیست، بدین خاطر است که یک چیزی باید عوض شود، حتی اگر هنوز دنبالش نگشته‌ایم و نمی‌دانیم چیست. اگر شما یک مسیحی بی‌ریا و وقف شده هستید، به شما مژده می‌دهم که خداوند شما را فرا نخوانده که همه چیز را عوض کنید. او از شما می‌خواهد که تنها واپسین گناه را بردارید، یعنی واپسین بت زندگی خویش را بشکنید.

رئیس جوان و ثروتمند، از قرار معلوم رئیس کنیسه‌ای بوده و فرد موفق‌تری هم به شمار می‌رفته است. با این حال او یک پرسش بسیار مهم در دل خویش داشت: «عیسی، چه کنم تا وارث حیات جاویدان شوم؟» عیسی در شرایط گوناگون به این پرسش پاسخهای گوناگونی داد. به فقیهی که همین پرسش را از او کرده بود، گفت که خدا و همسایه‌اش را محبت کند (لوقا ۱۰:۲۵). ولی به این جوان گفت که آنچه دارد بفروشد و بهایش را میان تنگدستان تقسیم کند، سپس آمده از وی پیروی نماید. خداوند همه ثروتمندان را به ترک ثروت و دارایی‌شان فرانخواند. بلکه این حکم وی در مورد آن جوان بخصوص بود. در پس این واقعیت اصلی نهفته است.

خداوند درون دل این مرد جوان نفوذ کرده آخرین بت او را یافت. همیشه آخرین گناه یک بت است. همواره آن چیزی است که ما بیش از خدا دوستش داریم. همیشه در کنج دل‌های ما مخفی‌گاهی هست که در آن چیزی را پنهان کرده‌ایم. شاید می‌گوییم: «روح‌القدس، متأسفم. این تنها حیطة‌ای است که تو نمی‌توانی بدان وارد شوی.» مطمئن باشید که عیسی با نورافکن نفوذ کننده‌اش درست بر همان نقطه متمرکز شده است! او می‌داند که در زوایای تاریک روح شما بتی پنهان لانه کرده است.

بسیاری از مسیحیان بی‌ثمرند چون با وجودی که ۹۰ درصد از زندگی خود را به خداوند داده‌اند و بر طبق فرمانهای او زندگی می‌کنند، با دقت هر چه تمام‌تر مراقب آن ۱۰ درصد یا شاید ۲ درصد یا ۱ درصد باقی مانده هستند و آن چند درصد اندک را دودستی و محکم چسبیده‌اند.

خیلی وقتها چون در زندگی خود درصد بالایی را به خدا اختصاص داده‌ایم و تا حد زیادی به او سرسپرده‌ایم، فکر می‌کنیم که اراده او را به طور کامل انجام داده‌ایم. حتی برخی از خادمان تمام وقت انجیل براین باورند که مجاز هستند بت‌های کوچکی را در «گنج‌های» زندگی خویش مخفی کنند. اما همین بت‌های کوچک هستند که نمی‌گذارند ما برای پادشاهی خدا اشخاصی مثمر ثمر باشیم.

ممکن است بگویید: «من مطمئن نیستم که ۱۰۰ درصد زندگی را به خداوند داده‌ام یا نه. شاید بتی در دلم مخفی است. شاید هنوز محدوده‌ای از آن را به عیسی مسیح تسلیم نکرده‌ام.» ناامید نشوید. برای تسلیم کامل می‌توانید گام‌های زیر را بردارید.

گام‌هایی برای تسلیم کامل

اگر در زندگی خود بتهایی مخفی کرده‌اید، همین امروز تصمیم بگیرید که آنها را از زندگیتان بیرون نمایید. شش گام زیر واپسین مانع را از سر راه زندگی روحانی شما برخواهد داشت و خدمتتان را ثمربخش خواهد کرد.

#### ۱- عیسی را نیکو بخوانید، ولی بدانید که او خداست

مرد جوان مذکور در لوقا ۱۸ انسان بسیار نیکخواهی بود. در انجیلی دیگر ضمن شرح داستان او چنین آمده که او «دوان دوان آمده در برابرش زانو زده» (مرقس ۱۰:۱۷). او برای عیسی احترام بسیاری قایل بود و وی را استاد نیکو خواند ولی این کافی نبود. گویی عیسی می‌خواست به او بگوید: «اگر تو مرا نیکو می‌نامی، پس بهتر است بدانی که من خدا هستم. وگرنه مرا نیکو نخوان.» این همان چیزی است که امروز هم برای مسیحیان اتفاق می‌افتد.

دین و مذهب می‌تواند به چیزی سطحی تبدیل بشود. کسانی که همواره در کلیسا بوده‌اند ممکن است در معرض این وسوسه قرار بگیرند که نسبت به خدا دیدگاهی بی‌تفاوت پیدا کرده، بگویند: «خداوند نیکو، من تو را می‌ستایم، تو بزرگی.» اما در عمل نه به او احترام می‌گذارند و نه از خدا می‌ترسند، و نه اصلاً راغب به اطاعت فوری از او هستند. شاید بدین خاطر است که ما آنقدر با عیسی خودمانی شده‌ایم که با او مثل یک استاد نیکو رفتار می‌کنیم، نه مثل خدا.

عیسی خیلی والاتر از یک استاد نیکوست. او خداوند قادر متعال است. خود عیسی فرمود که پرستندگان او باید وی را «در روح و راستی» بپرستند (یوحنا ۴:۲۳). این پرستش نه پرستش جسمانی است و نه حضور فیزیکی و ظاهری در یک مکان مذهبی، بلکه حضور معنوی و وقف کامل به اراده خداوند است. ما باید از مرحله ستایش گذشته وارد مرحله پرستش گردیم.

بنابراین نخستین گام این است که نه تنها عیسی را نیکو بخوانیم، بلکه از او چون خدا اطاعت کنیم. در متی ۲۳-۷:۲۱ به ما گفته شده که در آن روز بسیاری خواهند گفت: «سرور ما، سرور ما، آیا به نام تو همه این چیزها را انجام ندادیم؟»، ولی خداوند در پاسخ ایشان خواهد گفت: «از من دور شوید ای بدکاران.» آنها مسیح را خیلی سطحی و از روی عادت «سرور یا خداوند» خواندند. خطاب به او کلمات خوبی گفتند، ولی حاضر نبودند در اطاعت کامل نسبت به او، همه چیز خود را به وی بدهند- اطاعتی که شایسته خدا است.

#### ۲- فرمانها را نگاه دارید و گوش به فرمانده بسپارید

در لوقا ۱۸:۱۹، عیسی از رئیس ثروتمند پرسید که چرا او را نیکو می‌خواند. سپس به او اطمینان داد که هیچ کس جز خداوند نیکو نیست. او می‌خواست جوان ثروتمند از گفتن کلمات قشنگ فراتر برود. از او اطاعت، دل‌پذیرا و تسلیم کامل می‌خواست. خیلی‌ها می‌کوشند فرمانها را نگاه دارند، ولی اصلاً به فرمانده گوش نمی‌دهند. چشمان و گوش‌هایشان با آنچه که امروز خدا به کلیسا می‌گوید، هماهنگ نیست. شاید فهرستی بلند بالا از قواعد مذهبی را رعایت کنند، ولی صدای خداوند را ناشنیده می‌گیرند.

چند وقت پیش در جلسه بشارتی بزرگی وعظ می‌کردم. در شب دوم مردی با یک بار کامیون کایاک (نوعی قایق مخصوص مسابقه-م)، قایق ماهیگیری، پارو و دیگر وسایل ورزشی به محل برگزاری جلسات آمد. اول نفهمیدم که منظور او از این کار چیست، چون شب گذشته اصلاً درباره ورزش حرف نزده بودم. با این حال وقتی با شبان میزبان صحبت کردم، دریافتم که پرداختن به ورزش برای او بت بوده است. فعالیت‌های ورزشی در دامان طبیعت که به خودی خود بد نیستند، برای او مهمترین اصل زندگی شده بودند.

هنگامی که متوجه این موضوع شد، فردای آن روز همه را آورد تا به پای خداوند بریزد او دیگر نمی‌خواست بتی در زندگیش داشته باشد. او نه تنها نهایت تلاش خود را می‌کرد که تمام احکام را نگاه دارد، مرتباً در کلیسا حضور می‌یافت، ده یک می‌داد و خداوند را هر طور که تشخیص می‌داد به بهترین نحو خدمت می‌کرد، بلکه صدای خداوند را هم شنید که به او درباره بتهای زندگیش هشدار می‌دهد. وی برخلاف رئیس ثروتمند خواسته بود اطاعت کند.

آیا می‌دانستید که دل انسان می‌تواند از هر چیز یک بت بسازد؟ زنی را می‌شناسم که روزه عجیبی گرفته بود. «روزه» از خریدن لباسهای جدید، چرا که بت او مُد لباس بود. غذا می‌تواند برای دیگران بت باشد. گاهی حتی بعضی روابط برای ما بت می‌شوند و نمی‌گذارند از صدای خداوند اطاعت کنیم.

۳- خدا را به خاطر وفاداری مذهبی گذشته شکر کنید، ولی برای روحانیت کنونی خویش روی آن حساب نکنید.

عیسی به رئیس جوان و ثروتمند گفت:

«احکام را می‌دانی • زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، پدر و مادر خود را گرامی دار.» گفت: «همه اینها را از کودکی به جا آورده‌ام.» (لوقا ۲۱-۱۸:۲۰)

جوان به عبارت بهتر می‌خواست بگوید: «من آموزه صحیح را دارم. سابقه زندگی‌ام درست است. شخصی مطیع و با انضباط بوده‌ام دیگر چه کار باید بکنم؟» وقتی باور می‌کنیم که اطاعت گذشته یا آموزه صحیح سبب نجات ما خواهد گشت. همیشه با مشکل روبرو خواهیم شد.

حزقیال نبی بدین اندیشه پرداخته خیلی روشن و صریح توضیح داده که چگونه باید به اطاعت گذشته خود نگاه کنیم:

و تو ای پسر انسان به پسران قوم خود بگو: عدالت مرد عادل در روزی که مرتکب گناه شود، او را نخواهد رها کند. و شرارت مرد شریر در روزی که او از شرارت خود بازگشت نماید، باعث هلاکت وی نخواهد شد. و مرد عادل در روزی که گناه ورزد، به عدالت خود زنده نتواند ماند. حینی که به مرد عادل گویم که البته زنده خواهی ماند، اگر او به عدالت خود اعتماد نموده، عصیان ورزد، آنگاه عدالتش هرگز به یاد آورده نخواهد شد، بلکه در عصیانی که ورزیده است، خواهد مرد (حزقیال ۱۳-۱۲:۳۳).

تمام گذشته مذهبی شما، همه چیزهای خوبی که فرا گرفته‌اید، هر آموزش و آمادگی که در طریقهای خداوند کسب کرده‌اید، اگر هم اکنون در ناطاعتی به سر می‌برید فایده‌ای برای شما نخواهد داشت. اگر هنوز در دل خود بتی دارید، هیچ فرقی نمی‌کند که چقدر در گذشته خوب بوده‌اید یا کارهای نیکو انجام داده‌اید و در چه موقعیتی در کلیسا خدمت کرده‌اید یا چند آیه از کتاب مقدس را از بر کرده‌اید. امروز در ارتباط با خدایتان تقصیر کار هستید. بتهای حال، اطاعت گذشته را از بین می‌برند.

خود من در چنین وضعیتی بوده‌ام. یکبار در جلسه‌ای شرکت داشتم که واعظ مردم را دعوت کرد تا به محراب کلیسا آمده توبه کنند. وقتی این دعوت را شنیدم، پیش خودم فرض کردم که آدم پارسایی هستم و نیازی به توبه ندارم. با خودم اندیشیدم، سراسر زندگی من درست است و من خادم خداوند هستم. در کنفرانسها و جلسات دعای بسیاری شرکت می‌کنم. ولی هنوز بتی باقی مانده بود. هنوز در دلم چیزی بود که تسلیم خداوندش نکرده بودم. پس همراه با بسیاری از توبه کنندگان جلو رفتم تا توبه کنم و آن بت را از دلم بیرون نمایم.

وقتی به حضور روح القدس می‌رویم، او برای سخن گفتن با دل‌های ما و نشان دادن بت‌هایمان راهی مهیا می‌کند. هنگامی که او به تفتیش و کاوش در روحتان می‌پردازد، در برابر نورافکنش مقاومت نکنید.

همچنین هنگامی که وارد مرحله بالاتری از تقدس می‌شویم باید مراقب حس محکومیت باشیم. میان خدمت روح القدس و عمل شیطان در زندگی ما اختلاف فاحشی وجود دارد. اگر تمییز دادن میان این دو را فرا نگرفته

باشیم، ممکن است هر دو را یکی تصور کنیم. شیطان حسی مبهم و کلی از جرم و تقصیر بر قلب و فکر ما مستولی می‌سازد. کتاب مقدس او را «مدعی برادران» نامیده است (مکاشفه ۱۲:۱۰). کتاب مکاشفه هر چند می‌گوید که شیطان از آسمان رانده شده، ولی باز او با اتهام بستن به ما، به دروغ گویی می‌پردازد و حس تقصیر ایجاد می‌کند؛ کار شیطان همین است.

بعضی از مسیحیان این عمل ابلیس را با عذاب وجدانی که عاملش روح القدس است، اشتباه می‌گیرند. حال آنکه روح القدس اصلاً اینگونه عمل نمی‌کند. کتاب مقدس به ما می‌آموزد که خدمت روح القدس این نیست که در ما حس تقصیر ایجاد کند، بلکه او مشخصاً نسبت به گناهی خاص ما را مجاب و ملزم می‌سازد. روح القدس مورد مشخصی را در دل‌هایمان نشانه می‌رود و می‌گوید: «بت تو این است.» او نه تنها گناه را نشان می‌دهد، بلکه راه خلاصی از آن را هم عیان می‌سازد. عیسی به رئیس ثروتمند نگفت: «تو انسان خطاکاری هستی. در زندگیت ایراد و گناهی هست، ولی من به تو نمی‌گویم که این گناه چیست. تو نمی‌توانی آن را یافته علاج کنی.» بلکه به او گفت: «هنوز یک چیز کم داری؛ تنها یک چیز. هرگاه در این یک مورد از من اطاعت کنی، می‌توانی پیروام نمایی.» او مستقیماً روی پولدوستی وی انگشت گذارد.

خداوند خیلی روشن و شفاف با ما سخن می‌گوید. اگر هنوز در دل‌هایمان بتی مانده، دعا می‌کنم که گوش جان‌تان آنچه را روح القدس می‌گوید و بدان اشاره می‌کند بشنود. مجاب شدن نسبت به گناه، لعنت نیست؛ بلکه یکجور برکت است. الزام روح نشانه محبت خدا است که به دل‌های ما می‌گوید: «هنوز یک چیز مانع تو است، پسرم یا دخترم. هنوز یک چیز کم داری.» به مجردی که آن واپسین بت را رها کنی، آزاد خواهی شد.

در هنگام وعظ در شهری در جنوب آرژانتین، در رویا ساعتی مچی دیدم. پس از جماعت این دعوت را به عمل آوردم: «اگر در این سالن کسی هست که ساعتی دزدیده با خود دارد، خواهش می‌کنم آن را به محراب بیاورد.» دو مرد جلو آمدند. هر دو مسیحی بودند. یکی از آنها طوری ساعت مچی را در دست گرفته بود که گویی بوی تعفن می‌دهد. او ساعت را با دو انگشت شصت و نشانه و دور از بدن خود نگه داشته بود تا به پای محراب رسید و آن را روی سکو انداخت. برای این دو مرد ساعت دزدی واپسین بت زندگیشان بود.

برخلاف رئیس ثروتمند، خداوند از آن دو مرد نخواست تمام ثروتشان را رها کنند. بر حسب تصادف آنها اصلاً ثروت نداشتند. ولی هنوز بتی -شی دزدی- داشتند که نمی‌خواستند به صاحبش بازگردانند، پس از خاتمه جلسه، به آن دو توصیه کردم ساعتها را به صاحبان اصلی‌شان برگردانند. همان کار ایشان را از قدرت شیطان آزاد ساخت و در طریق اطاعت قرار داد.

۴- راغب به شناسایی، تشخیص و از بین بردن واپسین بت باشید

عیسی در لوقا ۱۸:۲۲ به رئیس جوان و ثروتمند گفت: «هنوز یک چیز کم داری.» عیسی از او نخواست سراسر زندگیش را عوض کند- بلکه فقط یک چیز. شاید شما هم تنها یک چیز کم داشته باشید و به محض اینکه آن بت را شکستید، روحتان چنان برای خدمت به خدا آزاد شود که هرگز تا پیش از آن نبوده. خدمتتان در زمینه‌هایی که پیشتر بی‌ثمر بود، پر ثمر خواهد شد.

وقتی بچه بودم، یکی از بستگانم انگشتی مخصوص به من داده بود که در آن محفظه‌ای کوچک برای مخفی کردن بعضی چیزها تعبیه شده بود. با خودم اندیشیده بودم که چقدر عالی می‌شود اگر پاسخ‌های امتحانی مدرسه را به صورت خلاصه شده روی کاغذی کوچک بنویسم و در آن بگذارم. یادداشت را آماده کردم و آن را درون محفظه انگشت نهادم و در زنگ تفریح به دوستانم نشانش داده گفتم: «نگاه کنید من چکار کردم! هیچکس متوجه نخواهد شد.» با خودم اندیشیدم که نقشه‌ام برای تقلب بسیار زیرکانه بوده است.

یادداشت را دوباره درون انگشت قرار دادم و در خلال آزمون از پاسخهایی که فهرست وار روی آن نوشته بودم، روی ورق امتحانی رونوشت برداری کردم. حالا که به گذشته فکر می‌کنم، می‌بینم آن وقتی که صرف آماده کردن کاغذ تقلب با خطوط بسیار ریز می‌کردم، از زمان مطالعه درسها و حاضر کردن آنها بسیار بیشتر بوده. از قضا هنگام امتحان همه پاسخها را بلد بودم چون وقت زیادی را صرف نوشتن پاسخها روی کاغذ تقلب کرده و از این رهگذر درس را یاد گرفته بودم.

روزی خواهری در کلیسا به من گفت: «آیا می‌دانی که آنچه انجام داده‌ای گناه است، و تو با تقلب سر جلسه امتحان، در واقع به دروغ و فریب متوسل شده‌ای؟» در حضور خداوند توبه کردم. از خداوند خواستم مرا به خاطر تقلب ببخشاید. روحم نسبت به گناه مجاب شد. دانستم که کارم اشتباه بوده و آن اشتباه را اصلاح کردم.

اخیراً شنیده‌ام که نوع جدیدی از تقلب میان دانش آموزان و دانشجویان رواج یافته: «تقلب اینترنتی.» بچه‌ها، نوجوانان و دانشجویان کالج می‌توانند مقاله کسی دیگر را از روی اینترنت پیدا کرده، نام خود را بر بالایش بگذارند و به عنوان تکلیف درسی تحویل آموزگار یا استاد خود بدهند.

این شیوه نوین تقلب تنها نمونه‌ای است از صنعت فریبکاری که ما در فرهنگمان شاهد پدید آمدنش هستیم. تحویل دادن مقاله‌ای که خودتان آن را ننوشته‌اید یک دروغ است. وقتی نام خود را روی مقاله‌ای می‌گذارید که خود ننوشته‌اید، در واقع می‌گویید که خودتان خالق آن اثر بوده‌اید و این دروغ است. شاید این گناه کوچکی به نظر برسد. باید اعتراف کنم که وقتی نخستین بار به تقلب متوسل شدم، این گناه چندان در نظرم بزرگ جلوه نکرد، تا اینکه الزام روح بر من آمد. در برخی مدرسه‌ها، تقلب کردن تبدیل به یک عادت شده است. بچه‌ها به

هیجان تقلب کردن، دروغ گفتن و فریب دادن آموزگاران خویش معتاد شده‌اند. این عادت در بزرگسالان می‌تواند به رفتارهایی چون کشیدن چک‌های بی‌محل یا مخدوش، به خود بستن هویت‌های دروغین یا اضافه کردن ساعت کار دروغی به ساعات کار خود، تبدیل شود. این رفتارها نمونه‌های آشکار دروغ‌گویی و تقلب هستند. هر چند ممکن است این کارها به اندازه زناکاری یا قتل بزرگ و فاجعه‌بار به نظر نرسند، ولی اگر در همین یک مورد هم بلغزید، مجرم به شکستن تمام شریعت هستید.

یکبار در خلال جلسه کلیسایی، دوشیزه جوانی که احتمالاً چهارده یا پانزده سال بیشتر نداشت، دفتری را که روی همه صفحاتش عکس خوانندگان و هنرپیشه‌های سینما را چسبانده بود، به پای سکوی موعظه آورد. در این عکسها هیچ چیز بدی وجود نداشت. نه تصاویر شهوانی بودند و نه سکسی. وقتی از دختر جوان پرسیدم که چرا این دفتر را آورده تا زیر پای خداوند بیندازد، او برگهای دفتر را تند تند ورق زد و عکسها را بار دیگر نشانم داد. سپس گفت: «جناب کشیش، این آدمها روزی بت‌های زندگی من بودند، حالا می‌خواهم از دستشان خلاص شوم.» بار دیگر مسیحیان پاکتهای سیگار خود را پیش آوردند. برخی از آنها با خشم پاکتهای سیگار خود را مچاله کرده می‌گفتند: «من نمی‌خواهم دیگر با این رجاست کاری داشته باشم. به ششهایم آسیب می‌رساند.» من مسیحیانی را دیده‌ام که با خود مواد مخدر و همه جور تصاویر مستهجن به جلوی محراب آورده‌اند.

شنیدن شهادت از دهان ایماندارانی که از آخرین بت‌های زندگی خود آزاد می‌شوند، شگفت‌آور است. این نشانه آن است که خدا کلیسا را پاکسازی و قوم خویش را تطهیر می‌کند.

شاید شما کسی هستید که از پیش در مسیر کلام خدا گام برمی‌دارید. شاید زندگیتان به روالی خداپسندانه پیش می‌رود و خلاصه با او زندگی می‌کنید. شاید خانه شما بر پایه الگوهای کتاب مقدسی شکل گرفته و سامان یافته است. با این وجود اگر حتی یک مورد گناه در زندگیتان وجود دارد، دعوت خدا از شما این است که همین واپسین بت را هم رها کنید.

شاید بت شما چیز ملموسی نباشد؛ آن می‌تواند غرور، برتری مذهبی یا نبخشیدن کلیسایتان به خاطر آنکه زمانی شما را رنجانده، باشد. شاید بت شما باعث شده که تصمیم بگیرید دیگر هرگز از آن ناحیه گزیده نشوید. شاید بدین خاطر که ایمان‌داری یا یکی از رهبران کلیسا در شما رنجش ایجاد کرده، تصمیم گرفته‌اید دیگر هرگز خدا را به تمامی دل و جان و مثل گذشته، خدمت نکنید.

اینجور تصمیم‌های قطعی می‌تواند برای باقی عمرتان مانعی بر سر راه شما باشد. من نام آنها را «ضربه‌های مذهبی» گذارده‌ام. لازم است همین امروز از دست آنها خلاص شوید. دعا می‌کنم که این واپسین گناه نیز از

دلنان زدوده شود. باشد که در پادشاهی خدا همچون کودکی معصوم گردید. باشد که اعتمادتان در خداوند تجدید گردد و به خاطر همین اعتماد، اعتمادتان بر بدن مسیح - یعنی هم ایمانانتان - نیز احیا شود.

جوانی که در یکی از جلسات بیداری ما رهبری پرستش را بر عهده داشت، در دومین روز جلسات به سختی جلوی خود را می‌گرفت تا جلو نیاید. به محض تمام شدن جلسه و پایان یافتن موعظه من، او به شتاب نزد آمده گفت: «برادر سرجیو، می‌خواهم چیزی را پیش شما اعتراف کنم. دیروز من به خاطر تماشای فیلمهای مستهجن ملزم شدم. با اینکه من یکی از رهبران جوانان هستم و پرستش را هم هدایت می‌کنم، ولی به این فیلمها و برنامه‌ها نگاه می‌کردم. دانستم که دیدن این فیلمها کاری اشتباه است، از این رو با خداوند عهدی تازه بستم. تصمیم گرفته‌ام برای همیشه دیدن این فیلمها را کنار بگذارم.»

شهادتهایی نظیر مورد بالا به من قوت قلب می‌دهد تا به کار خودم ادامه دهم چون می‌بینم این آدمها به کلی آزاد شده‌اند. آنها نمی‌خواهند حتی یک گناه در دلشان باقی بماند.

#### ۵- در قبال پول فلسفه‌ای بنیادین یا ریشه‌ای اتخاذ کنید

کسانی که می‌خواهند جداً همه چیز زندگی خویش را به خداوند تسلیم کنند در قبال پول خیلی ریشه‌ای عمل می‌کنند. جان و سلی همیشه می‌گفت: «تا می‌توانید پول به دست آورید، تا می‌توانید پس انداز کنید و آنگاه تا می‌توانید به دیگران بخشید.» به باور من این یکی از بهترین و کتاب مقدسی‌ترین فلسفه‌ها در قبال پول و مسئله نظارت مالی است.

من به فقر موعظه نمی‌کنم، بلکه به کوشایی و عظمی می‌نمایم. ما می‌توانیم تا جایی که خداوند اجازه‌اش را داده، پول به دست آوریم، همچنین باید برنامه درستی برای پس انداز درآمد خود داشته باشیم. ولی باید آماده باشیم که هرگاه خداوند لازم داشت با سخاوت و گشاده دستی برای کارش پول بدهیم. یقین دارم که بیداری روحانی که اکنون در حال آمدن است، از لحاظ مالی هزینه سنگینی دارد، چون باید این بیداری به سرتاسر دنیا سرایت کند. باید به فکر پول جمع کردن \* و نه مال اندوزی و حرص پول داشتن - باشیم، تا هرگاه خداوند خواست در اختیارش قرار دهیم و آنگونه که هدایتمان می‌کند با بهره‌گیری از این منابع مالی که خود او در دسترسمان قرار داده به افراد بیشتری خدمت کنیم.

از دیدگاه یهودیان، سعادت دنیوی نشانه لطف الاهی بود. شاید از این رو بود که رئیس ثروتمند با موضع حب مال دنیا دست به گریبان بود. او نخست در برابر عیسی زانو زد (مرقس ۱۰:۱۷). اما وقتی سخن عیسی را شنید، آنگاه گفت: «خداوندا، فکر نمی‌کنم بتوانم این کار را بکنم. آنچه تو از من می‌خواهی در درونم کشمکشی

مذهبی ایجاد کرده چون از بچگی به من آموخته‌اند که رفاه و ثروت دنیوی نشانه برکت خداوند است، من دوست ندارم فقیر باشم!»

عیسی هیچوقت منکر این مسئله نشد که ثروت مادی برکتی از جانب خداوند است. بلکه مسئله اینجاست که ثروت و رفاه می‌تواند تبدیل به لعنت شود، اگر آن را به تمامی تسلیم اراده خدا نسازیم. برخی از ایمانداران لازم است برای یک یا چند ماه از به کار بردن کارتهای اعتباری خود «روزه» بگیرند. اگر گرفتار مرض بی‌اختیار خرید کردن؛ مصرف‌گرایی و مادی‌گرایی شده‌اید شاید دعوت خدا از شما این است که کارتهای اعتباری خویش را کنار بگذارید. اگر متأهل هستید، باید در این مورد توافق همسر خود را نیز جلب نمایید. این کار نه تنها می‌تواند نشانه آن باشد که واپسین بت زندگی خود را دور انداخته‌اید- بلکه ممکن است در نهایت شگفتی پس از اندک زمانی متوجه شوید که از تمام قرضه‌ایتان نیز رهایی یافته‌اید. این کار هم کتاب مقدسی است و هم عاقلانه.

#### ۶- اخلاقیات عملی بنیادین را به کار بندید

عیسی خیلی سخت‌گیر بود. به رئیس ثروتمند گفت «من فقط به این اکتفا نمی‌کنم که تو مرا بستایی و نیکویم بخوانی. می‌خواهم که تو بت‌زدگی را رها کرده از عقب من بیایی. من با تو کار دارم.» این رئیس ثروتمند می‌توانست به طور بالقوه یکی از شاگردان عیسی باشد ولی هرگز چنین نشد. تا جایی که ما اطلاع داریم، او هیچگاه پیرو مسیح نشد. کتاب مقدس می‌گوید که وقتی عیسی از او خواست همه چیزش را رها کند، بسیار اندوهگین شد. در یونانی واژه *paralepos* یعنی اینکه او ماتم گرفت؛ او با خود کشمکش درونی داشت و نمی‌توانست از تصمیمی که گرفته شادمان باشد.

آنانی که از رها کردن واپسین بت خویش خودداری می‌کنند، آنانی که از وقف کامل سرباز می‌زنند، ماتم خواهند گرفت. ایشان نیز می‌دانند که بزرگترین فرصت زندگی خود -بخت پیوستن به جرگه عیسی- را از دست داده‌اند. اگر به جرگه او نپیوندید، در روحتان چیزی هست که شما را ملزم خواهد ساخت و خواهد پرسید که چرا همه چیز را به او نسپردید. رئیس جوان و ثروتمند واقعاً می‌خواست از عیسی پیروی کند، ولی از سوی دیگر می‌خواست همه ثروت خود را برای خویش حفظ کند. مثل او نباشید!

همین اواخر این عبارت نظرم را جلب کرد: «روحانیت ما نه در آنچه انجام می‌دهیم، بلکه در آنچه برمی‌گزینیم آشکار می‌گردد.» ما از این رو که خیالات و امیال زیبایی در سرداریم محسوب نمی‌شویم، بلکه چون پیروی عیسی را برگزیده‌ایم روحانی به شمار می‌آییم. آن زمان روحانی هستیم که تصمیم می‌گیریم

همه چیز را تسلیم خداوند کنیم. راز تقدس در پیروی کردن- یعنی آمادگی برای پیروی از فرمانهای عیسی- است. روزی من و همسرم که از آسیا بازمی‌گشتیم در فرودگاه سن فرانسیسکو به زمین نشستیم تا هواپیمایمان را عوض کنیم. هر دو برای بازگشت به خانه هیجان زده بودیم. همسرم برای گرفتن کارت پرواز به گیشه مزبور مراجعه کرد و من هم در گیشه دیگری مشغول کاغذبازی‌های معمول گردیدم. نمی‌دانم چطور شد که او زودتر از من سوار هواپیما شد. وقتی تنها یک دقیقه پس از او کارم تمام شد و به جلوی گیت پرواز رسیدم، در کمال شگفتی دریافتم که هواپیما حرکت کرده است.

اگر تا به حال با هواپیما مسافرت کرده باشید، خوب می‌دانید که هیچ فرقی نمی‌کند که یک دقیقه دیرتر رسیده باشید یا یک ساعت. وقتی هواپیما رفت، دیگر رفته است! شاید هواپیماها تنها وسایل نقلیه‌ای باشند که دست کم در آسمان دنده عقب ندارند! در هواپیما بسته شده و خود هواپیما از گیت جدا شده بود. دیگر راهی برای متوقف کردنش وجود نداشت.

برای مسئولان خط هوایی مورد نظر توضیح دادم که من نهایت تلاشم را کرده‌ام تا به موقع به گیت برسم. واقعاً هم تاجایی که می‌توانستم شتاب به خرج داده بودم. به آنها گفتم که به خاطر شلوغی و ازدحام جمعیت چمدانهایم از گمرگ دیر ترخیص شدند و الان همسرم در هواپیما است. درحالی که ما مشغول حرف زدن بودیم، پانزده نفر دیگر که آنها هم از هواپیما جا مانده بودند، به جلوی گیت آمدند.

ناگهان، هواپیما که هنوز چند یاردی بیشتر از گیت فاصله نگرفته بود، ایستاد. شاهد بودم که مسئولان خط هوایی با چه جدیتی با بی‌سیم حرف می‌زنند. شگفت زده دیدم که هواپیمای غول پیکر دوباره بازگشت. فقط برای بازگشت همان چند یارد پانزده دقیقه وقت صرف شد. به زودی درهای هواپیما را گشودند و همه ما سوار شدیم و آنگاه هواپیما پرواز کرد!

بعضی آدمها احساس می‌کنند که آخرین «هواپیمای» روحانی را از دست داده‌اند. ایشان یقین دارند که دیگر هرگز روی شادی و کامیابی را نخواهند دید. شاید شما هم یکی از این افراد باشید. شاید می‌اندیشید که هواپیما را از دست داده‌اید و دیگر برای رسیدن به مقصد آسمانی راهی برایتان باقی نمانده است. ولی من می‌خواهم به شما بگویم که هنوز فرصت هست. ما هنوز در دوره نجات به سر می‌بریم؛ ما هنوز زیر فیض روح القدس هستیم. داوری بازپسین هنوز فرا نرسیده است. هنوز خیلی دیر نشده!

هنوز وقت هست که از هر گناه بخشوده نشده، از هر تلخی روح یا خودداری جدی از یاری رسانی به بدن مسیح توبه کنید و همه وظایف خویش را به انجام رسانید. هنوز برای رها کردن واپسین بت فرصت دارید.

در باب ۱۹ انجیل لوقا، یعنی یک باب پس از داستان رئیس ثروتمند، داستان دیگری وجود دارد. این داستان از مردی ثروتمند به نام زکا یاد می‌کند که به عشقش نسبت به پول پشت پا زد و تاوان همه نادرستکاری‌های خویش را پرداخت و سپس زندگیش را وقف پیروی عیسی کرد.

زکا آدم چندان مذهبی‌ای نبود. در واقع او یک دزد و نیرنگباز بود. ولی واکنش وی نسبت به عیسی به ما نشان می‌دهد که او کاملاً آماده بود تا زندگی خود را به طور تمام عیار به خداوند و خدمت به او وقف نماید:

اما زکا از جا برخاست و به خداوند گفت: «سرور من، اینک نصف اموال خود را به فقرا می‌بخشم، و اگر چیزی به ناحق از کسی گرفته باشم، چهار برابر به او باز می‌گردانم» (لوقا ۱۹:۸).

برخی از شکارچیان بسیار زیرک در آفریقا برای به دام انداختن میمونهای کوچک از روشی نوآورانه بهره می‌گرفتند. آنها از بطری‌ای استفاده می‌کردند که دهانه‌اش آنقدر تنگ بود که دست میمون به سختی می‌توانست وارد آن شود. بعد درون بطری بادام زمینی یا آبنبات-چیزهایی که میمونها خیلی دوست دارند- می‌ریختند. میمون وقتی بطری را می‌دید به طرفش می‌رفت و دستش را درون آن فرو می‌کرد و مشتش را از خوراکی دلخواهش پر می‌ساخت، ولی با مشت پر، دیگر نمی‌توانست دست خود را از بطری خارج کند. در همان لحظات کوتاهی که میمون درگیر خارج کردن مشت خود از دهانه تنگ بطری بود، شکارچی از فرصت استفاده کرده توری رویش می‌انداخت و شکارش می‌کرد. همه اینها به این خاطر بود که میمون دریغش می‌آمد مشت خود را از بادام زمینی یا آبنبات خالی کند و دست خود را آزاد نماید.

شیطان می‌خواهد قوم خدا را با چیزهای کوچک و حقیر اغوا کند. بعضی‌ها با چیزهای پیش پا افتاده‌ای به دام می‌افتند و چون عقیده دارند که این گناهان آنقدرها بزرگ نیستند که به جایی بربخورد، از رها کردن آنها خودداری می‌کنند. ایشان دستهایشان را گرد بت‌های کوچک خود مشت می‌کنند و تحت هیچ شرایطی حاضر به رها کردنشان نیستند. با همان مشت‌های پر، دست‌های خود را می‌کشند و می‌کشند و خبر ندارند که تور شکارچی در حال افتادن روی سرشان است.

این تور از جانب خداوند نیست، بلکه شیطان، آن هلاک کننده دامش را می‌گستراند. کتاب مقدس به ما می‌گوید که شیطان «همچون شیری غران در گردش است و کسی را می‌جوید تا بلعد» (اول پطرس ۵:۸).

استدعای من از شما این است که مشت‌های خود را باز کرده هر چه در آنهاست رها کنید و سپس از مسیح پیروی کامل نمایید. آن چیز می‌تواند یک رابطه باشد که از ملاقات‌های خوب مسیحی شروع شده به دام‌های غیراخلاقی منتهی می‌شود. می‌تواند یک رابطه عاشقانه یا احساس قلبی باشد که در اراده خدا نیست. شاید

احساسات شما درگیر دوستی یا رابطه‌ای اشتباه است و شما این را خوب می‌دانید. می‌گویید: «بله، من می‌خواهم خدا را خدمت کنم.» ولی همچنان مشت خود را دور آن رابطه غلط گره کرده‌اید و حاضر به رها کردنش نیستید. می‌تواند برکات عادی یا شغلی خاص باشد. می‌تواند دیدگاهها یا احساساتی قلبی باشد که خدا در آنها راه ندارد. می‌تواند چیزی باشد که فقط شما از آن آگاهید- بتی پنهانی که در شکافی از شکافهای قلب خود مخفی‌اش کرده‌اید.

آنچه که باید روی مذبح خداوند

قرار دهید، چیست؟

رئیس جوان ثروتمند خیلی اندوهگین بود، چون نمی‌توانست از آخرین گناه خود دست بکشد. ولی زکا وقتی با عیسی دیدار کرد شادمان گشت، چون با میل و رغبت کامل همه چیز را به او تسلیم کرد.

اینکه در گذشته چقدر گناه کرده‌اید یا چه گناهایی در زندگیتان باقی مانده، اصلاً اهمیت ندارد. اگر امروز توبه کنید، خدا لوح ضمیرتان را کاملاً پاک خواهد نمود. او شما را تماماً پاک خواهد ساخت. او هارد دیسک شما را پاک و زندگی روحانی‌تان را از نو فورمت خواهد کرد!

به همین ترتیب اصلاً مهم نیست که در گذشته چقدر پارسا بوده‌اید یا اعمال مذهبی به جا آورده‌اید. اگر از رها کردن واپسین بت امتناع ورزید و در وضعیت گناه بمانید، خدا لطف خویش را از شما دریغ خواهد کرد. اشتیاق قلبی من این است که شما خواننده گرامی واپسین بت زندگی خود را به خدا بسپارید و قدرت دگرگون کننده او را در زندگی خود تجربه نمایید؛ زندگی که با سرسپردگی و محبت کامل وقف او نموده‌اید.

دعای توبه

پدر، هم اینک دعا می‌کنم که تو معجزه‌ای کنی. دعا می‌کنم که هر بتی را که در زندگیم باقی مانده با قوت روح ناپود سازی. دعا می‌کنم که موانع را برداری و غل و زنجیرهایی که به پاهایم بسته شده، بگشایی تا بتوانم صدای گسستن زنجیرهای روحانی را از زندگیم بشنوم.

ای خدا، دعایم اینست که هر تلخی، رنجش و افسردگی از وجودم رخت بریندد. خداوندا، مرا آزاد ساز. می‌خواهم که بیایی و بار دیگر با من حرف زده، بگویی: «این آن چیزی است که تو کم داری.» پدر، خواهش می‌کنم یکبار دیگر با من سخن بگو. از تو فرصتی دیگر درخواست می‌کنم. اکنون، با ایمان، هر بتی را تسلیم تو می‌کنم. تو را برای آمرزش شکر می‌کنم. هر چند شایسته این آمرزش نیستم، ولی آن را می‌پذیرم.

خداوندا، خدمت مرا که به خواب رفته، بیدار نما. مرا آزاد ساز تا در تب و تاب اراده تو زندگی کنم. ای

خداوند، مرا ایمانداری پرثمر بساز.

به نام عیسی، آمین